

سفرنامہ

عبدالقصید میمیزا سالور عزالدولہ

بہ اروپا

تنظیم و تصحیح

مسعود سالور

عبدالصمد میرزا سالور

عزالدوله

و

دو سفرنامه او به اروپا در سالهای

۱۲۹۰ و ۱۳۰۰

تنظیم و تصحیح از:

مسعود سالور





نامک: در زبان بهلری (فارسی میانه) به معنی کتاب و نامه می‌باشد.
تهران: صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۸۳۶۹، نشر نامک

عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله
و دو سفرنامه او به اروپا در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰
تفطیم و تصحیح از: مسعود سالور
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه؛ چاپ اول: زمستان ۱۳۷۴
حروفچینی: آزمون؛ چاپ: خورشید
تمامی حقوق برای نشر نامک محفوظ است.

مرکز پخش: کتاب اختران، خیابان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ۶۴۶۲۲۸۲

این کتاب با استفاده از کافذ حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بچاپ رسیده است.

فهرست

۵	پیش‌گفتار
۷	شرح حال شاهزاده عزالدوله
	سفرنامه شاهزاده عبدالصمد میرزا به اروپا در سفر اول
۱۷۵	ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۹۰ هجری قمری
۲۶۱	سفرنامه شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله به روسیه
۳۵۷	سفرنامه میرزا حسن خان منشی به مسکو
۳۷۹	سفرنامه طاهرخان افتخارنظام به مسکو
۴۰۸	فهرست اعلام



عزالدوله

پیشگفتار

زندگانی هشتاد و هفت ساله جد بزرگوارم شاهزاده عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله که مصادف با سلطنت پدرش محمدشاه قاجار و چهار فرزند او بوده است گرچه به آرامی گذشت لکن از بعضی جهات می تواند برای خواننده مفید باشد.

کور کردن و کشتن شاهزادگان بلافصل را حاجی میرزا آقاسی منسوخ کرد زمانه هم اجازه ارتکاب چنین اعمالی را نمی داد. ناصرالدین شاه راه دیگری پیش گرفت یکی از برادرها را تبعید و دربدر کرد به دیگری نامهربانی و بی التفاتی نمود و راه هر نوع ترقی و پیشرفت را بر او و فرزندانش بست و خود را از خطر طغیان و سرکشی آن دور رها کنید. سومی که کمالاتش به پای آنها نمی رسید تکلیف خود را دانست مطیع و منقاد شد رنگ زمانه گرفت مشاغل خوبی هم داشت.

با اینکه عزالدوله به حکومت‌های درجه دوم می رفت باز هم رویدادها و وقایع ایام حکمرانی می تواند گوشه‌هایی از تاریخ این مملکت را در دوران سلطنت قاجاریه روشن کند.

شاهزاده را دیده بودم بعضی از عادات و اخلاق ایشان که نوشته

شده خود شاهد بودم ولی آنچه خواهید خواند با مراجعه به منابعی است که در دست داشتم بخصوص یادداشتهای شخصی خود آن مرحوم و همچنین از خاطرات فرزندانش حسینقلی میرزا (عمادالسلطنه) و قهرمان میرزا (عینالسلطنه) عمو و پدر نگارنده استفاده شده امید است مورد پسند افتد.

مسعود سالور - ۲۵ اسفند ۱۳۶۷

شرح حال شاهزاده عزالدوله

تولد و طفولیت

پس از فتح سرخس به دست عباس میرزا نایب السلطنه عده‌ای از طایفه ترکمان سالور اسیر و بقیه از آن نواحی اخراج شدند. محمدشاه یکی از بانوان اسیر را بنام اُغُل بیکه خانم^(۱) در سفر اصفهان به زنی گرفت.

عزالدوله در دفتر خاطرات مورخ پنجشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۶ چنین می‌نویسد:

«والده من اغل بیکه خانم از ترکمان سالور در سرخس بودند نایب السلطنه مرحوم سالور را از آنجا خارج کرد. فتح نمایانی کرد. شاه مرحوم^(۲) بعد از چندی در سلطنت خود در سفر اصفهان او را به زنی گرفت.»

از آن خانم محمدشاه صاحب دو فرزند شد یک پسر که در ربیع الاول ۱۲۶۰^(۳) به دنیا آمد و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم بنام

۱. نام زنهای محمدشاه و اولادهای آنها در ضمانم نوشته شده.

۲. مقصود محمدشاه قاجار است.

۳. تاریخها هجری قمری است چنانچه شمسی یا میلادی باشد در متن ذکر خواهد شد.

مرشد خود ملا عبدالصمد همدانی^(۱) او را عبدالصمد نام گذاشت که در سال ۱۲۷۷ ملقب به عزالدوله^(۲) شد و یک دختر به نام زهراخانم ملقب به احترامالدوله که به مصطفی خان مؤتمن الدوله^(۳) فرزند ارشد میرزا سعیدخان مؤتمن الملک^(۴) وزیر دول خارجه شوهر کرد و در ۱۲۹۰ در جوانی به رحمت خدا رفت.

عزالدوله درباره تاریخ تولد در خاطراتش چنین نوشته است:

«روز دین در ماه فروردین سه شنبه ششم ربیع الاول درجه حمل ۱۲۹۲ - تاریخ تولد من ربیع الاول ۱۲۶۰ هجری است در عمارت طهران نوروز دوم این ماه بود روز آن یقین ششم و هفتم. معتمدالدوله هنوز نتوانسته است از میان کتابها تاریخ صحیح را در بیاورد. فروردین عشر اول حمل. حاجب الدوله ۱۲۶۱ تاریخ ما را نوشته است.»

در سال ۱۲۶۴ محمدشاه قاجار فوت کرد. ناصرالدین شاه به تخت سلطنت نشست مهدعلیا^(۵) مادر شاه اغل بیکه خانم و دو فرزندش را

۱. ملا عبدالصمد همدانی از علماء و مجتهدین و عرفا اوایل قرن ۱۳ ابتدا در سلک روحانیت و از شاگردان سیدعلی طباطبائی بحرالعلوم متوفی در ۱۲۱۳ بود و از وی اجازه اجتهاد گرفت بعد وارد سیر و سلوک و عرفان شد و از بزرگان عرفا بشمار آمد. مدت چهل سال در کربلا اقامت داشت و در سال ۱۲۱۶ در حمله و هجوم وهابیه به کربلا به دست آنها کشته شد. پس از کشته شدن او میرزا عباس ابروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی که از مریدان او بود و سالها با او میزیست خانواده او را از کربلا به همدان آورد.

۲. متأسفانه فرمان لقب عزالدوله در خانواده بدست نیامد.

۳. مصطفی خان نایب الوزاره مؤتمن الدوله از اعضاء وزارت خارجه و در عهد ناصری چند سالی هم وزیر دارالشورای کبری بود.

۴. میرزا سعیدخان - مؤتمن الملک اهل گرمرود از دست پروردگان میرزا تقی خان امیرکبیر در ۱۲۶۹ وزیر دول خارجه شد. نایب التولیه خراسان - مجدداً وزیر دول خارجه تا پایان عمر ۱۳۰۱ - بازماندگانش نام خانوادگی انصاری دارند.

۵. مهدعلیا - ملک جهان خاتم دختر محمدقاسم خان قاجار قوائلو مادرش شاهزاده بیگم

در یکی از عمارات اندرون شاهی منزل داد. عزالدوله چنین می‌نویسد:

«پنجشنبه مورخ ۲۰ صفر ۱۳۳۶ - حیاط بزرگ اندرونی ارک که منزل ما بود و رکن‌الدوله اردشیر میرزا^(۱) شمایل خانم^(۲) والده معتمدالدوله حاجی فرهاد میرزا^(۳) بودند فصل بهار خانم اسم دومی بود هر دو گرجیه یا ارمنی بودند که از تفلیس آورده بودند. والده محمدتقی میرزا رکن‌الدوله^(۴) زینت خانم ارومیه‌ای بود والده عذرا خانم عفت‌الدوله^(۵) بلورخانم اصفهانی از زندیه بود. ملک‌خانم و نظاره خانم و زبیده خانم از زنان پدر من آنجا بودند.»

مهد علیا که بسیار مقتدر و صاحب نفوذ بود همانطور که عباس میرزا ملک‌آرا و مادرش را طرد و تبعید کرد عبدالصمد میرزا را نیز در ۱۲۷۱ با مادر و خواهرش به عنوان حکومت قزوین از اندرون خارج کرد عزالدوله باز هم به تاریخ فوق در یادداشت‌هایش نوشته است:

«ما که قزوین رفتیم آنها هم کم‌کم از آن حیاط خارج شدند. در قزوین با والده و همشیره زهراخانم احترام‌الدوله قریب هفت سال حاکم بودیم.»

— دختر دوم فتح‌علی شاه در ۱۲۲۰ متولد و در ۱۶ سالگی با محمدشاه پسر دایی خود ازدواج کرد. مادر ناصرالدین شاه و عزت‌الدوله در ۱۲۹۰ درگذشت.

۱. اردشیر میرزا رکن‌الدوله پسر نهم عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۲. والده اردشیر میرزا رکن‌الدوله.

۳. فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه نام مادرش فصل بهارخانم.

۴. محمدتقی میرزا رکن‌الدوله پسر چهارم محمدشاه قاجار.

۵. عفت‌الدوله عذرا خانم دختر محمدشاه قاجار.

حسنعلی خان خوئی آجودان‌باشی^(۱) پیشکار و امور حکومت به عهده او بود. مخصوصاً ناصرالدین شاه در حاشیه فرمان انتصاب مورخ رمضان ۱۲۷۱ به خط خود نوشته است: لادر امر حکومتی آنچه حسنعلی خان بگوید تخلف نکنند و از صلاحدید و صوابدید او انحراف نوزد^(۲) عزالدوله یازده سال داشت.

در سال ۱۲۷۲ دومین سال حکومت قزوین شهر هرات به وسیله سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه فتح شد^(۳) از طرف شاه فتح‌نامه به ولایات فرستادند فتح‌نامه به نام عزالدوله حاکم قزوین به شرح زیر است:

بسم‌الله تعالی شأنه العزیز

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت
هواله تعالی شأنه

آن که نورچشم اعز اسعد نامدار عبدالصمد میرزا حاکم دارالسلطنه قزوین موفق و مقرر بوده بدانند.

از آنجا که خداوند مالک الملک مجری الفلک دارای مقام
قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و
تفر من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر جل

۱. حسنعلی خان خوئی آجودان‌باشی در زمان محمدشاه قاجار در ۱۲۶۴ پس از فوت محمدشاه از این سمت معاف گردید در ۱۲۷۷ فوت کرد.

۲. فرمان حکومت قزوین در فصل فرامین حکومتی نوشته شده است.

۳. سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه پسر سیزدهم عباس میرزا بود. حاکم فارس، خراسان فاتح هرات ۱۲۳۳-۱۳۰۰.

شأنه و عظم‌الائمه و احسانه به قدرت کامله و حکمت شامله و رحمت سابقه و مکرمت بالفه خواست فرّ و شکوه دین و دولت و آئین و رونق ملک و ملت آنآ فانا فزایش گیرد و عارض شریف طاهره و چهره سلطنت قاهره که هر دو در حقیقت اختر یک برج و گوهر یک درجند زیور آرایش پذیرد روز بروز ابواب فتوحات را به روی دین و دولت مفتوح و ثلمه و رخنه نواقص کار را از هر جهت مسدود ساخت الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده از هدایت طلوع نیز این دولت به تأیید ازلی و از ثمن تولای نبی و ولی علیهما و علی ابناء الکرام آلاف الصلوة والسلام من الملک العلام همواره روضه این دولت را نسیم ظفر از مهب ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وزان و کشت زار امید اعدای دین و دولت را موسم خزان است و هر جا متمرّد و عاصی بود باقدام و نواصی گرفتار گردید و گرچه ملک را از غمّام تفضلات دارای زمان و زمین و توجهات باطنی ائمه دین مبین صلوات اله علیهم اجمعین...^(۱) به روی کارآمد ولایت هرات و هراتی که از قدیم الایام الی الان ملک رعیت طلق ابن برکت جاوید آیت بودند و همیشه مراسم اطاعت و انقیاد اوامر دولت قوی مکنت را به عمل می آوردند و از جانب اولیای این دولت هم همواره شرایط رعایت احوال سکنه و حکام آنجا مرعی و ملحوظ بودند چندی بود به استظهار متانت باره باثره ما فرمان و عصیان را به جولان درآورده به مفاد فاستحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکرالله شوارع خدمت و اطاعت را مسدود و طرایق خودسری و جسارت را مفتوح داشتند هرچند از جانب اولیای دولت قاهره به ارسال مکاتیب و رسائل لوازم نصیحت و ترغیب به مراسم انقیاد و اطاعت به تقدیم افتاد

حصار از استماع مقالات نصیحت آمیز ابا و امتناع نمودند آخر الامر عم اکرم فرخنده شیم اسعد کامکار و خجسته اختر منصور و مؤید نامدار حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی مملکت خراسان را از دربار شوکت مدار همایون با رؤسا و سرکردگان کاردیده و کار آزموده و کاردان و افواج منصوره صداقت نشان غلاظ و شداد لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ماتو مرون بهم عنانی فتح و ظفر نامزد فتح آن قلعه حصین و مأمور تنبیه و تدمیر متمردين آن سرزمین فرمودیم بعد از ورود عم کامکار به آن دیار چون بنا بحکم محکم همایون که به فحوای العدل معمار الارض انجام این مقصود باستمالت و ملایمت منظور نظر رأفت مشحون بود بنا را به نشر آثار رأفت و بسط بساط عطوفت گذاشت که شاید به رعیت آن سرزمین آزار و اذیتی و ضرر و خسارتی وارد نیاید. اهالی بلوکات و محالات هرات را برآفت و مرحمت ملوکانه امیدوار ساخت همگی بشوق و رغبت تمام بخدمت و اطاعت قیام و اقدام نمودند و در هر جا از قبیل اسفراز و لاش و جوین و غیره از تفنگچی فاینی ابواب جمعی مقرب الخاقان میرعلی خان سرتیپ و فوج شقاقی جمعی عالیجاه رحمت اله خان سرهنگ ساخلوی دولتی قرار گرفت مگر جمعی از افغان نادان که در شهر بودند این مراسم را که از آن عم نامدار مشاهده کردند از سخافت عقل و خفت بینش و قصور شعور حمل به عجز کرده حلقه ان الانسان لژیبه لکنود را به جنبش درآورد کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً حصار قلعه را مامن و سرکشی را مایه رفع هجوم فتن دانسته غافل از این که مور لنگ از لگن برنیاید و شعله آتش را باستین منطفی ساختن نشاید دریا را نمی توان انباشت و زلزله را با فشردن قدم نمی توان نگاهداشت تا این که بنا به خواهش و استدعای عم معزی الیه و رؤسا

و سرکردگان جانفشان اذن به تسخیر آن قلعه به قهر و غلبه از دربار شوکت مدار همایون صادر گردید بدستورالعمل و مراقبت عم معزی الیه و بحسن اهتمام و کفایت مقربی الخاقان میرزا محمد قوام الدوله وزیر خراسان و سام خان ایلخانی روسا و سرکردگان مفصله ذیل بحکم اذابطشتم بطشتم جبارین چون شیر عرین^(۱) از مکمن کمین با توپهای عدوکوب و سربازان جرار قیامت آشوب آماده یورش و شورش شده از یک طرف باستیانها.

آقاخان میرهنجه دو فوج	عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه	پاشاخان سرتیپ دو فوج	محمدرضاخان سرتیپ دو فوج
قاسم خان سرتیپ فوج مخبران شفاقی	ابوالفتح خان سرتیپ فوج شفاقی	خان باباخان رئیس افواج قزوینی فوج	موسیر بهلیز مهندس کل
اسکندر خان سرهنگ فوج مراغه	اللهوردی خان سرهنگ توپخانه	یوسف خان سرهنگ افشار	علیقلی خان سرهنگ فوج دامغانی
کریم خان سرهنگ فوج ترشیزی	صفرعلی بیگ سرهنگ توپخانه	محمودخان سرهنگ فوج نیشابوری	عباسقلی خان سرهنگ فوج بزچلو
فرج الله خان سرهنگ فوج بکشلو	پرویز خان سرتیپ سواره	صفرعلی خان سرتیپ سواره	صاحب منصبان فوج خوی
صاحب منصبان فوج دوم نصرت	صاحب منصبان فوج سمنانی	صاحب منصبان افواج گروسی	صاحب منصبان افواج قزوینی
صاحب منصبان فوج قرانی	صاحب منصبان فوج طهرانی	سرکرده سوار ایلات قزوین	سرکرده سوار مقدم
سرکرده سوار کردبچه	سرکرده سوار شاطرانلو	سرکرده سوار هداوند	سرکرده سوار پیاده خراسانی
رؤسای سوار و پیاده افغان و فارس زبان هراتی که در اردو از بدایت تا نهایت خدمت می کنند.	میرزا باقر مهندس	صمدآقا اطاماجور	فرامرزان مهندس

برافراخته از آتش انگیزی توپ و تفنگ و دود از نهاد حصار برآورده دیوار آن را چون طاق طاقت قلعه گیان نگونسار می‌کردند و از یک طرف از ثقبه‌های نقب‌ها بزور باروط باره ذات‌البروج آن حصن حصین را ثانی‌الثنین شهرلوط می‌ساختند سنگر و ماریج و دشتبان افواج بحر امواج از خندق گذشته به شیرحاجی داخل شدند تا در روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر که چاکران دولت را نوبت فتح و ظفر بوده عزیمت یورش داشتند قلعه گیان مدلول ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت را در حصار و قلعه دریافت نمود در ماهیچه رایت نصرت اثر انت الساعه و انشق القر را مشاهده کرد. مصداق اینما تکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده در حالت خود ظاهر و معاینه دیدند فقد فی قلوبهم الرعب و لوله افغان برخاسته بمفاد من سخی برأسه فقد ریح^(۱) بقای حیات را سود بلا شمرده از در

۱. ترجمه آیات قرآن و جملات عربی به ترتیب:

- ۱ - مالک الملک... : صاحب دنیا و راه‌اندازنده کشتی.
- ۲ - قل اللهم... بگور بار خدایا صاحب دنیائی پادشاهی را می‌دهی به آنکه می‌خواهی و می‌گیری پادشاهی را از آن که می‌خواهی و عزیز می‌کنی آنرا که می‌خواهی و خوار می‌کنی آنرا که می‌خواهی بدست تو است خوبی به درستی که تو بر همه چیز توانائی.
- ۳ - عظم الامه و احسانه: نعمت و احسان او زیاد است.
- ۴ - الحمد لله الذی...: شکر خداوندی را وعده‌اش درست بود و بنده‌اش را یاری کرد.
- ۵ - این ی نصرکم...: اگر خدا شما را یاری کند کسی بر شما غلبه نخواهد کرد.
- ۶ - فاستحوذ علیهم...: شیطان بر آنها استیلا یافت و آنها ذکر خدا را فراموش کردند.
- ۷ - کسراب بقیه...: چون سرابی است در زمین هموار که تشنه آنرا آب می‌پندارد.
- ۸ - لا یعصون...: نافرمانی خدا را نمی‌کنند و آنچه را که به ایشان امر می‌کنند انجام می‌دهند.

پوزش و استیمنان و ضراعت درآمده در همان روز عیسی خان افغان که بر خیل آن جمعیت بود با سایر رؤسای افغانه ربقه اطاعت و انقیاد بالطوع والرغبه بر رقبه خود گرفته دروازه‌ها را گشودند عساکر نصرت مآثر بحکم عم اسعد اکرم نامدار داخل شهر و ارک هرات شده خود نیز برای تسلی و استمالت اهالی شهر و تعیین و تنظیم ساخلو ارک و بروج داخل هرات گردیده از لطف و فضل خداوند یگانه و باطن صاحب شریعت و ائمه دین مبین صلوات‌اله علیهم اجمعین و اهتمام و مراقبت عم نامدار کامکار مقرب‌الخاقانان قوام‌الدوله^(۱) و سام‌خان^(۲) ایلخانی و ظهور شجاعت و رشادت و جلالت رؤسا و

۹ - العدل معمار الارض: دادگستری سازنده دنیاست.

۱۰ - ان الانسان...: انسان به پروردگارش ناسپاس است.

۱۱ - كمثل العنكبوت...: مانند عنكبوت که برای خود خانه می‌سازد.

۱۲ - اذا بطستم بطستم...: و چون حمله می‌کنند حمله می‌کنند ستمکاران

۱۳ - او من البیوت...: ست‌ترین خانه‌ها خانه عنكبوت است.

۱۴ - انت الساعه...: این ساعت قیامت است که ماه شکاف خورد.

۱۵ - اینما تکنوا...: هرجا باشید مرگ را درمی‌یابید اگرچه در برج‌های مستحکم باشید.

۱۶ - قذف...: پس به دل‌های آنها ترس انداخت.

۱۷ - من سخی برأسه فقد ریح: کسی که مالش داده شود سود می‌برد.

۱. میرزا محمد قوام‌الدوله، پسر محمدتقی قوام‌الدوله آشتیانی از مستوفیان درجه یک

در ۱۲۶۵ به وزارت و پیشکاری حسام‌السلطنه به خراسان رفت. در ۱۲۷۰ معزول و در

۱۲۷۲ مجدداً به خراسان اعزام و در حکومت حمزه میرزا حشمت‌الدوله نیز بر این

سمت بود و در ۱۲۷۶ در شکست مرو احضار و منضوب شد. در ۱۲۷۸ مجدداً به

سمت پیشکاری حاکم اصفهان منصوب سپس وزیر گمرکات، عضو شورای مملکتی و

رئیس دفتر استیفا شد و در ۱۲۹۰ به مرض معرقه در تهران درگذشت. نامبرده جد

آقابان حسن وثوق (وثوق‌الدوله) و احمد قوام (قوام‌السلطنه) است.

۲. سام‌خان ایلخانی، پسر ارشد رضاقلی‌خان زعفرانلو حکمران قوچان ملقب به

شجاع‌الدوله در ۱۲۸۲ درگذشت.

غازیان لشگر فیروزی مآثر الان قشون ظفرنمون دولت جاویدمدار در ارک و شهر و حصار با کمال استیلا و استقرار متمکن هستند. برای افتخار آن نورچشم اعز اسعد بصدور این فرمان همایون امر و مقرر و ابلاغ این بشارت عظمی را بعهدہ عالیشان عزت و سعادت نشان صداقت و ارادت ارکان محمدحسین بیک فراش خلوت محول و مفوض فرمودیم البتہ آن نورچشم اسعد نامدار بعد از زیارت این فرمان مهرلمعان همایون مژده این فتح نمایان را گوشزد عموم خاص و عام آن ولایت نماید کہ از این معنی خوشدل و خرسند گشته لوازم شادمانی و شرایط شکر و سپاس مواهب یزدانی را به تقدیم رسانیده در عہدہ شناسند. تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۲۷۲.

در ۱۲۷۶ (۱۸۵۹ میلادی) دکتر هنریش بروگس مستشار سفارت آلمان کہ همراه بارون مینوتولی سفیر آلمان به ایران آمده هنگام ورود به قزوین و ملاقات با عزالدوله در کتاب خود می نویسد:

«سفیر پس از کمی استراحت باتفاق ما به طرف محل اقامت حاکم قزوین حرکت کرد تا ضمن دیدار او از تشریفات که برای ورود اعضاء سفارت قائل شده بود سپاسگذاری کند.

به تالار بزرگ و مجللی کہ اطاق حاکم بود راهنمایی شدیم در آنجا با کمال تعجب پسر بچه چهارده ساله‌ای^(۱) را دیدیم کہ روی یک صندلی نشسته است و فرد موقر معمری ہم به احترام پشت سر او ایستاده با چشمان خود به دنبال حاکم می گشتیم کہ دیدیم آن پسر بچه چهارده ساله از جای خود بلند شد و به طرف ما آمد و دست خود را به طرف سفیر دراز کرد و تازه متوجه شدیم شاهزاده عبدالصمد میرزا

۱. عبدالصمد میرزا در این موقع ۱۶ سال داشت.

حاکم قزوین همین پسر چهارده ساله است. او با دیدن اعضای سفارت دست و پای خود را گم کرده بود و به درستی نمی دانست چه باید بکند. مرد معموری که عقب سر او ایستاده بود از وی جدا نمی شد وزیر و لله او بود و ظاهراً قبل از ورود ما به شاهزاده آموزش داده بود که چگونه باید حرف بزند ولی شاهزاده چون واقعاً کوچک بود قسمتی از دستوره‌های او را فراموش کرده بود و حرکاتی می کرد که مضحک به نظر می رسید. ملاقات ما زیاد به طول نیانجامید زیرا حاکم چهارده ساله هر لحظه می خواست خود را از این تشریفات خلاص کند و از طالار خارج شود ولی وزیر آهسته در گوش او چیزی می گفت و او با ناراحتی در جای خود می ماند.»^(۱)

عزالدوله در ربیع الثانی ۱۳۴۶ در دفتر خاطراتش دربارہ آجودان باشی چنین می نویسد:

«ناصح خوب و رفیق موافق نداشتم فایده ندارد که بنویسم نوکر عاقل کافی نداشتم نوکرهای بی مصرف بودند قوم خویش بسیار بودند اما هیچکس در بند ما نبود و همه در فکر خود بودند پسر هفت هشت ساله و ده پانزده ساله چه می داند چه بکند چه می تواند البته ناصح و نوکر عاقل لازم دارد افسوس که ما نداشتم برادر پادشاه نامهربان زنه‌ار که هیچ نمی دانستند چه کنند وزیر اول حاجی حسنعلی خان خوئی آجودان باشی که نوکر پدر بود پیرمرد ابداً در فکر خدمت به من نبود مشغول مداخل کار خود بود سایرین بدتر بی معنی تر بودند. این صفحه را نوشتم که باید عبرت باشد و یادداشت است و بسیار بد است که این قسم به غفلت و حسرت روز و شب و فرصت عمر

۱. نقل از کتاب سفری به دربار سلطان صاحبقران ترجمه مهندس کردبچه.

بیهوده بگذرد.»

عزالدوله در طهران و قزوین به امر تحصیل پرداخت و تحصیلات معمول زمان را به خوبی فراگرفت و زبان فرانسه نیز آموخت. در یادداشتهای روزانه چنین نوشته است:

«پنجشنبه سلخ رمضان ۱۳۲۲ - حمزه بیک مگری شوهر طایه‌الله اول من بود بعد عبدالله خان زند دائی مرحوم همشیره عفت‌الدوله شد. سید جواد معلم بود در طهران. میرزا محمد حسین شیرازی خوشنویس مشاق بود. قزوین ملامحمد بهشتی قزوینی معلم درس بود. میرزا عبدالغفار مشاق بعد محمد حسین خان سیاح قاجار معلم درس فرانسه شد. در ۱۲۹۶ میرزا عبدالرحیم ایرلندی معلم درس زبان انگلیسی شد یک سال پیش ما بود. فرانسه را میرزا علی اکبر نقاش باشی کاشی چندی درس داد. میرزا رضاخان، دکتر علی آبادی هم معلمی کرد در اوایل حال.»

پنجشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۶ - یک نفر غلام از مگری که غلام کشیک‌خانه‌ها بود حمزه‌بیک نام را لله کرده بودند که زن او طایه بود اما پیرزن بود شیر بد و کم داشت عوض کردند یک طایه شمیرانی گرفتند که شوهرش باز غلام کشیک‌خانه و شمیرانی بود اسمش محمد حسن بک. بعد از حمزه‌بک لله عبدالله خان زند برادر بلورخانم والده عذراخانم عفت‌الدوله خطی و سواد فارسی داشت. معلم اول یک سید بود مشاق من یک میرزای کوسه شیرازی میرزا محمد حسین نامی بود. قزوین که رفتم آنها نیامدند و آنجا ملامحمد بهشتی معلم فارسی و عربی بود و میرزا عبدالغفار مشاق بودند خدا همه را پیامزد. در قزوین میرزا اسداله کلانتر قزوین کمی فرانسه می دانست یعنی بواسطه عبور سفرا و فرنگیان که کلانتر در پذیرائی بود چند کلمه

می دانست به من یاد می داد. حاجی حسنعلی خان آجودان باشی خوئی که وزیر من بود به میرزا آقاخان صدراعظم عرض کرد یک معلم فرانسه از طهران فرستادند. محمدحسین خان قاجار سپانلو که فرنگستان رفته بود فرانسه می دانست در ازمیر فونسول بود او معلم من شد.»^(۱)

عزالدوله از این که مربی خوبی نداشت و موفق به تحصیل بطور دلخواه نشد متأسف بود و چنین می نویسد:

«ربیع الثانی ۱۳۴۶ - ۱۵ درجه میزان - الله‌ها یکی حمزه بیک بعد عبدالله خان زند و نوکر سید جواد و دو نفر میرزا سید محمد، میرزا حسن کرمانشاهانی هیچیک قابل این تأملات و تدبیرات نبودند بعضی بیکاره بعضی در فکر مواجب و مداخل بودند معلمین هم کسانی نبودند که در فکر من باشند در فکر ذکر خود بودند و من در فکر اسب و قوش و توله و شکار کردن بودم. ده ساله قزوین رفتم یعنی حکومت داشتم شش هفت سال جوانی آنجا گذشت نه معلم خوب نه وزیر عاقل مهربان نه نوکر خوب دانا بود به گردش و سواری و شکار کبک و خرگوش گذشت.

عزالدوله هفت سال حاکم ظاهری قزوین بود و در اواخر حکومت در سال ۱۲۷۴ حاج میرزا عبدالله خان علاءالملک^(۲) برادر میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار پیشکار و وزیر او شد. در این مدت

۱. از احوالات این اشخاص که سمت لاهی و معلمی داشته‌اند اطلاعی به دست نیامد جز میرزا علی اکبرخان نقاش باشی که در صفحات بعد توضیح داده خواهد شد.

۲. حاج میرزا عبدالله خان مستوفی علاءالملک سومین پسر میرزا نبی خان قزوینی امیردیوان و ماه توش لب خانم سی و ششمین دختر فتحعلی شاه قاجار برادر صلیبی میرزا حسین خان سپهسالار. پس از وزارت و پیشکاری عزالدوله به حکومت‌های مختلف رفت و در ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۰۸ به مرض سخته درگذشت.

اقامت طولانی یک بار تقاضای عزیمت تهران کرد و به علت مسافرت شاه به آذربایجان با درخواست او موافقت نشد و از طرف ناصرالدین شاه چنین جواب داده شده است:

السلطان ابن سلطان ناصرالدین شاه قاجار

نورچشم اعزاز جمند عبدالصمد میرزا حاکم قزوین مقرر بوده بداند که عریضه فدویت آیت آن نورچشم نامدار به توسط باریافتگان پیشکار باهر النور رأفت دستور به شرف لحاظ نظر عنایت اثر همایون معروض گردیده مراسم خدمتگذاری و اهتمامات آن نورچشم در پیشگاه ضمیر منیر مبارک سمت شهود و ظهور پذیرفته موجب تزايد مراحم ملوکانه در حق آن نورچشم آمد. این که در ضمن عریضه برای استدراک فرض شرفیابی رکاب ظفر انتساب همایون استدعای حصول اذن کرده بود چون موکب فیروزی کوکب این اوقات به سمت آذربایجان در شرف نهضت است آمدن آن نورچشم به رکاب مبارک بی حاصل خواهد بود. لهذا امر مقرر می فرمائیم آن نورچشم باید در مقر حکومت خود کماکان متوقف بوده متوجه نظم امور ولایتی باشد که انشاءاله تعالی در مراجعت آنچه لازمه عنایت و رأفت سلطانی و تفقد و مرحمت خسروانی است در نظم و قرار کارهای آن نورچشم مبذول خواهیم فرمود. البته با مزید امیدواری به مراحم ملوکانه شهریاری مشغول مراسم خدمت بوده و در عهده شناسند فی شهر محرم الحرام ۱۲۷۶.

مقرری سالیانه عزالدوله تا ۱۲۷۷ پانصد تومان بود از سنه مزبور برحسب فرمان مورخ رجب ۱۲۷۷ به مبلغ هزار تومان ترقی داده شد.

فرمان اضافه مقرری

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

که نظر به وفور لیاقت و شایستگی و فرط قابلیت و آراستگی نورچشم سعادت‌مند کامکار عبدالصمد میرزا حکمران دارالسلطنه قزوین و ظهور مراحم و اشفاق خاطر بیضا اشراق شاهانه درباره او از ابتدای معامله سنه اتیه تخا قوی ثیل حیرت دلیل و مابعدها مبلغ پانصد تومان نقد از بابت مرسوماتی که نورچشم معزیه الیه در قزوین دارد و همه ساله در کتابچه دستورالعمل آنجا منظور و به خرج دیوان مجری و محسوب می‌گردد بر پانصد تومان وجه مقرری سابق او افزودیم و مبلغ یک هزار تومان مواجب در حق او عنایت و برقرار فرمودیم که هر ساله موافق این منشور قدر دستور مبارک مطاع از بابت مالیات و متوجهات دیوانی قزوین دریافت نموده صرف مخارج لازمه خود سازد و در نهایت اطمینان و امیدواری به لوازم امر حکومت و مراسم خدمتگذاری پردازد و مقرر آن که عالیجاهان مجددت و فخامت اکتناهان عزت و جلالت دستگاهان مقرر بوالخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان قضا نظام را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند. فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۷۷.

برای اینکه حکام بداتند در سال آینده هم در حکومت باقی هستند معمول این بود در عید نوروز طبق فرمانی خلعت برای آنها فرستاده می‌شد و ضمن آن ابقاء او را هم در حکومت گوشزد می‌کردند. در سالهای حکومت قزوین هر ساله برای عزالدوله خلعت فرستاده می‌شد که همیشه یک ثوب جبه بود چون تمام فرامین حتی در عبارت هم یکنواخت است لذا به نوشتن اولین فرمان در اینجا اکتفا شد.

بسم الله تعالى شأنه العزيز

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صبت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

الملك لله تعالى شأنه العزيز. نورچشم سعادت‌مند نیک‌اختر کامکار عبدالصمد میرزا حاکم قزوین به عنایات گوناگون شاهانه مفتخر و مباهی بوده بداند که در این عید سعید خاقانی و جشن همایونی سلطانی هر یک از منتسبان سده سینه^(۱) و چاکران عتبه علیه که در محفل همایون حاضر و به شرفیابی حضور شوکت دستور باهرالنور فاخر بودند از اعطاء الطاف اعلی حضرت شاهنشاهی سرافراز شدند چون آن نورچشم از فیض این مرحمت و مکرمت دور بوده نخواستیم که بالمره محروم و مهجور بماند لهذا موازی یک ثوب جبه زنجیره دار به رسم خلعت عیدی از صندوق خانه مبارکه مصحوب عالیجاه زبده الاشباه فرج بیک مرحمت فرمودیم که خلعت مهرطلعت ما را زیب و زینت قامت افتخار خود ساخته در نهایت امیدواری مشغول خدمتگذاری بوده همه روزه عرایض و مستدعیات خود را عرض و از راه مرحمت و عنایت قرین اجابت دانسته و در عهده شناسند. فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۷۲.

در خارج هر شهر محلی برای خلعت پوشیدن بود حامل خلعت به آنجا وارد می شد در روز مقرر اعیان و رجال شهر دعوت می شدند حاکم خلعت را می پوشید و به شاه دعا می کرد و از مدعوین پذیرایی می شد. و به حامل خلعت هم به مناسبت شأن و مقام او خلعت بهاء باید داده شود و روانه پایتخت گردد.

در ۱۲۷۸ عزالدوله به تهران آمد و در یکی از عمارات دولتی او را

منزل دادند و به لقب عزالدوله ملقب و به دستور شاه مقرر گردید او را با تشریفات رسمی به حضور برند لذا قبا و کلیچه بر تن و کلاه پوست بلند بر سر محمدناصرخان قاجار ایشیک آقاسی باشی^(۱) در جلو و با صدای بلند اعلام می کرد عبدالصمد میرزا عزالدوله حاکم قزوین شرفیاب خاکپای مبارک می شود. شاه تبسمی کرد و اجازه داد وارد اطاق شود پس از تعظیم طولانی او را جلو خواسته و بوسید و بعد از احوالات مادر و خواهر و از کارها و شکار جو یا شد.^(۲)

خروج از ارک دولتی

عزالدوله پس از چند ماه اقامت در ارک از دربار خارج و در محله عودلاجان منزلی به او داده شد و در همین ایام نزد میرزا علی اکبرخان مزین الدوله^(۳) از شاگردانی که در عهد ناپلئون سوم به پاریس رفتند نقاشی آموخته بود و در همسایگی ایشان منزل داشت زبان فرانسه را تکمیل نقاشی و علم مناظر و مرایا را از وی فراگرفت.

در سال ۱۲۸۸ مزین الدوله تصویری از عزالدوله با رنگ و روغن ترسیم نمود که اینجانب آن تابلو را به موزه ایران باستان اهداء نمودم. شاهزاده روی صندلی نشسته با قبای اطلس و سرداری مشکی

۱. محمدناصرخان قاجار ظهیرالدوله از رجال دربار ناصری در ۱۲۶۸ به منصب ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات دربار) منصوب و با داشتن این سمت مناصب و مشاغل دیگری هم به او داده شد و تا ۱۲۹۴ که فوت کرد این سمت را حفظ کرد و نامبرده پدر علی خان ظهیرالدوله دوم صفاعلیشاه است.

۲. اقتباس از یادداشت‌های قهرمان میرزا عین السلطنه.

۳. میرزا علی اکبرخان مزین الدوله در ۱۲۶۲ در کاشان متولد و در ۱۳۱۱ شمسی در ۸۱ سالگی در تهران درگذشت. در سیزده سالگی به فرانسه اعزام شد پانزده سال تحصیل نقاشی و موسیقی و زبان فرانسه کرد. در مراجعت در دارالفنون به تعلیم نقاشی و موسیقی با نوت پرداخت. اولین استاد کمال‌الملک بود. تألیفاتی از قبیل لغت فرانسه و تعلیم موسیقی و دیکسیونری هم به نام مزین الدوله نوشته است.

دستمال گردن کلاه مقوای ماهوت مشکی سیز منور در پهلو و چند کتاب روی آن. در گوشه چپ پائین تابلو مزین الدوله با رنگ قرمز نوشته است (تربیت یافته دولت شاهنشاهی قاجار. میرزا علی اکبر نقاش باشی سنه ۱۲۸۸).

تابلوی دیگری به قطع کوچکتر از عزالدوله ترسیم نموده است که در تصرف بکر، از عموزاده‌های اینجانب است. پسون از محصلین اعزامی به فرانسه صحبت به میان آمد بی‌مناسبت ندانست آنچه عزالدوله در این خصوص نوشته‌اند در اینجا بیاوریم.

«شنبه ۲ محرم الحرام ۱۳۴۱ ... شاگردانی چهل نفر شاه شهید که... (۱) صنایع بیاموزند امیر نظام گروسی (۲) هر یکی را به کاری تعیین کرد لیکن شاگردان بیشتر نالایق و از پست مردمی بودند درست یاد نگرفتند و پس از برگشتن شاگرد منجم را کونسول شاگرد نقاش را موزیگانچی نمودند صحاف را تأییر کردند توپچی را معلم زبان کردند همچنین هر یک را به کاری که نمی‌دانستند و نخوانده بودند گذاشتند هیچ فایده نبردند.»

از مطالب دور افتادیم این خانه در محله عودلاجان کوچه مسجد حوض یا (مسجد صاحب دیوان) واقع بود متعلق به سلیمان خان پسر یحیی خان میرانخور تبریزی از پیروان باب (میرزا علی محمد) بود و ریاست عده‌ای را داشت که در حوالی نیاوران به ناصرالدین شاه

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. امیر نظام گروسی حسنعلی خان متولد ۱۲۳۷ ملقب به سالار عسگر، سالار لشکر، امیر نظام از رجال مبرز دوره قاجار در فضل و کمال و حسن خط و انشاء سرآمد عصر از ۱۲۵۳ تا ۱۳۱۷ که فوت کرد مصدر کار بود هفت سال وزیر مختار فرانسه.

سوء قصد نمودند سلیمان خان دستگیر و او را شمع آجین کردند^(۱) و خانه او هم که به نام پدرش به نام خانه یحیی خان معروف بود ضبط دولت شد.

از سال ۱۲۶۸ که خانه مصادره شد تا سال ۱۲۷۸ که به تصرف عزالدوله دادند یعنی مدت ده سال خانه در اختیار شاهزاده جلال الدین میرزا^(۲) پسر پنجاه و هشتم فتح‌علی شاه فاجار آجودان مخصوص حضور شاه بود و به معیت و همراهی میرزا منظم خان^(۳) بساط فراموش خانه را گسترده بودند که پس از آگاهی شاه از اجتماع جمعی از شاهزادگان و رجال و اطلاع از نیات سوء آنها نسبت به شخص او در ۱۲۷۸ فراموش خانه را منحل و برای اطمینان خاطر خانه به عزالدوله داده شد.

فرمان واگذاری خانه به شرح آتی است.

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت، از ماه تا ماه گرفت

۱. شمع آجین - گوشت بدن را سوراخهای متعدد می‌کردند و در هر سوراخی شمع می‌فرو می‌بردند. شمعها را روشن کرده در شهر و بازارها می‌گردانیدند تا شمعها پوست بدن را بسوزانند که منتهی به مرگ می‌شد.

۲. جلال الدین میرزا از شاهزادگان مطلع و دانشمند مؤلف کتاب نامه شمسروان سمت آجودان مخصوص حضور ناصرالدین شاه را داشت و با این حال جلسات فراماسونری در خانه او تشکیل می‌شد و پس از کشف و انحلال خانه نشین و تحت نظر بود و در ۱۲۸۹ درگذشت.

۳. میرزا ملکم خان - دارای القاب ناظم الملک، ناظم الدوله، پرنس ملکم، نظام الدوله. از ارامنه جلقا پسر میرزا یعقوب در ۱۲۹۴ در اصفهان متولد. اسلام پذیرفت و در پاریس در حکمت طبیعی و مهندسی تحصیل کرد پس از مراجعت مشاغل دستگیر از مترجمی تا سفارت را عهده‌دار شد نامبرده یکی از عقایدین قرارداد رویتر و همچنین امتیاز لاتاری بود در ۱۳۲۶ در ۷۷ سالگی در لوزان درگذشت.

آن که چون مکنون ضمیر مرحمت تخمیر خدیوانه و منظور نظر آفتاب نظیر خسروانه پیوسته ترفیه و آسایش منتسبان دولت جاوید فرجام و اخوان گرام است و به اقتضای حسن نیت و فرخندگی فطرت بر ذمت همت والانهمت ملوکانه لازم و متحنم شمرده‌ایم که از جهت مسکنت و تسهیل معیشت محض دوام دولت کمال آسودگی و فراغت برای هر یک از آنها علی قدر مراتبهم حاصل گردد لهذا محض شمول مرحمت و وفور الطاف و مکرمت خدیوانه درباره نورچشم بلنداختر نامدار و برادر والاگهر کامکار عبدالصمد میرزا و زیاداتی حسن عقیدت و صداقت او که در خدمت دولت ابد مدت پیوسته از او ملحوظ و منظور است یک باب عمارت مرحوم یحیی خان را که مشتمل بر سه قسمت عمارت بیرونی و اندرونی است به انضمام یک باب سرطویله او در وجه نورچشم معزی‌البه مرحمت و واگذار فرمودیم که از جزو خالصه گی دیوان اعلی موضوع و برسم ملکیت در حق خود واگذار داند و کتصرف الملاک فی املاکهم^(۱) دست مالکانه گشوده به هر نحوی که داند تصرف نماید و با کمال آسودگی به خدماتی که محول می شود اقدام کند. مقرر آن که عالیجاهان مجذبت و نجدت همراهان خلوص عقیدت آگاهان مقرر بوالخاقان مستوفیان عظام عمارت مزبور از جزو خالصه دیوان موضوع و به ملکیت در وجه نورچشم معزی‌البه و واگذار دانند و شرح فرمان همایون را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند حرره شهر جمادی الاولی ۱۲۷۸.

ناصرالدین شاه در حاشیه فرمان فوق نوشته است: «به موجب

۱. مانند تصرف مالک در املاکش.

تفصیل فرمان به ملکیت این خانه یحیی خان را به عبدالصمد میرزا التفات فرمودیم که هر نوع تصرفی در آنجا بگند مختار خواهد بود شاه.»

پس از چندی این خانه را شاه پس گرفت به ورثه یحیی خان داد و چهار هزار تومان پول خانه به عزالدوله داد ایشان هم نصف همان خانه را از ورثه خریداری کرد که محل سکونت مادر شاهزاده بود. آقای اسماعیل راین نویسنده کتاب فراماسونری و فراموش خانه در ایران نام عزالدوله را نیز در عداد کارگردانان فراموش خانه ملکم آورده است.^(۱)

در آن هنگام که جلد اول کتاب منتشر شد شرحی در تکذیب نوشته برای ایشان فرستادم لکن در چاپهای بعد نه تذکر مرا نوشت و نه نام عزالدوله را حذف کرد. نامه این بود.

۱۳۴۷/۱۲/۱۷

آقای اسماعیل راین. ضمن مطالعه کتاب ارزنده فراموش خانه و فراماسونری در ایران در فصل یازدهم در فهرست اسامی کارگردانان فراموش خانه ملکم نامی از عزالدوله برده شده که لازم است برای روشن شدن موضوع و مبری نمودن آن مرحوم به اطلاع برساند که مرحوم عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله سومین فرزند ذکور محمدشاه قاجار در طول عمر هشتاد و هفت ساله خود در هیچ دسته و فرقه و حزبی شرکت نداشته و اکثر اوقات عمر در حال انزوا و گوشه نشینی و به مطالعه و جمع آوری کتاب اشتغال داشته و به همین علت همیشه مورد احترام جمیع طبقات بودند.

۱

همانطور که مرفوم فرموده‌اید اعضاء فراموش‌خانه ملک‌نخان در خانه واقع در مسجد حوض (مسجد صاحب‌دیوان) معروف به خانه یحیی‌نخان اجتماع می‌نمودند و پس از آگاهی ناصرالدین‌شاه قاجار از این اجتماع و شایعه حفر نقب^(۱) از آن خانه به کاخ گلستان برای قتل شاه و پیش‌آمدهائی که بطور تفصیل شرح داده‌اید تصمیم به انحلال فراموش‌خانه می‌گیرند و پس از تفرقه اعضاء جهت اطمینان خاطر خانه را به مرحوم عزالدوله برادر خود می‌بخشد و محل سکونت مادر او مرحوم (اغل بکه خانم) قرار می‌گیرد و این خانم تا هنگام وفات در آن منزل سکونت داشت و پس از ایشان فرزند ارشد شاهزاده عزالدوله مرحوم حسینقلی میرزا سالور (عمادالسلطنه) در آن خانه سکونت اختیار می‌کند و تا چند سال قبل خانه مزبور در اختیار عدو زاده‌های مستعزم بنده بود.

با این توضیحات چنانچه مرحوم عبدالصمد میرزا عزالدوله جزء افراد فراموش‌خانه بود بهیچوجه چنین اعتمادی به او نمی‌شد و این خانه با این خصوصیات به ایشان بخشیده نمی‌شد و بعلاوه خود و فرزندانش مانند سایرین مرجع خدماتی می‌شدند که کاملاً به عکس بوده و چهار فرزند ذکور او مرجع شغلی و خدمت حساسی در مملکت نبودند.

در خاتمه به استحضار می‌رساند فرمان انتقال این خانه از خالصه‌گی دولت به مرحوم شاهزاده عزالدوله که در تاریخ جمادی‌الاولی ۱۲۸۷ صادر شده و در حاشیه آن چند کلمه‌ای هم

۱. در زیر طالار سیاط بیرونی این منزل زیرزمینی بود که از آنجا شروع به حفر نقب به کاخ گلستان نموده بودند. عموزاده‌های اینجانب که در آن منزل سکونت داشتند می‌گفتند تا آنجا که در نقب هوا جریان داشت با چراغ نفتی رفته بودند.

ناصرالدین شاه نوشته‌اند نزد اینجانب ضبط است.

با تقدیم احترامات - مسعود سالور

علاوه بر مطالبی که در نامه به عنوان آقای راین نوشته شد باید توجه داشت یک نوجوان ۱۸ ساله چگونگی می‌توانسته است از کارگردانان فراماسونری باشد و معلوم نیست آقای راین این فهرست را از کجا به دست آورده و منشاء اطلاعات او از کجا بوده.

برگردیم به مطلب عزالدوله پس از ازدواج خانه را در اختیار والده خود گذاشت منزلهای میرزا محمدخان^(۱) سپهسالار (فعالاً در اختیار شرکت تلفن در خیابان اکباتان) را اجاره کرده و درباره اجاره این خانه و سوءظن شاه چنین می‌نویسد:

«جمادی‌الاولی ۱۳۴۷ - وقتی خانه‌های مرحوم میرزا محمدخان از اعتضادالدوله^(۲) کرایه کرده بودم منزل داشتم باغ وحش غربی آن خانه بود متروک خراب به شاه عرض شد التفات کنید من خانه ندارم بسازم می‌خواست بدهد قبول می‌کرد محمدرحیم خان علاءالدوله^(۳) شنید رفع مانع شد که به قیمت زیاد می‌فروشم شاه را پشیمان کرد این فضولی را آن به‌خبل کرد.

۱. میرزا محمدخان سپهسالار قاجار دولو کشیکچی‌باشی خانواده عباس میرزا ولیعهد از سرکردگان قشون در ۱۲۷۵ پس از عزل میرزا آقاخان در عداد شش وزیری بود که به ریاست میرزا جعفرخان مشیرالدوله دولت را تشکیل دادند وزیر جنگ بود و در ۱۲۸۱ صدراعظم شد در ۱۲۸۳ به پیشکاری سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله فرزند ناصرالدین‌شاه والی خراسان منصوب و در ۱۲۸۴ در مشهد درگذشت.

۲. اعتضادالدوله محمد مهدی خان پسر بزرگ میرزا محمدخان سپهسالار شوهر فخرالملوک دختر بزرگ ناصرالدین‌شاه.

۳. محمدرحیم‌هان علاءالدوله نسقچی‌باشی از درباریان متنفذ دوره ناصری در ۱۲۹۸ پیشکار مظفرالدین میرزا ولیعهد در ۱۲۹۹ درگذشت.

در خانه سپهسالار که بودم اطاقهای شمالی مال نوکر و قهوه‌خانه یک جان‌پناه در بام داشت شاه از آن کوچه عبور می‌فرمودند به شکار می‌رفت در بام ریسمان برای خشک کردن لباس می‌بنند حکم شد آن دیوار جان‌پناه را سرتاسر خراب کند. فضولها گفته بودند که اعتبار ندارد. حرکت بدی کردند گفتند خیالی بود.»

پس از چند ماه از آنجا به خانه‌های مخبرالدوله^(۱) در خیابان علاءالدوله (فردوسی فعلی و سفارت آلمان) رفتند سپس در خانه‌های نظام‌الملک عبدالوهاب خان^(۲) در خیابان ناصریه (ناصر خسرو فعلی) که بعداً به ملکیت حاج امام‌جمعه خوئی^(۳) درآمد سکونت اختیار کرد. بالاخره پس از فوت اعتضادالسلطنه علیقلی میرزا^(۴) پدرزن خانه‌های آن مبرحوم واقع در انتهای بازار

۱. علیقلی خان مخبرالدوله پسر بزرگ رضاقلی خان هدایت در ۱۲۴۵ در شیراز متولد در دستگاه تلگراف‌خانه بود وزیر پست و تلگراف، وزیر علوم، وزیر تجارت. در ۱۳۱۵ درگذشت.

۲. عبدالوهاب خان نظام‌الملک فرزند میرزا کاظم خان نظام‌الملک نوه میرزا آقاخان نوری در ۱۲۶۵ متولد پس از شش سال تبعید با میرزا آقاخان به تهران مراجعت در ۱۲۸۸ لشکرنویس سپس وزیر لشکر، وزارت دارائی، والی فراس. آخرالامر پیشکار آذربایجان به همراهی محمدحسن میرزا ولیمهد. در ۱۳۳۵ درگذشت.

۳. امام‌جمعه خوئی - حاج میرزا یحیی خوئی از علمای مشهور و از زعمای عهد مشروطیت. چندین دوره در مجلس نمایندگی داشت. در ۱۳۶۴ هجری قمری در تهران درگذشت.

۴. علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه پسر پنجاه و چهارم فتحعلی‌شاه قاجار از افاضل شاهزادگان قاجار صاحب تألیفات عدیده در ۱۲۳۴ متولد. پیشکار مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه، ریاست تلگراف، ریاست مدرسه دارالفنون، وزیر علوم، وزیر تجارت و صنایع و معادن، سرپرست چاپخانه‌ها و روزنامه‌های دولتی از تألیفاتش نامه دانشوران، المتنبین، تاریخ افغانستان، اکسیرالتواریخ، ملک‌السعاده. در شعر فخری نخلص می‌گردد. در ۱۲۹۸ درگذشت.

کفاشها را از ورثه خریداری و تا آخر عمر در آنجا سکونت داشت .
خانه های مزبور فعلاً به صورت تیمچه های رحیمیه درآمدہ است.

مشاغل در عهد ناصری

شرح حکومت قزوین را که اولین شغل او بود در صفحات قبل
نوشتیم. پس از دو سال اقامت در تهران در اواخر سال ۱۲۷۹ حکومت
همدان به عزالدوله داده شد و به علاوه به موجب فرمان مورخ رجب
۱۲۷۹ منصب سرتیپ سومی و نشان و حمایل مخصوص این درجه
نیز به او اعطا گردید.

فرمان منصب سرتیپ سیم

الملك لله تعالى

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت
که چون برادر فرخنده سیر نامدار و نورچشم ارجمند کامکار
عزالدوله عبدالصمد میرزا حکمران همدان در تحصیل اسباب جهاد و
غزا و تمهید قواعد حفظ ثغور ملت بیضا مقتضی ذات محامد صفات
همایون ماست و کریمه فضل اله المجاهدین علی القاعدین و اجراً
عظیماً^(۱) شاهد احوال خیراشمالش را مرآت چهره نما با وجود تکفل
مهام عمدۀ حکومت و خدمات مهمه دولت از حضور مهرظهور
همایون مستدعی گشته که در نظام نصرت فرجام منسلک گردد و

۱. مجاهدین از سایرین فضیلت دارند و برای آنها اجر زیادی است.

خدمات عسگریه را ضمیمه مرجوعات کشوریه سازد لهذا محض تفقدات ملوکانه ایجاباً لمستوله^(۱) در هذه السنه میمونه ایت نیل فرخنده تحویل و مابعدها برادر معزی الیه را به منصب نبیل سرتیپی از مرتبه سیم برقرار و در نظام معادت انتظامش صاحب شان و اعتبار فرمودیم و یک قطعه نشان از مرتبه سیم سرتیپی به انضمام حمایل مخصوص آن به مشارالیه عنایت فرمودیم که زیب پیکر افتخار و طراز قامت اعتبار داشته به تقدیم لوازم ولایت داری و تنظیم مراسم ارادت شعاری پرداخته روز بروز از بروز مراتب کاردانی و کفایت بر مدارج قرب و عزت خود افزایش مقرر آنکه جناب نظام‌المجد والاحتشام امیرالامراء عظام میرزا محمدخان سپهسالار کل عساکر منصوره نظام و غیرنظام تورچشم معزی الیه را در نظام نصرت فرجام صاحب منصبی و نشان و حمایل مزبور دانسته قدغن نمایند که عموم صاحب‌منصبان و افراد عساکر منصوره توقیر و احترام و اعزاز و اکرام او را لازم شمارند. المقرر عالیجهاان رفیع جایگاهان عزت و سعادت همراشان فخامت و مناصب اکتناهان مقربوالخاقان مستوفیان عظام و لشگرنویسان دیوان قضا نظام شرح فرمان مهرلمعان مبارک را در دفاتر خلود ثبت از شوایب تغییر محروس دانند و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۷۹.

در ۱۲۸۰ تاج‌ماه‌خانم صبیئه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه فرزند فتحعلی شاه قاجار وزیر علوم را به عقد ازدواج درآورد و عروس را با تشریفاتی به همدان فرستادند ولی این حکومت دیر نپایید و بیش از یک سال دوام نداشت معزول و به تهران فراخوانده شد و در ۱۲۸۲

۱. جهت اول خواسته او

مجدداً حاکم همدان و تا ۱۲۸۴ تقریباً دو سال حکومت کرد و پس از عزل در تهران اقامت داشت و در ربیع الاول ۱۲۹۰ در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا جزو ملتزمین رکاب بود که شرح مسافرت در جای خود خواهد آمد.

در شعبان ۱۲۹۰ به حکومت بروجرد و بختیاری اعزام گردید که پس از هفت ماه معزول گردید چون این عزل بی موقع برای او ناگوار بود خانواده را از بروجرد به همدان و ده کوریجان^(۱) ملک خود فرستاد و یک سر به تهران و آبدارخانه شاه رفت که علت عزل و بی التفاتی را بفهمد بقیه ماجرا را از یادداشتهای حسینقلی میرزا عمادالسلطنه فرزندش می نویسم:

«از خودشان شنیدم که آن موقع کار دولت با چند وزیر بود. در مجلس وزراء ایشان را بردند با آن که طبعاً کم حرف و بسیار باشرم حضور بودند بی تقصیری خود را ثابت و از طرف شاه شهید همان وزراء گفته بودند که البته مرحمت های لازم به شما خواهد شد خوبست که دیگر در آبدارخانه نمانید و به منزل بروید. شاهزاده می فرمودند که میرزا حسین خان سپهسالار به طور مخفی با سر و چشم به من حالی می کرد که این حرف را قبول نکن من هم گفتم خیر از آبدارخانه خارج نمی شوم تا بالاخره وزراء شرحی به حضور پادشاه مقتدر عصر راپورت داده تصدیق به بی تقصیری شاهزاده نمودند و شاه در عوض حکومت همدان را به شاهزاده مرحمت نمود.

ما که در کوریجان بودیم خبر حکومت تلگرافاً رسید و اعیان

۱. کوریجان دهی است در ۲۵ کیلومتری همدان کنار جاده شوسه تزوین به همدان و تا اجرای اصلاحات ارضی در تصرف خانواده سالور بود.

همدان آنجا آمده و والده معظمه و ما را به همدان بردند که اینجا بی مزه نیست بنویسم که من پسر بزرگتر شاهزاده و شش سال داشتم در آن موقع کچل بودم و سرم را زفت می انداختند لهذا سرم را شب کلاه گذاشته و زیرش را لچک می بستند و به این حالت مرا روزی یک ساعت به اطاق حکومت برده می نشانند که مرحوم ذوالریاستین همدانی نایب الحکومه^(۱) به والده معظمه پیغام داده بود این کلاه و لچک را در این یک ساعت از سر آقا بردارید نترسید سرما نمی خورد والده معظمه باد دارم که می فرمود جواب پیغام را دادم از زیر لچک خبر نداری که چیست والا آن پیغام را نمی دادی.»

در ۱۲۹۳ از همدان معزول شد علت عزل این بود که در سال ۱۲۹۲ بین یهودیها و مسلمانها نزاعی درگرفت شاهزاده در دفتر خاطرات چنین نوشته است:

«سه شنبه ۱۵ رجب ۱۲۹۲ - روز انیران - صبح مرا نصراله خان از خواب بیدار کرد غلامی از شهر آمده بود فرارش باشی نبی خان کاغذی نوشته بود که دیروز دوشنبه دو سه ساعت به غروب مانده یهودی با مسلمانی دعوا کرد ازدحام عموم شد یهودی را به خانه حاجی میرزا هادی مجتهد برده خواسته اند بکشند فرارش باشی مطلع شده است میرزا سید ابراهیم وزیر را آنجا برده است معهدانه حضرات ملاها نه وزیر و فراشباشی نتوانسته اند یهودی را مستخلص نمایند الواط و اشرار به وزیر بد گفته و یهودی را از خانه حاجی میرزا هادی کشیده کشته آتش زده اند. از این خبر خیلی به من بد گذشت که باید دیوانیان این طور اشخاص را به بی تمیزی امین بدانند و همچو بفهمند که از

۱. ذوالریاستین - میرزا سید ابراهیم از بزرگان همدان.

آنها کارسازی می‌شود و به این شدت عوام را جری نمایند که وزیر نتواند یک یهودی را نگاه دارد. آقایان البته تقصیر داشته‌اند. باری یک دو کاغذ به شهر نوشتم غلام را مراجعت دادم تلگرافی به مستوفی الممالک کردم^(۱)»

عصر همان روز تلگرافی از جانب سنی‌الجوانب رسید تغییر فرموده‌اند که چرا شکار رفته‌ام زودتر بروم شهر مقصرین را گرفته تفصیل را به عرض خاکپای مبارک برسانم. عجب آنجاست که همه مصائب کار دیوانیان عظام است.»

چهارشنبه ۱۶ رجب ۱۲۹۲ - نیم ساعت از شب گذشته شهر وارد شدم تلگراف از سپهسالار^(۲) و مستوفی الممالک در باب نزاع مسلمان و یهودی رسید وزیر آمد تا دو ساعتی در این گفتگو بودیم همان شب نوشتم که حسام‌الملک^(۳) از فوج منصور سیصد سرباز حاضر کند تا جمعه حاضر شد پنجشنبه علماء را خواسته ضرب زدم بد گفتم. روز شنبه پنج نفر از مفسدین و فتنه‌جویان را گرفته با کدخدای محله تنبیه و حبس کرده به تهران و حضور مبارک تلگراف کردم جواب رسید دیگر کسی را نگیرید تا دستورالعمل و مأمور مخصوص برسد. چند چاتمه قراول به محله یهود گذاشته مردم و یهود آسوده شدند.»

از جماعت اصناف برای آزار نرساندن به یهودیان تعهدنامه‌ای به

۱. مستوفی الممالک - میرزا یوسف‌خان معروف به آقا در ۱۲۲۷ متولد از رجال و معارف دوره قاجار سمت وزارت دارائی را داشته مدتی هم ریاست‌وزرائی کرد از متمولین بود در ۱۳۰۳ درگذشت در ونک مدفون است.

۲. منظور میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار است.

۳. حسام‌الملک حسین‌خان قره‌گوزلو همدانی سالیان دراز در کرمانشاهان حکومت داشت در زمان مظفرالدین‌شاه ملقب به امیرافخم شد از متمولین درجه اول بود. در ۱۳۰۷ درگذشت.

شرح ذیل اخذ شده است.

«ملتزم و متعهد گردیدند ریش سفیدان تجار و اصناف بلده همدان بر این که از امروز به بعد هرگاه از اصناف و غیره کسی نسبت به جماعت یهود اذیت و آزار برساند مقصر دیوان اعلی و مورد تنبیه و سیاست باشند و از ضروری که به جماعت یهود وارد آید از عهده برآیند. این چند کلمه بر سبیل التزام نامه قلمی گردید. ۱۸ رجب سنه ۱۲۹۲.

ذیل تعهد نامه به مهر کلیه اصناف و تجار همدان مهمور است. پیرو تلگراف سپهسالار آقای عبدالرحیم خان یاور توپخانه از طرف مشارءالیه برای رسیدگی به این غائله به همدان اعزام می شود. ضمن نامه مورخ رجب ۱۲۹۲ سپهسالار به ناصرالدین شاه این امر تصریح شده به این شرح:

«ارباب یهود همدان در روز شرفیابی خاکپای مبارک از جانب سنی الجوانب ملوکانه سؤال از مأمور این کار شد به عرض عاجزانه جسارت ورزیدم که میرزا رحیم خان یاور توپخانه را برای این کار حاضر کرده ام تحسین فرموده امر قدرقدر صادر فرمودند که روز تشریف فرمائی موکب فیروزی کوکب ملوکانه باردوی نظامی میرزا رحیم خان را به حضور مهرظهور مبارک مشرف سازد و از آنجا روانه دارد از این جهت او را نفرستاده منتظر بود. حال به هر طور امر و مقرر فرمایند اطاعت و امتثال خواهد شد.

تلغراف عزالدوله از همدان در جواب تلگراف این غلام که حسب الامر الاقدس الاعلی نوشته بودم رسیده بود با تلغراف حسام الملک دیوان و صاحب دیوان به شرف عرض خاکپای جواهرآسای مبارک خواهد رسید. ۱۷ شهر رجب.»

رونوشت تلگرافهای مخابره شده به نامبرده در دست است که در ذیل ملاحظه خواهید فرمود.

۱ - جواب - عبدالرحیم خان بزودی بطوریکه نوشته بودید امر را به رضای طرفین تمام کنید که دیگر حرفی نماند و زود مراجعت نمائید تمسک غرامت مال یهود را از نواب عزالدوله گرفته همراه بیاورید. حسین به تاریخ ۱۴ شعبان.

۲ - عبدالرحیم خان یاور مدلول تلگرافی را که نواب عزالدوله کرده بودند این بود که غرامت مال یهود از اهل شهر بگیرند هرگز سرکار اقدس همایونی راضی نمی شوند که از جمعی بی تقصیر غرامت گرفته شود باید نواب عزالدوله مقصرین را پیدا کرده به تدریج مال یهود را خود گرفته برساند به همین مضمون نوشته از شاهزاده بگیر و بیا معطل نشود. حسین به تاریخ ۹ شهر رمضان.

۳ - طهران به همدان جواب نمره ۱۲ - عبدالرحیم خان یاور توپخانه حکم مطاع همایون که دیروز شرف صدور یافت این است حکماً بلاعذر غرامت اموال سابق یهود را بگیرد خود شما بروید سنقر از پدرتان دزدها را که مرتکب سرقت و قتل و جرح یهود شده اند مفلولاً به طهران بیاورید به حکمران کرمانشاهان هم تلگراف کردم که تقویت نماید تکلیف شما این است که غرامت را از نواب عزالدوله مطالبه کنید ۹ شهر ذیقعدہ ۱۲۹۲.

اما دستوراتی که در این خصوص به عزالدوله داده شده حکایت از دریافت غرامت از همدانی دارد.

«جمعه ۲ ذیحجه ۱۲۹۲ - روز مهر^(۱) حکم تلگرافی رسید که

۱. اسامی روزها به زبان فرس و همچنین سالهای ترکی را در ضمامم خواهید خواند.

مقصودین قتل یهود که زیاده بر پنج شش نفر نبوده اند گرفته شده و مبلغ یک هزار تومان از خانه شهری تقسیم کرده بگیرم بنای تقسیم و گرفتن شد.»

«روز سه شنبه ۳ ذیحجه - جماعت شهر دکا کین بسته به امامزاده و خانه آقاعلی بست رفتند یهودیها متوحش شدند آقایان تلگرافی در استدعای عفو به خاکپای مبارک کردند.»

«روز یکشنبه روز رش از ماه دی ۲ ژانویه ۱۸۷۶ عیسوی ۱۱ درجه جدی جواب تلگراف مستوفی الممالک را شرحی گفتم که برای یک هزار تومان عوام الناس را با یهود دشمن و با کینه نکرده قرار اصلاحی میان اهل شهر و یهود داده شود و علما و آقایان تعهد کنند دیگر این اتفاقات واقع نشود و به تنبیهات سابق کفایت رود.»

غروب امروز یهودیها تلگرافی مقرون به رضایت و تشکر به خاکپای مبارک کردند.

میرزا حسین خان سپهسالار در باب استرداد اموال یهود شرح زیر را به شاه نوشته است:

«در فقره استرداد اموال یهودی همدان که آنطور حکم قدر نظام جهان مطاع مبارک شرف صدور یافته که این غلام خانه زاد قرار لازم را بدهد حسب الامر الاقدس الاعلی اقدام لازم را کرده به عرض خاکپای مبارک می رساند. منظور از این اقدام این است که هم فی الواقع احقاق حق شده باشد و هم زبان قلم از برای درج کردن در روزنامه دراز شود و از میمنت عدل خسروانه بطور عدالت حواله خواهد شد. چاهار پطرزبورغ که می رفت در این باب به ساعدالملک نوشتم که از حالا زمزمه بی اصل بودن آن تفصیل را بکند و شهرت بدهد که چهار نفر شریر در غیاب حاکم یک یهودی را کشته اند دولت اشخاصی را که

منتسب به ارتکاب بودند گرفته حسب نموده و مجازات داده است.
معروضه غروب ۲۹ شوال ۱۲۹۲.»

سرانجام تهران تصمیم به احضار عزالدوله می‌گیرد و ایشان در
ادامه یادداشت روز ۴ ذیحجه چنین می‌نویسد:

«بعد از غروب تلگرافی مستوفی الممالک حسب الامر زدند که
بواسطه این اتفاقات و تقصیر شما در این مقدمه اعلیحضرت
شاهنشاهی شما را احضار فرمودند و اللهقلی میرزا ایلخانی^(۱) سابق را
مأمور فرمودند بیاید حاکم همدان باشد در تهیه آمدن بشوید.
تلگرافی هم در جواب آقایان به همین مضامین رسید.

«اگرچه هوای همدان سرد و زمستان حرکت عیال و اطفال مشکل
است اما استخلاص از همدان را فوز عظیم شمرده فی الفور قبول کرده
تلگرافی کردم که حسب الامر در تدارک آمدنم اما این حرکت مردم
نقلی نبوده و ضول هزار تومان اشکالی ندارد عرایض مردم را قبول
نمی‌فرمائید نفرمائید.»

«این جرأت و جسارت مردم را فی الحقیقه خود دیوانیان باعث
شده‌اند بس که به عرایض هر بی‌معنی انواع تحکیمات و تعرضات به
حاکم می‌کنند و از ده نفر بی‌معنی کوچکی پس از رسیدگی و غوررس
تنبیه نمی‌فرمایند. اهانت حاکم و مأمورین دیوان فریضه دیوانیان شده
است از جهت دیگر اسباب انتظام ولایت نوکر است که هیچ نیست
احکام مختلف و ناسخ و منسوخ باعث تجری مردم است در همین
فقره یهود چندین احکام از عفو و گذشت و گرفتن رسیده است.»

۱. اللهقلی میرزا ایلخانی پسر موسی خان پسر حسینقلی خان برادر تنی فتحعلی‌شاه
پسرخوانده حاجی میرزا آقاسی سالها ایلخانی ایل قاجار بود. مادرش عزت‌نسا خانم
دختر فتحعلی‌شاه در ۱۳۰۹ در تهران درگذشت.

میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی قره‌گزلو در خاطرات خود می‌نویسد:

«پدرم در ۱۲۹۲ برای انجام پاره‌ای از کارهای شخصی به همدان مراجعت می‌کند در آن سال عزالدوله حکمران همدان بود. در حکومت نامبرده ارادل شهر یک نفر یهودی را به نفت آلوده و آتش می‌زنند وقوع آن قضیه سبب عزل عزالدوله و نصب شاهزاده اللهقلی میرزا ایلخانی به حکومت همدان می‌شود.»

پس از مدتی اقامت در تهران به حکومت زنجان تعیین و در ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۲۹۴ به زنجان وارد تا اوایل سال ۱۲۹۵ در آن شهر بود.

در ۱۲۹۴ از طرف ناصرالدین‌شاه دستور داده شد صندوقی به اسم صندوق عدالت در تهران نصب کنند که متظلمین تظلم خود را در آن بیفکنند و به شاه برسد از این جهت به حکام ولایات دستور داده شد پنج نفر از معتمدین محل را انتخاب کنند که از طرف دیوان عدالت عظمی (وزارت دادگستری) شکایات به آنها مراجعه و رسیدگی نمایند که جواب شاکی با توجه به این رسیدگی باشد. فرمان این است.

الملك لله

السلطان بن سلطان ناصرالدین شاه قاجار

برادر فرخنده شمیم کامکار و نورچشم اعز نامدار عزالدوله عبدالصمد میرزا حکمران خمسه به الطاف خاطر مهراتصاف معزز و مباحی بوده بداند. چون اراده علیه و همت بلند همایونی همواره به بسط عدل و انصاف و رفع جور و اعتساف منوط و مصروف است و

مقصود مقدس ما از انعقاد مجلس محترم دیوان‌خانه عدلیه مبارکه آنست که بعون‌اله تعالی هیچ نکته از نکات احقاق حق عارضین و مظلومین متروک و مهمل نماند و اجرای حقوق عامه با کمال بی‌غرضی به عمل آید به جهت این منظور مبارک لازم است که در هر یک از ولایات ممالک محروسه مجلسی برای تحقیقات امور راجعه به دیوان عدالت عظمی و اجرای احکام محترم و اوامر مطاعه که در جواب عرایض عارضین و ملهوفین صندوق عدالت صادر می‌شود به صوابدید حکومت منعقد شود لهذا به صدور این همایون خطاب مستطاب به آن برادر کامکار امر مقرر می‌فرمائیم پنج نفر از اشخاص بی‌غرض که محل وثوق باشند مشخص کرده و مجلس دیوان‌خانه برای آنها ترتیب داده به این خدمت بگمارد و اسامی آنها را به مجلس مزبور اظهار نماید تا احکام مأموریت آنها از مجلس محترم فرستاده شود و به مراقبت آن برادر کامکار به این خدمت مشغول باشند والا در صورت نبودن اشخاص موثق معجلاً اطلاع بدهد که از رکاب مستطاب معین و مأمور گردند. البته به زودی از اقدامات خود مجلس مزبور را مطلع نموده و در عهده شناسند فی شهر رمضان المبارک ۱۲۹۴.

این صندوق در تهران پانگرفت چه رسد به ولایات. مخبرالسلطنه در خاطرات و خطرات نوشته است از بس اراذل و اوباش اراجیف در صندوق انداختند صندوقها را کردند و موقوف کردند.

در سال ۱۲۹۵ عباس میرزا ملک‌آرا پس از قریب سی سال تبعید عفو و به ایران مراجعت می‌کند. در اوراق و یادداشتهای باقیمانده از شاهزاده عزالدوله نامه‌ای بدست آمد که متأسفانه نه تاریخ دارد و نه امضاء و نه روی پاکت آن مهر که بتوان نویسنده آن را معلوم کرد ولی از

متن نامه پیداست که در اوایل سال ۱۲۹۵ نوشته شده و چون حاوی نکات و مطالبی است مربوط به مراجعت ملک آرا^(۱) از تبعید و مصالحه روس و عثمانی مبادرت به درج آن گردید.

قربانت شوم. دستخط رقیمه مبارک حضرت اشرف والا دام اجلاله العالی را...^(۲) به شهر محرم الحرام زیارت نموده و از سلامتی مزاج کثیرالابتهاج مبارک بسیار مسرور و خوشوقت گردیدم. انشاءالله دائماً به همین حالت خوشوقتی برقرار باشند. تفصیل محرمانه از آمدن نواب شاهزاده عباس میرزا خواسته بودید جو یا شدم گویا در این جاسه چهار نفر بیشتر از تشریف آوردن ایشان اطلاع ندارند جهت مراجعت این است در سه سال قبل تاکنون دولت ایران از دولت عثمانی اصرار زیاد کرده بود که عباس میرزا را نگذارند در بغداد بماند و به شهر روس روانه اش نمایند در این اوقات دولت عثمانی این فقره را قبول کرده بود و به شاهزاده مجبور کرده بودند یا به روس بروند یا مستمری ماهانه دوپست لیره را مقطوع می‌نمائیم در این حالت شاهزاده یک عریضه به اعلیحضرت شاه عرض کردند و استدعای خاکپای مبارک نموده که می‌خواهم به ایران بیایم و در ظل سایه مبارک شاه باشم جواب مقرر شد که بسیار خوب بیاید محض ورود به سرحدات ایران احترام کامل از برای شاهزاده نمودند مخصوصاً نواب حسام السلطنه شاهزاده از کسان خود را مأمور احترامات لازمه ایشان قرار دادند و فردا پس فردا وارد می‌شود. بعد از اینها اگر اخباری تازه شود عرض خواهم نمود.

۱. عباس میرزا ملک آرا پسر دوم محمدشاه قاجار متولد ۱۲۵۵ متوفی در ۱۳۱۴.

۲. یک کلمه ناخوانا

در هفتم شهر محرم به مزاج مبارک شاه قدری کسالت بهم رسیده تب نوبه می کردند حکیم باشی گنه گنه داده بودند و گفته بود از اندرون نباید بیرون تشریف ببرید بعد از مدت قلیل چون حالت مبارک بهتر شده بود از اندرون بیرون آمده تشریف برده بودند به اوطاقهای فرنگی سازی و نارنجستان. چون ایام تعزیه بود کسی از اهل درب خانه نبودند و محض ورود به اطاق تالار گوش مبارک شاه قدری از شدت گنه گنه صدا کرده بود و سر شاه هم گیج شده بود نشستند سر خود را با دستها نگاهداشته مدت پنج دقیقه طول کشیده بود بعد سر را بلند فرمودند دیدند جلوی ایشان یک پسر هشت نه ساله ایستاده است و خیال کرده بودند که در آن حالت عزرائیل آمده است بعد پرسید از آن پسر تو کیستی از کجا آمدی به اینجا. پسر جواب داد عریضه دارم پدرم در این سرما از بی چیزی در کار هلاک شدن است آنوقت شاه زنگ زدند یک نفر پیشخدمت آمده مبلغ چهل تومان دادند به آن پسر که برای پدرت ببر همان وقت قی کردند و آسوده شدند و اظهار تشکرات فرمودند که باعث صحت من این پسر شده است که ترحم کردم خداوند مرا صحت عطا فرمود.

دیروز خبری آمده اصل قرار مصالحه روس و روم شده است دو روز دیگر آن قرارنامه امضاء می شود لکن شرط شده مابین دو دولت که تفصیل عهدنامه را بروز ندهند بنده از این شرط گمان می کنم ضرر کامل دارد برای دولت انگلیس و نمسه^(۱) والا چرا مخفی می کردند باید همین باشد هر وقت خبر دیگری بود عرضه داشت خواه نمود علی الحساب انگلیسها خیلی از شأنشان کمر شد و از اعتبار افتادند

چون نتوانستند به هیچوجه کمک رومیها بکنند انشاءالله امیدوارم که در فرنگستان شلوق بیش از این نشود و این جنگ نتیجه دیگر نخواهد داشت که دولت ما آسوده باشد. در عمل اکسپوزیسیون چون از قراری که می‌گویند در هیچوقت چنین اوضاعی فراهم نیامده بود و اکسپوزیسیون ما خیلی نقل خواهد داشت.

در باب اطلس به چشم بندگی می‌شود. در باب معدن نقره اعتقاد بنده این است اصل معدن در جیب مخبرالدوله هست و نقره که از آنجا بیرون می‌آید به جیب معدن چی نمسه که در سر این کار گذاشته می‌رود. معدن نقره امتحان کرده‌اند تفصیل و اوضاع دیگر دارد چون خاکی که در روی زمین است هرگز دخلی به ته زمین ندارد از برای این امتحان باید زمینی را چندین ذرع گود نمایند و چندین نفر معدن چی با ده پانزده هزار تومان از برای کار کردن برقرار شده به کار وادارند غیر از این چیزی نخواهد شد. امروز روزنامه حاضر نبود انشاءاله بعد ارسال می‌شود. زیاده چه عرض شود. ایام عزت مستدام باد. در پنجشنبه گذشته دو بسته روزنامه فرستادم البته رسید است. انتهی.

به محض ورود عباس میرزا ملک‌آرا به تهران او را به حکومت زنجان می‌فرستند عزالدوله در یادداشتهای روزانه خود چنین نوشته است:

«دوشنبه ۱۷ صفر ۱۲۹۵ - روز مرداد - جناب مستوفی الممالک تلگراف فرمودند که نواب عباس میرزا ملک‌آرا را حاکم خمسه فرمودند جوابی گفته شد. سپهسالار پدرسوخته به شاه گفته بود که باید میان برادرها دشمنی و نفاق انداخت عزل من نصب او را تدبیر دانستند و عقل یاد دادند لعنت بر وزیر بدنفس بدکار شنیدند و

پسندیدند.»

عباس میرزا ملک آرا در شرح حال خود می نویسد:

بعد از گفتگو قرار دادند که برادر من عبدالصمد میرزا عزالدوله را از زنجان معزول و مرا نصب نمایند و در این ضمن دو مطلب بود یکی از آن که چون زنجان جای کوچکی است به جهت من کسر شانی شود و گفته شود که لایق حکومت های بزرگ نیست یکی دیگر که میان من و برادرم عداوت اندازند.^(۱)

ملک آرا نامه زیر را برای عزالدوله به زنجان فرستاده است.

فدایت شوم. از مقدرات الهی بعد از سی سال قسمت شد که به آستان بوس اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه مشرف شدم الحق آنقدر لطف و عنایت و مرحمت فرمودند که هزار بار زیاده از استحقاق این عبد عاجز بود و اگر تا جان دارم شب و روز شکرگذاری نمایم از عهده جزئی از جزئیات آن بر نمی آیم خداوند بر عمر و عزت و دولت و شوکت اعلیحضرت پادشاه جم جاه اسلام پناه روحنا فداه بیفزاید و سایه بلند پایه خسروانه را بر فرق این چاکران مستدام بدارد و در ضمن حکومت خمسه را به این خانه زاد دولت ابد مدت مرحمت فرمودند اگرچه با وجود سرکار اکراه از قبول داشتم ولی تمرد از امر اقدس اعلی جائز نبود و حال هم تا هر وقت که خیال شریف داشتن آنجا را داشته باشید مختارید و هیچ ملاحظه نفرمائید باز چنان است که در دست خود شماست. رضاقلی بیک را فرستادم و به او سپردم در هر حال خودش را نوکر سرکار بداند و در خدمتگذاری به هیچوجه کوتاهی نکند. زیاده چه

۱. صفحه ۶۱ شرح حال عباس میرزا ملک آرا به اهتمام عبدالحسین نوائی چاپ اول.

زحمت. ۱۸ فی شهر صفرالمظفر ۹۵.

عزالدوله به فوریت به تهران حرکت کرد و برخلاف خواسته دولتیان و نقشه‌ها و تمهیدات بین این دو برادر صفا و صمیمیت زایدالوصفی برقرار بود و هرگز کدورتی به میان نیامد.

در ۱۲۹۶ عزالدوله به حکومت ملایر منصوب و مدت دو سال در ولایت ثلاث (ملایر - تویسرکان - نهاوند) حکمرانی کرد.

در این دو سال به تکمیل زبان انگلیسی همت گماشت و در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«پنجشنبه ۱۷ شوال ۱۲۹۷ - اول پائیز - میرزا علی فردین که اهل لندن است ۳۱ سال دارد محمدحسن میرزا^(۱) از بوشهر او را می‌شناخت نوشته بودم بیاید آمده است قرارنامه او روز سه‌شنبه تمام شد. ماهی پنج تومان و جیره بگیرد روز چهارشنبه اول پاییز ۹۷ آمد پیش من و قدری مشغول صحبت و خواندن روزنامه انگلیسی شدم. میرزا عبدالرحیم که دو ماه است مرخص شد رفت اسم میرزا علی جیمز رابرت است ۹ سال است دین اسلام اختیار کرده است مرتب شیراز و بوشهر بوده است. هنوز زیاده بر این از او معلوم نیست.»

نام اصلی میرزا عبدالرحیم مستر مور و متأسفانه در یادداشتهای مرحوم عزالدوله درباره این دو انگلیسی بیش از این توضیحاتی داده نشده است.

در ۱۲۹۹ مجدداً حاکم همدان و در این حکومت برای رفتن به مسکو و شرکت در مراسم تاجگذاری الکساندر سوم تزار روس

۱. محمدحسن میرزا فرزند اسداله میرزا فرزند سیف‌الملوک میرزا پسر ظل‌السلطان
هله‌شاه و داماد عزالدوله شوهر نفیسه خانم.

احضار و پس از خاتمه مأموریت سفارت فوق‌العاده با مراجعت ایشان به همدان موافقت نکرده‌اند و در فزوین دستور عزیمت به تهران به او داده می‌شود.

در ۱۳۰۲ به مدت دو سال وزیر عدلیه شد در خاطرات خود چنین نوشته است:

«پنجشنبه ۲۱ رجب ۱۳۰۲ - وقت نهار فراش احضاریه رسید اسب حاضر نبود پیاده درب‌خانه رفتم نهار میل می‌فرمودند در باغ گردش کردم نهار تمام شد شاه به اندرون تشریف بردند بعد در کنار حوض بلور پائین پله اطاق نارنجستان فرش انداختند اعلیحضرت شاهنشاهی تشریف آوردند احضار فرمودند به من فرمودند چه می‌کنی عرضی نداشتم مشغولیات خود را گفتم ناصرالملک وزیر خارجه و مخبرالدوله آمدند به آنها در باب قرارنامه فرمایش می‌شد من عزم بیرون آمدن کردم فرمودند در باغ باش مدتی گذشت صدراعظم و سایر وزراء به حضور رفتند بعد خلوت شد جلال‌الملک^(۱) آمد شاه احضار فرمودند ثانیاً به حضور مبارک شرفیاب شدم صدراعظم قوام‌الدوله^(۲) نشسته بودند نزدیک خواستند نشانندند بعضی فرمایشات فرمودند و دستورالعمل می‌دادند و فرمودند تا روز یکشنبه گفته نشود. بیرون آمدم حالا شب است هر کس حدسی می‌زد و حرفی می‌گوید.

۱. جعفرقلی خان جلال‌الملک - معین‌السلطان قاجار - پیشخدمت ناصرالدین‌شاه سپس حاجب‌الدوله در ۱۲۸۰ متولد و در ۱۳۰۴ شمسی در تهران فوت کرد. فرزندان او به نام خانوادگی اعتمادی معروفند.

۲. قوام‌الدوله - میرزا عباس‌خان قبلاً ملقب به معاون‌الملک بود از کارمندان وزارت خارجه و مورد توجه میرزا یوسف مستوفی‌الممالک در صدارت او سمت نیابت داشت سپس وزیر داخله و وزیر خارجه شد در ۱۳۱۴ درگذشت.

«تا روز یکشنبه مخفی داشتیم هیچکس نمی دانست چه خبر است قبل از ظهر جناب صدراعظم^(۱) فرستادند به خانه ایشان رفتم ناصرالملک وزیرخارجه قوام الدوله، امین الدوله^(۲) خدمت صدراعظم بودند فرمایشات روز پنجشنبه ۲۱ را که اعلیحضرت اقدس همایون فرمودند اظهار و آشکار داشتند که وزارت عدلیه اعظم را به من مرحمت فرمودند فرمان و مرحمت همایون این است.^(۳)»

محل وزارت عدلیه در باغ نگارستان (محل فعلی سازمان برنامه و بودجه) و عزالدوله برای رسیدگی به کارها هفته‌ای سه روز به آنجا می رفت که در آن زمان در خارج شهر بود.

در باب انتظامات وزارت عدلیه و نواقصی که در مقررات دید اصلاحیه‌ای تنظیم و به عرض شاه رسانید به این تفصیل:

در شرفیابی خاکپای همایون ارواحنافداه مقرر فرمودند آنچه به عقل ناقص این غلام در انتظامات وزارت عدلیه می رسد معروض دارد از این جهت این چند فقره را جسارت به عرض نمود.

در فصل اول کتابچه قانون مقرر رفته که اعضای دیوانخانه مکلف به رسیدگی عرایض عارضین و ملاحظه اسناد و تمیز حق و باطل و حکم به عدل و انصافند و اجرای احکام دیوانخانه و احقاق حقوق عارضین بعد از ملاحظه و امضای همایونی آن که مربوط به کشور است با حاکم ولایت است و آن که مربوط به لشگر است با وزیر جنگ

۱. صدراعظم - میرزا علی اصفرخان اتابک

۲. امین الدوله - حاج میرزا علی خان - منشی حضوره امین الملک - در ۱۲۶۰ متولد از درباریان و وزرای دوره ناصری در سلطنت مظفردالدین شاه صدراعظم شد در ۱۳۲۲ درگذشت.

۳. متأسفانه فرمان وزارت عدلیه در دست نیست.

است چه در ولایات و چه در طهران.

آنچه مرقوم شد به قاعده است الا اینکه مرقوم شود که حکام ولایات و کارگذاران وزارت جنگ مکلفند که احکام وزارت عدلیه را بدون تجدید رسیدگی به موقع اجرا گذارند نه اینکه به عذر اینکه باید تجدید رسیدگی در ولایت و حکومت یا وزارت جنگ شود عمل عارض را مهمل گذارند آن حکم دیوان خانه که در چند وقت رسیدگی شده به کمال دقت حکم صادر کرده اند محل اعتبار ندانند. آن نوشته و حکم را به منزله استشهادی فرض نمایند عمل عارض را از سر بگیرند. این شرط و این قید در این فصل لازم است مرقوم و مقرر شود والا حکم دیوان خانه به منزله استشهاد خواهد بود.»

در فصل ۲۰ - مقرر شده حکمی از دیوانخانه صادر می شود باید در کاغذ ورقی نوشته شود پشت آن را امنای دیوانخانه مهر خواهند کرد اگر برای اجرای آن فرمان همایون باید صادر شود عنوان آن فرمان به صحنه مبارک مزین می شود اگر احتیاج به صدور فرمان نباشد اولیای دولت حاشیه آن را نوشته مهر خواهند کرد و قرار اجرای آن را خواهند داد و تعیین محصل به اختیار دولت است.

مزین شدن فرمان به صحنه مبارک و حکم به مهر اولیای دولت رسم قدیم و معمول است ولی اختیار تعیین محصل با دولت باشد که وزارت عدلیه به شخصه بتواند تعیین مأمور در صورت لزوم نماید این مسئله خارج از رسم قدیم است دادن غلام مخصوص به دیوانخانه برای همین امر است وقتی که وزارت عدلیه این اختیار را نداشته باشد بودن غلام و فراش لزوم ندارد.

در فصل ۳۲ - مرقوم و مقرر است که اگر کسی از اهل نظام با اهل نظام یا از غیر ادعا بکند و بالعکس با حضور شخصی که از وزارت

جنگ معین خواهد شد در دیوان‌خانه رسیدگی می‌شود و حکم به عدل صادر و اجرای آن با وزارت جنگ خواهد بود.

وزارت عدلیه محل اعتماد و اطمینان اولیای دولت و مملکت است چه فرقی خواهد داشت که عارض اهل نظام یا معروض از طبقات نوکر باشد در عموم رسیدگیها نزد خدا و سایه خدا و حنافداه و اولیای دولت شخص وزارت و اجزاء وزارت مسئول می‌باشند که حکم به عدل و رسیدگی به انصاف نمایند در صورت بروز خلاف مورد مؤاخذه و سیاست باشند. بودن این مأمور جز تعطیل و حصول ملاحظه که موجب اهمال است ثمری دیگر ندارد همان که مرقوم شده اجراء آن با وزارت جنگ باشد کافی است.

در فصل ۳۳ - مرقوم و مقرر است هرگاه یکی از متداعیین تاجر باشد رجوع به وزارت تجارت خواهد شد که موافق دستورالعملی که دارد رسیدگی و قطع و فصل نماید.

در چند ماه قبل موافق قانون و مرقومه جناب مستطاب اجل اکرم صدراعظم دام اقباله در تمیز حدود وزارت تجارت با وزارت عدلیه اعظم شرحی صورت ترقیم یافته آن مشروح تمیز حدود با آنچه در این کتابچه به طریق اختصار مرقوم شده فرق واضح و نقص بسیار دارد ظاهراً این عبارت منع مداخله کلیه وزارت عدلیه است در هر عملی که فی الجمله ربط به تاجر داشته باشد و در آن مشروح تمیز حدود قانون کلی ممالک مرقوم است که در مسئله مربوط به محاسبه و دستک دفتر تجارتنی فقط وزارت تجارت بی مداخله وزارت عدلیه اعظم رسیدگی و قطع و فصل نمایند اما در مورد ارث و میراث و تمسک و بیع شرطی و جنایات وزارت عدلیه حق مداخله دارد که در صورت اظهار رسیدگی نمایند.

در فصل ۳۴ - که یک طرف تبعه خارجه یا خارج مذهب باشد به وزارت خارجه باید رجوع شود.

اگر رعیتی از داخله از آنها شاکی و متظلم باشد باید دیوان‌خانه با استحضار وزارت خارجه رسیدگی نماید نه اینکه صرفاً نظر نماید.

آنچه در دولتخواهی به عقل ناقص این غلام عجالتاً رسید معروض و جسارت نمود ولی این غلام اصراری ندارد در اوامر علیه اطاعت صرف و تسلیم محض است. چون مقرر فرمودند کتابچه چاپ شود اگر امر مبارک باشد در چاپ کردن تأخیر شود تا در فصول مذکوره اولیای دولت دقت و گفتگو نمایند و در ضمن قانون کلی که به امر همایون نوشته می‌شود بعد از ملاحظه و تصحیح چاپ شود بهتر است که رفع این اشکالات شده باشد. امر امر همایون روحنافداه است.

دیگر اینکه این کتابچه در ایامی بود که در وزارت عدلیه چند نفر از وزرای عظام بوده‌اند از آن جهت به اسم امنای دیوان‌خانه ذکر شده تغییر عبارت در اکثر جای آن لازم است. امر امر مبارک روحنافداه است.

ولی از قرار اصلاحات پیشنهادی عزالدوله مورد توجه قرار نگرفته نظامنامه تنظیمی را به صحه شاه رسانیده‌اند. چون با ملاحظه نظرات عزالدوله پیدا است که وزارت عدلیه شیربی‌یال و دُمی بیش نبوده است لذا از همان ابتدا در ابقاء در این سمت اظهار بی‌میلی نموده و مدتی هم با تحصیل مرخصی به مسافرت الموت^(۱) رفته است و

۱. الموت از بلوکات قزوین مدتی تیول عزالدوله بود سپس قراء خالصه آن بلوک را خریداری کرد.

بالاخره در مقام استعفا برآمده و چنین می نویسد:

«امروز شنبه ۵ شعبان ۱۳۰۴ - امروز عصر عریضه به تفصیل از مطالب و عرایض فرستادم.»

پنجشنبه ۱۱ شعبان ۱۳۰۴ - موبک همایون باغ امین الدوله از آنجا دستخط مبارک در ذیل ورقه مطالب رسید علی الحساب که از خدمت پرزحمت بی مصرف دیوان خانه خلاص شدم هنوز رأی مبارک را ندانسته چه میل دارند جوابها مجمل است. وعده دیوان خانه را به عضدالملک^(۱) سپردند تا ببینم چه می شود. «مرحوم اعتمادالسلطنه در مآثر والآثار ضمن معرفی وزارت عدلیه دوره ناصری دو بار عزالدوله را به عنوان وزیر عدلیه نوشته است که تصور می رود مبنی بر اشتباه باشد پس از یحیی خان مشیرالدوله عباس میرزا ملک آرا وزیر عدلیه شد.

عزالدوله تا سال ۱۳۰۸ در تهران و بیکار بود همراه شاه به شکار جاجرود و شهرستانک و مازندران می رفت و چون عضو دارالشورای دولتی بود هنگام جلسات شورا حضور می یافت بالاخره در این سال برای پنجمین و آخرین بار به حکومت همدان فرستاده شد این حکومت بیش از چند ماه دوام نداشت ولی در همین مدت کوتاه موفق شد مقبره ابوعلی سینا را به خرج خود تعمیر کند و علت عزل محتاج به ذکر مقدمه ایست که ذیلاً می نگارد:

نگارخانم دختر عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد که عیال

۱. عضدالملک علیرضاخان قوانلو - ایلخانی ایل قاجار پسر موسی خان دانی ناصرالدین شاه در ۱۲۳۸ متولد از درباریان محمدشاه و ناصرالدین شاه خوانسالار - حاکم مازندران - وزیر عدلیه نایب السلطنه احمدشاه در ۱۳۲۸ درنود سالگی درگذشت.

سرتیب عبدالله خان خان صارم الدوله قره گوزلو بود دختری داشت به نام نگار السلطنه عیال احمدخان سرتیب فرزند محمودخان ناصرالملک^(۱) در این تاریخ در قید حیات نبود. نگار السلطنه دو پسر و یک دختر داشت به نام مهدی خان سرتیب فوج ششم و بعدها ملقب به امیرتومان شد از معتبرین و دولتمندان طایفه قراگوزلو دیگری عبدالعلی خان که به منصورالدوله ملقب شد و رقیه خانم عیال حسینقلی خان ضیاءالملک قره گوزلو سرتیب توپچی همدان.

عزالدوله دختر عمه خود نگار السلطنه را به عقد ازدواج درآورد و این امر دو مدعی قوی داشت اولی تاجماه خانم عیال شاهزاده دومی فرزندان و داماد نگار السلطنه که تصور می کردند شاهزاده از ازدواج با زنی در حدود پنجاه سال سن قصد تصرف املاک خانم و املاک موروثی آنها را دارد لذا بنای مخالفت را گذاشتند و ضیاءالملک به کمک برادرش علیقلی خان بهاءالملک و پسران نگار السلطنه یعنی برادرزنیهایش و با مشورت حاج میرزا نصراله پیشکار خود سرباز و توپچی ابوابجمعی خود را اغوا کرده آشوب و بلوایی در شهر راه انداختند شکم یک فراش حکومتی را پاره کردند چند فراش زخمی

۱. محمودخان قره گوزلو همدانی ناصرالملک از رجال معروف دوره ناصری مدتی در روسیه عنوان نایب اول سفارت را داشت سپس کاردار شد در ۱۲۷۳ به تهران آمد امور نظام پایتخت به او سپرده شد سپس وزیر تجارت و صنایع، عضو شورای دولتی، وزیرمختار ایران در لندن، وزیر جنگ، حاکم کردستان و کرمانشاهان، وزیر خارجه سپس والی خراسان و در ۱۳۰۵ درگذشت. محمودخان ناصرالملک از یک صیغه به نام بگم خانم که دختر نجفقلی قاطرچی زن قاپوچی مرحوم صفیه خانم دختر محمدشاه پسر داشت به نام احمدخان. او پدر ابوالقاسم خان ناصرالملک دوم نایب السلطنه احمدشاه بود. (قسمت اخیر از یادداشتهای عزالدوله نقل شده صفحه ۸۰ جلد ۲۵).

شدند شاهزاده حکمران هم برای رفع غائله و امنیت شهر دستور داد حاجی را که مسبب این اغتشاش می دانست به چوب بستند. این اقدام به آقایان قره گوزلو گران آمد چون بر علما و تجار و کسبه شهر همدان تسلطی داشتند و هم شهری و مطیع آنها بودند به اغوای آنها در شهر آشوب و اغتشاش شد و آقایان محرکین به تلگراف خانه رفتند تلگرافات مخابره شد. ناصرالملک و بعضی از خوانین قره گوزلو که طهران بودند کمک کردند و از طرفی عیال شاهزاده هم بیکار نشست خیلی محل توجه و عنایت ناصرالدین شاه بود به او شکایت کرد. این اقدامات دست به دست هم داد ناصرالدین شاه به امین السلطان دستور مخابره تلگراف عتاب آمیز ذیل را داد.^(۱)

تلگراف نمره ۲۱ - مورخ ۲۴ ذیحجه توشقان ٹیل ۱۳۰۸ - خدمت نواب مستطاب اشرف والا عزالدوله دامت شوکته. از قراری که به عرض خاکپای مبارک رسید صبیبه مرحوم صبارم الدوله را در خفا فریب داده خیال مزاجت و مناکحت دارید این فقره خیلی اسباب تغییر خاطر مبارک گردید مقرر فرمودند به سرکار والا تلگرافی استحضار بدهم که مأذون نیستید این مزاجت را بنمائید و حتماً نباید این کار را بکنید. اگر زن می خواهید بروید یک دختر همدانی بگیرید این وضعها چه چیز است البته ترک این عمل را کرده دنبال نکنید که مسئول خواهید بود. امین السلطان^(۲)

چون شاهزاده اعتنائی به این تلگراف نکرد با همه آقایان خوانین

۱. این قسمت از یادداشت‌های قهرمان میرزا سالور عین السلطنه اقتباس شده است که در آن موقع نایب‌الحکومه همدان بود.

۲. میرزا علی اصغرخان اتابک امین السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه مقتول در ۱۳۲۵.

قره گوزلو به تهران احضار و قهرمان میرزا آجودان حضور (پدر نگارنده) که در آن موقع همراه پدر در همدان می زیست به نیابت حکومت منصوب و حکم شد عزالدوله و خوانین تهران بمانند.

نگار السلطنه هم به تهران رفت و پس از چندی شاهزاده او را طلاق داده و حسینقلی میرزا عماد السلطنه پسر ارشد شاهزاده به حکومت همدان منصوب و به این ترتیب به غائله خاتمه داده شد ولی عزالدوله در دفتر خاطرات مورخ ۶ جمادی الاول ۱۲۴۷ چنین نوشته است:

«دیروز حسام السلطان قره گوزلو^(۱) پیدا شد آمد پرسیدم در مقدمه ضیاء الملک و مهدیخان چه دادند گفت به اعلیحضرت ده هزار تومان و نایب السلطنه^(۲) سه هزار تومان رشوه و جریمه رسید من عبث شکوه داشتم برادر به ناحق حکم کرد.» شاه برای جبران این بی عدالتی مقرر داشت عزالدوله در تهران بماند عماد السلطنه فرزند ارشد او به نیابت در همدان حکومت کند پس از مدت کوتاهی همدان به ملایر تبدیل شد باز هم عماد السلطنه در ملایر و تویسرکان و آجودان حضور در نهادند نیابت کنند این حکومت هم دیری نپائید هر دو فرزند یکی پس از دیگری به تهران احضار شدند مدت این نیابتها تا اواسط ۱۳۱۰ بود.

عزالدوله در این ایام علاوه بر مشاغلی که شرح آن گذشت در سال ۱۲۸۱ چند سالی ایلخانی ایل قاجار بود که در آن عهد از مشاغل مهم و معتبر بود و دویست نفر سوار ابواب جمعی داشت و همانطور که

۱. حسام السلطان از خوانین طایفه قراگوزلو.

۲. کامران میرزا نایب السلطنه امیرکبیر پسر سوم ناصرالدین شاه وزیر جنگ.

نوشتیم در جلسات شورای مملکتی شرکت می‌کرد و امور متفرقه‌ای هم به او رجوع شد از جمله در ۱۲۸۶ تهیه نظام‌نامه مجلس شورای نظام به ایشان محول شد که به شرح زیر نظام‌نامه را تهیه نمود:

هواله تعالی شأنه

چون از بدو جلوس ابدمانوس تا حال که سال بیست و دویم سلطنت جاوید همال است سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه به اقتضای اهتمام و توجهات ملوکانه که در انتظام و ترقیات دولت و مملکت خودشان دارند وقتاً من‌الاقوات نظر مبارک را از این منظر عالی و سطح بزرگ برنداشتند همت کامله همایونی بر ترقی هر یک از شعب مهمه و معضله گماشته به تدابیر قضا نظیر بنیان نظم را تشیید و تعمیر فرموده و حتی در اغلب امور که متضمن رفاه و آسایش جمهور بود به نفس نفیس قواعد مشیده تأسیس و در رشته نظم منظم و برقرار و به یکی از چاکران دولتخواه دربار قوی اقتدار واگذار فرموده‌اند. از آنجا که مساعی شوکت اقتضای ملوکانه همواره طالب ازدیاد اسباب ترقی دولت و تزاید آداب انتظام مملکت است در این اوقات میمنت آیات اراده علیّه ملوکانه برای تکمیل و استحکام امر قشون و نظام که یکی از مهام مهمه دولت ابدارتسام است به تشکیل مجلسی مرکب از چاکران تربیت یافته دولتخواه و بندگان صداقت پیشه ارادت آگاه علاقه گرفت که اجزای مزبور در دقایق نکات امور متعلقه به قشون و نظام و نواقص و معایبی که به نظر آنها بیاید اتفاق آرا نموده به موقف عرض و مقام اجرا گذارند.

علیهذا در روز دوشنبه پنجم شهر صفرالمظفر امر قدرنفاذ قضا اثر

به احضار اجزا و انعقاد مجلس شرف صدور یافت.

در روز ششم و عید مولود مسعود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی بود این اراده مکتونه علیه چهره مشهود نموده حسب الامر الاقدس اجزای مجلس با امین الملک که ناظم مهام و انعقاد این مجلس خیریت انتظام است به حضور مهرظهور اقدس ملوکانه شرفیاب و از فرمایشات مطاعه شفاهی که حاوی منظور میمنت ظهور شاهنشاهی بود مفتخر و بهره یاب گردیدند. پس از انجام فرمایشات حکمت فرجام به وزیر امور خارجه امر و مقرر شد دستخط مرحمت آیت همایونی را که در استقرار این مجلس عز اصدار پذیرفته در تالار مرمر با حضور شاهنشاهزاده اعظم نایب السلطنه امیرنظام و جناب آقا قرائت نمودند و کل رؤسای لشکر از نظام و غیرنظام مراتب عالی مناقب دستخط همایونی را اصفا کردند.

و بعد از انقضای سلام میمنت فرجام سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه به نفس نفیس مبارک شکوه افزای مجلس مشورت خانه نظامی گردیده و به این مرحمت فوق العاده مجلس را امتیاز و افتخار اقصی الغایه بخشیدند. اجزای مجلس را به نطق همایون و صدور فرمایشات قضائیات و ترغیب و ترهیب و تأکید در اجرای لوازم تکلیف مفتخر و امیدوار فرمودند و مواد دستخط قضا نمط همایونی مشعر به استحکام و قرار...^(۱) مجلس شورای نظام و تشخیص تکلیف اجزای آن ذیلاً مرقوم می شود.

مختصر حکم و دستخطی است که برای انعقاد مجلس تحقیق

۱. محل های نقطه چین ناخواناست.

نظام مرفوم می شود مشتمل بر سبب تشکیل اهل مجلس و تکلیف دولت در حق آنها که رؤس مسئله و بنیان قواعد و احکام است.

«اولاً سبب انعقاد مجلس) باید دانست که هیچ امری از امور دنیا خاصه امر دولت و سلطنت به تخصیص عمل قشون بدون مشاوره و اتفاق آرای عقلا و مواظبت کامله بالاتفاق آنطوری که دلخواه است منتظم نمی شود چنانچه از صدور انتظام عالم و ظهور هر یک از پیغمبران مُرسِل و مُلهم مدار هر کار خاصه انتظام و ترقی مهام لشگر از پیاده و سوار به انعقاد مجلس و اتفاق آرا بوده و هر طایفه از این قانون بی نصیب مانده روی به نشیب گذارده و هر گروه را تاسی سپرده سود ترقی برده چنانکه در اغلب مملکت اروپا این قاعده منظم را محکم گرفته در هر امری خاصه امر قشون مجالس مرکبه از عقلائی مجرب و کاردانان مهذب ترتیب داده اند آثار ترقی آنها پیدا و تزیاید انتظاماتشان هویدا است و بدین لحاظ تشکیل یک مجلس تحقیق نظامی علاوه بر مجالس اطاق نظام و غیره واجب افتاد.

(ثانیاً تکلیف اجزاء و اهل مجلس) چون همه اجزای این مجمع از مردمان نجیب دولتخواه کاردان با تجربه هستند باید در هر امری از امور جزئی و کلیه قشون با دقت و دولتخواهی کامل مشاوره نموده هر عیب و نقص در عمل قشون از سواره و پیاده، توپخانه، مدرسه نظامی، مریض خانه، سربازخانه، ملبوس زمستانی و تابستانی... چکمه و اسلحه از تفنگ و طپانچه و قداره و شمشیر و قورخانه و جبه خانه و اتلیا و باروط و اطباء و جراحان نظامی و چادر و مایحتاج سفر و و ملاحظه کنند حتی در فرمایشات همایونی تردیدی حاصل نمایند بی پرده به عرض بعضی رساننده دلیل و اصلاح آنرا قویاً مطالبه

و اجری نمایند.

اجزای مجلس حق دارند آدم ناقابل بی تجربه را نگذارند در دایره مقدمه نظامی صاحب منصب و مواجب شوند و بدون استحقاق لقب و نشان و حمایل ندهند. احکام نظامی را بعد از مهر جناب آقا و نصرت‌الدوله^(۱) تصدیق نموده بعد به صحنه همایون برسد.

باید اجزای مجلس غوررسی نموده یقین حاصل کنند که عدد خارجی قشون مطابق ثبت دفتری است اگر کسر باشد حتماً از روی قاعده تمام و مطابق دفتر نمایند.

اجزای مجلس باید از روی تحقیق مطمئن شوند که جیره و مواجب و سیورسات و تدارک و محل که از دولت برای قشون معین است و مرحمت می شود به آحاد و افراد قشون می رسد والا البسته برسانند و قاصر را بعد از عرض مجازات دهند.

اجزای مجلس به طوری باید مواظب بوده یقین نمایند که زمان حاجت مثلاً شصت هزار قشون با اسلحه و تدارک در موعدی که دولت می خواهد می توانند حاضر نمایند.

اسلحه و قورخانه حاضر را رسیدگی کرده تا هر درجه که ازدیاد آنرا لازم می دانند عرض کنند که تهیه شود.

اهل مجلس باید به جمع و خرج قشونی رجوع نموده مخارج غیر واجب و بیهوده را اگر باشد موضوع و بعد از عرض در جایی جمع کنند و به مصارف لازمه قشونی که صلاح دانند برسانند.

در لوازم انتظامات سرحدیه که یکی از اولین موجبات انتظام

۱. نصرت‌الدوله - فیروز میرزا فرمانفرما پسر شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد در ۱۲۳۲ متولد حکومت فارس، کرمان، تهران، پیشکار ولیعهد در آذربایجان، وزیر جنگ، در ۱۳۰۳ درگذشت.

مملکت و راحت دول همجوار است باید به اقصی درجه اهتمام نموده تکلیف اهم خود بدانند.

هرچه غیر از این مختصر از موجبات نظم و ترقی در قشون به نظر آورند به عرض برسانند تا حسب الاقتضا حکم شود.

(ثالثاً تکلیف دولت در حق اجزای مجلس) صوابدید آنها را در اسنحکام مبانی عمل قشون قبول و مجری می فرمائیم اگر در بعضی آرای آنها چیزی به نظر همایون برسد با دلیل القا فرموده منوط برای دیگر خواهیم فرمود.

محل مجلس اطاق نقاش خانه در جنب تالار تخت مرمر اجزای مجلس غیر از جمعه و دوشنبه که تعطیل است سایر ایام هفته را مادام که در شهر باشند از چهار ساعت از دسته رفته الی یک ساعت به غروب مانده در مجلس حاضر شوند و به تکالیف مرقومه اقدام نمایند.

اسباب تحقیقات اجزای مجلس را از قبیل ثبت دفاتر لشگر و مواجب قشون و سایر ثبتها و کتب قوانین نظامی و سرکرده‌ها و غیره و غیره را امین الملک در مجلس مزبور حاضر نماید چنانکه انتظام کلیه امور مجلس محول به عهده اوست.

در ایام ییلاق در هفته چهار روز حاضر شوند. شنبه، یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و حسب التکلیف الامثل مشغول خدمت گردند.

انشاءاله تعالی خاطر همایون مابعد از تکمیل قرارهای مقرر و حسن صداقت و دولتخواهی چاکران منتخب که اجزای مجلس شورای نظامی می باشند مطمئن می تواند بود که ترقیات قشونی روی به تزاید و استقلال و شوکت نایب السلطنه که امروز امیرنظام است قرین ازدهاد است. به تاریخ شهر صفرالمظفر ثیلان ۱۲۸۶.

در حاشیه این نظامنامه نوشته شده «حسب الامر الاقدس الاعلی این مسوده برای طبع روزنامه مستحسن و مطبوع است چاپ و اعلان شود.»

ولی از سال ۱۳۰۸ که از حکومت همدان معزول شد تا قتل ناصرالدین شاه (۱۳۱۳) کار به او رجوع نشد و ایام را به مطالعه کتاب و سفر در التزام رکاب شاه برای شکار و رفتن و برچیدن مجالس ختم یا دست به دست دادن عروسهای دربار از طرف شاه می گذرانید.

جمعه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۰۸ - قبل از ظهر امین خلوت^(۱) نوشته بود حسب الامر بروم ختم اوکتای قآن میرزا را برچینم که خراسان فوت شده است اخترالسلطنه دخترش زن شاه است روح الامین میرزا پسر بزرگ اوست از آنجا او را برداشته به حضور شاه رفتم.

چهارشنبه ۵ رجب ۱۳۱۲ - حالا شب است باز ابلاغی از نایب السلطنه رسید که فردا بروم مسجد سپهسالار قدیم ختم مجلس سید عبدالله مجتهد^(۲) را برچینم که حاجی میرزا حبیب اله مجتهد رشتی^(۳) در نجف اشرف فوت شده است. در مساجد طهران ختم گذاشته اند به او نوشتم امروز خیلی سرما خورده فردا من قوه ندارم این خدمت را به دیگری رجوع فرمائید. شاه این خدمات بی مصرف را هم به من رجوع نفرمایند بهتر است. باز نوشته است باید رفت چاره ندارد شاه همچو فرموده اند نوشتم انشاء اله حسب الامر فرموده می روم.

۱. امین خلوت - غلامحسین غفاری، وزیر مخصوص، صاحب اختیار، از درباریان دوره قاجار در ۱۲۷۶ متولد در ۱۳۶۶ درگذشت.

۲. سید عبدالله بهبهانی از قائلین مشروطیت در ۱۳۲۸ به قتل رسید.

۳. میرزا حبیب اله مجتهد رشتی از مراجع تقلید از شاگردان شیخ مرتضی انصاری در ۱۳۱۲ درگذشت.

پنج‌شنبه ۶ رجب - لابد قبل از ظهر رفتیم. صبح هم جناب صدرالعلما^(۱) به من نوشته بودند که مجلس ما هم که متعلق به شماست باید بیائید ختم برچیده شود لابد قبول کردم که درست بود. مسجد سپهسالار قدیم رفتیم از علماء خیلی بودند از آنجا به مسجد سید عزیزاله که جناب صدرالعلماء نوشته بودند آمدم طلاب بسیار بودند با آقا قدری صحبت کردم آقا کوچک پسر آقا سید صادق هم آمد عضدالملک هم بودند ختم برچیده شد.

سه‌شنبه چهارم رجب ۱۳۱۲ فردا عصر درب حرم مجلس عقد شاه برای عزیزالسلطان^(۲) باید رفت تماشا کرد.

چهارشنبه پنجم رجب - درب حرم برای مجلس عقد رفتیم آنجا هم جمعی بودند با امام جمعه^(۳) و امین خلوت و امین خاقان^(۴) پدر عزیزالسلطان و مردک^(۵) دایی عزیزالسلطان آخوند ملا محمد تقی کاشانی به اندرون رفتیم. خواجه سرایان زیادی خانمها را داخل اطاقها می‌کردند معهذا زنهای بسیار نمودار می‌شدند. اندرون حالا جمعیت فوق‌الطاقه دارد با همه این خواجه‌ها چاره و حفظ نمی‌توان کرد تا به اطاقهای عروس که فاطمه خانم اختراالدوله است رسیدیم که از سمت شمالی یعنی در شمال واقع است سه اطاق بود تودرتو که آخری روبه جنوب عروس و خانمهای محترم بودند در وسط امام جمعه و آخوند

۱. سید مرتضی از علمای طراز اول تهران برادر حاج آقای حبی عموی دکتر محمد سجادی آخرین رئیس سابق مجلس سنا.

۲. عزیزالسلطان - غلامعلی خان ملیجک دوم.

۳. امام جمعه - آقا سید زین‌العابدین ظهیرالاسلام در ۱۲۶۱ متولد در ۱۳۲۱ درگذشت.

۴. امین خاقان - میرزا محمدخان برادر امین اقدس زن ناصرالدین‌شاه. ملیجک اول پیشخدمت ناصرالدین‌شاه.

۵. مردک - دالی ملیجک دوم پیشخدمت ناصرالدین‌شاه.

و ماها نشستیم هر قدر اعتماد الحرم^(۱) فریاد می کرد زنها بنشینید نمایان می شوید باز گوش نمی دادند جناب امام در باب مهریه که دوازده هزار تومان قرار داده بودند که در عوض سه دانگ اندرونی باغ سپهسالار^(۲) که عزیزیه اسم گذاشته اند بدهند بیانات کرد اشکالات پیدا شد طولی کشید آخر رفع گفتگو شد عقد کردند شیرینی و میوه در اطاق بود یکی یک اشرفی هم دادند بیرون آمدم. عزیزالسلطان پیش عروس می رفت مبارک باد به او گفته شد در مجلس بیرونی صرف شیرینی شد برخواستیم.

چهارشنبه ۱۲ رجب امین خلوت شرحی نوشته است که چرا مهمانی عروسی نرفته ام و امشب حسب الامر مجبوراً باید بروم عروس و داماد را دست به دست بدهم یک عذری نوشتم دوباره شرح مفصلی نوشته است که شاه می فرمایند البته باید بیایید لابد شدم. از شب سه ربح کم گذشته سوار کالسکه شده رفتم درب اندرون...^(۳) و هنگامه بود از آنجا رفتم به باغ بهارستان تا عروس بیاید یک ساعتی کشید که سه مطرب حاضر بودند می زدند اما هیچ مزه و تماشایی نداشت یک نفر میرزا هم بود قدری حرف زد معلوم شد علمای طهران به مهمانی عذر آورده نیامده اند مگر بعضی.

عزیزالسلطان را به استقبال بردند عروس آمد قدری گذشت همراه عزیزالسلطان به اندرون رفتم در حیاط دوم زنبچه زیادی توی اطاق بودند. عروس روی صندلی جواهر زیادی زده بود که بیچاره حرکت آسان نمی توانست بکند برخواست دست آنها را به هم دادم مبارک

۱. اعتماد الحرم - حاجی سرورخان. خواجه باشی ناصرالدین شاه.

۲. باغ سپهسالار - عزیزیه - محل مجلس شورای ملی در میدان بهارستان.

۳. یک کلمه ناخوانا.

باد گفتم قدری شاهی پاشیده شد بیرون آمدم.

شاه نامهربان به برادر

ناصرالدین شاه به این برادر التفات چندانی نداشت نامهربان بود در ظاهر اظهار مرحمت می کرد دست روی شانه او می گذاشت و عکس بر می داشت ولی از دادن کار مناسب به او فرزندانش حتی المقدور امتناع داشت دز جواب یکی از نامه های عزالدوله چنین نوشته است.

«عزالدوله ابدأ دلتنگ نباشید شما برادر خوب ما هستید حاکم همدان باشید یا نباشید به التفات ما نسبت به شما یا به شأن شما به هیچوجه مداخلتی ندارد شما برادر خوب و نوکر بزرگ دولت هستید به هزار کار و خدمت خواهید خورد وضع حکومت همدان هم چیزی نیست که لایق شأن شما باشد درست می دانید که همه آن موضوعها برای شهر و اطراف شهر بی معنی آن چرا اینقدر اظهار دلتنگی باید بکنید با وصف آن هر مطلبی هم دارید به جناب صدراعظم بگوئید و هرگز خود را دلتنگ و افسرده نکنید برای شما خدمت خیلی پیدا می شود.»

از این جواب به خوبی پیدا است که شاه نخواست است جواب صریحی بدهد با نوشتن برادر خوب و نوکر بزرگ دولت و قدری هم نصیحت موضوع را به صدراعظم احاله کرده در صورتیکه صدراعظم بدون نظر شاه چه کاری می توانست بکند.

در دفتر خاطرات عزالدوله در باب بی مهری و بی التفانی ناصرالدین شاه به او مطالب بسیاری هست از آن جمله:

«یکشنبه ۵ رجب ۱۳۰۸ - عریضه در باب تیولی خانان و یهود که

با علاءالملک بود عرض کردم جواب دستخط رسید که به نیولی مرحمت شد فرمان صادر شود. کاغذ نوشتم به این صورت که فردا صبح باید قرار بعضی کارها داده شود علی الحساب که باید همدان رفت و گردش کرد تا چه بخواهد و عاقبت به کجا بکشد. من هیچ گمان نداشتم و راضی نمی شدم یک بار دیگر به همدان بروم ولی از بی مهری برادر و ناسازگاری ایام و تنگی دل از ماندن طهران و شدت بیکاری نوکرها ناچار شدم بروم. مؤیدالدوله^(۱) حاکم گیلان شد. این دو برادر به هم افتاده اند اویس میرزا^(۲) حکومت فارس کند و عبدالمجید میرزا^(۳) کرمان، رکن الدوله^(۴) خراسان و چه اشخاص بی معنی در کرمانشاهان و کردستان و عربستان^(۵) به من هر وقت التفاتی می خواهند بفرمایند همدان است هرچه می گویم هوای سرد همدان به من ناسازگار است نمی شنوند ذره ای هم ترحم نمی کنند از هر طرف مایوسم و هرچه می گویم و می نویسم در این هفت ساله هر روز عرض و الحاح کردم در این سنگ دل اثر نکرد آخر مرا به همدان می فرستد شاید چند روزی از این طهران شوم دور بمانم با تقدیر چه

۱. مؤیدالدوله ابوالفتح میرزا پسر بزرگ سلطان مرادمیرزا حسام السلطنه داماد ناصرالدین شاه شوهر افسرالدوله در حیات پدر به نیابت او به حکومت های یزد و اصفهان و کردستان رفت سپس به حکومت گیلان و خراسان و فارس رفت در ۱۳۳۰ درگذشت.

۲. اویس میرزا - پسر بزرگ فرهاد میرزا معتمدالدوله متولد ۱۲۵۵ ملقب به احتشام الدوله پس از فوت پدر ملقب به معتمدالدوله شد. حکومت های مختلف رفت از جمله همدان، فارس در ۱۳۳۰ درگذشت.

۳. عبدالمجید میرزا - ناصرالدوله. پسر بزرگ نصرت الدوله فیروز میرزا فرمانفرما پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه حاکم کرمان.

۴. محمدتقی میرزا رکن الدوله پسر چهارم محمدشاه فاجار.

۵. خوزستان را عربستان می گفتند.

کنم چقدر عرض و عریضه کردم چه عجزها نمودم هیئات آهن سرد بود که می‌کوبیدم با فضای الهی چه می‌توان کرد از نامهربانی برادر دلم می‌سوزد اگر دیگری بود توقع نداشتم از نیت صاف و پاکی طینت خودم افسوس دارم که در این مدت مدید هرچه گفتم مقبول نیفتاد دور دور خائنان و بی‌دینان است. کجا روم به کی بگویم که چه باید کرد و به هر که توانستم اگرچه کم دیدم و از این قبیل مردم توقعی نمی‌توان داشت گفتم و نوشتم چاره نکرد و اثر ننمود. باری زیاده بر این چه بنویسم رضاً بقضاءاله و تسلیماً بامر^(۱).

باز در جای دیگر می‌نویسد:

«چهارشنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۱۳ - دیروز صبح بر قبر شاه شهید رفتم جزو قرآن خواندم یاد کردم که پنجاه سال سلطنت بر باد رفت اما نامهربانی از یاد نمی‌رود حیفا که نیت پاک من در پیش او به هدر رفت صدق و خلوص من در دولتخواهی و نیک‌نامی او بی‌ثمر ماند در این مدت پنجاه سال یک روز مهربانی نکرد دو ساعت به شفقت و لطف و مهر صحبت نکرد شعرهای چرند مزخرف را به اشعار پسندیده ترجیح داد در یک ساعت چهل فقره معایب نوشتم که به ذات پاک الهی کلمه‌ای اغراق ندارد و غرض نداشتم مگر حقیقت و راستی نوشته‌ام اگر دوباره ملاقات شد و حکم عادل قاهر به عرایض برسد معلوم خواهد شد درینغ از این عمر گرانمایه.»

عزالدوله در ادامه یادداشت می‌نویسد:

روز گذشته اکبرخان نایب ناظر^(۲) همراه شد گفتم چه می‌کنی

۱. راضی‌ام به رضای خدا و تسلیم هشتم به امر او.

۲. اکبرخان نایب ناظر - سبب السلطان، سردار ناصر از درباریان ناصرالدین‌شاه.

خیلی شکایت داشت که نمی دانم چه می کنم حرکت به لغو از لغو بدتر می کنم عبث می آیم می روم با دل خود گفتم پنجاه سال این حرکت لغو کردم می آمدم می رفتم یک روز به یکی نگفتم و آن همه عمر به بدی و تلخی گذراندم. این اکبرخان برادر مادری مجدالدوله است حریف قمار و ندیم و هم صحبت شکار و مجلس شاه شهید بود هرکس او را دیده است و ببیند پایه قدر و منزلت فهم و فضل و شیرینی کلام او درک می کند چه فایده من می نویسم و خواننده گمان دارد شاید غرض دارم. این اکبرخان از کثرت بی مزه گی و بدترکیبی و بی سوادی هیچکس راغب او نمی شود معهذا این طور محترم و معتبر بود.

شنبه ۲۰ شوال ۱۳۴۰ - کنار اسطخر می گشتم هر قدر فکر کردم تا از زمان گذشته و اطوار شاه شهید که چقدر نامهربانی به من کرد نمی شود همه را نوشت اگر بخوام بنویسم کتابی خواهد شد حیف که قدر ما را ندانت به اشخاصی تطف و مهربانی کرد که نانجیب و سفله بودند مثل آن تنکابنی و اتابک و عزیزالسلطان و میرزا محمدخان و اکبرخان و علیرضاخان و آقا ابراهیم و امثال آنها که بسیارند. (۱) ابوالقاسم خان و محمودخان (۲) و آرامنه فرنگی ها البته پادشاه باید به همه رعایا و برایا التفات کند اما نه این که قوم خویش اقربا را بی التفاتی نماید و به اجانب بیشتر لطف کند خلاصه حرف

۱. مقصود از تنکابنی محمدولی خان سپهسالار، اتابک میرزا علی اصفرخان، عزیزالسلطان غلامعلی خان ملیجک دوم، میرزا محمدخان پدر غلامعلی خان ملیجک اول، علیرضا خان عضدالملک، آقا ابراهیم پدر میرزا علی اصفرخان اتابک همه از درباریان و مقربین ناصرالدین شاه قاجار بودند.

۲. ناصرالملک ها

بسیار است و در ددل بی شمار.

با تمام احوال و تمام ابن نامهربانیها همواره از نظر خیرخواهی و دولتخواهی چنانچه بی ترتیبی در کارها می دید برای ناصرالدین شاه می نوشت از جمله عریضه ذیل را در باب خیانت میرزا یحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجه به شاه نوشته است:

قربان خاکپای مبارک شوم. در فقره ایل قوجه بگلوی مغان مذکور شد که جناب مشیرالدوله از جانب سنی الجوانب به سفارت روس نوشته سپرده است محض دولتخواهی و نمک خوارگی آستان مبارک واجب دید به خاکپای مبارک جسارت ورزد مشارالیه در خدمتگذاری به حضرات و خیانت به دولت علیه یک جهت است در نزد تمام امنای دولت روس معین است شکی و شبهه ای نیست که از اول الی حال خدمتکار آنها بوده است و تا توانسته است خیانت به آستان مبارک کرده و خواهد کرد. چنانچه در فقره آخال خیانت او در خاکپای مبارک مبرهن است.

از این همه خصوصیت و تملقاتی که الان به جناب نظام العلماء و میرزا اسداله خان وزیرمختار می کند^(۱) محض این است که مشارالیه آنچه عرض بکند جناب وزیر دول خارجه با قوم خویش اینقدر خصوصیت نمی نمایند که شب ورود شام بفرستند و در مجالس و محفلها معرف نظام العلماء و وزیرمختار واقع شوند و همه جا همراه آنها حرکت نمایند.

محض دولتخواهی به عرض آستان مبارک جسارت نموده

۱. میرزا اسداله خان - وکیل الملک، ناظم الدوله برادر نظام العلماء تبریزی (دیبا) وزیرمختار روسیه در ۱۳۱۹ درگذشت.

مستدعی است که عریضه فدویانه را کس نبیند امر امر مبارک است.
۱۲ ربیع الاول ۱۳۰۱ طهران.

عزالدوله و سلطنت مظفرالدین شاه

پس از قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه به تخت سلطنت عزالدوله تصور می کرد دوران بی مهری و کم التفاتی به سر آمده و برادرزاده برخلاف برادر لطف بیشتری به عمو دارد و مشاغل بهتر و بالاتری به او می دهد و پسرانش به کارگمارده خواهند شد اما خیال باطلی بود در به همان پاشنه می گردید و پس از مدتی انتظار باز هم حکومت قزوین در جمادی الثانی ۱۳۱۴ به او داده شد و کمتر از یک سال آنجا بود و در جمادی الثانی ۱۳۱۵ معزول و در تهران بیکار بود در ذیحجه ۱۳۱۸ به حکومت ولایت خمسه منصوب شد تا ربیع الاول ۱۳۲۱ تقریباً دو سال دوام داشت.

در باب علت عزل از حکومت زنجان مرحوم قهرمان میرزا عین السلطنه که در زنجان سمت نیابت حکومت را داشت چنین نوشته است:

به تاریخ دهم شهر ربیع الاول مقارن عصر تلگراف احضار حضرت اقدس والا روحی فداه از حکومت خمسه و نصب جناب مهدی خان کاشی وزیرهمایون^(۱) زیارت شد. این تغییر بی موقع یعنی بی جهت دخالت ما بر سر مالیات و به واسطه تبعید و اخراج جمعی پیروان

۱. وزیرهمایون - مهدی خان کاشی (آچودان مخصوص، وزیرهمایون، قائم مقام. لقب اخیر از طرف محمدعلیشاه به او داده شد.) از درباریان ناصرالدین شاه و از مقریان دربار مظفرالدین شاه، وزیر پست حاکم زنجان. پس از مشروطه وزیر تجارت، در ۱۳۲۶ درگذشت.

وزیر دربار است^(۱) که خود او را به حکومت گیلان و من تبع او را هر یک به جایی من جمله وزیرهمایون.

اتابک اعظم^(۲) خیلی ترقی و پیشرفت کرده این حضرات که مخل کار او بودند کلیه اخراج شدند خصوصاً اخراج وزیر دربار که در آن زمان با آن همه تقرب از جمله اعجاز و کارهای غریب بود. او آخر جوزا ۱۳۲۱.

عزالدوله از زنجان مستقیماً به الموت رفت و تابستان را در املاک خود گذراند و در اول پائیز به تهران عزیمت و مدتی خانه نشین بود تا اینکه در ربیع الثانی ۱۳۲۳ به حکمرانی ملایر و نهاوند و توپسرکان منصوب شد و در محرم ۱۳۲۴ تلگراف عزل آخرین حکومت و آخرین شغل او به ملایر مخابره شد.

تلگراف از طهران به ملایر

نمره ۹۱ - شب غره صفرالمظفر یونت ئیل ۱۳۲۴.

خدمت حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اسعد والا شاهزاده عزالدوله دام اقباله. حضرت ارفع والا را برای خدمت دیگری بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه به خاکپای فلک فرسای مبارک احضار و نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده ملک آرا^(۳) دام اقباله را به حکومت ولایت ثلاثه مأمور فرموده و مقرر داشتند که زودتر حرکت فرموده شرفیاب خاکپای

۱. میرزا محمودخان بروجردی حکیم الملک از اطباء مظفرالدین شاه و در مزاج او نفوذ زیادی داشت. در ۱۳۱۷ وزیر دربار در ۱۳۲۱ حاکم رشت در همان سال در رشت درگذشت.

۲. میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم.

۳. ملک آرا - محمد میرزا فرزند عباس میرزا ملک آرا.

فلک فرسای مبارک شوید اینک امر ملوکانه با مراحم شامله خسروانه خدمت حضرت والا ابلاغ نموده منتظرم که زودتر حرکت فرموده تشریف بیاورید و شرفیابی حاصل کنید. سلطان عبدالمجید.^(۱)

خدمت دیگری دست‌آویزی برای احضار بود و کاری برای ایشان در نظر نگرفته بودند.

عزالدوله پس از عزل از حکومت ملایر چون اوضاع را مناسب نمی‌دید از ملایر به کوریچان ملک شخصی خود در همدان رفت و از آنجا به قزوین و الموت و تا جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ در آنجا توقف نمود. در انقلاب مشروطیت دور از تهران بود خبر فوت مظفرالدین‌شاه و جلوس محمدعلیشاه را به تخت سلطنت برای ایشان می‌نویسند در دفتر خاطراتش نوشته است:

«دوشنبه ۲۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ - خبر فوت مظفرالدین‌شاه رسید خیلی اسباب افسردگی شد ده سال و هشت ماه و ده روز سلطنت بود مثل این که نبود چند روزی از ۱۷ ذی‌قعدة می‌گذرد (مقصود روز قتل ناصرالدین‌شاه است) افسوس که وزراء و اشخاص خوبی نداشت به نادانی کار کردند کاری نکردند آخر و بدتر هم سلطان عبدالمجید عین‌الدوله اتابک شد. این همه کثافت‌کاری کرد روی مردم باز بود بدتر کرد هی خورد بُرد این هنگامه‌ای است که برپاست این سیئات عمل اوست.

در جای دیگر می‌نویسد ذلک تقدیرالعزيز العليم^(۲). سه دفعه رفتن کونترکسویل به فرنگستان و آمدن دکتر آلمانی چاره مرگ را نمی‌کند

۱. سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله اتابک صدراعظم.

۲. این است تقدیر خداوند با عزت عالم.

نمی دانم این پادشاه چه خواهد کرد. امیدوارم که پادشاهی کند دولت ایران قوتی پیدا کند در میان دول اعتباری و افتخاری حاصل نماید آمین.

عزالدوله تا تاریخ جمادی الثانی ۱۳۲۵ در الموت بود سپس به تهران عزیمت نمود.

فرامین حکومت

از دوازده حکومتی که در سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به عزالدوله تفویض شد و در صفحات قبل به تفصیل شرح داده شد تنها شش فرمان در دست است که به ترتیب تاریخ برای استحضار خوانندگان درج می شود:

فرمان حکومت قزوین ۱۲۷۱

بسم الله تعالی شانه

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت
 که چون اهالی و سکان دارالسلطنه قزوین جماعت صداقت
 قرین اند و مردمان ارادت آئین و در مقام بندگی همگی صادق و
 صاف اند و خارج از دایره شرارت و خلاف در حقیقت نوکر و رعیت آن
 ولات دایم در صدد خدمت و کسب کار می باشند و دعاگوی دولت
 جاوید قرار به این واسطه منظور مرحمت اثر و مکنون ضمیر
 عدالت پرور ما همواره چنین است که عنان اختیار حکومت آنها را به
 دست اقتدار کسی دهیم که به حسن ذات و محامد صفات و اصل
 اصیل و خلق جمیل و اصابت و اصالت او وثوق و اعتماد داشته

باشیم و به نصفت و مروتش اطمینان و اعتقاد چرا که آن شخص با
 درایت همیشه از روی مروت و انصاف برفع آثار اجحاف و اعتساف
 پردازد و عدالت شعاری و رعیت داری را پیشنهاد خود سازد و مردم دار
 آید نه مردم آزار و رموز درستی و صلاح جوئی روز بروز به منصفه بروز
 آرد و قدم به جاده درستی و تندخوئی نگذارد و از آنجا که مراتب
 کفایت نورچشم اسعد ارجمند نامی عبدالصمد میرزا را که در واقع
 ثمره شجره خلافت شکوفه نهال سلطنت گوهر درج جلالت کوکب
 برج شوکت می باشد. با این حکومت در میزان استبصار ملوکانه
 کشیدیم و در معیار استنباط خدیوانه موازنه فرمودیم بی نقص و
 درست آمد و اطوار مسطوره و اوصاف مذکوره در وجنات احوال او
 مشاهده افتاد بناءً علیهذا در هذه السنه مبارکه توشقان ثیل او را به
 حکومت ولایت مزبور مقرر و مفتخر فرمودیم که در انتظام مهام آن
 ولایت آنچه لازمه مراقبت است به تقدیم رساند مقرر آن که قاطبه
 قطان و کافه مکان محروسه قزوین نورچشم معزی الیه را حاکم
 بالاستقلال خود دانسته از اوامر و نواهی او بیرون نروند المقرر کتبه
 کرام شرح فرمان قضا انتظام را ثبت دفاتر خلود و دوام ساخته در
 عهده شناسند. حرر فی شهر رمضان ۱۲۷۱.

آنچه ناصرالدین شاه در حاشیه فرمان نوشته است قبلاً ذکر
 شده.

فرمان حکومت همدان ۱۲۸۳

بسم اله تعالی شأنه

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

از آنجا که خداوند قادر صمد الذی لم یلد ولم یولد جلت اسمائه
وَعَمَّتْ الِائَةُ افکار رای صائب شاهانه را مایه شرف ملک و ملت
فرموده و انظار ثاقب خسروانه را آیه عز دولت قویشوکت نمود برای
سپاس این آلاء نعم بی قیاس بر ذمت همت بلند اساس لازم و محتتم
داشته‌ایم که پیوسته بر ساحت احوال کافه مستظلمین ظل ظلیل نظر
رأفت گماریم و بر چهرهٔ آمال آنها ابواب رحمت گشائیم و داعی ظلم
و ستم را مرتفع و بواعث آشوب و فتن را به کلی مندفع سازیم به
اقتضای این رأی رخشنده و این نیت فرخنده نورچشم اعز اسعد
نامدار عزالدوله عبدالصمد میرزا که از مراحم ملوکانه آبتی است و از
عواطف خدیوانه نیکو عاطفتی از ابتداء سنه آتیه پارس نیل خیرت
دلیل و مابعدها به حکومت ولایت همدان و قراگوزلو و بلوکات و
توابع سرافراز و بدین موهبت مخصوص و ممتاز فرمودیم که با عقل
کافی و رأی صافی به آن قسمت که منظور نظر همایون است آثار
امنیت و استراحت را در انحاء و ارجاء آن حدود ظاهر و رفاه و
آسودگی کافه رعیت را پیشنهاد خاطر سازد و سکان آن سامان را از
حسن رفتار خود شاکر و مسرور و حوزهٔ آن ملک را به سعی تدبیر خود
دایر و معمور دارد. مقرر آن که علماء کرام و خوانین عظام و اکابر و
اعیان و کافه سکان و قطان همدان نورچشم مشارءالیه را حاکم
بالاستقلال دانسته اطاعت امر و نهی و قول و قرار او را لازم شمارند
تخلف از صلاح و صوابدید او را مستلزم خطاب و عتاب دانند المقرر
مقربوالخاقان مستوفیان عظام و کتبه کرام دفاتر خلود و دوام شرح
فرمان همایون را ضبط و در عهده شناسند فی شهر شوال المکرم
.۱۲۸۳

فرمان حکومت ملایر ۱۲۹۶

بسم‌اله تعالی شانه

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت
 آن که چون انتظام و انضباط امور و آسایش جمهور و رفاهیت
 رعیت و امنیت ولایات ملایر و توپسرکان و نهاوند که از بلدان بازب
 و بهاست پیشتر منظور نظر انور همایون ماست لهذا از ابتدای سال
 فرخنده فال توشقان‌نیل سعادت دلیل اختیار حکومت و مرزبانی آن
 ولایت را به نورچشم کامکار نامدار عزالدوله عبدالصمد میرزا مفوض
 و موکل فرمودیم تا به رأی صائب و فکر ثاقب رعیت و خادم را به
 عدل و رأفت بنوازد و احقاق حقوق کند و اصلاح امور نماید ولایت
 را آباد کند و رعیت را دلشاد دارد و منال دیوانی و حقوق ارباب
 مواجب و مقرری و مستمری بگیر را موافق ثبت کتابچه دستورالعمل
 برساند. مقرر آن که مصالح و مشکوة روح و مفتاح ابواب فتوح غره
 ناصیه خلافت و شهریاری و قرّه باصره سلطنت و تاجداری فرزندان
 ارجمند اسعد کامکار و نورچشم افخم بی‌همال نایب السلطنه امیرکبیر
 حکومت بالاستقلال آن ولایت را به عهده نورچشم کامکار موکول
 داشته و به اهالی آن ولایات اطلاع دهد. المقرر مقربوالخاقان
 مستوفیان عظام شرح فرمان قضا جریان را ثبت و ضبط نموده در
 عهده شناسند. فی شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۹۶.

فرمان حکومت همدان

بسم‌اله تعالی شانه

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

آن که چون مفلور سجیت و مقصود اندیشه و رویت ما آن است که کافه عباد را اسباب خیر و رشاد آماده و ابواب صلاح و سداد بر چهره مآرب و آمال گشوده و همواره اجرای عدل کنیم و شواک جور و اعتساف را از ریشه برکنیم و هر دادخواهی را به سعی نصفت خود راه گشائیم و از تعدیلات وارده پناه دهیم و بین خود و آنها رابطه وکیل گذاریم و بر مصالح امورشان کفیل و وکیل گماریم علیهذا برادر بلند اختر نامدار کامکار عزالدوله عبدالصمد میرزا را که بفراخلاق و آداب مهذب و بحسن سلوک و رفتار در حضور انجم ظهور ملوکانه مجرب است از هذه السنه میمونه توشقان تیل سعادت دلیل و مابعدها حکومت ولایت همدان را به معزی الیه مرحمت و عنایت فرمودیم که پیوسته مراقب حال و مواظب امور احوال رعایا بوده هرگونه عرایض و مطالب و حوائج و مآربی که همه وقت برای آنها پیش آمد به موقع انجام و اجرا گذارد مقرر آن که عموم علما و اعیان و اشراف و عمال و ضباط بلده طیبه همدان و مضافات از صلاح و صوابدید برادر معزی الیه خارج نشده اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد بوده مثال دیوانی را از قرار حواله معزی الیه پرداخته حسب الامر مرتب و معمول داشته در عهده شناسند فی شهر شعبان المعظم ۱۳۰۸.

فرمان حکومت خمه ۱۳۱۸

آن که چون ضمیر منیر مرحمت تخمیر ملوکانه به انتظام تمام مهام مملکت و بلاد و به رفاه و آسایش جمهور عباد مصروف و قلب خبیر بی نظیر شاهانه به اجرای قوانین معدلت و امنیت در ممالک فسیحة المسالک دولت علیه ایران و ترفیه حال طبقات ساکنین و

قاطنین آن معطوف است و برای حکومت خمسه و توابع آن سامان شخص کافی و لایق مجرب و از دولتخواهان صافی ضمیر درستکار مهذب که محل وثوق و اعتماد حقیقی خاطر دریا مفاخر خسروانه باشد لازم و مقتضی بود لهذا به تصویب جناب مستطاب اجل اشرف ارفع امجد اکرم افخم امین السلطان اتابک اعظم عم اکرم خجسته شیم کامکار نامدار والاتبار عبدالصمد میرزا عزالدوله را که به مثابه عین بصیر و قلب خبیر همایونی است برای حکمرانی و فرمان‌گذاری خمسه و توابع آن صفحات منتخب و معین و مأمور و به صدور این توفیق رفیع و منشور منبع امر و مقرر فرمودیم که نیات معدلت آبات ملوکانه را در این حکومت کمابلیق اجری و مکنونات قدرنیات شاهانه را در حفظ انتظام و امنیت حصول آسایش و آسودگی برای کافه اهالی ورعبت از هر جهت و وصول مالیات و تدبیر اشرار و تأمین طرق و شوارع و اشاعه عدل و داد و امحای ریشه جور و فساد علی التحقیق ایفا نماید و بر مدارج مسرت و خوشنودی و رضای خاطر خطیر همایونی بیفزاید. مقرر آن که عموم علمای اعلام و اعیان و اشراف و ارکان فحام و طبقات نوکر و رؤسای آن سامان از نظام و غیرنظام عم اکرم معزی‌الیه را حکمران مختار و مقتدر دانسته اطاعت را موجب فلاح و نجاح و انحراف را باعث عقاب و نکال شمارند فی شهر شوال سیچقان‌تیل ۱۳۱۸.

در تجدید سال در صورتی که حکام ابقاء می‌شدند فرمانی جهت آنها صادر می‌شد چون شاهزاده عزالدوله در سال ۱۳۱۹ هم در حکومت زنجان ابقاء شد لذا فرمان ذیل از طرف مظفرالدین شاه صادر شده است.

الغرة لله

مظفرالدین شاه قاجار

عم اکرم فرخنده شیم کامکار نامدار والاتبار عبدالصمد میرزا عزالدوله حکمران خمسه مزید الطاف و عنایات بلانهایت مخصوصه همایون شاهنشاهی معزز و مباهی بوده بداند. چون همواره خاطر خطیر عنایت تخمیر همایون ملوکانه از محاسن خدمت و دولتخواهی و مراتب اقدامات و اهتمامات کامله و مساعی جمیله آن عم اکرم کامکار در انتظام تمام مهام آن ولایت و رفاه رعیت و فراهمی مقتضیات آسودگی عمومی از هر حیث و ترتیب حفظ انتظامات کلیه من جمیع الجهات قرین استرضای مسرت و در اغاثه ملهوفین و اعانه مظلومین و تنبیه و تدمیر اشرار و وصول و ایصال اقساط آنطوریکه مکنون خاطر معدلت اثر همایونی است مجاهدات کامله به عمل آورده جالب الطاف و عنایات مخصوصه خسروانی گردیده لذا به محض ظهور و بروز شواهد مکرمت به تصویب جناب مستطاب اجل اشرف ارفع اکرم افخم امین السلطان اتابک اعظم در سنه آتیه پارس ثیل فرخنده دلیل نیز آن عم اکرم نامدار را به حکمرانی ولایت خمسه و کل آن نواحی باقی و برقرار و قرین استقلال و اقتدار فرموده به صدور این ملفوفه فرمان مهر لمعان مبارک امر و مقرر می فرمائیم که با کمال اختیار و اقتدار به استحکام بنیان امنیت و انتظام و استرفاه رعیت و ترتیب تمام مهام و وصول و ایصال اقساط مالیات و تنبیه اشرار و امحای ریشه جور و فساد و اغاثه ملهوفین و اعانه مظلومین پرداخته و هیچ نکته ای از نکات دولتخواهی و رعیت داری را فروگذار نکرده خود را در سنه آتیه حکمران مستقل دانسته روزی روز بر امنیت

آن ولایت افزوده عرایض و مطالب را به توسط اتابک اعظم به عرض رسانده و حسب المقرر در عهده شناسند. شهر شوال ۱۳۱۹.

پس از مشروطه

همانطور که نوشتیم عزالدوله پس از عزل از حکومت ملا بر گوشه نشینی اختیار کرد و به امورات شخصی رسیدگی می نمود و خود را از انظار دور نگه می داشت فقط گاهی به ملاقات شاه می رفت تا اینکه مجلس به توپ بسته شد و کلا متواری شدند و مشروطیت تعطیل گردید و حکومت استبدادی از نو آغاز گردید.

در استبداد صغیر محمدعلیشاه مجلسی به نام شورای کبرای مملکتی مرکب از رجال و اعیان و علماء و تجار برای رسیدگی به امور مملکت تشکیل داد و عزالدوله به ریاست این شورا انتخاب شد.

در باب مجلس شورای کبرای مملکتی در استبداد صغیر و علت تشکیل و اعضای آن و وظایف محوله به شورا در تواریخ مشروطیت ایران صحبت چندانی نشده تقریباً به سکوت گذرانیده اند و توضیحی نداده اند لذا لازم دانست با استفاده از یادداشت های روزانه عزالدوله و اسناد و مدارکی که در دست است به طور اختصار شرحی بنویسم.

عزالدوله می نویسد:

«شنبه ۱۲ شوال ۱۳۲۶ - امروز درب خانه باید رفت مؤیدالدوله^(۱)»

۱. مؤیدالدوله: ابوالفتح میرزا پسر بزرگ سلطان مرادمیرزا حسام السلطنه حکومت های مختلف به او داده شده است. در ۱۳۳۰ درگذشت.

از جانب سنی الجوانب نوشته‌اند یک ساعت بعد از ظهر رفتم به باغ شاه شرفیاب شدم مؤیدالدوله هم بود فرمودند نشستیم. اظهار التفات می‌فرمودند که شما را برای همین خواستم و این مجلس برای این است که من وعده داده بودم مجلس وکلا و شورا ترتیب بدهم، لیکن از همه ولایات و همه جا تلگراف می‌رسد که ما مشروطه نمی‌خواهیم من خواستم مجلسی شود که همه باشند و عرایض خوانده شود بدانند.

«من آنچه می‌دانستم عرض کردم که البته چنین مجلس هیچکس نمی‌خواهد هرکس بخواهد خیانت به دین و دولت است. بعد رفتیم به مجلس در چادری بود. وسعت داده بودند با مؤیدالدوله، نیرالدوله^(۱) صدراعظم^(۲) آمد بعد از نشستن علاءالملک^(۳) آمد که علماء آنطرف هستند ما هم گفتیم شما بروید پذیرایی از علماء بنمایید. رفت. شیخ فضل‌الله آمد. حاجی آخوند رستم آبادی هم آمد جای، قلیان زیاد دادند. بعد از یکساعت هم صدرالسلطنه^(۴) با تشر و شدت برخواست، خطبه خواندن گرفت. تلگراف شیراز و کرمان را خواند. گفت متجاوز از دویست تلگراف است که از همه جا هست، همگی بر

۱. نیرالدوله: سلطان حسین میرزا پسر پرویز میرزا، نیرالدوله پسر پنجاه و سوم فتح‌علی‌شاه، متوفی در ۱۳۳۶.

۲. صدراعظم: میرزا احمد خان، مشیرالسلطنه، منشی‌باشی از رجال دوره ناصری و از درباریان مقرب مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه، حاکم گیلان، وزیر خزانه، صدراعظم در ۱۳۲۹ درگذشت.

۳. علاءالملک: محمود دیبا متولد ۱۲۵۸ در دوایر دولتی آذربایجان شروع به کار کرد سپس به وزارت خارجه رفت، وزیر مختار روسیه و عثمانی بود. در ۱۳۴۴ درگذشت.

۴. صدرالسلطنه: حسینقلی خان، پسر چهارم میرزا آقاخان نوری، وزیر مختار ایران در واشنگتن (حاجی واشنگتن)، وزیر فواید عامه.

عدم رضایت خلائق به وضع قانون اساسی و مشروطیت است. من که سه تا را خواندم مابقی را به اسامی اکتفا کرد اطوارهای غریب و تشرهای عجیب هم داشت مثل اینکه با کسی دعوا دارد. پس از اینها نشست یک آخوند آملی خطبه خواند. آخوند دیگری عریضه سنگلجی‌ها و محله بازار را خواند که همه اینها دال بر این بود که ما مجلس و مشروطه نمی‌خواهیم. افتخارالتجار هم لایحه خواند از جانب تجار و کسبه، پس از آنها آخوند کردستانی شرحی مثل عریضه از جانب علمای کردستان خواند. الحق او بهتر و عبارتهای سنجیده به طرز خوب بود از همه بهتر بیان کرد تمام کردند. دو سه نفر رفتند چیزی نوشتند آمدند خواندند که ما به این دلایل طالب مجلس نیستیم دادند علما همگی مهر و امضاء نمودند. یک ساعت ربع کم به غروب مانده اغلب می‌رفتند. من برخواستم با مؤیدالدوله بیرون آمدم. مجلسی باتماشای بود از اشرار و طالبین اغتشاش بسیاری بودند که شناخته می‌شدند.»

«یکشنبه ۱۳ شوال ۱۳۳۶ - امروز حسب الامر نوشته‌اند برویم خانه مشیرالسلطنه باز مجلسی بزرگ منعقد است اگر عمیدالدوله^(۱) زود بیاید نایب السلطنه را هم خواهیم دید.^(۲)»

«سه ساعت به غروب مانده رفتیم چند نفری بودند با علاءالملک از فوت جناب نظام‌العلماء^(۳) گفته شد در سن هشتاد بود تا جمع

۱. عمیدالدوله: تاج‌الدین میرزا پسر کیومرث میرزا پسر قهرمان میرزا برادر تنی محمدشاه قاجار. متوفی در ۱۳۱۴ شمسی.

۲. نایب السلطنه: کامران میرزا، امیرکبیر، پسر سوم ناصرالدین‌شاه.

۳. نظام‌العلماء: محمد رفیع طباطبایی پسر میرزا علی‌اصغر مستوفی از متعینین آذربایجان، در ۱۳۲۷ پس از مراجعت از سفر مکه درگذشت.

شدند قریب بیست نفر بودند. صدراعظم نطقی کرد گفتند که شاه می‌فرمایند در باب مجلس وکلا و مشروطه چنانچه مجلس سه روز قبل دیدید بعضی از گوشه و کنار کاغذپرانی می‌کنند شب‌نامه می‌اندازند که مشروطه منجی است باید وعده داده‌اید بدهید. این حرفها دروغ است که می‌گویند نمی‌خواهیم شما تعقل کنید بگوئید مصلحت دولت به چیست باید مشروطه را قرار داد یا خیر.

«یکی یکی حرفی زدند اتفاق آرا در این بود که با حالت اهالی ایران و تجربه دوساله این وضع مجلس هیچ مناسب نیست و صلاح دولت و ملت ما نیست نباید داد همگی نوشته مهر و امضاء کردند مجلس طول کشید شب شد برگشتیم هیچکس تصدیق نکرد که مجلس خوب است مگر شورا از مردمان عاقل و نوکرهای مجرب البته پسندیده است. کسانی که زیاد حرف می‌زدند فرمانفرما^(۱)، میرزا رضاخان مؤید^(۲)، عبدالله‌خان ساعد^(۳) و علاءالملک بود. جلال‌السلطان^(۴) می‌نوشت. علاءالملک حکایت و مثل پلورا گفت که باید همه اسباب فراهم باشد تا پلورا بشود پخته شود ما آن اسباب را نداریم دیگر نمی‌شود تمام را نوشت.»

۱. فرمانفرما — عبدالحسین میرزا فرزند فیروز میرزا نصرت‌الدوله پسر شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد از رجال دوره قاجار به حکومت‌های مختلف رفت پس از مشروطه یک بار نخست‌وزیر شد.

۲. میرزا رضاخان گرانمایه مؤیدالسلطنه از رجال دوره قاجاریه وزیرمختار آلمان، وزیر عدلیه.

۳. عبدالله‌خان ساعدالسلطنه قراگوزلو — سردار اکرم، امیرنظام پسر مصطفی‌خان اعتمادالسلطنه از متمولین و ملاکین درجه اول همدان.

۴. جلال‌السلطان — اسداله میرزا پسر مرحوم محمدتقی میرزا رکن‌الدوله فرزند محمدشاه قاجار.

شنبه ۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۶ - صدراعظم نوشته‌اند که مجلس شورا بر حسب امر منعقد است هفته‌ای دو روز شنبه و سه‌شنبه فردا یکشنبه است ابتدا می‌شود در عمارت خورشید باید آمد.

یکشنبه ۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۶ - به عمارت خورشید^(۱) جمعی بودند نظام‌الملک هم رسیدند بعد صدراعظم آمد تا ساعت ده باز می‌آمدند گفتند مجلسی باید که پنجاه نفر^(۲) منتخبین اعلیحضرت همایونی، به کلیه عرایض و شکایات و دوائر وزارت خانه‌ها رسیدگی نمایند قانونی هم نوشته بودند خوانده شد چند باب است باید چاپ کنند نهار دادند بعد از یک ساعت برخواستیم افتتاح مجلس بود.

تا حال شنبه سلخ ذیحجه ۱۳۲۶ - ۲ درجه دلو - ۲۳ ژانویه - به مجلس رفتیم حاجی نصیرالسلطان پیشخدمت پاکت صدارت و دستخط مبارک را رسانید حاجی صدرالسلطنه خواند برخواستند همه اهل مجلس شنیدند که به اتفاق آراء مرا رئیس مجلس خواسته‌اند اعلیحضرت همایونی قبول فرموده دستخط صادر فرمودند.

در عرایض متفرقه چند فقره در باب کمی پول و زیاد شدن کاغذ بانک^(۳) شرحی نوشتند و کمیسیون مرکب از چهار نفر معین شد که به عرایض برسند و مجلس از قیل و قال آسوده بماند یک و نیم به غروب مانده برخواستیم.

متن دستخط محمدعلیشاه قاجار در تأیید رأی مجلس شورای

۱. عمارت خورشید - عمارتی بود پشت تخت مرمر فعلاً قسمتی از ساختمانهای وزارت دارائی است.

۲. صورت اسامی پنجاه نفر در ضمائیم.

۳. مقصود از کاغذ بانک اسکناس است.

کبرای مملکتی در باب ریاست عزالدوله

مجلس شورای کبرای مملکتی

همین طور که عم اعزاز جمند کامکار و الاتبار عزالدوله را به اکثریت آراء به ریاست مجلس انتخاب و تصویب نموده‌اید صحیح است ما نیز به امضای صوابدید مجلس و اکثریت آراء ریاست عم معزی‌الیه را به موجب این دستخط تصدیق فرموده‌ام و مقرر می‌فرمائیم که معزی‌الیه را به ریاست این مجلس شناخته احترامات او را در خور این مقام مرعی و منظور دارند و در عهده شناسند. فی ۲۰ شهر ذیحجه الحرام پیچی ثیل ۱۳۲۶.

نامه مشیرالسلطنه صدراعظم:

قربانت شوم. یک ظفرا دستخط آفتاب نقط ملوکانه ارواحنافداه در ریاست مجلس شورای کبرای مملکتی شیداله ارکانه که به عنوان حضرت مستطاب اشرف والاشرف اصدار یافته است لفاً تقدیم و از روی خلوص عقیدت این مرحمت شاهانه را بر حضرت اشرف والا تبرک عرض می‌کند زیاده زحمت. شهر ذیحجه.

اکنون نظام‌نامه این مجلس را که در بیست و هشت ماده تنظیم شده نوشته می‌شود.

تکالیف مجلس شورای کبرای مملکتی

اول - تمام دستورالعمل و نظامنامه وزارت‌خانه‌ها و دوایر دولتی که وزیر یا رئیس آن اداره به مجلس خواهد داد و در مجلس به نظر دقت ملاحظه شده اگر صحیح نوشته‌اند تصدیق والا بطوریکه لازم است تصحیح شده به عرض و امضای شاهنشاهی می‌رسد و پس از امضای مبارک رسمیت پیدا نموده و به موقع اجرا

- گذارده می شود.
- دویم - به موجب اجازه همایونی آنچه از مصالح مملکت است در این مجلس گفتگو و دقت کرده صورت قرارداد و حاصل نتیجه را به عرض حضورا نور شاهنشاهی می رساند.
- سوم - خرج و دخل مالیات هر سال را در این مجلس باید دقت نمایند و آنچه را منافی ببینند به عرض حضور ملوکانه برسانند.
- چهارم - این مجلس در خصوص امنیت و پاکیزگی طرق و شوارع و معابر و ساختن بیمارخانه ها و ساختن پلها و گرفتن حق مرور از آنها و علاوه کردن مالیات و تخفیف دادن و تشکیل محاکم مجازات و امور تجارت و زراعت را پیشرفت و وسعت دادن مذاکرات نموده به عرض برساند و اجرای آنها از رؤسای آنها بخواهند و در اجرای هیچیک از اموری که در فقرات مذکوره بیان شد نباید ملاحظه نمایند و هرگاه در جریان آنچه رای داده سستی ببینند باید به عرض حضور شاهنشاهی برسانند.
- پنجم - تمام اعضای این مجلس از رئیس و دو نفر نایب رئیس به اراده اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تعیین و انتخاب شده با فرمان یا ابلاغ برقرار خواهد شد.
- ششم - چنانچه امر مهمی پیدا شود رئیس مجلس به مناسبت آن امر اشخاصی را از اعضای مجلس تعیین

- و انتخاب خواهد کرد که به آن امر رسیدگی کرده حاصل و نتیجه تحقیقات را به مجلس بدهد.
- هفتم - چه در مذاکره مطالب مهمه و چه در انجام عموم کارها چون منوط به اکثریت آراء خواهد بود هرگاه در انجام مطلبی به اکثریت آراء آشکارا حاصل نشود به قرار مخفی اکثریت را وصول خواهند کرد.
- هشتم - هرگاه رئیس مجلس حاضر نباشد یکی از دو نفر نایبی که معین شده است ریاست می کند.
- نهم - خلاصه تمام مذاکرات مجلس که به اتفاق آرا بر آن باشد می باید به عرض حضور اقدس همایون شاهنشاهی برسد.
- دهم - هریک از اجزاء مجلس در هر رتبه که باشند در خصوص رأی دادن و صلاح دولت و ملت را بیان نمودن حقوق و تکلیفشان مساوی است.
- یازدهم - کمپانی ها و اشخاصی که می خواهند راهها را بسازند یا نهر بیرون بیاورند یا حفر قنات عمده نمایند یا در شط کشتی رانی کنند یا هر نوع کارخانه بیاورند یا بعضی شرکتهای مفید نمایند با معدن پیدا کنند شرایط و تعهدات و قرارنامه های اینها تماماً در این مجلس خوانده می شود و بعد از جرح و تعدیل و قبول شدن به اکثریت آراء به عرض همایون برسد.
- دوازدهم - هر یک از فقرات و مطالبی که در مجلس مذاکره می شود هرگاه راجع به یک وزارت و یک اداره یا حکومتی بوده باشد باید از آن دایره یک نفر را رسماً

احضار نموده در حضور او گفتگو کرده یا شخصی که وکیل حاکم است حاضر ساخته آنوقت شروع به مذاکره نمایند.

سیزدهم - هرگاه به جهت دولت مخارجی بهم رسیده و از هر نوع

که بوده باشد اگر زیاده از پنجهزار تومان باشد قرار آن در مجلس شوری داده می‌شود و به عرض می‌رسد.

چهاردهم - در هر یک از ادارات دولت هرگاه یک مسئله محل

اختلاف شود که اجزاء آن اداره هم رأی بشوند حل این مسئله راجع به این مجلس خواهد بود.

پانزدهم - رجوعات مجلس از دو قسم خارج نیست با مسائل و

مطالبی است که از طرف قرین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه و از جانب صدارت عظمی رجوع به مجلس خواهد شد یا عرایضی است که مستقیماً به مجلس داده می‌شود.

آنچه مرجوعات دولتی است که به شرح فصل سابقه ختام آنها به عرض خاکپای مبارک رسیده بعد از

امضای همایونی موقع اجرا پیدا خواهد کرد و آنچه عرایضی است که مستقیماً داده می‌شود کلیتاً در

مجلس قبول خواهد شد چنانچه بدو رجوع به دوایر متناسبه خود شده و در آنجا قصوری رفته است با

حضور رئیس یا مدیر آن اداره مجدداً در این مجلس مذاقه و رسیدگی خواهد شد اگر معلوم شد در آن

اداره قصور یا تقصیر یا غرضی شده باشد بعد از تحقیق و تعیین جزا به عرض خاکپای مبارک رسیده

حکم آن از پیشگاه همایونی صادر و مقرر خواهد شد
والا اگر بدون رجوع به محل مناسب خود مستقیماً
عریضه به مجلس رسیده باشد از مجلس آن عریضه
به محل و اداره مقتضی خود فرستاده شده پس از
استیذان از آستان همایون اجرای آن را از دائره
مرجوعه بخواهند.

شانزدهم - خلاصه کردن مطالب و نوشتجات تکلیف منشی یا
یکی از اعضای این مجلس است که به تصویب
رئیس معین خواهد شد و شخص خارج از اجزاء این
مجلس نمی تواند مداخله در این کار نماید.

هفدهم - آنچه خلاصه می شود تاریخ آنها و نوع مطلب آنها در
دفتر فهرست مانند نوشته شده در دفتر مجلس مرتب
و ضبط می شود.

هیجدهم - مادامی که بیشتر اجزاء مجلس حاضر نباشد شروع به
گفتگو نمی شود.

نوزدهم - بعد از ختم هر مسئله که صورت مجلس آن باید از
مجلس نوشته شود مسوده می کنند و می خوانند
بعد از تصحیح به منشی داده پاکتویس می کنند و
مسوده ها را ضبط می نمایند و پاکتویس شده را به
مهر رئیس و اعضاء رسانیده نزد صدراعظم
می فرستند. هرگاه رئیس در مجلس حاضر نباشد مهر
مخصوص شورای دولت را در عوض مهر رئیس
می زنند.

بیستم - مهر مجلس که به سجع مجلس شورای کبرای

مملکتی است حاضر شده در جعبه مخصوص
مجلس ضبط می شود و در موقع لزوم امهار آنرا
ملاحظه کرده جعبه را باز و مهر را استعمال
می نمایند.

بیست و یکم - مجلس شورای مملکتی هفته دو روز شنبه و سه شنبه
منعقد می شود و هرگاه ضرورتی پیش آید در غیر
روزهای معین به حکم رئیس اعضاء مجلس تشکیل
خواهد شد.

بیست و دویم - هر یک از اعضاء که عذری داشته باشند و نتوانند
حاضر شوند باید به مجلس اطلاع دهند.

بیست و سوم - هرگاه رسیدگی به احوال یکی از نوکرهای بزرگ یا
کوچک که به جنایتی متهم شده باشند و به مجلس
رجوع شد آن شخص متهم نموده را تهمتی را که به او
زده اند به او فهمانیده از او سؤال می شود که هر
حرفی در مقابل دارد بگوید بعد از شروع به مذاکره
می شود و ثبوت تقصیر آنها با رأی دادن دو ثلث
اجزاء مجلس می شود.

بیست و چهارم - هر مطلب و مسئله که مهم و اشکال داشته باشد دو
سه روز قبل از مذاکره در مجلس باید نوشته شده به
اجزاء مجلس تقسیم کرده تا خیالات خود را کرده در
وقت مذاکره حاضر جواب باشند.

بیست و پنجم - وقتی که به مذاکره شروع می شود هرگاه یکی از اجزاء
در یک مطلبی بخواهد حرفی بزند یا وقتی که یک
حرفی می زند یکی بخواهد در مقام جواب برآید یا

یک چیزی در آن خصوص به خاطرش خطور نموده
 بخواهد بیان نماید از رئیس اذن حاصل نماید و
 مادامی که یکی حرف می‌زند حرف را تمام نکرده
 دیگری نباید شروع به حرف زدن نماید.

بیست و هشتم - بعد از شنیدن حرفهای اجزاء رئیس مجلس از هر یک
 می‌پرسد که این مطلب را قبول کردی یا نه. هر یک
 باید رد و قبول خود را بگوید دیگری اعاده حرفهایی
 که گفت و دلائلی که آورده نباید بکند.

بیست و نهم - این مجلس مکلف است که به احوال و امور تمام فقرا
 و ضعفا و اهالی مملکت ذکوراً و اناثاً مواظبت تامه
 داشته ترتیب آسایش و رفاه عمومی را به هر طور
 مقتضی و مناسب دانند تمهید کرده به عرض خاکپای
 همایون رسانیده اجرای آنها از پیشگاه شاهنشاهی
 درخواست دارند و نگذارند به هیچوجه ظلم و
 تعدی بر احدی وارد شود.

بیست و هشتم - مجلس شورای مملکتی را صدر و ذیلی نیست جز
 رئیس و دو نفر نایب رئیس که مقام مخصوص دارند
 سایر اعضاء نباید به تفاوت صدر و ذیل معتقد شوند
 به هر جا که جلوس نمایند تفاوتی نخواهد داشت.

بسمه تبارک و تعالی - نظامنامه مجلس شورای مملکتی به
 طوریکه نوشته شده صحیح است ۴ محرم ۱۳۳۷. محمد علی شاه
 قاجار.

در کتاب نارنجی که متضمن گزارشهای سیاسی سفارت روسیه در

ایران و وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران است نطق افتتاحیه محمدعلیشاه را که به وسیله صدراعظم قرائت شد به این شرح می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

از آنجا که به اذن خداوند متعال افکار ما مدام در جهت رفاه و خیر همه رعایای ما می باشد و بدون انتظار درخواست طالبان و اصرار اصرارکنندگان نشر عدالت و آرامش در کشور را هدف خود قرار داده ایم و به حکم قرآن یا داودانا جعلناک خلیفة فی الارض^(۱) ما در قصر خودمان که پناهگاه عدالت است امر به تشکیل مجلس خاصی نمودیم تا درهای عدالت به روی همگان باز و درهای زور و تجاوز در همه جا بسته گشته و در هیچ جا احکام شریعت نقض نگردد.

بنابراین مجلس در تالار خورشید جلسات خود را تشکیل خواهد داد و این دستورالعمل پس از چاپ باید برای همه انتشار یابد تا تمام مردم ایران وظیفه خود بدانند که از صمیم قلب برای سعادت ما دعا نموده و در امنیت و آرامش کامل با درک کامل وظایف رعایا به کشاورزی و صنعت بپردازند. اول ذیقعدہ ۱۳۲۶.

سپس می نویسد تا بحال که مجلس جدید دو بار در هفته تشکیل جلسه می دهد تنها کشمکش بر سر اشغال پست ریاست مجلس بین نظام الملک و عموی وی صدرالسلطنه است که به همین دلیل انتظار می رود شاهزاده بزرگ طایفه قاجار یعنی عزالدوله به سمت رئیس

۱. ای داود ما ترا به عنوان خلیفه به زمین نرستادیم پس بر مردمان با عدل حکومت کن و از هواهای شخصی پیروی مکن.

مجلس منصوب گردد.

در کتاب آبی که آنهم مربوط به تلگرافات متبادله بین سفارت انگلیس در ایران و وزارت خارجه آن مملکت است به هیچوجه درباره این مجلس اظهاری نشده و مطلبی دیده نمی شود.

مرحوم مستشارالدوله صادق^(۱) در خاطرات خود به تشکیل مجلس شورای کبرای مملکتی اشاره کرده است بدون اینکه نامی از عزالدوله ببرد و بعلاوه وظیفه آن مجلس را منحصر به تهیه و تصویب نظامنامه‌ای برای انتخاب دوره دوم مجلس می داند و حال آن که تکالیف بیست و هشت ماده‌ای آن مجلس که در فوق نوشته شده حکایت از رسیدگی به کلیه امور مملکتی دارد و تنها موضوعی که در آن مواد نیست تهیه نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی است چنانکه خواهیم دید محمدعلیشاه بعد از مدتی این مهم را به این مجلس محول نموده است.

اکنون برای اطلاع از چگونگی کار مجلس شورای کبرای مملکتی دو فقره از صورت مجالس که مربوط به مذاکرات در باب مراجعات اشخاص است در اینجا می آوریم.

۱ - راپورت مجلس شورای کبرای مملکتی به تاریخ شنبه سلخ جمادی الاول تخاقوی ثیل ۱۳۲۷.

در ساعت یک از دسته رفته که موقع مقرر انعقاد مجلس است اعضاء حاضر شده قدری از انقلاب و اغتشاش ولایات و ناامنی راهها

۱. صادق صادق مستشارالدوله فرزند میرزا جوادخان مستشارالدوله در ۱۸۶۳ میلادی متولد در ۱۳۰۳ داخل خدمت وزارت خارجه شد و مدارج ترقی را پیمود در دوره اول مجلس به نمایندگی انتخاب شد وزیر پست و تلگراف و تجارت و فوائد عامه، وزیر داخله، وزیر مشاور، سناتور.

و تجری اشرا ر گفته و حالت دهشت و وحشت حاجی فخرالملک^(۱) تازه وارد شده و شرح ناامنی طرق و شوارع را نقل کرده بود بیان کردند که با وجود داشتن سوار و جمعیت و همراهی کردن سردار ناصر و سوار فراسوران باز به چه خوف و تزلزل خود را به طهران رساند.

در این صحبیت بودند که جمعی از اعیان و معارف گروهی به مجلس وارد و عریضه‌ای کتبی داده و شکایت شفاهی بی‌نهایت از حاجی علی‌رضاخان حاکم گروس^(۲) نموده که برای اهالی گروس مال و جان نگذاشته در مجلس گفته شد تظلم و شکایت قانوناً به وزارت عدلیه راجع است بایستی بدواً به دیوان‌خانه عرض می‌کردند گفتند به آنجا رفته عریضه داده می‌گویند عزل و نصب حکام با وزارت داخله است راپورت دیوان عدلیه را به آن وزارتخانه برده عزل و احضار حاکم ظالم را خواستیم از وزارت داخله همراهی نمی‌شود. چون بی‌حد و اندازه عجز و التماس کردند از مجلس کاغذی به وزارت داخله نوشته سواد عریضه و خلاصه تظلمات عارضین را درج کرده فرستاده شد که هر طور در اسکات و رفع تظلمات آنها صلاح دانند اقدام لازم نمایند. حضرات متظلمین برخاسته رفتند که مجلس دیگر آمده جواب عرض خود را بخواهند و مجلس مقارن ظهر ختم شد.

۲ - راپورت مجلس شورای کبرای مملکتی به تاریخ روز سه‌شنبه

۱. ابوالحسن خان اردلان - فخرالملک - پسر رضاقلی خان والی کردستان و طویلی خان دختر عباس میرزا ولیعهد در ۱۲۷۹ متولد در ۱۳۰۵ شمسی درگذشت. از درباریان ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه و به حکومت‌های مختلف درجه ۲ هم رفت.

۲. علی‌رضاخان حاکم گروس امیرنومان پسرعمو و داماد حسنعلی خان امیرنظام گروس دختر علی‌رضاخان محترم خانم عیال شیخ‌الملک اورنگ.

سوم جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷.

در یک ساعت از دسته رفته ارکان و اجزاء مجلس تدریجاً جمع شده شروع به حرف و مذاکره نموده در حالت اهالی مجلس خیلی پریشان و منقلب بود و از خبر حرکت بختیاری به مورچه‌خورت و کردار و رفتار مجاهدین در طالقان و بعضی از دهات خرقان گفتند به قدری در احوال مردم تزلزل پیدا شده است که اغلب در مقام تحصیل مأمنی برآمده‌اند.

در مابین این صحبت حاجی سید فرش فروش که در وزارت جنگ نواب والا ظفرالسلطنه^(۱) فرشی به عمارت خورشید داده که قسمتی از آن را به باغ شاه و اداره وزارت جنگ برده و قدری در اطاقهای مجلس مفروش است وارد شد که یک هزار و صد تومان از قیمت فرش من باقی است و نرسیده برات آن را وزیر مالیه حواله نمی‌دهد یا فرش را بدهید یا قرار وصول و ایصال وجه آنرا بگذارید به زحمت و ملایمت سید را روانه کردند.

عارضین گروس حسب الوعده آمدند و جواب عرض خود را خواستند که از وزارت داخله به اعتراض مجلس رسیده بود که کار راجع به دیوان عدلیه را چرا به وزارت داخله فرستاده‌اند به عارضین ارائه شد جواب گفتند این راپورت دیوان‌خانه است که انجام مقصود ما را موکول به اقدام وزیر داخله داشته که علیرضاخان و اعوان او را احضار نماید ابدأ در وزارت داخله همراهی نمی‌شود و برحسب عجز و اصرار عارضین در ثانی کاغذی به وزارت داخله نوشته شد که اینها

۱. ظفرالسلطنه - عزیزاله میرزا پسر جلال‌الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلی‌شاه از افسران دوره قاجاریه مدتی هم وزیر جنگ بود.

چون تظلم خودشان را به عدلیه نموده و برطبق راپورت دیوان‌خانه انجام کار منحصر به مساعدت وزارت داخله است که هرطور مصلحت است به عزل و احضار حاکم یا ابقاء او و اسکات عارضین توجه شود و مناسبت رجوع از مجلس به آن وزارت‌خانه به همین علت بود که عزل و نصب حکام از تکالیف مختصه وزارت داخله است.

کاغذ به این شرح نوشته و فرستاده و عارضین به وصول جواب مساعد امیدوار روانه شدند. در اول ساعت پنج از دسته گذشته مجلس متفرق شدند.

در ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ محمدعلیشاه تنقیح قانون اساسی و تهیه نظام‌نامه مجلس شورای ملی و سنا را طبق ماده ۱۵ نظام‌نامه مجلس شورای کبرای دولتی به این مجلس محول کرد. اشخاص ذیل از بین اعضاء مجلس برای این کار به قید قرعه انتخاب شدند:

آقای مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، علاء‌الملک، علاء‌السلطنه، مستشارالدوله، مهندس‌الممالک، شاهزاده مؤیدالسلطنه، عمادالسلطنه، عمیدالدوله، ندیم‌السلطان، معین‌الدوله، آقا سید جعفر گلستانه، نظم‌الدوله.

پس از تهیه قانون اساسی و نظام‌نامه‌ها با تصویب مجلس برحسب دستور محمدعلیشاه اشخاص ذیل برای بازنگری و دقت بیشتر در قانون دعوت شدند.

آقایان مخبرالملک، صدیق‌حضرت، حسینقلی‌خان نواب، شیخ‌الرئیس، سردار منصور، معین بوشهری، رئیس‌التجار خراسانی، میرزا جوادخان حیدری.

بالاخره قانون و نظام‌نامه‌ها تهیه عزالدوله در سلطنت آباد به نظر

شاه و هیئت وزراء رسانید لکن دیگر کار از کار گذشته بود و مجاهدین در شرف تصرف تهران بودند و فرصتی برای این کارها نبود و چند روز بعد شاه به سفارت روس پناهنده شد. کشتیبان را سیاستی دگر آمد. عزالدوله همواره محمدعلیشاه را از وخامت اوضاع آگاه می کرد و به او پند و اندرز می داد تا ممکن بود راهنمایی می کرد شاید بتواند در بهبود اوضاع کمکی کرده باشد. یکی از نامه های او را که در محرم ۱۳۲۷ به شاه نوشته در زیر ملاحظه می فرمائید.

قربان خاکپای اقدس همایونت شوم. در مجلس دیروز از تعدیات مردم رشت شکایت بود مباشر فیلسوف الدوله تلگرافی داشت عارض شد که کمیته جنگ گیلان یکهزار و دویست و پنجاه تومان وجه اعانه در تقسیم دویست هزار تومان و به شدت مطالبه می دارند تهیه جنگ می بینند حاجی سیدرضی گیلانی^(۱) تاجر می گفت از تمام مردمی که طهرانند و علاقه گیلان دارند خواسته اند به عنف می گیرند قفقازیها و گیلانیها نشان سرخ باز و بسته و بیدق سرخ افراشته اند. فدوی راپورت گیلان را ندارد به جز اینکه در مجلس از اجزاء می شنود البته در حضور مبارک مفصلاً عرض کرده اند. سپهدار^(۲) که به نان و نمک دولت پروریده و به این درجه رسیده است این طور خیانت کند و حمایت اشرار نماید ستار^(۳) و نجفقلی خان^(۴) بدتر باید بکنند اگر به فدوی حکم فرمایند با وجود نقرس حاضر جنگ هستم و

۱. حاجی سیدرضی گیلانی - تاجر ساکن تهران از اعضای مجلس شورای کبرای مملکتی.

۲. سپهدار - محمدولی خان خلعت بری سپهسالار بعد.

۳. ستار مقصود ستارخان سردار ملی است.

۴. نجفقلی خان صحمام السلطنه بختیاری از سران مشروطه.

نیمه جان خود را فدای دولت می‌نمایم چاکرزاده‌ها لله الحمد جوان و رشید هستند به هر خدمتی بفرمائید می‌روند. فدوی در حضور مبارک نیست نمی‌داند رفع و دفع گیلانیها را چه حکم و چه فرمایش فرمودند غفلت زیاده بر این مایه ندامت است تا آنها زیاد نشده تا قوه نگرفته‌اند و اسباب و اسلحه از توپ و تفنگ کمتر دارند علاجی باید کرد نباید گذاشت قوی‌تر شوند و جمعیت از طالش و نور و کجور به آنها متصل شود. مجمعی از این اشرار هستند و در تهیه و تدارک می‌باشند گیلان آدم می‌فرستند اغوا می‌کنند هر کس را بتوانند

به اصفهان هنوز سرداری نرفته است و اهمال و مسامحه در همچو کاری نتیجه ندارد قربانت شوم نباید در طهران آسوده نشست که از گیلان و اصفهان بیایند طهران را محصور نمایند و اطراف را تاخت و تاراج کنند.

مدتی است جمعی به سفارت رفته و جمعیتی حضرت عبدالعظیم است چند روز است دکاکین را بسته‌اند این اشخاص بعضی مفروض برخی بالتبع و بعضی از ترس این حرکات را کرده‌اند هیچیک را اولیای دولت هنوز آرام نداده در فتنه‌انگیزی آسوده نداشته‌اند واضح است تا تبریز، گیلان، اصفهان در آن حالت است طهرانی که مرکب از آنهاست و رفقاء و شرکاء دارند و قوم و خویش آنها هستند به همان عقاید می‌باشند دولت نه از متمردين و فتنه‌جویان تنبیهی و سیاستی و نه آنها را مستأصل کرده‌اند که اطاعت و انقیاد نمایند آشکارا به شرارت و فتنه‌جویی و هرزه‌درائی مشغولند. دیروز می‌گفتند که جمعی قفقازی وارد طهران شده‌اند که از اشرار می‌باشند حتی در مجلس گفته‌اند که شنیده‌ایم خیال بد دارند که بمب به مجلس بیاندازند در هر حال حکم سخت لازم است که

مرتکبین شرارت به سزا و جزا برسند و غفلت بشود و فرصت به دشمن بدهید به دشمن ضعیف بی اعتنا نباشید قوی می شوند باید در رفع دشمن سعی کرد و دوست آنها را که دشمن هستند دشمن دانست و دشمن را نیست و نابود ساخت. به لطف و مهر هم به این اشخاص که فطرت آنها بد و ناپاک است نمی توان برآمد و مطمئن نمود.

مگر بخت رخشنده بیدار نیست وگر نه چنین کار دشوار نیست
یکشنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

قهرمان میرزا عین السلطنه پسر دوم عزالدوله (پدر نگارنده این سطور) در روزنامه خاطرات خود در این خصوص چنین نوشته است: «جمعه ۲۵ ربیع المولود ۱۳۲۷ - صبح حضرت والا^(۱) مرا اندرون خواست و عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده بودند سه صفحه بود دیگر آنچه از پیر استاد می دانستند نوشته بودند آیه، حدیث، شعر، حکایت حتی قربان صدقه رفته بودند که اعلیحضرت شهرباری این مملکت را اجداد شما به هزار زحمت و خونریزی به چنگ آورده اند شما رایگان ندهید به شما خیانت می کنند دروغ می گویند دو ماه است ملاحظه می فرمایید باز ثابت نشده است و شبهه دارید آن کسی که نمی خواهد خونریزی شود پس اینها که از جوع در تبریز تلف می شوند و با توپ کشته می شوند چه چیز است. گیلانی چه ترجیح بر آنها دارند منتظرند بیایند طهران و باغ شاه که شرعاً دفاع کرده باشند وقتیکه آمدند ملاحظه کنید بر شما چه خواهد گذشت پس چاره کنید

۱. مقصود عزالدوله است.

شور کنید.

خیلی مفصل و جامع من عرض کردم عریضه صحیح است مطالب بزرگ اما چه ثمر دارد. اوقات حضرت والا تلخ شد گفتم تغیر فرمائید از سه روز بعد از برهم خوردن مجلس^(۱) تا امروز ده عریضه به شاه عرض کرده‌اید اوایل به گوشه و کنایه تا امروز که واضح و بسی پرده باشد یکی از آنها را جواب نداد شاید خوشش هم نیاید و رنجش حاصل کند کاسه از آس گرمتر نشوید.

اما عصر باز احضارم فرمودند گفتند طاقت نیاورده نوشتم و روانه داشتم.

از ابتدای تشکیل مجلس شورای کبرای مملکتی عزالدوله متوجه بیهوده‌گی این مجلس بود لذا در تاریخ شنبه نهم ذیقعد ۱۳۲۶ چنین نوشته است:

«به مجلس شورا رفتم برگشتم به نظر معنی ندارد اسباب زحمت است و فایده مترتب نیست.»

در جای دیگر می‌نویسد:

پنجشنبه ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷ - دولت بعد از برهم زدن مجلس شورا می‌بایستی قرار درستی بدهد قانونی بگذارد مجالسی بسازد همه را به حرف گذرانیدند مشیرالسلطنه ندانست چه کند امیربهادر^(۲) نخواست اقتدار او کم شود به خیالات سابق شدند رفع ستار تبریزی را هم نتوانستند بنمایند تا از اصفهان بختیاری آمد بعد رشت قفقازی سپهسالار آمدند این وضع شده است حالا هرچه

۱. مجلس شورای ملی.

۲. امیربهادر - حسین پاشاخان - سردار وزیر دربار مظفرالدین‌شاه وزیر جنگ محمدعلی‌شاه در ۱۳۲۶ در تهران درگذشت.

می دهند قناعت ندارند بر طمع و شرارت می افزایند روس و انگلیس هم به پلتیک خود رفتار دارند عاقبت بیچاره ایران مردم بدبخت ایران معلوم نیست به چه ذلت و بدیها خواهد کشید.

آخر الامر در مقام استعفا برآمده لکن پذیرفته نمی شود.

«جمعه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲۷ - در کمیسیون عصرها بودند کمیته واسطه دیروز موقوف شده بود حرف شنوی ندارند از هر طرف به میل خود خواهشها دارند.

کتابچه انتخابات تمام شد امروز سه چهار نفر برای تنقیح عبارات جمع می شوند که بعد خوانده شده چاپ شود. روز شنبه سعدالدوله را دیدم دبیر حضور^(۱) بود او می گوید مجلس باید انتخابات سنا را بنویسد لیکن خیلی بد مجلسی است. انتخابات سنا هم معلوم نیست به چه ترتیب است مردم به میل خود ترجمه های بی قاعده کرده به میل خود حرف می زنند آخر الامر لغو است من که شمران بروم از این مجالس استعفا نمایم معطلی و ناملایم است. شاه پریشان خاطر وزرا بی تدبیر اجانب قوی و اشرار مشغول خرابی دهات و گرفتن تنخواه و کشتن مردم می باشند.

در ۲۴ جمادی الاولی استعفای خود را به حضور محمدعلی شاه می فرستد و در قبول آن اصرار می کند باز هم پذیرفته نمی شود ولی با پیش آمد فتح تهران و رفتن محمدعلیشاه به سفارت روس مجلس خود به خود منحل می شود ولی عزالدوله از ۲۴ جمادی الاولی که به بیلاق تجریش رفت در مجلس حضور نمی یافت.

۱. دبیر حضور - احمد قوام، قوام السلطنه.

پناهندگی

مجاهدین تهران را فتح کردند محمدعلیشاه در سلطنت آباد بود
عزالدوله چنین می نویسد:

سه شنبه ۲۴ جمادی الثانی - ۲۰ سرطان - ۱۳ ژوئیه ۱۳۲۷ - باید
سلطنت آباد بروم معتضد^(۱) خبر داد که مجاهدین شهر داخل
شده اند دوباره سه باره پرسیدند همچو می گفتند از هر طرف خبر
می دادند. امیر معظم^(۲) رفت سفارت خانه مشیرالدوله رفت سفارت
عثمانی گفتم کالسکه را حاضر کردند رفتم زرگنده ساعت یازده بود
دیدم نایب السلطنه آنجا نشسته است ظل السلطنه^(۳) پسر آقا هم بود
متفکر بودم نان پنیری خورده شد شارژ دفر می گذشت من خواستم
آمد دم پنجره صحبت کرد که دیروز مجاهدین از میان دو دسته قشون
رد شده به شهر آمده اند بعد از دو ساعت فهمیدند ماشاءالله کار
معلوم است من و نایب السلطنه آمدیم به عمارتی که معین شده بود.
پس از دو روز اقامت در سفارت شاه و خانواده اش نیز به سفارت
روس رفتند. عزالدوله می نویسد:

جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ - صبح ساعت هشت ملکه
جهان^(۴) بچه های شاه ولیعهد به سفارت روس آمدند یک ساعت بعد
اعلیحضرت محمدعلی شاه سواره آمد ولیعهد^(۵) و محمدحسن میرزا
همراه شاه آمدند.

-
۱. معتضدالممالک - علیردان خان، از مستخدمین عزالدوله.
 ۲. امیر معظم - مصطفی قلی خان قاجار دولو حاجب الدوله مظفرالدین شاه.
 ۳. ظل السلطنه - محمد مهدی میرزا - شازده مشدی - پسر بزرگ نایب السلطنه
کامران میرزا مادرش سرورالدوله دختر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه.
 ۴. ملکه جهان - دختر بزرگ نایب السلطنه از سرورالدوله همسر محمدعلیشاه.
 ۵. ولیعهد - سلطان احمد میرزا.

عصر خدمت شاه رفته در ایوان سفارت نشسته بود بعد از چند دقیقه صحبت که مجدالدوله^(۱) هم بی خود حرف می زد من گفتم حالا اینجا رو بروی خیابان در مناسبتی ندارد برخواست به اطاق رفت دو قراول درب اطاق است یکی روس یکی سبزه هندی. من آمدم شارژ دافر را دیدم به من گفت تلگرافی به امپراطور بکنید.

یکشنبه ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۲۷ - سلطان احمد میرزا را به کالسه نشانیده به سلطنت آباد بردند شاه کردند. عضدالملک و جمعی بودند. نظام الملک لایحه خوانده بود دو سه آخوند ملاها بوده اند بعد کامرانیه^(۲) رفته شب بوده است.

دوشنبه غره رجب ۱۳۲۷ - غروب شاه را دیدم افسوس داشتند امیر مفخم بختیاری^(۳) امیر بهادر بی مصرف بودند. شاه گفت خودم خبط کردم. من گفتم چقدر عریضه ها نوشتم. باری جنگ این طور نمی شود. شما می گفتید بگذارید بیایند نزدیک ها ببینید چه می شود قدری متفرقه حرف زدند آمدیم.

چهارشنبه ۳ رجب ۱۳۲۷ - می گشتم در خیابان شاه هم پیدا شد حاجب الدوله^(۴) مجلل^(۵) مختار^(۶) بودند به من می فرمودند اگر چه

۱. مجدالدوله - مهدیقلی خان قاجار قوانلو دائی زاده ناصرالدین شاه از درباریان بانفوذ قاجار.

۲. کامرانیه باغ بیلاقی کامران میرزا نایب السلطنه جنب نیوران.

۳. امیر مفخم بختیاری - لطفعلی خان، از امرای بختیاری که طرفدار محمدعلیشاه بود پس از شکست از مشروطه خواهان به آنها پیوست.

۴. حاجب الدوله قهرمان خان. نیرالسلطان شوهر خانم پاشی زن سوگلی ناصرالدین شاه.

۵. مجلل - مجلل السلطان - میرزا علیرضاخان میرپنجه پیشخدمت خاصه مظفرالدین شاه پسر مؤتمن الدوله نواده میرزا سعیدخان وزیر خارجه.

۶. مختار - ابوتراب خان مختارالدوله از درباریان محمدعلیشاه با او به اروپا رفت تا فوت او در کنار او بود در ۱۳۱۱ در تهران درگذشت.

نباید اینطور باشد اما من قیصریه دهی است وقف طلاب بوده است به نوشته میرزا محمد اندرمانی یکی از ملاها خرید به من فروخت به من نیامد. اوّلی ده دیگر آن هم موقوفه بود خریدم چهل هزار تومان که هر دو نامبارک افتاد. سلطنت آباد هم به من خوب نیفتاد یک دفعه طپانچه در دستم دررفت دست مجلل خورد یک دفعه دیگر از کالسکه زمین خوردم سرم ورم کرد یک دفعه دیگر ناخوش سخت شدم مُردنی بودم این دفعه هم که این طور شد آواره شدم سفارت آمدم. اسب سیاهی عین الدوله گرفته بود آواره شد به من پیشکش کرد من این طور شدم مجلل دست به دست زد که اسب سیاه! اسب سیاه! من حکایت شومی باغ فردوس را^(۱) کردم. تَطَّیر به فال هر وقتی در هر مملکتی بوده است قبله عالم به دل بد نگیرید دلداری داده شد.

سه شنبه ۹ رجب ۱۳۲۷ - میرزا عبدالله منشی آمد که بارنفسکی^(۲) می گوید جواب تلگراف پترزبورغ از امپراطور خیلی مساعد رسید گفتم ترجمه را بیاورد. نامه ای هم سفارت روس دایر به قبولی پناهندگی برای شاهزاده فرستاد به شرح زیر:

سفارت دولت امپراتوری روسیه مقیم دربار ایران - مورخه ۱۵ رجب ۱۳۲۷
سفارت سنیه دولت اعلیحضرت قویشوکت امپراطوری. احتراماً
باطلاع و استحضار نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده عبدالصمد
میرزا عزالدوله دام اقبالة می رساند که سفارت نواب مستطاب والا را
در حمایت دولت اعلیحضرت امپراتوری دانسته و در حین مخاطرات
هرگونه اقدامات و اهتمامات لازمه برای حفظ و حراست شخص و

۱. باغ فردوس - درباره این باغ و شومی آن در صفحات بعد خواهید خواند.

۲. بارنفسکی - منشی و مترجم سفارت روس

خانواده نواب مستطاب اشرف والا نموده حمایتی که مناسب داند خواهد نمود. فی التاريخ. امضاء

عین السلطنه آمد کاغذی از عضدالملک که نایب السلطنه تازه شده است آورد اطمینانی که می دهند بیانات کرده با عمادالسلطنه و افخم الدوله^(۱) مذاکره با دیگران هم کرده اند از حاج علیقلی خان بختیاری^(۲) و صنیع الدوله^(۳) و غیره جوابی نوشتم.

نامه عضدالملک نایب السلطنه به شرح زیر است:

۸ رجب المرجب ۱۳۲۷

فدایت شوم. چندی است که از سلامت حالات حضرت اشرف اسعد والا اطلاع ندارم. این چند روز هم که شهر تشریف نیاوردید. در این موقع که این همه اتفاقات و انقلابات رخ داده خیلی مایل بودم که همه بزرگان قبیله دست به دست داده برای وطن و دولت مصدر خدمت باشند و در اصلاح امور با هم شریک و سهیم شوند. امیدوارم به سلامت شهر تشریف بیاورید آنچه مکنون خاطر است شفاهاً گفتگو و مذاکره شود.

ایام اقبال مستدام باد. امضاء.

عزالدوله در ادامه یادداشت روز نهم رجب می نویسد:

عصر بارنفسکی را دیدم شارژ دافر حالی ندارد گفتگو کردم قرار شد بروم تجریش. شاه در خیابان بودند گفتم خدا حافظ فرمودند.

۱. عین السلطنه - عمادالسلطنه - افخم الدوله پسران عزالدوله

۲. حاج علیقلی خان بختیاری سردار اسعد فاتح تهران پس از استبداد صغیر در ۱۳۳۶ در تهران درگذشت.

۳. صنیع الدوله - مرتضی قلی هدایت پسر علیقلی خان مخبرالدوله اولین رئیس مجلس شورای ملی در ۱۲۷۳ متولد در ۱۳۲۹ مقتول شد.

شب نایب السلطنه فرمودند نوشته بدهند بهتر است.

چهارشنبه دهم رجب ۱۳۲۷ - دهم درجه اسد - در ساعت هفت سوار کردند شد به باغ آدم.

عزالدوله به مدت هفده روز از تاریخ ۲۴ جمادی الثانی الی دهم رجب ۱۳۲۷ در سفارت روس اقامت کرد ولی در پناهندگی دولت روس باقی بود.

حال بپردازیم به شرح علت پناهندگی عزالدوله به سفارت روس. دهات خالصه الموت قزوین در ابتدای امر تیول عزالدوله بود در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه این املاک را از دولت خریداری کرد. محمدولی خان سپهسالار که مالک تنکابن مازندران و رودبار قزوین بود به الموت که بین املاک او واقع شده بود چشم طمع داشت و برای یک پارچه کردن املاک خود و اتصال املاک قزوین به املاک مازندران به انواع اقسام حیل و وسایل ممکن و متصوره نظیر اغوای اشرار به چپاول و غارت و ضرب و شتم و اخراج مباشرین حتی قتل عمال عزالدوله می خواست ایشان را مستأصل و لاعلاج کرده و ادار به فروش املاک خود کند و با تمام اقدامات سوء به نتیجه مطلوب نرسید از این جهت کینه شاهزاده را در دل داشت. عزالدوله که به این مطلب واقف بود بیم آن داشت اکنون که مشارءالیه فاتح تهران و ایران مدار و پدر مشروطه شده به تلافی مافات در پی آزار و هتک حرمت معظم له برآید لذا به سفارت روس پناهنده شد با این که عضدالملک نایب السلطنه و علیقلی خان سردار اسعد به او اطمینان دادند چون سپهسالار کمترین اظهاری نکرد و به علاوه قدرت به دست او بود این است که تأمین آنها را کافی ندانست همچنان در پناهندگی روس باقی ماند. و برای تأیید آنچه مذکور شد از خاطرات

عين السلطنه شاهد می آوریم.

سه شنبه ششم شهر رمضان ۱۳۳۵ - پنجم درجه سرطان - عصر با حضرت والا سوار شدیم پشت سفارت انگلیس حضرت والا فرمودند سال گذشته دو ماه چهارصد قاطر در اینجا نگاه داشته بودند و روزی یک تومان به هر قاطری سفارت می داد که اگر عثمانیها به سمت تهران بیایند از راه مازندران فرار کنند.

من بودم یک جلودار با حضرت والا گفتم حضرت والا شما هم اوایل مشروطه مبعوض ملت بودید. فرمودند تو هم این حرف را می زنی من چه وقت داخل خیر و شری بودم باکی محل مصلحت و مشورت شاه بودم من فقط از ترس کینه سهسالار آن هم برای خاطر الموت سفارت رفتم بعد هم که برگشت کرده استعفا دادم.

عرض کردم حالا شکر نمی کنید خدا را که به این آزادی امنیت با یک جلودار همه شمرانات را عصر گردش می کنید. فرمودند شب و روز شکر می کنم من کاری نکردم از سفارت هم بیرون آمدم الی یومنا هذا داخل هیچ کاری نشدم و هیچ تمنای شغلی نکردم و هیچ به نیک و بد دولت و ملت دخالت نکردم. عرض کردم می دانم و همین آزادی و امنیت و راحتی که دارید نتیجه آن است.

آنچه در بالا نوشته شد جواب آن عده از مورخینی است که نوشته اند عبدالصمد میرزا عزالدوله برای فرار از پرداخت اعانه ای که هیئت مدیره موقت پس از فتح تهران مملکت را اداره می کردند از متمولین اخذ می کردند به سفارت روس پناه برد. عزالدوله نه مصدر کاری بود و نه چندان تمولی داشت که از اقدامات هیئت مدیره موقت بیم و هراسی داشته باشد.

آخر الامر پس از مذاکرات و اطمینانی که مستوفی الممالک

رئیس الوزرای وقت به ایشان داد حاضر به استعفا از پناهندگی روس شد و در روزنامه خاطرات خود چنین نوشته است:

سه شنبه ۷ ذیحجه ۱۳۳۲ - حاجی افخم الدوله کاغذ مستوفی الممالک رئیس الوزراء را داد که در هیئت وزرا گفتگو شد همان تصویب مجلس را حکمی به وزارت مالیه صادر کردند که گذشته‌ها بگذرد شما مطالبه ننمائید و از پارس نیل موجب برسد و مالیات محسوب شود بطور محاسبه و معلوم نیست بعد چه کنند و باقی طلب از بابت مقرری را چطور می دهند. سواد حکمی هم که از هیئت وزراء به وزارت داخله نوشته‌اند فرستاده‌اند همینطور که از امسال حساب نمایند بقیه را بدهند.

عین السلطنه که در آن ایام در الموت اقامت داشت و برای رسیدگی به پاره‌ای از امور مربوط به الموت به طور موقت به قزوین آمده بود در یادداشتهای روزانه خود می نویسد:

پنجشنبه ۱۷ ذیقعدہ ۱۳۳۲ - ۱۵ میزان - امروز دو پاکت از طهران رسید یکی از آقای عمادالسلطنه دیگری از حاج افخم الدوله. من هر وقت شهر می آیم ورق برمی گردد مدتی سرگردان و لاعلی التکلیف می مانم. در الموت اطلاع مختصری داده بودند که پس از قضیه الموت رئیس الوزراء با حضرت والا داخل مذاکره اصلاح شده و خود مستوفی الممالک رئیس الوزراء در شمران خدمت حضرت والا رفته و سه ساعت در خلوت مذاکرات نموده حالا حاجی آقا مرقوم می دارند عمل ختم شد و صلح واقع گردید مالیاتهای گذشته را از حضرت والا مطالبه نمی کنند. مقرری حضرت والا را هم تمام می دهند همه جا را هم امن می کنند و مطالب حضرت والا را هم انجام می دهند. شاهزاده عریضه به شاه کرده از تأمین روس استعفا داد.

آقای عمادالسلطنه مختصرتر نوشتند و موکول به دستخط حضرت والا و ملفوفه فرمان مبارک دولتی نموده بودند. افخم‌الدوله هم در الموت بودم نوشته بود شاه مرا خواست و بعضی فرمایشات کرده که حقیقتاً خجالت کشیدم معلوم می‌شود این مسئله دمباله همان فرمایشات بود.

چهارشنبه هشتم ذیحجه ۱۳۳۲ - قولسلگری (قونسولگری روس در قزوین) مرا خواسته بود رفعم رقعہ کارگذار را نمود که سواد تلگراف وزارت خارجه در آن بود که حضرت والا به رضای نفس و طیب خاطر از تأمین روس خارج و مستظهر به خدمتگذاری دولت علیه شدند از این به بعد امورات ایشان با حکومت است به سفارت سنیه روس هم کتباً اطلاع داده شد.

بخشیدن مالیات چندین ساله به این سبب بود که املاک همدان ایشان میدان تاخت و تاز قشون روس و عثمانی در جنگ بین الملل و به صورت ویرانه‌ای درآمدی بود. چند دهی که در بلوک افشاریه قزوین مالک بود در دوران هرج و مرج مورد نهب و غارت اشرار که در رأس آنها سرتیپ مصطفی خان افشار از خوانین آن ناحیه قرار گرفته بود. از الموت هم عمال محمدولیخان سپهسالار خلعت‌بری چیزی باقی نگذاشته بودند که عزالدوله بتواند مالیات پردازد. هیئت دولت ناچار به انصراف بود.

در تأیید آنچه نوشته شد از یادداشتهای روزانه عزالدوله استفاده می‌کنیم:

جمعه ۲ رمضان ۱۳۳۵ - مختصر عریضه به شاه نوشتم. در باب

تعدیات و ظلم و ستمهای پسر سپهدار^(۱) و هرزگیهای آنها که روز ۲۲ عرض کردم فرمودید تلگراف می‌کنم هنوز گویا نشده است ده روز است راضی نشوید که اینقدر بی‌حسابی‌ها به الموت بنمایند جعتی ندارد و خلاف هیچ قانونی نیست که یک حاکم شما رفع ظلم و ستم بفرمایند. نمی‌دانم جواب چه خواهند فرمود.

چهارشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ - احمدخان پسر مصطفی خان سی‌چهل سوار درست کرده است لباس روسی پوشانیده به دهات قزوین و خرقان به دزدی می‌رود غارت می‌کند عبدالله خان برادرش به این هرزگیها مشغول است.

و این بود ماجرای پناهندگی عزالدوله به سفارت روس که به هیچ عنوان جنبه سیاسی نداشت صرفاً برای حفظ حیثیت و آبروی خود و خانواده‌اش مبادرت به این امر نموده است.

املاک حاجی میرزا آقاسی

عزالدوله برخلاف تصور عموم چندان تمولی نداشت. دارای عقل معاش بود با مختصر املاکی که از صرفه‌جوئی حقوق دیوانی فراهم کرده بود گذران می‌کرد. مخارج چهار پسر معیل بیکار را هم به عهده داشت.

از پدر ارثی به او نرسید. حاجی میرزا آقاسی در دوران صدارت املاکی را آباد کرد و چند ملکی هم خرید و در ۱۲۶۴ به محمدشاه بخشید که شرعاً و عرفاً این املاک باید به ورثه برسد اما

۱. امیر اسعد خلعت‌بری علیقلی خان پسر ارشد محمدولی خان سپهسالار تنکابنی.

ناصرالدین شاه در جواب تقاضای وراثت همواره می گفت أَلْمُلْكُ عَقِيمٌ. شاه ارث ندارد املاک را خالصه دولتی کرد بعضی از آن املاک را هم او و مظفرالدین شاه فروختند.

پس از مشروطه در دوران سلطنت محمدعلیشاه هر قدر اولاد محمدشاه به وسیله عزالدوله که بزرگ خانواده بود کوشش و تلاش کردند آنچه از املاک باقیمانده به ورثه بدهند اقدامات به جائی نرسید موفق نشدند. این درخواستها تا ریاست وزرائی رضاخان سردار سپه ادامه داشت و نتیجه ای نبخشید. پس از خلع قاجاریه هم که تکلیف معلوم است و جای مطالبه نبود.

اینک استشهادنامه ای که در اینخصوص به محمدعلیشاه و سردار سپه نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

از آقایان عظام و برادران گرام استعلام و استشهاد می نمائیم در باب هبه نامه مرحوم حاجی میرزا آقاسی اعلی الله مقامه که تمام املاک و دارائی خود را از مصالح الاملاک و حشم و اغنام و خانه و اثاث البیت و غیره آنچه داشت و متعلق به خود دانسته در سنه ۱۲۶۴ به مرحوم شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار طاب ثراه به مهر علماء اعلام دارالخلافت طهران هبه نموده است و در روز شنبه دویم شهر ربیع الاول پیچی ثیل ترکی سنه ۱۳۲۶ این هبه نامه به امر جهان مطاع بندگان اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه عادل باذل سلطان السلاطین السلطان الاعظم محمد علی شاه قاجار خلداله ملکه و دولته از خزانه مبارکه اظهار شد و شماها حضور داشتید ملاحظه نمودید و در حاشیه هم مرحوم حاجی میرزا آقاسی به خط خود نیز تصریح به اسم شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار انارالله برهانه نموده و نوشته است

این هبه‌نامه را که ملاحظه نمودید به ملاحظه و لاتکتّموا الشّهاده^(۱) و به نظر مبارک شماها رسیده است مستدعی است آنچه ملاحظه نموده و بر شماها معلوم و مبرهن شده است در حاشیه مرقوم و مزین فرمائید که عندالحاجه حجت باشد. شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۶.

آنچه گواهان در حاشیه استشهاد نوشته‌اند این است:

۱ - در سنه ماضیه مکرر به عدلیه تشریف فرما می‌شدید و در این قضیه مذاکره می‌فرمودید و جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای مؤیدالسلطنه^(۲) وزیر عدلیه متقبل شدند از خاکپای جواهرآسای مبارک استدعا کنند که هبه‌نامه را مقرر فرمایند ارائه دهند و چند روز بعد مقرر فرمودند هبه‌نامه دیده شد انشاءاله تعالی قراری که مستلزم آسایش آقایان شاهزادگان باشد داده خواهد شد. مهر مجدالسلطان - عدالت السلطنه.

۲ - از زمانی که نواب مستطاب اشرف امجد ارفع والا شاهزاده ملک‌آرا^(۳) دام اقباله به دیوان‌خانه تشریف می‌آوردند در این باب مذاکره با جناب مؤیدالسلطنه وزیر عدلیه بودند می‌نمودند از ایشان یعنی وزیر عدلیه اسبق شنیدم که گفتند اصل هبه‌نامه را موقعی که به جهت مسائلی به خاکپای ذات اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه سرافرازی حاصل نمودم به حضور آوردند و دیدم مرحوم حاجی میرزا آقاسی طباب ثراه باسم مبارک شاهنشاه غازی انارالله تعالی براهینه نوشته بودند ملاحظه کردم اسم صاحبان سجلات را هم گفتند این خانه‌زاد دولت ابدآیت فراموش کردم و بالجمله بیانات ایشان به

۱. شهادت را کتمان نکنید.

۲. مؤیدالسلطنه -- میرزا رضاخان گرانمایه -- وزیرمختار آلمان -- وزیر دادگستری.

۳. ملک‌آرا -- محمدمیرزا فرزند عباس میرزا ملک‌آرا پسر محمدشاه.

استعلام متن این ورقه مطابق و موافق بود. مهر و امضاء حسینقلی.
 ۳ - بمنه تعالی - در شهر ربیع الاول ۱۳۲۶ در منزل نواب
 مستطاب والا شاهزاده بهاءالدوله^(۱) سرکار اشرف والا شاهزاده
 مؤید السلطنه زید اقباله اظهار تقریر کردند که اصل هبه نامه مرقوم
 معلوم را در حضور معدلت منظور اقدس همایونی خلداله سلطانه
 خواندم به نحوی است که در متن این ورقه استعلام شده است. مهر و
 امضاء شیخ الرئیس.^(۲)

۴ - این هبه نامه در نزد این بنده ضبط بود و در همان روز
 حسب الامر آورده در مجلسی که چند نفر از رجال بودند قرائت نموده
 دوباره به این بنده رد کردند. مهر و امضاء اعتماد حضور.
 دو عریضه هم عزالدوله در این خصوص به محمدعلیشاه نوشته
 است متأسفانه بدون تاریخ.

۱ - قربان خاکپای مبارکت شوم. چون جمعی از چاکران به عرض
 خاکپای مبارک رسانیدند که املاک مرحوم حاجی هبه به شاهنشاه
 مرحوم محمدشاه است ورثه ذیحق می باشند از آنجا که عدالت
 فطری و طینت پاک اعلیحضرت همایون اقدس شهریاری روحانفداه
 است وعده احقاق حقوق و ملاحظه هبه نامه شرعیه را فرمودید به
 واسطه انقلابات و حوادث به تعویق افتاد وراثت با کمال امیدواری به
 مرحمت و عدالت همایونی استدعا دارند که هبه نامه را مرحمت و

۱. بهاءالدوله - محمد میرزا - پسر داراب میرزا پسر بهمن میرزا بهاءالدوله فرزند
 فتحعلی شاه در ۱۲۳۵ شمسی متولد و در ۱۳۱۰ شمسی درگذشت.

۲. ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس متخلص به حیرت پسر محمدتقی میرزا حسام السلطنه
 پسر ششم فتحعلی شاه قاجار در ۱۲۶۴ در تبریز متولد و در ۱۳۳۶ در تهران درگذشت
 از فضلا و ادبا و خطبای قاجار در لباس روحانیت بود و از مشروطه خواهان، خانواده
 او نام خانوادگی شه رئیس دارند.

حکم رسیدگی و احقاق حق فرمائید که زیاده بر این تضييع حقوق آنها نشود مستدعی است مرحمت شود. امر امر ملوکانه ارواحنافداه است.

محمد علی شاه در حاشیه نوشته‌اند. «هبه‌نامه حاجی میرزا آقاسی به محمد شاه مرحوم در خزانه است وزارت عدلیه از اعتماد حضور بخواهد.»

۲ - قربان خاکپای جواهرآسای مبارکت شوم. در خصوص هبه‌نامه املاک که از مرحوم حاجی میرزا آقاسی به شاهنشاه مرحوم محمد شاه شده است ملاحظه فرموده‌اند در خزانه است مکرر ورثه به شرف عرض حضور مبارک رسانیده‌اند وعده مرحمت فرمودند هر روز از قدوی می‌خواهند متشکی هستند مستدعی از خاکپای مبارک است بر حسب فرمایش همایونی هبه‌نامه را مرحمت فرمایند که به وراثت رسیده هر نوع حکم که به قانون شرع مطاع است امر به اجری فرمایند. امر امر همایون روحنافداه است.

از مطالعه یادداشتهای روزانه عزالدوله چنین برمی‌آید که اغتشاش مملکت مانع از توجه محمدعلیشاه به این موضوع شد پس از او هم عزالدوله پی در پی به احمد شاه تذکر می‌دادند ولی مفید فایده نبود تا زمان ریاست وزرائی سردار سپه از طرف وراثت نامه ذیل را به مشارء‌البه نوشته‌اند.

مقام منبع حضرت اشرف اعظم رئیس‌الوزراء دامت شوکت

لله الحمد حضرت اشرف عدالت دارند و یقین داریم که مایل به تعدی و ظلم به احدی نمی‌باشید فقیر و غنی در نظر حاکم عادل البته یکسان خواهد بود. جمعی از شاهزادگان زن و مرد که پریشان و برای گذران معطل می‌باشند بر حسب حکم الهی و شرع نبوی خود را

ذیحق می‌دانند که املاک مرهوبه مرحوم حاجی میرزا آقاسی به شاهنشاه مرحوم محمدشاه ارث صحیح و حق آنهاست. سند این عرض هبه‌نامه آن مرحوم و شاهد آن تاریخ روضة الصفاری ناصری و ناسخ التواریخ و کسانی که در این شهر از معمرین و علماء می‌باشند است که حاجی املاک و فنوات و باغات و غیره خریداری و آباد کرده خود را موافق هبه‌نامه شرعی منتقل و به محمدشاه مرحوم هبه نموده است و در خزانه دولتی ضبط است. حضرت اشرف برسند و پیرسند و از روی حقانیت و عدالت حکم فرمایند که باعث خشنودی خدا و رسول خدا خواهد بود و این جمع ورثه را شکرگذار عدالت و انصاف خود نموده به رسانیدن حقوق آنها نام نیک بگذارند و این حکم به التفات حضرت اشرف مجری و به عدالت شما به وراث ذوی الحقوق رسیده ارث آنها را که خدای تعالی داده است ادا فرموده برسانید البته خدای تبارک و تعالی اجر شما را در احقاق این حق خواهد داد. زیاد بر این عرضی نیست. ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۴۲.

مسجل مهر عزالدوله، شرف‌السلطنه، افتخارالسلطنه، قدرت‌السلطنه، عزالسلطنه، عزیزالدوله، عمیدالدوله، اکرام‌الدوله. سوای عزالدوله که اولاد بلافصل محمدشاه است چهار نفر اول دختران ناصرالدین‌شاه و دو نفر بعدی اولاد آسیه‌خانم عزیزالدوله فرزند محمدشاه و آخرین دختر عباس میرزا ملک‌آرا.

همانطور که نوشته شد به این عرایض و شکایات کمترین توجهی نشد و ترتیب اثر ندادند بعضی از وراث چنان در عسرت بودند که حد و اندازه نداشت تاج‌الدین میرزا عمیدالدوله از شدت استیصال دست به خودکشی زد خوشبختانه او را از مرگ رهانیدند. محمد میرزا ملک‌آرا در نهایت فقر و تنگدستی فوت کرد و چند تن از اولاد

رکن الدوله در نداری و بی چیزی زندگی کردند و این املاک از عهد ناصرالدین شاه به تدریج فروخته شد و آنچه باقیمانده بود به عنوان خالصه جات محمدشاهی در دفاتر ثبت بود. در زمان محمدرضا شاه پهلوی بین زارعین تقسیم شد.

انزوا و گوشه نشینی

چنانکه دیدیم استبداد صغیر مدت کوتاهی عزالدوله را از انزوا درآورد و به رفتن به مجلس و دربار واداشت اما استعفای محمدعلی شاه و پناهندگی به سفارت عزالدوله را بر آن داشت که حیثیت و آبروی خود را با دور نگاهداشتن از اجتماع حفظ کند چنانچه در جریان مشروطیت یا وقایع جمهوری سپس خلع سلطنت از قاجاریه که در جراید روز بازار تهمت و افترا به شاهزادگان و رجال رواج داشت هرگز متعرض ایشان نشدند و نامی از او نبردند و کسی نتوانست ایشان را طرف نفرت قرار دهد و ایرادی به اعمال سابقش بگیرد در حالی که کمتر کسی از بزرگان و شاهزاده‌های بزرگ از تعرض مصون ماندند مثلاً به پسر بزرگ ناصرالدین شاه سلطان مسعود میرزا ظل السلطان یا آقای کامران میرزا نایب السلطنه امیرکبیر ایرادات گرفتند صدها دفعه روزنامه‌ها بد نوشتند توهین کردند بلکه مجاهدین در مشروطه دوم ظل السلطان را در انزلی حبس کردند یا در ایام اقتدار سید ضیاء و کودتا بزرگان ایران را مثل عین الدوله و سپهسالار و فرمانفرما حبس کردند بلکه دو سه شب آن چند نفر را در طویله حبس کردند و بی احترامی نمودند و اموالشان را غارت کردند.^(۱)

۱. اقتباس از یادداشت‌های حسینقلی میرزا سالور عمادالسلطنه.

عزالدوله اوقات بیکاری را به مطالعه کتاب و روزنامه‌های خارجی می‌گذراند و کارهای شخصی او به عهده پسرانش بود. چندین روزنامه خارجی فرانسه و انگلیسی آهونه بود و کتابخانه نفیسی حاوی چندین هزار جلد از کتب فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسه و همچنین کتب خطی قدیمی داشت که همواره مورد استفاده او بود. مجله هنر و مردم در شماره ۹۶ تیرماه ۱۳۴۷ درباره کتابخانه ایشان چنین نوشته است:

«عبدالصمد میرزا عزالدوله از کتاب‌بازان بنام ایران بوده است چنان شیفته و عاشق کتاب که به شهرهای مختلف مسافرت می‌کرد و نسخه‌های خطی را به بهای گران خریداری می‌کرد. ابوالمعالی امیرعلی شیرازی^(۱) ملقب به شمس‌الادبیا سالها کتابدار عبدالصمد میرزا بود. ابوالمعالی از خوشنویسان کم‌نظیر نستعلیق دوران قاجار بوده است. از کتابهای کتابخانه او نسخ نفیس نصیب کتابخانه مجلس شورای ملی گردیده است از جمله دیوان ابن یمین هم عصر شاعر که پانزده هزار بیت شعر دارد و شاهنامه‌ای که در زمان شاه طهماسب اول تحریر یافته و دارای ۵۹ مجلس نقاشی از کارهای مکتب هرات است همچنین نویسنده نسخه‌هایی از کتابخانه او را در تملک دارد که به خط مشاهیر خوشنویسان مانند احمد نیریزی و میرعلی تبریزی است.»

در یادداشتهای روزانه عزالدوله بسیار دیده می‌شود که دستور استنساخ دواوین شعرا داده شده است و عشق و علاقه زایدالوصفی به این کار داشت و در سفر و حضر همیشه تعدادی کتاب همراه

۱. متأسفانه در یادداشتهای روزانه عزالدوله نامی از این شخص دیده نشد.

داشت.

این کتابخانه سرنوشت غم‌انگیزی داشت با این که پسرانش نیت خیر داشتند لکن دست تقدیر چیز دیگری می‌خواست. حسینقلی میرزا عمادالسلطنه پسر ارشد عزالدوله که از فضلا و دانشمندان و به یک واسطه از شاگردان حاجی ملاهادی سبزواری و صاحب تالیفات عدیده بود خود کتابخانه نفیسی داشت لذا اخوان او کتابخانه پدر را به او دادند که منضم به کتابخانه خود کند و قرائت‌خانه تأسیس کنند و کتابخانه را در معرض استفاده عموم قرار دهند لکن دست تقدیر چنین نخواست عمادالسلطنه به فاصله کمتر از سه سال از مرگ پدر (۱۳۱۱) به سرای باقی شتافت کتابخانه به دست وراث افتاد تقسیم شد و برحسب توصیه پدر نگارنده بیشتر کتب خطی به مجلس شورای ملی فروخته شد تعدادی را به کتابخانه‌های مختلف فروختند پاره‌ای از کتب هنوز هم در خانواده عموزادگان اینجانب باقی است.

عزالدوله در یادداشتهای روزانه خود درباره کتابهایی که مطالعه می‌کرد اظهارنظرهایی کرده است از آنجمله:

یکشنبه ۵ ذیحجه ۱۳۴۰ - کتاب چهار مقاله نظامی عروضی چاپ فرنگستان مشارالملك فرستاده است می‌خوانم حواشی محمدبن عبدالوهاب قزوینی^(۱) بد نیست این کتاب را خوانده بودیم اما این چاپ و این دقتها را نداشتند.

سه‌شنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۴۱ - عضدالدوله^(۲) ناسلامتی کتابی

۱. استاد میرزا محمدخان قزوینی فرزند میرزا عبدالوهاب قزوینی متوفی در ۶ خرداد ۱۳۳۸ شمسی.

۲. سلطان احمد میرزا عضدالدوله پسر چهل و هشتم فتحعلی‌شاه قاجار نویسنده تاریخ

نوشته بود در بمبئی چاپ کردند از مرحوم مغفور فتحعلی شاه و حکایات و رفتار با زنها بسیار رکیک که هیچ لایق نبود و نمی باید تاریخ کرد بعد که به طهران آوردند شاه شهید دید نپسندید قدغن کرد هرچه توانستند جمع کردند تُف لعنت به مصنف فرستاد اغلب را سوزاند حالا روزنامه اقدام فضول در پاورقی روزنامه چاپ کرده است نوشتم که ولیعهد^(۱) حکم فرمایند موقوف شواد جواب رسید که قدغن لازم شد.

عضدالدوله سلطان احمد میرزا یا لنگارهای بد گذاشت. یکی این بود. شاه شهید در اوایل او را با دو سه نفر رفیق دیگری فرمودند به فلک بستند چوب فراشها زدند از بس هرزگی می کردند.

عزالدوله دارای فضائل و کمالات بسیار در ادبیات فارسی و زبان عرب احاطه کامل داشت به شعر و تاریخ علاقمند در حقیقت استاد بود و از علماء این فن به شمار می آمد. چندین هزار بیت شعر از حفظ داشت. زبانهای فرانسه و انگلیسی را کاملاً فرا گرفته بود. فرانسه را به خوبی تکلم می کرد و می نوشت با وجود بیماری نقرس که در دستها داشت و بعضی از انگشتانش ورم کرده و کج شده بود در حسن خط ایشان خللی حاصل نشده با قلم نی و مرکب بسیار خوش می نوشت^(۲) تحریرات او بسیار برجسته و عالی است منشی و نویسندگانی قابل بود در موجرنویسی فوق العاده ماهر که اگر رقعۀ او را هر قدر می خواستند مختصر کنند از آن بهتر که نوشته بود ممکن نمی شد. نقاشی و علم مناظر و مریا را خوب می دانست نقاشی های

۱- عضدی معروف به مچول میرزا.

۲- محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه قاجار.

۳- نمونه خط ریز و درشت ایشان در ضمام.

ایشان در خانواده ما موجود است و زینت بخش اطافهاست. لکن با همه کمالات و سوادى که داشت متأسفانه خود کتابى ننوشت و حتى کتاب ديگران از مؤلفين قدیم و جدید را چاپ نکرد از ۱۲۹۰ یعنی از سن ۳۱ سالگى وقایع عمر را تا چندین روز قبل از فوت در چندین جلد با خط بسیار زیبا نوشته است که تا یک درجه برای تاریخ دربار ایران از قدیم و جدید بافایده است چون جسته گریخته مطالب خوب دارد و بعضى مجالس را خوب تشریح کرده بعضى افراد را نیکو معرفی کرده است. اگر آن شکایتهای شخصى و شرح سواری و شکار از آن حذف و همان مطالب تاریخى و بافایده استخراج شود تاریخ صحیحى خواهد بود که همه نوع مى توان از آن استفاده نمود. اگرچه در جایی مى نویسد:

جمعه ۲ محرم ۱۳۴۳ - هرمز^(۱) مى گوید از وقایع بنویسم من چون چیز خوبى نمى بینم از بدیها هم هر قدر بنویسم کم است کافى نیست نوشته ایم مقصودم از این روزنامه تنها احوالات خودم است حکمت و سیاست نیست.

علاوه بر این یادداشتهای روزانه دو جنگ که حاوی مطالب مفید است و دو سفرنامه که قبلاً از آن یاد کردیم از ایشان به یادگار مانده است.

عزالدوله بزرگ خانواده قاجار و مورد احترام دوستان و آشنایان و شاهزادگان هم سن او هم به رحمت خدا رفته بودند کسى از او توقع بازدید نداشت برحسب ضرورت از منزل بیرون مى رفت مانند اعیاد

۱. هرمز میرزا سالور فرزند فریدون میرزا افخم الدوله در ۱۳۰۹ درگذشت. مردى فاضل و تحصیل کرده بود در بیروت و پاریس در مالیه و حقوق تحصیلات خود را پایان داده بود.

رسمی برای ملاقات شاه. و در رفتن و برگشتن به بیلاق تجریش و در ایام اقامت تجریش تا آنوقت که قدرت بدنی او اجازه می داد و توانائی داشت گاهی عصرها سوار بر اسب گردش می رفت و در چند سال آخر عمر فقط در رفت و برگشت به بیلاق از خانه خارج می شد.

در عید نوروز خانمهای خانواده هم به دیدن می آمدند بیاید در حضور ایشان نهار صرف کنند در تالار جنب اطاق نشیمن شاهزاده سفره می انداختند ایشان بالای سفره می نشست مدعوین که بیشتر فرزندان از دختر و نوه و نتیجه بودند به تناسب شئونات در اطراف سفره می نشستند.

همگی به دیدن او می آمدند و به فراخور ساعتی در خدمتش بودند حتی محمدحسن میرزا ولیعهد هم به بازدید می آمد.

جمعه ۲۹ ذیحجه ۱۳۴۰ - حضرت ولیعهد وعده داده بودند اینجا تشریف بیاورند فرستادم فخرالملک عصر بیاید عین السلطنه از شهر آمد با فخرالملک کنار اسطخر مشغول صحبت شدیم مدتی کشید ولیعهد یک ربع به غروب مانده سواره آمدند کنار اسطخر نشسته صحبت از فرنگستان و غیره و عصر شد بستنی چای دادند اظهار عذرخواهی از دیر آمدن عزیزالسلطان در رکاب بودند فرمودند سردار آخور شده است^(۱) مبارک باد به او گفته شد به شرط آن که حضرت ولیعهد یک اسب سواری خوب بفرمایند بدهد که برای سواری من خوب باشد وعده دادند. چون وقت تنگ شد زود تشریف بردند مجال صحبت کم بود.

۱. پس از فوت ناصرالدین شاه به عزیزالسلطان لقب سردار محترم داده شد ولیعهد به شوخی گفته است حال که میراخور شده باید به او گفت سردار آخور به جای سردار محترم.

جمعه ۲۰ محرم ۱۳۴۳ - آخر اسد - عصر رجب بر حسب وعده منتظر ولیعهد بودم فخرالملک پیشتر آمد صحبت می کردیم. حضرت ولیعهد در ساعت پنج و نیم با اتو تشریف آوردند کنار استخر در نیمکت نشستند. فخرالملک، عین السلطنه افخم الدوله نشسته از گرمای شهر خوبی شمیران صحبت شد. شربت شیرینی میوه چیده بودند بستنی دادند هرمز میرزا خدمت می کرد شربت داد میوه آورد از اوضاع حالیه قدری از بعضی اشخاص بد و خوبی گفته شد غروب گذشته تشریف بردند.

ولیعهد خوب حرف می زند فهمیده می گوید لباس نظامی طرح جدید پوشیده اند دکمه زرد داشت کمربند چرمی لباس پخور رنگ پارچه سیاهی به بازوی چپ بسته بودند^(۱).

سفرآ و رجال و وزراء هم از او دیدن می کردند.

دوشنبه ۱۱ رجب ۱۳۳۹ - عید نوروز ۱۳۰۰ - مستر نرمان وزیر مختار انگلیس بی خبر با اسمارت مترجم آمدند از اتفاق لندن نیوز حاضر بود تماشا کردند جوان خوش سیما و مرد خوش روئی مهربان است. نیمساعتی بودند.

جمعه ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۴۲ - گفتند احتشام السلطنه^(۲) آمده است خواستم با عمیدالملک^(۳) آمدند. این پسر علاءالدوله^(۴) قولر آقاسی اوائل و رئیس مجلس هم شد نشست صحبت کرد ۱۶ سال است در

۱. به علت فوت محمدعلیشاه قاجار پدرش به رسم عهد سیاه به بازو بسته بودند.

۲. احتشام السلطنه - محمودخان پسر میرزا رحیم خان علاءالدوله دومین رئیس مجلس شورای ملی.

۳. عمیدالملک - محمدحسین خان حسابی پسر علی اصغر خان نصرتالملک نوه دختری عزالدوله.

۴. علاءالدوله محمدرحیم خان قاجار دولر.

فرنگستان به سفارت روم^(۱) و آلمان بوده است تأهل کرده است در همه جا سفر کرده خوب زبان‌دان است خیلی صحبت شد از ناصرالملک^(۲) گفت که چقدر بد کرده است آن کارهای بد و تعلیمات بی معنی باعث چه خرابیها شد رفت وعده کرد که او را باز خواهم دید میل داشتم او را ببینم مرد خوبی است از طایفه است محترم است. پنجشنبه ۱۲ رمضان ۱۳۴۲ - محتشم السلطنه^(۳) آمد از اتفاقات امروز صحبت کرد.

در مواقع بیکاری اغلب به گذشته می‌اندیشد گاه مطالبی از آن ایام به مناسبت در خاطرات خود می‌نویسد:

جمعه ۲ ذیحجه ۱۳۴۱ - شاه به فرنگستان رفت جمعیتی همراه بردند^(۴) آمدن قزاق‌خانه درست کردند. روسها را معلوم کردند مختار و رئیس آن همه شدند و هرچه خواستند گرفتند قشون ایران را خراب کردند. راه آهن حضرت عبدالعظیم بی مصرف ساختند تراموای همین طور بانک همه به دست فرنگیها افتاد و راههای شوسه قزوین، همدان، عربستان^(۵)، کرمانشاهان، فارس همه در دست فرنگستان شد نبط و معادن آن و سایر معادن و حفریات به دست فرنگی است هر کس از کسان خود به فرنگستان فرستادند طبیبهای ناقص و اشرار بلاد کتابهای رولسیون^(۶) فرانسه ترجمه‌ها شد شاگردها بی‌ترس و

۱. مقصود دولت عثمانی است.

۲. ناصرالملک - ابوالقاسم خان فراگوزلو نایب السلطنه احمدشاه.

۳. محتشم السلطنه - حسن اسفندیاری از رجال دوره قاجار و پهلوی چندین دوره رئیس مجلس شورای ملی بود.

۴. مقصود ناصرالدین شاه است.

۵. خوزستان را در آن عهد عربستان می‌نامیدند.

۶. Revolution رولسیون - انقلاب

واهمه این حکایات می‌کردند تا شاه شهید گشته شد. مظفرالدین شاه آمد بد اندر بدتر شد معایب زیاد پیدا شد تا آخر الامر به نفوذ سفارت انگلیس و روس و این شاگردان مجهول و اوضاع رولسیون فرانسه را پیشنهاد کردند. حاجی تقی بنکدار و سیدعلی سیاعت‌ساز آقا سید عبدالله و سید محمد و سید جمال واعظ و ملک‌المتکلمین مردم را اغوا کردند پسر حبیب‌اله خان تنکابنی^(۱) که پدر بر پدر نوکر به نان نمک شاه پرورش کرده بودند التفاتها دیده بودند نمک به حرام شدند بختیارها برای غارت حاضر شدند و اشرار و الواط شهر و شاگردان فرنگی مآب اول ناصرالملک و غیره ترجمه قانون کردند و مجلس عدالت و پرلمان درست کردند. مظفر از میان رفت ترکها^(۲) غارت خزانه و املاک خالصه را تقسیم کردند چیزی باقی نگذاشتند عین الدوله بی‌عرضه و طماع وزیر و مختار بود مظفرالدین شاه احمق و ناخوش امیربهدادر قراچه‌داغی رئیس قشون محمدعلیشاه بیچاره گرفتار این وزرای بی‌عقل و شعور و خائن قزاق به دست روسها، مشیرالسلطنه بی‌فهم و سعدالدوله بی‌معنی و امیربهدادر و فرمانفرما و امثال آنها خرابها کردند و کردند آنچه کردند نایب‌السلطنه هیچ کاری نکرد ولایت خراب و خزانه برباد رفت.

سه دفعه شاه شهید و سه دفعه مظفرالدین شاه به سفر فرنگستان رفتند پولها خرج کردند هیچ کفایتی و درایتی نکردند سوای عکس انداختن و اشیاء بی‌مصرف خریدن و به عیش مشغول بودن کاری

۱. مقصود محمدولی خان خلعت‌بری سپهسالار است.

۲. درباریان مظفرالدین شاه که همراه او از تبریز به تهران آمدند با اینکه ترک نبودند ولی آنها را به این نام می‌خواندند

نداشتند.

شب است زیاده بر این نمی شود نوشت و این مطالب نویسنده قابل آگاه می خواهد به این دو سه صفحه تمامی ندارد اگرچه اشاره هم کافی است.

در تهران روزها در طالار بزرگ جنب اطاق نشیمن قدم می زد و هنگامی که از قدم زدن خسته می شد روی صندلی دسته داری که در گوشه اطاق بود می نشست. در تَجْرِش در کنار استخر باغ روی نیمکت می نشست و روزنامه مصور انگلیسی (لندن نیوز) مطالعه می کرد.

تا پنج سال قبل از فوت با عینک می خواند ولی در سنوات اخیر احتیاج به عینک نداشت همه قسم خط را بدون عینک می خواند و می نوشت که اسباب تعجب بود که هر قدر بر عمر او افزوده شده بود قوت چشم به عوض نقصان قوی تر شده بود.^(۱)

صبح که از خواب برمی خواست با این که می دانست تا موقع خواب شب حتی از اطاق خود هم قدم بیرون نخواهد گذاشت صورت را می تراشید موهای سر را که تا آخر عمر حفظ کرده بود شانه می زد فرق از میان باز می کرد پیراهن سفید آهارزده می پوشید یقه آهاری و دستمال گردن خود را می بست و در زمستان خرجه ای از خز یا سنجاب به دوش می افکند و کنار کرسی می نشست چند کتابی هم همیشه روی کرسی یا روی میز کوچک کنار صندلی برای مطالعه داشت. نهار و شام را در همین اطاق می خورد. شبها دو شمعدان نقره با شمع گچی اطاق را روشن می کرد.

۱. این قسمت از یادداشتهای عمادالسلطنه اقتباس شده است.

اوایل قلبان می کشید و این اواخر شبی یک سیگار و دود آنرا هم فرو نمی برد. انفیه می کشید. کم غذا می خورد.

به تجمل و اسباب ظاهر چندان علاقه ای نداشت حتی یک دست مبل و صندلی راحت نداشت در طالار فقط چهار صندلی چوبی گذاشته بودند.

بیش از هر چیز به سواری و شکار و کتاب علاقه داشت و با اندام کوچک و ظریف سوارکاری ماهر و شکارچی قابل بود که در اواخر عمر فقط خواندن کتاب برای او باقی مانده بود.

همه کس باید در حضور ایشان مؤدب بنشینند از خنده و قهقهه بدشان می آمد و هیچوقت خودش هم به قهقهه نمی خندید. شوخی نمی کرد اهل مزاح نبود از شوخی زیاد که کس دیگر می کرد بدش می آمد. اغراق گوئی را دوست نداشت کم حرف بود از خودش تعریف نمی کرد. دروغ نمی گفت. دروغگوارا ندامت می کرد و از کسی بدگوئی نمی کرد.

بعد از آن که زن عقدی ایشان تاج ماه خانم صبیۀ اعضاد السلطنه در ۱۳۱۹ در مکه معظمه درگذشت شاهزاده چندین زن صیغه گرفت^(۱) که چهار نفر آن باقی بودند هر روز یکی از آنها عهده دار خدمت بود و در این اواخر دو سه نفر اولیه پیر شده بودند و محترم چهارمی که نسبتاً جوان بود مواظب خدماتش بود تا ۳۰ مهرماه ۱۳۰۸ مطابق با ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۴۸ هجری قمری به علت ضعف پیری با مقدمه کسالت دو سه روزه در حالی که گلی را بو می کرد دار فانی را وداع گفت و در صحن مطهر حضرت معصومه (ع)

۱. نام زنهای شاهزاده و اولادهای او در ضمیمه نوشته شده است.

در جوار قبر پدر محمدشاه قاجار مدفون گردید. رحمة اله علیه رحمة واسعة^(۱).

عزالدوله قبل از اینکه تاج‌ماه خانم را به همسری انتخاب کند در حکومت اول قزوین همسری به نام فاطمه خانم به عنوان صیغه داشت و از او صاحب یک دختر شد و بعد از مدتی مطلقه شد و هنگام فوت از زنهای عقدی و صیغه از پنج پسر و هفت دختر چهار پسر و پنج دختر او در قید حیات بودند و جمع اولاد و احفاد او در حین فوت ۱۳۹ نفر بود.

پس از تصویب قانون سجلات نام خانوادگی سالور را انتخاب کرد. سجع مهر او هم مصرع زیر بود:

«ز برج خسروی خورشید عزالدوله تابان شد.»

طبق معمول زمان بعد از ظهر روز بعد از فوت و صبح فردای آن روز در مسجد شیخ عبدالحسین (مسجد آذریایجانیها) که در همسایگی بود مجلس ختم منعقد شد طبقات مختلف از اعیان و رجال و شاهزادگان در مجلس فاتحه شرکت کردند ولی او که همیشه از طرف شاه ختم بزرگان را برمی چید از طرف دولت برای برچیدن ختم او کسی حاضر نشد. قاجاریه خلع شاهزادگان مفضوب بودند.

بنا بر مرگ دارد زندگانی نخواهد زیستن کس جاودانی
به صد نوبت دهد جانی با آغاز بیک نوبت ستاند عاقبت باز

۱. این قسمت از یادداشتهای عمادالسلطنه و کتاب شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی استفاده شده و خود نیز نا حدودی شاهد بودم و به یاد دارم.

آنچه دیگران درباره عزالدوله نوشته‌اند

حال ببینیم نویسندگان و مورخین ایرانی و سیاحان و سفرنامه‌نویسان خارجی درباره عبدالصمد میرزا عزالدوله چه نوشته‌اند. ابتدا می‌پردازیم به آنچه ایرانیها نوشته‌اند.

۱ - روزنامه شرف که در هر شماره مختصری از احوالات یکی از رجال عصر ناصری را ضمن چاپ عکس آنها نوشته است در شماره ۱۱ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۰۰ درباره عزالدوله می‌نویسد:

نواب والا عزالدوله عبدالصمد میرزا از اخوان جلیل‌النشان حضرت سلطنت و شاهزادگان بزرگ این خاندان میمنت اختران به زیور درایت کافی و کفایت کامل آراسته و به اکثر فنون علمیه و کمالات و اطلاعات متجلی و در بعضی از السنه خارجه صاحب ربط و مهارت می‌باشد. در سال هزار و دویست و هفتاد و چهار به لقب جلیل عزالدوله ملقب گشته و از آن وقت الی الان غالباً متقلد حکمرانی ولایات معظمه محروسه بود و در سفر فرنگستان سال هزار و دویست و نود به شرف التزام رکاب اعلی مستعد گردیده و در این سال خیرمال نیز از جانب سنی‌الجواب همایون به تهنیت و تبریک تاجگذاری اعلیحضرت الکساندر سیم امپراطور کل ممالک روس مأمور مسکو شد. این سفارت کبرای را با حسن و جوه به انجام رسانیده مورد اعزاز فراوان امپراطوری گردیده مراجعت کردند. اینک حکمرانی ولایت همدان و توابع بر عهده کفالت نواب معظم موکول و امیرزاده حسینقلی میرزا اولاد ایشان در آن ولایت نیابتاً مشغول حکمرانی است.

۲ - اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود به مناسبت

در تحریر وقایع هر روز از عزالدوله نامی برده از شورش همدان و عزل او و از رفتن به تهنیت تاجگذاری الکساندر سیم امپراطور روس و وزارت عدلیه و حکومت همدان و عزل او به جهت ازدواج و برچیدن ختم والده اعتمادالسلطنه مطالبی نوشته است که در هر مورد در صفحات قبل به طور مشروح خوانده‌اند.

از قرار با عزالدوله روابط حسنه نداشته همچنین عزالدوله با او در یادداشتهای روزانه عزالدوله از او به نیکی یاد نکرده از جمله:

جمعه سلخ شوال ۱۳۱۲ - ولیعهد^(۱) از قسم اعتمادالسلطنه دروغگو باور کرده بودند که مهر به خط کوفی در خرابه‌ای به اسم مظفر بن ناصر...^(۲) بود که مخصوصاً به اسم ولیعهد رفته بود خاکشویی کرده بود که یقیناً سر تا پا جعل محض است.

اعتمادالسلطنه هم هر جا که مناسب دیده است از استهزاء عزالدوله خودداری نکرده است از این قرار:

چهارشنبه سلخ شعبان ۱۲۹۸ - صبح بعد از صرف نهار منزل امین‌السلطان رفته بعد به اتفاق به گله کیله^(۳) رفتیم که انتظار مقدم همایون را داشته باشم در بین راه عزالدوله عبدالصمد میرزا را دیدم که دیوانه وار از شهر می آمد معلوم شد شاهزاده باقی دارد^(۴) محصل او را به اردو روانیده است.

اکنون نامه عزالدوله به عنوان ناصرالدین شاه را در باب این باقی که اعتمادالسلطنه عنوان کرده است در زیر می نویسیم تا اظهارات

۱. ولیعهد مقصود مظفرالدین میرزا است.

۲. یک کلمه ناخرانا.

۳. گله کیله - محلی است در راه توچال به شهرستانک.

۴. باقی دارد به معنی این است که از بابت مالیاتهای وصول شده به دولت بدهکار است.

غرض آلود اعتماد السلطنه روشن شود.

قربان خاکپای آسمان سای مبارک شوم. صورت حساب و باقی فاضل تحت کتابچه ملایر و نهاوند همین است که به نظر می‌رسد. فدوی تا به حال مال دیوان سهل است، مال هیچ مسلمانی را نخورده و عادت نکرده رسومات دفتر را هم قریب سیصد تومان داده مابقی چون کتابچه مفاصا به واسطه دو فقره معطلی پیدا کرد هنوز داده نشده است. چهارشنبه گذشته شش هفت نفر فراش دفتر در خانه فدوی و خانه چاکرزاده محصل شده روی بارها نشسته مانع زوار بودند با آن که حساب با خود فدوی بود و هست نوشته گرفتند که حساب را بگذارند تا دست از افتضاح و رسوائی کشیدند فدوی چاکر ناچار به عرض عریضه شده است اینهمه مدت بیکاری و بی‌مرحمتی حکومت شش هفت ماهه ملایر و زحمات و خدمات اردوی همایون و صدمات اسباب تضییع و گرفتاری فدوی چاکر نمی‌باید بشود والله بالله به سر مبارک خلاف عرض نمی‌شود و هرگز خلاف‌گو نبوده است. این کتابچه به نظر مبارک برسد حکم و مقرر فرمائید جناب حاجی امین السلطنه^(۱) حساب فدوی را بگذرانند بعضی اسناد خرج نزد میرزا علی خان پیشکار ملایر است باید بگیرند قیمت و مقدار سیورسات را هم مقرر شد مطابق تسعیر و مقدار عراق یا بروجرد منظور شود دستخط مبارک هم صادر گردید هنوز برات نداده‌اند واضح است موکب مسعود مبارک از قم، عراق، بروجرد، نهاوند، ملایر تشریف فرما شد کسر و نقصی نکرد و بلکه از بابت پیش‌کشهای

۱. امین السلطنه (حاج) محمد علی خان - پیشخدمت ناصرالدین شاه رئیس صندوق - زیندارباشی - وزیر بقایا در ۱۳۴۰ درگذشت.

اسب و قساظر این ولایات به دواب دیوانی افزود. دور از عدالت‌گستری استان مبارک است که با وجود بودن اضافه حالا کسر بگویند و به فدوی ظلم و تعدی نمایند. هرطور به سایر حکام برات داده‌اند به چاکر هم بدهند زیاده نمی‌خواهد در این ۲۵ شبه توقف ملایر نویسرکان کدام شب سیورسات نرسیده است بالتمام را داده‌اند بلکه اضافه برده‌اند. مستدعی از استان مبارک است دستخط مبارک صادر شود حاجی امین‌السلطنه موافق معمول کتابچه مفاصا را تمام نمایند و فدوی چاکر را از این بدنامی خلاص فرموده دعاگو سازند. امر امر مبارک اقدس همایون شاهنشاه روحی و روح‌العالمین فداء است.

دستور شاه - جناب صدراعظم حساب عزالدوله چرا نگذشته است مسئله قیمت سیورسات و وزن آن که نقلی ندارد ایامی که در ملایر اردو بود از اول سال تا آخر سال نرخ غله معلوم و معین بود باید از همان قرار با شاهزاده حساب نمائید هم‌چنین وزن سیورسات را هم از روی قبوض و هرچه در هر جا داده‌اند حساب نمائید شاهزاده هم نباید غیر از این بخواهد و زیادی مطالبه نماید البه همین‌طور عمل شاهزاده را تمام نمائید اسناد او هم هرچه نزد میرزا علیخان است البته گرفته برسائید.

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید باقی در کار نبوده است تنها اختلاف حساب بوده آنهم با دستور صریح شاه رفع شده است. همچنین در باب وزارت عدلیه او نوشته است مشیرالدوله از وزارت عدلیه معزول شد عزالدوله برادر شاه وزیر عدلیه شد عزل مشیرالدوله به واسطه استعفای خود بود اما نصب عزالدوله معلوم نشد به واسطه چه بود یا استخاره یا استشاره یا رشوه.

جریان انتصاب به وزارت عدلیه را در صفحات ملاحظه کرده‌اید
بیش از این توضیح زاید می‌داند.

در مورد اختلاف وزیر دفتر^(۱) با عزالدوله بر سر خانی آباد^(۲) پیش
از اندازه موضوع را بزرگ جلوه داده در صورتی که اختلاف حزبی
بوده که در اغلب املاک بین مالکین رخ می‌دهد. با اینکه اوراق زیادی
از این مسئله نزد این جانب است از نظر کم‌اهمیت بودن موضوع
ذکری از آن به میان نیاورد.

۳ - آقای عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من می‌نویسد:
شاهزاده عزالدوله عبدالصمد میرزا کوچکترین پسر محمدشاه در
این وقت با قد کوتاه و جُثه ظریف هشتاد سال عمر یکی از شاهزادگان
محترم این دوره بوده و با اینکه پدر و برادر و سه نفر از احفاد برادرش
هر یک در نوبت خود پادشاه کشور شده بودند هیچ داعیه‌ای نداشت
در زمان برادرش ناصرالدین شاه به حکومت‌هایی از قبیل قزوین و ملایر
و همدان می‌رفت و با سالی چند هزار تومان مواجب برادری پادشاه
و زندگانی صرفه‌جویانه روز می‌گذراند ولی در موارد احترام برادر شاه
بود و در مواقع رسمی بر سایر شاهزادگان مقدم می‌ایستاد. انعزال و
انفصال این شاهزاده از برادری شاه که به فوت ناصرالدین شاه پیش
آمد شاهزاده را از این حکومت‌های کوچک و مأموریت‌های تشریفاتی هم
برکنار کرد و در کنج خانه‌ای که در آخر بازار ارسی دوزها افتاده و
حیثیت قدیمی خود را به دور نگاهداشتن خویش از انظار حفظ
می‌نمود و به مطالعه روزنامه‌های انگلیسی و کتاب وقت می‌گذرانید و

۱. وزیر دفتر - میرزا هدایت‌اله مستوفی معاون مستوفی الممالک پدر آقای دکتر محمد
مصدق در ۱۳۱۰ درگذشت.

۲. خانی آباد - از دهستان ناروفشانویه در جنوب تهران.

حوائج و کارهای شخصی در و بیرون او را پسرانش برمی آوردند. من هیچ نشنیده‌ام که این شاهزاده از کسی غیبت کند اگر کسی در محضر او از کسی بدگوئی می‌کرد و ادب محضر مانع منع او بود منتها حرفی که از شاهزاده شنیده می‌شد «من اورا نمی شناسم.» اگر کسی را هم به بدی می‌شناخت و از او حرفی به میان می‌آمد به اختصار می‌گفت «اخلاقش خوب نیست» من باز هم نشنیدم شاهزاده به کسی هر قدر هم عصبانیش می‌کرد حرفهای ناروا به زبان رانده باشد.

هم دندانهای شاهزاده از رجال و شاهزادگان همه رفته بودند کسی که از او توقع بازدید داشته باشد نبود بنابراین جز در موارد فوق العاده مانند اعیاد رسمی برای ملاقات برادرزادگان تاجدار خود و سالی یکی دو بار در رفتن و برگشتن شمیران هیچوقت از خانه بیرون نمی‌رفت تا سال ۳۰۸ شمسی به همین وضع امرار زندگی کرد و در این سال در هشتاد و شش سالگی قمری بدون هیچ مرض اساسی از فرط کهنگی و سالخوردگی با مقدمه کسالت دو سه روزه بدرود زندگی گفت.

آقای مستوفی به اشتباه شاهزاده را کوچکترین پسر محمدشاه دانسته و می‌نویسد معروف به موچول میرزا بود در صورتیکه محمدتقی میرزا رکن الدوله کوچکتر بوده و به موچول میرزا هم معروف نبود بلکه سلطان احمد میرزا عضدالدوله فرزند فتحعلی شاه به این نام معروفیت داشت. درثانی می‌نویسد سردار سپه در سلام سلطنت آباد به شاهزاده ادای احترام کرد و ایشان متوجه نشدند و سلام بی جواب ماند و پس از اینکه ماجری را به شاهزاده گفتند به وسیله یکی از پسرهای خود از سردار سپه عذرخواهی کرد. که هرچه تفحص کردم در یادداشتهای روزانه آن مرحوم و فرزندانش چنین

مطلبی را ندیدم.

۴ - آقای مهدی بامداد در تاریخ رحال ایران چنین نوشته است:
 عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر سوم محمدشاه قاجار و برادر کهنتر
 صلبی ناصرالدین شاه که در ششم ربیع الاول سال ۱۲۶۱ هجری
 قمری متولد و در سال ۱۳۴۸ (۱۳۰۸ شمسی) در سن ۸۷ سالگی در
 تهران درگذشت. مادرش از ترکمنهای طایفه سالور و هنگامی که متولد
 شد از حاج میرزا آقاسی صدراعظم برای نامگذاری طفل نوزاد
 استعمال گردید او نام مرشد خود آخوند ملا عبدالصمد همدانی را
 برایش انتخاب و مورد قبول خانواده سلطنتی واقع شد. در سال
 ۱۲۹۰ سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا از همراهان شاه بود. عزالدوله
 تا سال ۱۲۹۰ به حکومت‌های درجه دوم و سوم تعیین می‌شد پس از
 بازگشت از سفر اروپا که به همراه ناصرالدین شاه رفته بود کمتر
 مأموریتی قبول می‌کرد و تقریباً حال انزوا و گوشه‌گیری را برای خود
 اختیار نمود.

پس از چند سال بیکاری و انزوا در سال ۱۲۹۹ حاکم همدان و در
 سال ۱۳۰۱ هنگام تاجگذاری الکساندر سوم امپراتور روسیه در رأس
 هیئتی از طرف شاه برای تبریک رهسپار پترزبورگ گردید^(۱) و در سال
 ۱۳۰۲ وزیر عدلیه شد.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه برای ترتیب کارها هیئت
 مدیره‌ای درست شد و این هیئت تا چندی مملکت را اداره می‌کرد از
 اقدامات این هیئت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین

۱. پترزبورگ اشتباه است جشن تاجگذاری تزارها در مسکو برگزار می‌شد عزالدوله هم
 به مسکو رفت در ۱۳۰۰ نه ۱۳۰۱.

و از این راه مبلغی در حدود پانصد هزار تومان جمع شد و دیگر از اقدامات هیئت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت به اساس مشروطه اظهار دشمنی کرده بودند و باید دانست عده‌ای از اینان خود را به روسها بسته بودند از آن جمله عبدالصمد میرزا بود که شخص امپراطور او را به تبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد. عزالدوله مردی متمول خیلی منظم و مرتب با عقل معاش و صرفه جو. زبان فرانسه و انگلیسی را خوب می‌دانست و روی برنامه مرتب و دقیقی که در زندگی داشت سلامت مزاج خود را خوب حفظ کرده بود و در این سرای کهن دیرزمانی زیست.

در صفحات قبل از علت تحصن عزالدوله در سفارت روس و پناهندگی او به تفصیل صحبت شده است خواننده توجه خواهد کرد اقدام ایشان هیچ ارتباطی یا تصمیمات هیئت مدیره نداشت و بطوریکه نوشتیم قبل از تشکیل هیئت مدیره حتی قبل از رفتن محمدعلیشاه به سفارت ایشان در سفارت روس متحصن شدند.

۵ - دوست علی خان معیرالممالک در کتاب رجال عصر ناصری

راجع به عزالدوله می‌نویسد:

شاهزاده عزالدوله کوتاه قد ظریف اندام بود و چهره‌ای ساده و مطبوع داشت. زبان فرانسه را نزد مسیو ریشارخان^(۱) اول که در اواسط سلطنت محمدشاه به تهران آمده بود و بعدها در مدرسه دارالفنون سمت معلم زبان را داشت آموخته بود. در دوره ناصری چند بار به حکومت رفته از جمله همدان و در سفر ۱۲۹۰ قمری شاه

۱. مسیو ریشارخان مؤدب‌الملک معلم فرانسه شاهزاده نبود بطوریکه قبلاً نوشتیم معلم او مزین‌الدوله بود.

به اروپا جزء ملتزمین رکاب بود.

در سمت شرقی باغ فردوس بیلاق بزرگ و مصفائی داشت^(۱) پس از بازگشت از فرنگ دست از کار دولتی کشید و جز برای آمدن به باغ مزبور و شرفیابی به حضور شاه تقریباً از خانه بیرون نمی‌رفت. چون به زبان فرانسه آشنائی کامل داشت روزنامه و مجلات سیاسی و علمی آتروز را برایش می‌فرستادند و روزگار را به مطالعه می‌گذراند.

نگارنده سالی چند بار خدمتشان می‌رفتم و از سخنانشان توشه برمی‌گرفتم روزی برایم چنین گفتند «مرحوم جدت نظام‌الدوله در عروسی مادرت یک طاقه شال ترمه درجه اول و پنجهزاری زرد به عنوان دُلمه^(۲) برایم فرستاد و من با کمال امتنان پذیرفتم.

و پس از شرحی که راجع به گوجه‌فرنگی می‌دهد که با وجودی که در باغ فردوس کاشته می‌شد کسی مورد مصرف آن را نمی‌دانست و عزالدوله طرز خوردن آن را به خانواده معیر آموخت می‌نویسد:

عزالدوله روی برنامه مرتب و دقیقی که در زندگی داشت مزاج و قوای خود را خوب حفظ کرده بود و در این سرای کهن دیرزمانی زیست تا سرانجام در اواسط دوران اعلیحضرت فقید به نیاکان پیوست.

حال که نامی از باغ فردوس برده شد و قبلاً هم نوشتیم عزالدوله در باب اینکه باغ فردوس را هم شوم می‌دانستند با محمدعلیشاه در سفارت روس صحبت کرده بود لذا بی‌مناسبت ندانست که با استفاده از یادداشتهای مرحوم قهرمان میرزا عین‌السلطنه پدر نگارنده تاریخچه

۱. هنوز هم نگارنده و عده‌ای از نواده‌های عزالدوله در گوشه‌ای از آن باغات سکنی دارند.

۲. دُلمه - دست لاف - پولی یا شئی که هنگام عروسی به مدعوین می‌دادند.

احداث باغ فردوس و سرنوشت آن نوشته شود. در ۱۲۶۴ حاجی میرزا آقاسی دو قصر در اراضی بالای تجریش احداث کرد یکی محل سکونت محمدشاه قاجار شد و به نام او محمدیه نامید و دیگری را به نام خود عباسیه^(۱) رجال عهد هم به پیروی از صدراعظم هر یک محل بیلاقی برای خود در آن حوالی تهیه کردند از جمله حسنعلی میرزا یا حسینعلی میرزا^(۲) حاکم تهران بود در ضلع جنوبی محمدیه باغی بنا کرد. این باغات پس از انهدام محمدیه^(۳) رو به خرابی گذاشت تا آن که مرحوم نظام‌الدوله معیرالممالک جد دوستعلی خان معیر که شخصی باسلیقه بود در موقع اقتدارش این باغ را خرید به فضای آن افزود قنات قصر محمدیه را هم به آنجا جاری کرد و اسم آنرا فردوس گذاشت و بنای عمارت مجلل به توسط استادان اصفهانی و یزدی گذاشته شد و چندین سال اتمام آن به طول انجامید. عمارت مذکور به همین نقشه و به همین مدل که امروزه دیده می‌شود به اضافه پله‌کان و ازاره طالار بالا و زیرین از مرمر اعلائی یزدی و تمام اطاقها با کاغذهای زریفت برجسته ممتاز و ارسی‌ها.

مرحوم معیرالممالک به این باغ و عمارت چندان التفاتی نداشت و هر وقت بیلاق می‌آمد در مظهر قنات زیر چنارهای قوی سایه افکن چادر می‌زد و کم‌کم دیوارها و عمارت رو به خرابی گذاشت مرمرها

۱. عباسیه را بعدها محمد رحیم خان علاءالدوله خریداری و به نام پسر خود محمودخان احتشام‌السلطنه محمودیه نام گذاشت.

۲. هویت حاکم تهران بدست نیامد گویا اسم اشتباه باشد.

۳. قصر محمدیه - چون بلافاصله پس از خاتمه قصر محمدشاه در آنجا فوت کرد قصر را شوم دانستند. در خیابان زعفرانیه فعلی.

نصیب باغ و عمارت امیریه شد.^(۱)

تاجر شیرازی بود در تهران که کاروانسرای امیر^(۲) حجره داشت موسوم به حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل که پدرش برای ازدیاد سرمایه او را به تهران فرستاده بود. تاجری بود جاه طلب اعیان منش بدو آخانه مجللی (نسبت به آن عهد) در سه راه امین حضور ساخت (که بعدها حاج امین الضرب آنرا خریداری کرد) سپس به فکر عمارت و باغ بیلاقی افتاد و باغ فردوس را خریداری کرد و مشغول تعمیر عمارت و دیوار باغ شد. سقف دو اطاق جنبین طالار فوقانی را هم برای سبکی عمارت تحتانی برداشت (که همین تدبیر باعث خرابی اطاقهای زیرین شد) چند سال حاجی مشاء الیه مالک این باغ ضبافتها و مهمانیها کرد.

حاج میرزا خلیل یک وقت ملتفت شد که حاجی زاده به جای ازدیاد سرمایه آنچه داشت به باد داده او را به شیراز خواست خواهی نخواهی رفت این باغ به دست سرایدارها و باغبانهای بی انصاف افتاد و رو به انهدام نهاد.

در حدود سال ۱۳۰۸ یا ۹ قمری بود که میرزا اسماعیل خان امین الملک برادر امین السلطان اتابک آنجا را خریداری کرد تعمیرات کلی کرد تمام دیوار باغ را مجدداً کشید که مهتابی سابق الذکر را هم پوشاند یک دستگاه اندرونی و حمام سمت مغرب به آن اضافه کرد. امین الملک مرحوم شد ورثه از عهده نگاهداری برنیامدند ثالثاً رو به خرابی گذاشت در حدود سال ۱۳۲۹ قمری مرحوم

۱. عمارت امیریه واقع در خیابان امیریه متعلق به کامران میرزا نایب السلطنه نرزند ناصرالدین شاه، دانشکده افسری فعلی.

۲. کاروانسرای امیر - انتهای بازار کفاشها امروز هم به همین نام معروف است.

محمدولی خان سپهسالار خلعت ببری از وراثت امین‌الملک به قیمت نازلی خرید عمارت و باغ و قنات را آباد کرد یک سردر عالی بی مصرفی جلوی میدان‌گاهی سمت شرق ساخت و چند استخر با فواره‌های مرتفع بر آن افزود. این دریاچه‌ها که آب جاری نداشتند مگر گاهی به قدری تولید پشه کرد که مالکین باغهای مجاور مستأصل شدند.

سپهسالار مرحوم هم از این باغ رنجیده شد. کم‌کم خرابی شروع، استخرها خشک، دیوارها خراب، اشجار قطع و پس از خودکشی او به دست ورثه افتاد. سپس به جای طلب آن مرحوم به بانک روس به دولت منتقل شد و در سال ۱۳۱۲ شمسی در وزارت مرحوم علی‌اکبر داور (وزارت دارائی) بین کارمندان عالیرتبه دولت تقسیم شد و عمارت و محوطه شرقی و غربی آن برای دولت باقی ماند.

به سبب همین دست به دست گشتنها و خرابیهای پی‌درپی این باغ را شوم خواندند.

دانشمند محترم آقای دکتر حسین مینوچهر استاد و رئیس پیشین دانشکده ادبیات تهران شرح ملاقات‌های خود را با شاهزاده عزالدوله چنین نوشته‌اند:

شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله فرزند محمدشاه و برادر صلیبی ناصرالدین شاه تا آن جا که خبر دارد چهار پسر داشت. شاهزاده عمادالسلطنه، شاهزاده فریدون میرزا حاج افخم‌الدوله، شاهزاده عین‌السلطنه، شاهزاده انوشیروان میرزا.

حاج فریدون میرزا افخم‌الدوله پسری داشت به اسم هرمز میرزا که تحصیل کرده اروپا و دانشکده حقوق پاریس را دیده بود مردی بود

آزاده، پرکار، عالم، وطن پرست، صمیمی، بی هیچ عیب و نقص به پدر من علاقه‌ای فراوان داشت. پدر من نیز او را مانند فرزند خود دوست می‌داشت. این علاقه و مهر و محبت موجب بود که شاهزاده بیشتر اوقات در منزل ما و با پدرم معاشر باشد. روزی از روزهای گردش عید سال ۱۳۰۰ هجری شمسی از پدرم اجازه گرفت که مرا به دیدن شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله ببرد. پدرم اجازه داد. ظاهراً شاهزاده هرمز میرزا بصورتی اغراق آمیز با جد محترم خود از استعداد من صحبت کرده و شاهزاده عزالدوله تمایل شدید پیدا کرده بود مرا ببیند.

شاهزاده عزالدوله خانه وسیعی مرکب از بیرونی و اندرونی و چند حیاط خلوت در آخر بازار ارسی دوزها داشت. مثلاً جلوخان این خانه روبروی کاروانسرای امیر تبدیل به پاساژ بزرگی شده است و بیشتر تجار فرش در آن جا سکنی دارند. شاهزاده در بالاخانه‌ای مشرف بر این جلوخان منزل داشت. من باتفاق و راهنمایی هرمز میرزا به این بالاخانه رفتم. پیرمرد محترم پشت میز کوچکی از چوب شمشاد نشسته بود. ادب کردم. سلام دادم، با مهربانی فراوان جواب سلام مرا و شاهزاده هرمز میرزا سالور را داد و دعوت به نشستن کرد و مرا بالای دست خود نشاند و شیرینی‌های ایرانی فراوانی که در جلو داشت تعارف کرد. و این بخلاف رسم معمول آن زمان بود. این رفتار معلول معرفی شاهزاده هرمز میرزا و بیشتر محبت و احترام به پدرم بود و گفت شنیده‌ام که شما شعر زیاد در حفظ دارید. عربی می‌دانید، به زبان فرانسه آشنائی پیدا کرده‌اید. شاهزاده هرمز میرزا از شما خیلی تعریف کرده است. از سن شما خیلی بعید است (آن وقت ده ساله بودم) می‌خواهم قصیده‌ای از شاعری که می‌شناسید برای من

بخوانید. فکری کردم و قصیده‌ای از ناصر خسرو را به این مطلع خواندم:

دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد گردش دی و بهمن
رسیدم به این بیت:

علم اجل‌ها بهیچ خلق ندادست ایزد دادار دادگستر ذوالمن
معنی این بیت را از من پرسید. ضمن توضیحی که می‌دادم و حدیث
نبوی را خواندم از قیافه این پیرمرد محترم و متشخص فهمیدم که
تعجب‌کرده است و دانسته است که معرفی شاهزاده هرمزمیرزا اغراق
نبوده است. از فردوسی پرسید فکری کردم و در حدود سیصد بیت از
شاهنامه درباره جنگ هفت‌لشگر خواندم. به این بیت که رسیدم:
پیاده همی راند تا رود شهد

نه پیل و نه تخت و نه تاج و نه مهد
دیدم این پیرمرد گریه می‌کند. خواندن ابیات شاهنامه را قطع کردم.
عصر و اتاق تاریک شده بود. شمع‌ها را که جلو داشت روشن کرد و
دستور داد که چند شمعدان بیاورند این غزل حافظ را خواندم:

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است
سلطان جهانم بچنین روز غلام است
گو شمع میارید درین جمع که امشب

در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است
رو کرد به شاهزاده هرمزمیرزا و حرفی زد که بازگو کردن آن نشانه
خودخواهی و غرور بی‌مورد من خواهد بود. چای عالی بسیار معطر
چین آوردند. از جا بلند شد و به اطاقی (طنبی مانند) رفت کتاب
کوچکی با بهترین جلد و بهترین خط و بهترین تذهیب همراه داشت.
این کتاب کتاب دعا بود. کتاب را بعنوان جایزه به من داد. شاهزاده

هرمز میرزا سالور پس از چند دقیقه مرا همراه خود به منزلمان برگرداند و آنچه شده بود برای پدرم تعریف کرد.

این ملاقات از سال ۱۳۰۰ تا سال ۱۳۰۸ که سال درگذشت این مرد محترم و جلیل و باسواد و شعرشناس و زیان‌دان بود هر سال چند بار به معیت هرمز میرزا سالور چه در تهران (در بالاخانه) و چه در شمیران در باغ بیلاقی تکرار می‌شد و در طول این چند سال گلستان خطی، حافظ خطی با خط بسیار عالی از نویسندگان دوره قاجار (نویسندگان تبریزی) و داستان خسرو شیرین و حشی بافقی با خط و تذهیب بسیار عالی به تناوب به من اهداء کرد. سال ۱۳۰۸ شمسی سال درگذشت این مرد بزرگ بود.

متأسفانه هرمز میرزا نیز در همین سال به مرگ اتفاقی کشته شد^(۱) و پدرم تا یک ماه تمام حالت بهت و شاید دیوانگی داشت. بخصوص که خیال می‌کرد شاهزاده هرمز میرزا با تفنگ دولول شکاری که به سلطان محمود میرزا پسر دیگر حاج افخم‌الدوله اهدا کرده کشته شده است. حاج افخم‌الدوله که مردی مذهبی بود و اغلب نماز عشاء را در تاریکی و با سجده‌های طولانی به انجام می‌رسانید مرگ پسر را با صبر تحمل کرد و برای پدرم قسم خورد که این مرگ تصادفی با تفنگ شکاری دیگری اتفاق افتاده است. این برای پدرم خود افاقه‌ای بود. ولی این داستان تمام‌شدنی نبود هر وقت به یاد هرمز میرزا می‌افتاد حالتی به او دست می‌داد که گفتنی نیست.

فراز و نشیب بیابان عشق دام‌بلاست کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد

حسین مینوچهر ۶۷/۶/۳۰

۱. هرمز میرزا در تابستان ۱۳۰۹ کشته شد.

پس از ذکر آنچه نویسندگان ایرانی درباره عزالدوله نوشته‌اند اکنون می‌پردازیم به نوشته خارجیها.

۱- از دکتر هنریس بروکس مستشار سفارت پروس در فصل تولد و طفولیت یاد کردیم و شرح ملاقات او را با عبدالصمد میرزا حاکم قزوین نوشتیم محتاج به تکرار نیست.

۲- مستر بنجامین نخستین سفیر امریکا در ایران در کتاب «ایران و ایرانیان» درباره حکام ایران شرحی نوشته و حکومت عزالدوله را در همدان شاهد مثال آورده می‌نویسد:

جمع حکامی که من دیده‌ام مردمان بی‌رحم و خونخواری نبودند و ملاحظت و ادب آنان دلیل بر این بود که مردمان بدی نیستند ولی در یک حکومت مطلقه لازم می‌شود که شخص با سرعت و بدون تعلل حکم کند و این قبیل اشخاص بدین ترتیب کم‌کم به خوی و اخلاق تند خود عادت می‌نمایند و دیگر فکر نمی‌کنند که زبردستان آنها خوف و هراس داشته و مانند آنها دارای احساسات بوده و جانشان عزیز است.

برادر ناصرالدین شاه عزالدوله که حاکم شهر همدان است نیز به همین ترتیب بود و نکاتی که در بالا ذکر شد درباره او هم صدق می‌کند. عزالدوله مردیست لاغر اندام و رفتار و حرکاتش بنظر خیلی آرام و مؤدبانه می‌آید. سبیل‌های نسبتاً بلند خاکستری رنگی دارد و چشمان او برق درخشندگی خاصی دارند که درست برخلاف حرکات و گفتار آرام وی می‌باشند و در همان وهله اول کسی که با او روبرو می‌شود وقتی چشمانش را مشاهده کند حس می‌نماید که این

مرد آنطور که ظاهرش نشان می‌دهد شخص آرام و ملایمی نیست. عزالدوله تحصیل کرده و در عین حال به تربیت اروپائی آشناست. زبان فرانسه و انگلیسی را می‌داند و از ادبیات اروپا و امریکا اطلاعاتی دارد ولی همین مرد به ظاهر آرام و مؤدب که کاملاً به تربیت اروپائی آشناست هنگامی که حکومت کرمانشاه را داشت دستور داد تا هفده نفر را به جرم خیانتی در حضور خودش یکجا سر بریدند و از کشتن دسته‌جمعی آن حالت تأثری به او دست نداد.

هنگامی که حاکم همدان بود فوق‌العاده موجب زحمت هیئت نمایندگی سیاسی امریکا شده و بیشتر از کلیه مأمورین رسمی ایران برای اعضاء هیئت تولید اشکالات مختلف نمود در ظاهر هر وقتی به ما می‌رسید کمال احترام و مهربانی را می‌کرد ولی در خفا به انواع و اقسام وسایل و نیرنگها برای ما تولید زحمت می‌نمود.

به طوریکه من در ضمن مطالعات خود متوجه شدم بیرحمی و سفاکی زیاد عزالدوله ناشی از اینجا می‌شد که او اصولاً برای طبقات و مردم زیردست در مقابل خودش حق حیات قائل نبوده و اصولاً اهمیتی به آنها نمی‌داد و به همین جهت معتقد بود که هرطور اراده‌اش تعلق بگیرد باید با آنها رفتار کند.

پسر عزالدوله که جوانی به نام احمد میرزا بود و مردم او را شاهزاده کوچولو می‌نامیدند نایب‌الحکومه همدان و از جانب پدرش اختیاردار مطلق آنجا بود. این جوان تحت تسلط معلمش میرزا محمد که یکی از حقه‌بازها و کلاشهای ایران به شمار می‌رود و با کمال تعجب نماینده‌ای که من از جانب خود برای حفظ حقوق اتباع امریکا در همدان به آن شهر فرستاده بودم می‌گفت:

«چرا دولت شما اینقدر برای این چند نفر امریکائی که اینجا

هستند زحمت می دهد آنها که سه چهار نفر بیشتر نیستند و اشخاص خیلی عادی و ساده‌ای هم هستند شما چرا اینقدر برای احقاق حق آنها دوندگی می کنید.»

گفتار این شاهزاده در حقیقت نمونه بارزی از طرز فکر خود او و پدرش بود و نشان می داد که آنها درباره اهالی بدبخت همدان چطور فکر می کنند.

معلوم نیست آقای وزیرمختار این اطلاعات را از کجا آورده است که اولاً اخلاق و صفات عزالدوله را درست به عکس آنچه بوده توصیف کرده است ثانیاً عزالدوله هرگز به حکومت کرمانشاه نرفته و پسری هم به نام احمد میرزا نداشته است. ثالثاً آقای بنجامین از تاریخ ۱۸۸۳ الی ۱۸۸۵ میلادی در ایران اقامت داشته که اگر ابتدا و انتهای این مأموریت را اول ژانویه ۱۸۸۳ و آخر آنرا دسامبر ۱۸۸۵ فرض کنیم مصادف است با ۲۲ صفر ۱۳۰۰ الی ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۳ به طوریکه در فصل گذشته نوشتیم عزالدوله در اوایل سال ۱۳۰۰ از همدان احضار و به مأموریت مسکو اعزام شد و پس از مراجعت که شعبان آن سال بود مدتی بیکار و در ۱۳۰۲ به وزارت عدلیه منصوب شد لذا با همین توضیح مختصر خواننده به بی‌اساس و پایه بودن اظهارات آقای بنجامین پی خواهد برد لکن متأسفانه آقای محمود محمود مطالب سراپا کذب آقای وزیرمختار را در جلد پنجم کتاب خود بدون تحقیق عیناً نقل کرده و حتی نوشته است آقای بنجامین عزالدوله را داری روح پلید می داند.»

همو در جای دیگر در شرح حالی که از میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه می نویسد باز هم گفته است:

«شش ماه پیش از مرگ میرزا سعیدخان بود که مذاکرات مهمی

میان سفارت امریکا و وزارت خارجه ایران در اطراف مجازات کسانی که برخلاف قرارداد دولتی ایران و امریکا به اذیت و آزار اتباع امریکا در همدان پرداخته بودند جریان داشت.

حاکم همدان که برادر شاه بود نیز در این قضیه ذینفع بود و شاید میرزا سعیدخان هم منافی در این کار داشت بهر حال میرزا سعیدخان در بن بست عجیبی گرفتار شده بود از یک طرف ما به او برای مجازات و تعقیب کسانی که اتباع امریکا را آزار می کردند فشار می آوردیم و از طرف دیگر وی در مقابل فرد مقتدر و بانفوذی چون برادر شاه قرار داشت و نمی خواست بر علیه او اقدامی نماید. پس از آن که چند بار میرزا سعیدخان دستورات و فرامینی به نفع ما داده و محرمانه آنها را لغو کرد بالاخره بر اثر فشار زیاد ما تنها راهی که به نظرش رسید این بود که پایتخت را ترک کرده و از تهران خارج شود بدین ترتیب که روزی به عادت همیشه پس از آن که سوار کالسکه اش گردید که به وزارت خارجه بیاید یک مرتبه به کالسکه چی دستور داد به طرف قم که بیش از صد میل با تهران فاصله دارد برود زیرا وی خیال دارد مزار حضرت معصومه را زیارت کند.

روز بعد خبری در تهران منتشر شد که کالسکه وزیر خارجه در بین راه قم مورد دستبرد و حمله دزدان واقع گردیده و در میان چیزهایی که دزدها ربوده اند مهرامضای وزیر خارجه است. در اینجا لازم است این نکته را خاطر نشان کنم که میرزا سعیدخان هنگامی که می خواست پایتخت را ترک کند و به طرف قم برود برای من پیغام فرستاد که پس از رسیدن به قم کتباً دستور مجازات مقصرین همدان را برایم بفرستد و من مجبور شدم که این دستور کتبی را از معاون اول

وزارت خارجه یعنی صدیق‌الملک^(۱) که در غیاب میرزا سعیدخان عهده‌دار وزارت خارجه بود مطالبه کنم و با این حيله میرزا سعیدخان دادن دستور کتبی برضد عموی شاه را به گردن دیگری انداخت و بعدها تمام اهالی تهران از نقشه و حيله‌ای که میرزا سعیدخان برای نجات از این بن‌بست بکار برده بود تعجب کرده و می‌خندیدند.

صرف‌نظر از اینکه آنچه آقای بنجامین درباره آقای میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک نوشته‌اند به افسانه بیشتر شباهت دارد تا واقعیت زیرا در آن عهد وزیر خارجه هرگز نمی‌توانست بدون اطلاع شاه و بدون مقدمات قبلی و تهیه وسایل مسافرت متکراً با یک کالسکه از طهران خارج شود و با خیل نوکرانی که همراه داشت ممکن نبود گرفتار راهزن شود ولی در سطور آخر این داستان گویا متوجه شده است که حاکم همدان عموی شاه بوده است نه برادر شاه.

۳- در ۱۸۸۹ میلادی (۱۳۰۶) هجری آقای جرج ناتانیل کرزن به عنوان خبرنگار روزنامه تایمز لندن مسافرتی به ایران کرده و در کتاب خود به نام ایران و قضیه ایران^(۲) درباره عزالدوله نوشته است:

دومین برادر شاه عبدالصمد میرزا عزالدوله است که تا این اواخر وزیر عدلیه بود و در سفر قبلی شاه به اروپا رفت وی فرانسه و

۱. میرزا محمد رئیس صدیق‌الملک نوری مازندرانی (پدر حسن اسفندیاری محتشم‌السلطنه) از اهالی بوش متولد در رمضان ۱۲۳۳ در تبریز پسر میرزا عبدالله از منشیهای عباس میرزا نایب‌السلطنه در ۱۲۶۸ در وزارت خارجه مشغول کار شد در ۱۲۷۵ به سمت ریاست دفاتر وزارت خارجه منصوب و ملقب به رئیس شد و سالیان دراز معاونت وزارت خارجه را عهده دار بود. در ۱۲۹۵ ملقب به صدیق‌الملک شد و در ۱۳۱۷ در ۸۵ سالگی در تهران درگذشت.

۲. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم فصل ۶۲ جلد ۵ - ایران و ایرانیان تألیف بنجامین.

انگلیسی می‌داند و موقع امپراطور شدن تزار فعلی برای مراسم تهنیت به مسکو اعزام گردید. از لحاظ سیاسی او هیچگونه نفوذی ندارد و اکنون برای بار دوم حاکم همدان است و سرنوشت او بسته به نظر عنایت همایونی است.^(۱)

۴- کتابهای دیگر از نویسندگان اروپائی در دست است که تنها به ذکر نام عزالدوله که فرزند محمدشاه یا برادر ناصرالدین‌شاه است اکتفا شده و ما این فصل را به همین جا خاتمه می‌دهیم.^(۲)

خاتمه

چنان داد پاسخ که از مرده یاد
 کند هرکه دارد خرد با نژاد
 هر آنکس که از مردگان دل‌بشست
 نباشد همان دوستی را درست
 مده کارکرد نیاکان به باد
 مبادا که پند من آید به یاد
 چو نیکی کند کس تو پاداش کن
 ممان تا شود رنج نیکان کهن.
 شصت سال از فوت شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله می‌گذرد و یکصد و پنجاه سال از تولدش. ضمن طلب مغفرت برای روح پرفتوح او این توفیق را به دست آوردم تا از جد بزرگوaram یادی کرده باشم و شرح حالی از او بنویسم که برای اخلاف خانواده به یادگار بماند.
 افتخار می‌کنم بنویسم که اولاد و احفاد آن مرحوم تا حال توانسته‌اند به پیروی از اخلاق حسنه و صفات پسندیده و شخصیت ممتاز او نام نیک او را در خانواده سالور محفوظ و پایدار نگاه دارند امید است آیندگان نیز چنین باشند.
 مسعود - سالور

۱. لرد کرزن کتاب را در ۱۸۹۱ نوشته است که مصادف با سال ۱۳۰۸ می‌باشد و عزالدوله در آن سال برای بار پنجم حاکم همدان بوده است نه دوم.
 ۲. کنت گوینو در کتاب سه سال در ایران.

ضمائم

— اسامی زنان و فرزندان شاهنشاه مرحوم

محمدشاه غازی رحمة الله عليه

- ۱ — ماه منور صیغه از اهل تبریز یک پسر آورد طفول تکین میرزا در کوچکی مرد.
- ۲ — ملک جهان خانم دختر محمد قاسم خان قاجار. فرزند — سلطان ملک، سلطان محمود، کشور خانم فوت شدند. در طفولیت — اعلی حضرت ناصرالدین شاه — ملک زاده خانم عزت الدوله.
- ۳ — رحیمه خانم خواهر یحیی خان از طایفه کرد چهاریق آذربایجان — زنده جان میرزا از او فوت شد کوچک.
- ۴ — خدیجه خانم ایضاً خواهر یحیی خان کرد چهاریق — عباس میرزا اول فوت شد. عباس میرزا ملک آرا.
- ۵ — خدیجه سلطان خانم دختر امام وردی میرزا — فتحعلی میرزا خاقان — احمد میرزا خاقان — تاجماه خانم فوت کرد در کودکی، آسیه خانم عزیزالدوله.
- ۶ — زبیده خانم از دزاشوب شمیران خواننده بود.
- ۷ — ملک خانم کرد چهاریق — ابراهیم میرزا و یک دختر فوت

شدند در کودکی.

۸- گلرخ خانم سراب گرمرودی - افسرالدوله فوت شد بچه بود.

۹- بلورخانم از زندیه اصفهان - عذرا خانم عفت الدوله.

۱۰- اغل بیکه خانم از طایفه ترکمان سالور سرخس طاب نراه -

عبدالصمد میرزا - زهرا خانم احترام الدوله.

۱۱- زینت خانم از طایفه افشار ارومی - محمدتقی میرزا رکن الدوله.

۱۲- مرال خانم از طایفه ترکمان کولان.

۱۳- نظاره خانم کاشانی عندلیب الدوله شد خواننده بود.

۱۴- نرگس - صیغه سه روزه.

به ترتیبی که گرفته بودند نوشته شد شب شنبه جمادی الثانیه

۱۳۱۲ - عزالدوله.

- اسامی زنها و فرزندان عزالدوله

- ۱ - فاطمه خانم - صیغه معصومه خانم ملقبه به شاهزاده آغاز. عیال نصرت الملک حسابی.
- ۲ - تاجماه خانم - عقدی نفیسه خانم ملقبه به شاهزاده خانم. عیال محمد حسن میرزا حسابی.
- عباسه خانم ملقبه به حاجی والیه. عیال حاج فخر الملک اردلان.
- حسینقلی میرزا ملقب به عماد السلطنه.
- آذر خانم ملقبه به شاهزاده نصیرالدوله. عیال نصیرالدوله بدر.
- قهرمان میرزا ملقب به عین السلطنه.
- ماهوش خانم ملقبه به نواب عالیه. عیال رفعت السلطان امیرشاهی.
- فریدون میرزا ملقب به افخم الدوله.
- عزیزالملوک ملقبه به شاهزاده افخم الملک عیال افخم الملک خواجه نوری.
- عطاءاله میرزا در سیزده سالگی در حوض آب غرق شد.
- ۳ - نگار السلطنه - عقدی مطلقه شد.
- ۴ - شهربانو خانم - صیغه تجریش - انوشیروان میرزا
- ۵ - مهرانگیز خانم - صیغه حصار بوعلی
- ۶ - گوهر خانم - صیغه تهرانی - آزاده خانم در پنج سالگی فوت شد. طلاق داده شد.

- ۷- شوکت خانم - صیفه زنجانی - جان جان خانم عیال
عباس میرزا سهامی.
- ۸- زیور خانم - صیفه الموتی - طلاق داده شد.
- ۹- لیلی خانم - صیفه کوریجانی.

سنگ مزار مرحوم عزالدوله

هو الحی الذی لا یموت

بهشتی بدی گیتی با رنگ و بوی اگر مرگ و پیری نبودی در او
 مرقد پاک شاهزاده و الامقام عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر سوم
 خلد مقام محمد شاه غازی که وجود محترمش از چ ادبیات فارسی و
 عربی و تاریخ و غیره کاملاً با بهره برداری خط بسیار ممتاز. زبان
 فرانسه و انگلیسی را بخوبی می دانستند. در طول عمر بحکومتها و
 مناصب از جمند و سفارت کبری نائل شده و پس از ۸۷ سال عمر و
 بدون هیچگونه رنج و درد در کمال راحتی میان جمع اولاد و احفاد
 دعوت حق را لبیک و اجابت نمودند.

تولد بیستم ربیع الاول ۱۲۶۱ هجری قمری

رحلت شب هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۴۸ هجری قمری

مطابق با شب سیم مهرماه ۱۳۰۸ هجری شمسی

رحمة الله علیه

سرائی است گیتی گشاده دو در یکی آمدن را برون را دگر

- اسامی اعضاء مجلس دارالشورای کبرای مملکتی^(۱)

- | | |
|--------------------------|------------------------------|
| ۱ - عزالدوله | ۲۳ - ندیم السلطان |
| ۲ - نظام الملک | ۲۴ - امین دربار |
| ۳ - صدر السلطنه | ۲۵ - ساعد الملک |
| ۴ - مشیرالدوله | ۲۶ - اعتمادالدوله |
| ۵ - مؤتمن الملک | ۲۷ - فیلسوف الدوله |
| ۶ - صنیع الدوله | ۲۸ - حاجی محمد اسمعیل مغازه |
| ۷ - مؤید الدوله | ۲۹ - شمس المعالی |
| ۸ - عمید الدوله | ۳۰ - شعاع الدوله |
| ۹ - عماد السلطنه | ۳۱ - دبیر الدوله |
| ۱۰ - ملک آرا | ۳۲ - مؤید السلطنه |
| ۱۱ - مدیر الدوله | ۳۳ - حاجی آقا موسی |
| ۱۲ - حاجی مشیر خلوت | ۳۴ - مهندس الممالک |
| ۱۳ - امین الملک | ۳۵ - میرزا طاهر |
| ۱۴ - شعاع الدین میرزا | ۳۶ - میرزا ابوتراب نظم الملک |
| ۱۵ - عین السلطنه | ۳۷ - قوام الدوله |
| ۱۶ - معتمد الدوله | ۳۸ - اعتماد السلطنه |
| ۱۷ - نصره الملک | ۳۹ - عون الدوله |
| ۱۸ - سید جعفر گلستانه | ۴۰ - عون الدوله |
| ۱۹ - آقا اسدالله ارباب | ۴۱ - آقا ابوالقاسم اصفهانی |
| ۲۰ - مشکوة الدوله | ۴۲ - افتخارالتجار |
| ۲۱ - معین الدوله | ۴۳ - حاجی آخوند رستم آباد |
| ۲۲ - حاجی سید رضی گیلانی | |

۱. این اسامی در هیچ کتابی ثبت نشده آنچه از یادداشت‌های عزالدوله و عین السلطنه بدست آمد نوشته شد.

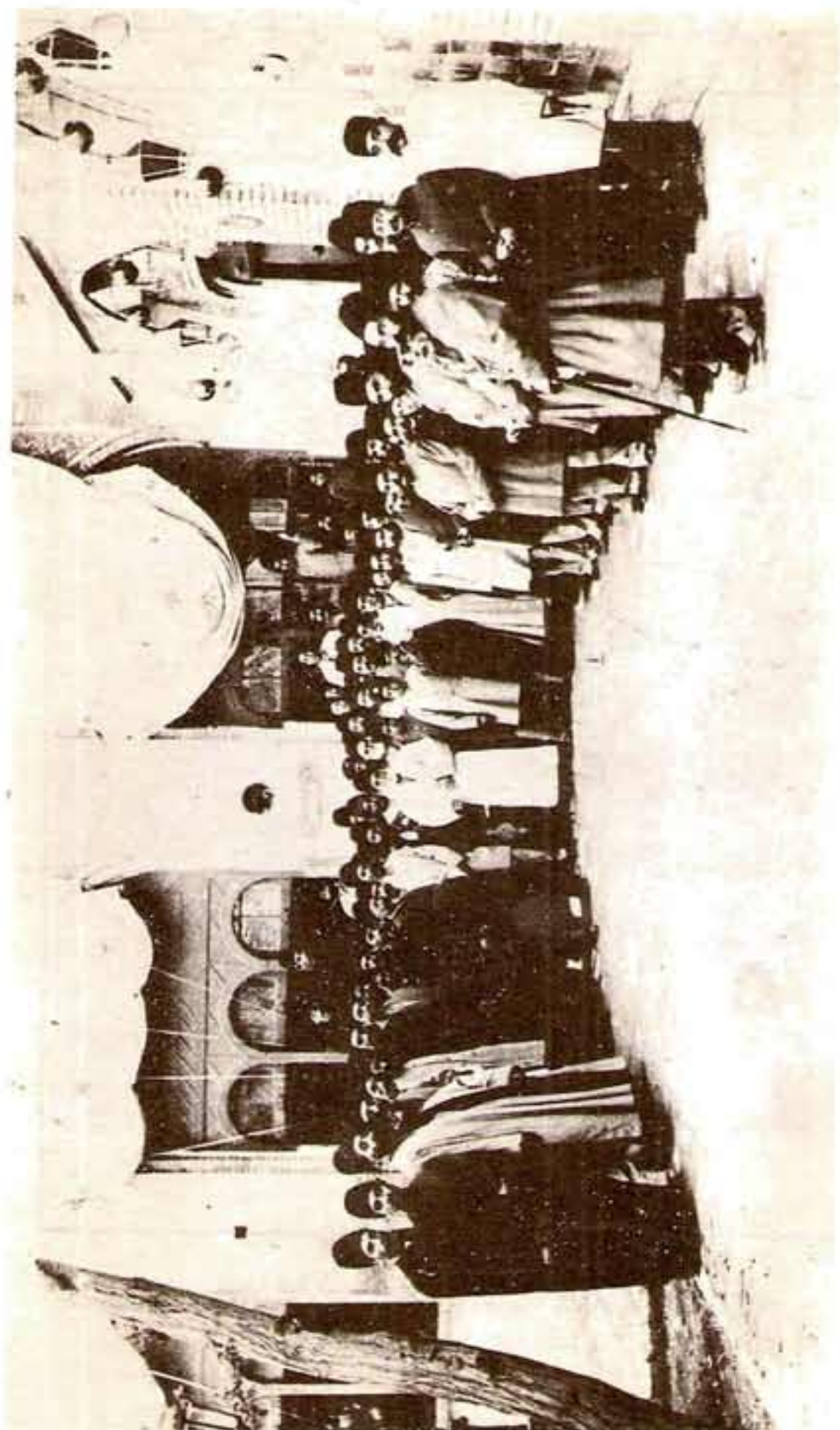
- اسامی روزها به زبان فرس -

عزالدوله در یادداشت‌های روزانه خود بعضی اوقات اسامی روزها را به زبان فرس قدیم نوشته‌اند از روی نسخه‌ای که به خط ایشان است اسامی روزها در زیر نوشته می‌شود.

۱ - اورمزد (هرمزد)	۱۶ - مهر
۲ - بهمن	۱۷ - سروش
۳ - اردی بهشت	۱۸ - زش
۴ - شهریور	۱۹ - فروردین
۵ - سپندارمذ (اسفند، مهراسفند)	۲۰ - بهرام
۶ - خرداد	۲۱ - رام
۷ - مرداد	۲۲ - باد
۸ - دی	۲۳ - دی بدین
۹ - آذر	۲۴ - دین
۱۰ - آبان	۲۵ - ارد
۱۱ - خور	۲۶ - هشتاد
۱۲ - ماه	۲۷ - آسمان
۱۳ - تیر	۲۸ - رامیاد
۱۴ - کوش	۲۹ - ماراسپند (مهراسفند)
۱۵ - دی بمهر	۳۰ - انیران

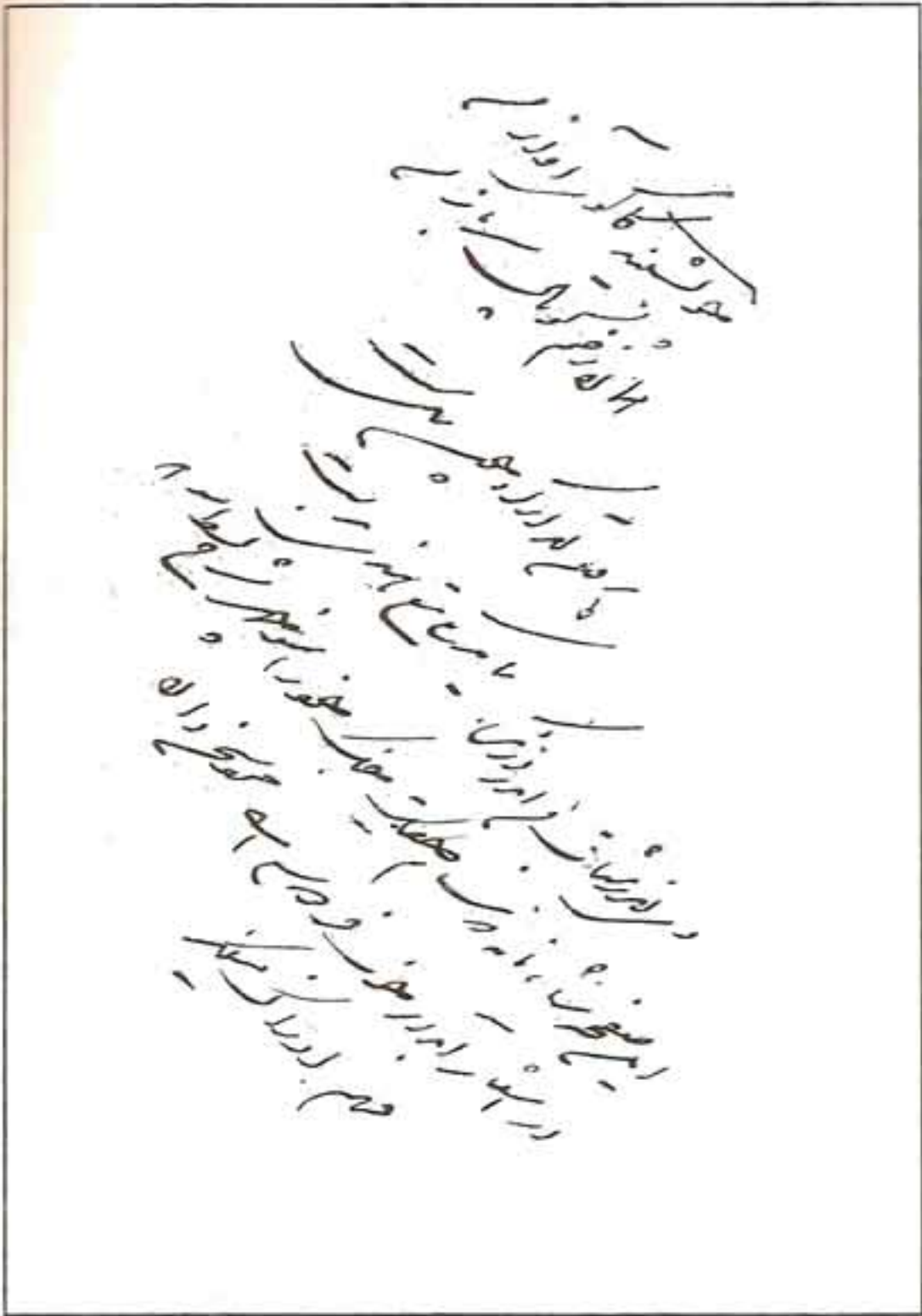
همدان ۶ ربیع الاول ۱۲۹۲.

- کتابهایی که در این شرح حال استفاده شده است.
- ۱ — یادداشتهای خصوصی عزالدوله.
 - ۲ — یادداشتهای خصوصی عمادالسلطنه.
 - ۳ — یادداشتهای خصوصی عینالسلطنه
 - ۴ — شرح حال عباس میرزا ملک آرا
 - ۵ — تاریخ رجال بامداد
 - ۶ — فراماسونری و فراموش خانه در ایران — رائین
 - ۷ — شرح زندگانی من مستوفی
 - ۸ — فارس نامه ناصری حاج میرزا حسن فشانی
 - ۹ — تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود
 - ۱۰ — ایران و قضیه ایران گرزن
 - ۱۱ — در دربار سلطان صاحبقران دکتر هنریش بروکس
 - ۱۲ — ایران و ایرانیان — بنجامین فرانکلین
 - ۱۳ — روزنامه شرف
 - ۱۴ — خاطرات اعتمادالسلطنه
 - ۱۵ — رجال عصر ناصری دوستعلی خان معیرالممالک
 - ۱۶ — خاطرات فرید
 - ۱۷ — حکومت سایه‌ها به کوشش محمدرضا عباسی



عزالدوله در جمع درباریان

آن پنجه کمان کش و انگشت خط نویس هر بندی او فتاده بجایی و مفصلی



نمونه خط شاهزاده عزالدوله یک سال قبل از فوت



نمونه‌ای از نقاشی‌های عزالدوله و باید توجه داشت که با قلم ترسیم شده که امکان پاک کردن و اصلاح ندارد.



عزالدوله - رجب ۱۲۸۷



احترام الدوله و عزالدوله در مقابل تابلو نقاشی محمدشاه
ربیع الاول ۱۲۹۳



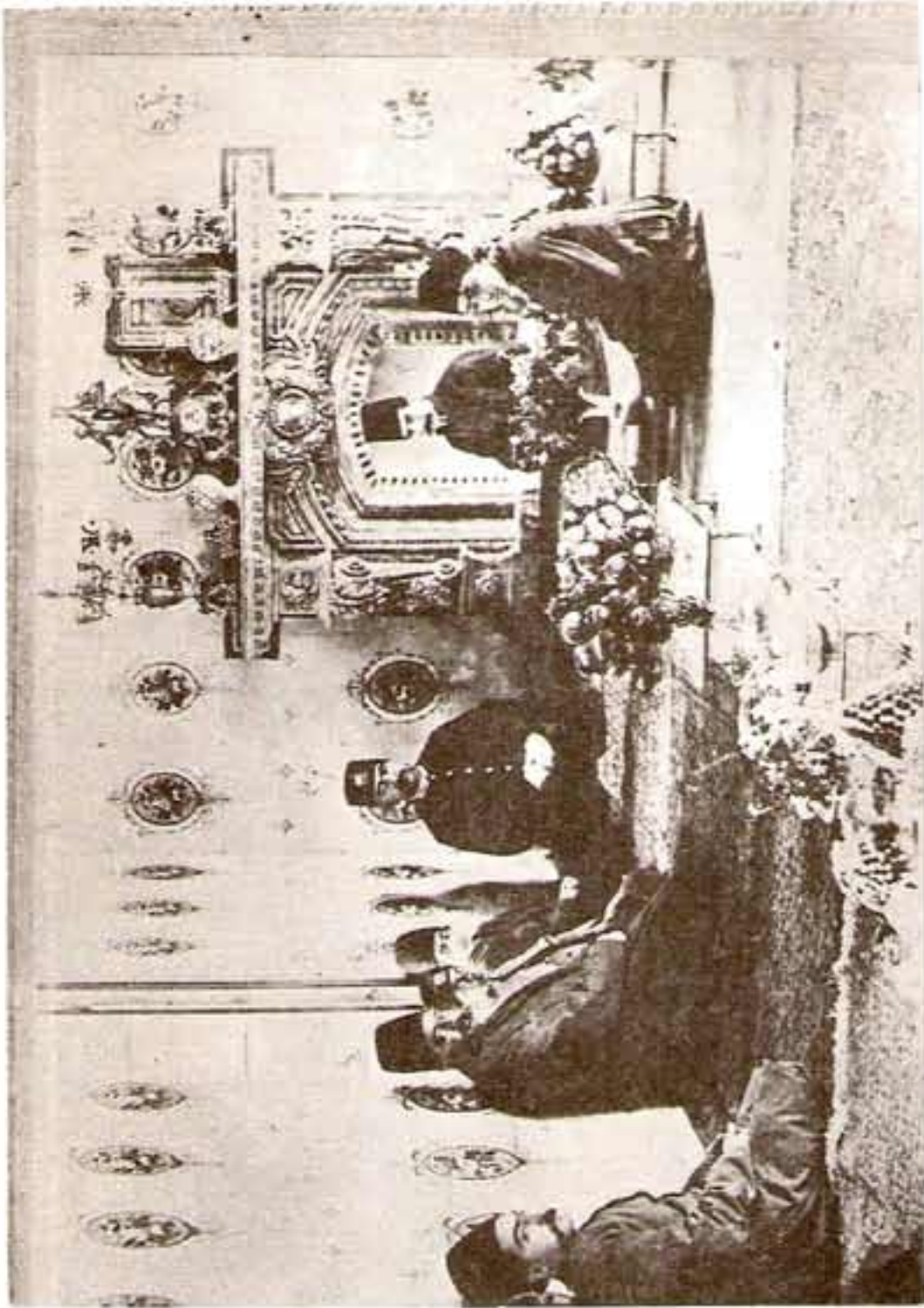
عزالدوله - ناصرالدین شاه
۱۳۱۳ - در خلوت کریم خانی



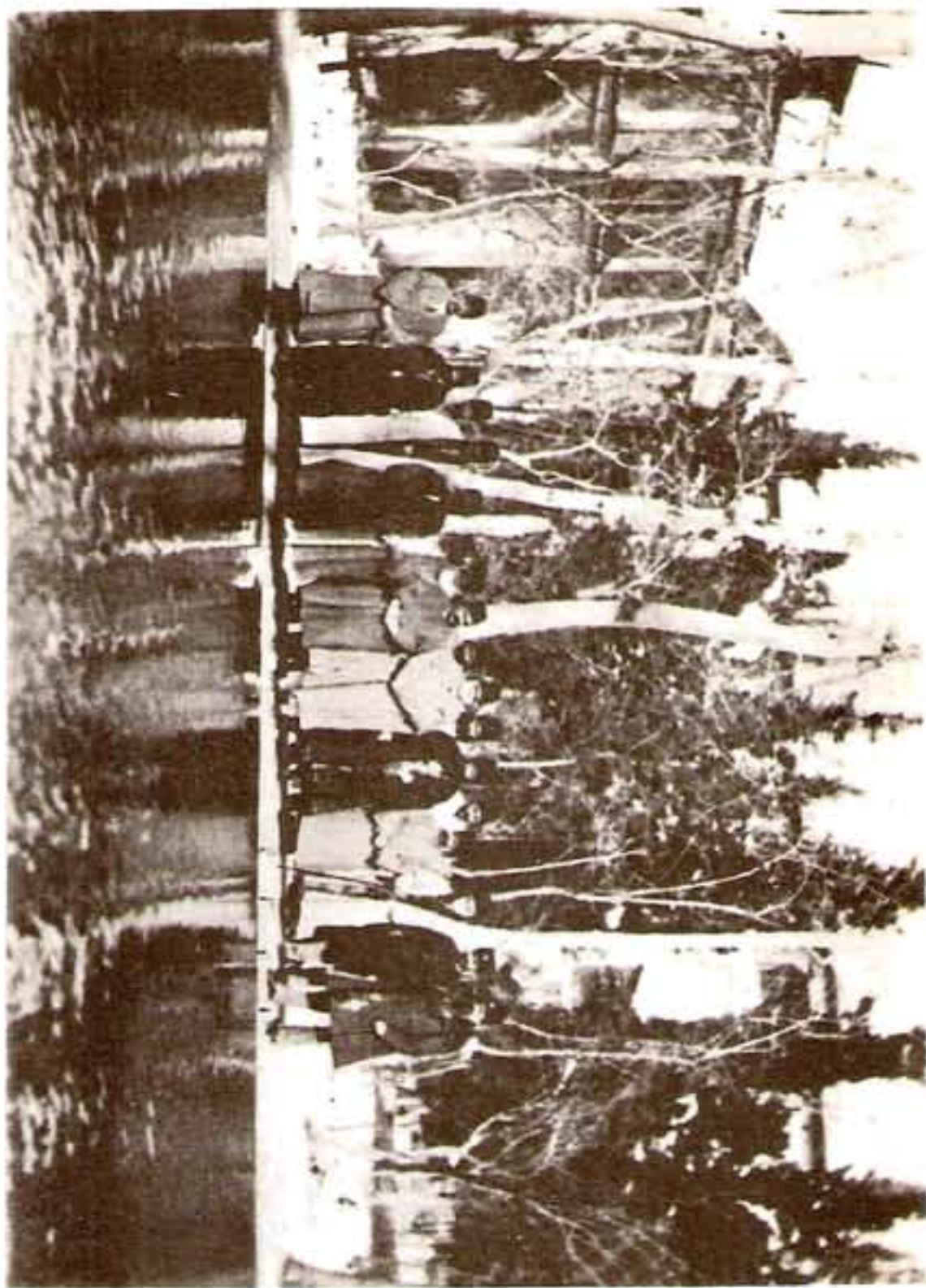
عزالدوله - ۱۳۱۵



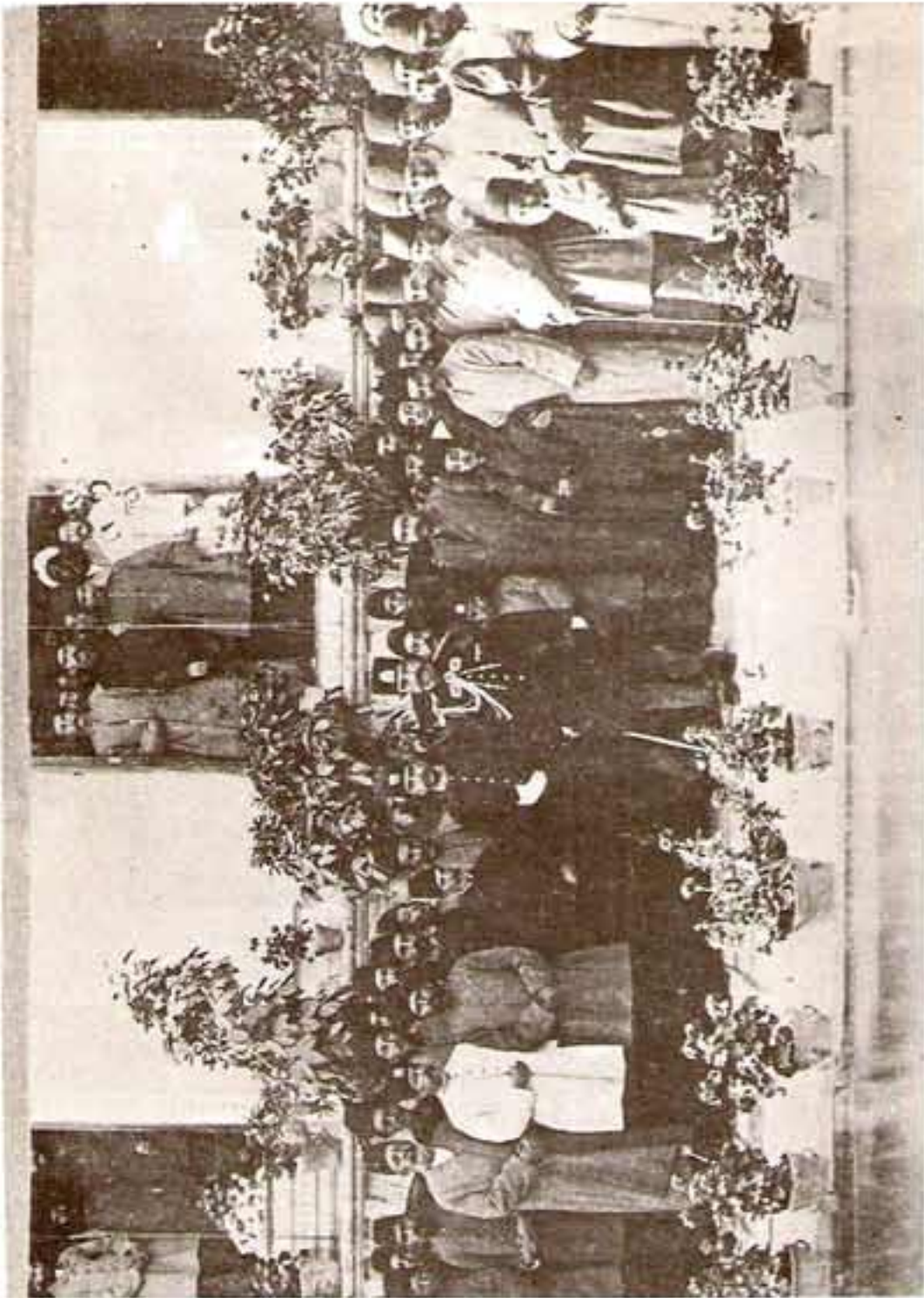
نایب السلطنه - عباس میرزا ملک آرا - عبدالصمد میرزا عزالدوله
تهران ۱۲۹۷



از راست به چپ - هزیز السلطان - عزالدوله - نایب السلطنه - سالار السلطنه - رکن السلطنه - امین السلطان - اعتضاد الملک
(پسران ناصرالدین شاه) - نوه های دختری ناصرالدین شاه



ناصرالدین شاه — نایب السلطنه — ملکا را — عزالدوله



امین السلطان — ناصر الدین شاه — نایب السلطنه — عزالدوله



عبدالصمد میرزا عزالدوله



تاجماه خانم - ۱۳۱۷



زهرا خانم احترام الدوله



۱ - حاج افخم الدوله؛ ۲ - شاهزاده افخم الملک؛ ۳ - شاهزاده نصیر الدوله؛ ۴ - حاجیه
والده؛ ۵ - جان جان خانم؛ ۶ - نواب عالیہ؛ ۷ - عین السلطنہ؛ ۸ - انوشیروان میرزا

سفرنامه شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله

به اروپا

در سفر اول ناصرالدین شاه قاجار

(۱۲۹۰ هجری قمری)

بہتمام

مسعود سالور

مقدمه سفرنامه عزالدوله

سفر ناصرالدین شاه قاجار به اروپا که اولین مسافرت یکی از سلاطین ایران به اروپا بود از وقایع مهم آن عهد بشمار می آید. چه علاوه بر مخاطراتی که ترک کشور داشت روحانیون و محافظه کاران نیز میل نداشتند شاه تحت تأثیر افکار غربی قرار گیرد و مخالفین شخصی صدراعظم هم با این عده هم آهنگ شده زمزمه مخالفت سردادند لکن میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم که مایل بود شاه را از پیشرفتهای کشورهای اروپا آگاه سازد توجهی به این موج مخالفت نکرده شاه را تشویق و مصمم به انجام مسافرت نموده و در انتخاب همراهان سعی کرد شاهزادگان و رجال درجه اول و متنفذ باشند تا پس از مراجعت بتوانند منشاء اصلاحات و تغییرات در تمام شئون مملکت گردند ولی عاقبت مخالفتها کار خود را کرد و به آرزوی خود نائل نگردید و مقام و منزلت او فدای این مسافرت شد به تهران نرسیده از صدارت عزل گردید.

یکی از ملتزمین رکاب همایونی شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر صلیبی شاه بود که در آن اوقات سمت ایلخانی گری ایل قاجار را هم عهده دار بود و در این سفر پس از شاه بالاترین مقام را

داشت.

ناصرالدین شاه شرح این مسافرت را به تفصیل نوشته و تا حال چندین بار به چاپ رسیده است لکن تصور نمی‌رود غیر از شاهزاده عزالدوله هیچ یک از همراهان سفرنامه‌ای نوشته باشند یا اگر نوشته‌اند نگارنده اطلاعی از آن ندارد.

سفرنامه‌ای که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد برحسب اتفاق سرآغاز یک سلسله یادداشتهای منظم روزانه معظم‌له نیز می‌باشد که تا پایان عمر ادامه داشته است و همانطور که میرزا علی خان فراش‌باشی در مقدمه سفرنامه متذکر شده شاهزاده عزالدوله وقایع و اتفاقات روزانه قابل ذکر را در جنگ می‌نوشته‌اند و از این تاریخ است (غره ربیع‌الاول ۱۲۹۰) که به این کار ادامه داده‌اند و یادداشت‌های سودمند و خواندنی از خود باقی گذاشته‌اند.

آنچه در این سفرنامه جلب توجه می‌کند یادداشتهایی است به خط میرزا علی خان فراش‌باشی که به دستور شاهزاده نوشته است و پاره‌ای مطالب هم به تقریر ایشان نوشته شده و خواننده را کمابیش از وضع مستخدمین همراه و به نقل خود او دُمستیک^(۱) نیز آگاه می‌کند^(۲) و شاید بعضی از نکات و مطالبی را که به مصلحتی شخصاً نمی‌خواستند بنویسند او را وادار به نوشتن کرده باشند مانند رفتار عثمانیها با مستخدمین و بدی پذیرائی آنها و یا شادی که از عزل میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم به همراهان شاه دست داده.

ناگفته نماند از مطالعه یادداشتهای به خوبی روشن است که

۱. Domestique

۲. آنچه به خط میرزا علی خان است در متن در بین الهالین قرار داده شده.

عزالدوله نسبت به صدراعظم نظر خوشی نداشته تا آنجا که در بعضی موارد نتوانسته است از ابراز آن خودداری کند.^(۱)

شرح این مسافرت که از طریق بندر انزلی و دریای خزر صورت گرفته و از ممالک روسیه، آلمان، بلژیک، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، اتریش و عثمانی دیدن کرده‌اند به تفصیل بیان شده و خواننده را از بسیاری از مسائل و مطالب و نحوه پذیرائی و غیره آگاه می‌سازد.

این مسافرت جمعاً پنج ماه از تاریخ غره ربیع الاول ۱۲۹۰ الی سلخ ماه رجب همانسال به طول انجامیده است.^(۲)

مسعود - سالور

۱. اعتمادالسلطنه در خاطراتش می‌نویسد: صدراعظم (میرزا حسین خان سپهسالار) به شاه عرض می‌کرد که تمام این فتنه‌ها که بروز کرده و شاهزاده‌هائی که در رکاب هستند با من بدند به واسطه فتنه فلانی است.

۲. تاریخها به هجری قمری است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«اول دفتر بنام ایزد دانا» صنایع پروردگار حی توانا
«اکبر اعظم خدای عالم و آدم» صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

(مخفی نماناد و برای تاریخ در روزگار بماناد چون بنده حقیر میرزا علی خان فراش باشی پسر عبدالصمدخان فراش باشی از اول نوکری تا الان که چهارده سال می شود از روی صداقت و راستی که گفته اند: راستی آور که شوی رستگار. در خدمت نواب مستطاب اشرف اقدس والا شاهنشاهزاده اعظم افخم عزالدوله العلیه ایلخانی دام اقباله مشغول خدمت می باشم.

(اول عمل بنده پیشخدمتی بود تا کم کم به تربیت سرکار بندگان قابل و سزاوار منصب شدم. از جمله خدمات از آنجا که میل مبارک را به تاریخ زیاد دیدم و در هر سفر برای یادداشت جنگ به خط مبارک خود شرحی مرقوم می فرمودند. چون هوش و گوش این بنده همیشه توجه به میل مبارک بود بنده هم بنا گذاشت و کم کم عادی شد که از گزارش احوالات برای یادداشت چیزی بنویسد از جمله این سفر عشرت ثمر خیریت اثر است که عرض می شود.

(به تاریخ یوم سه‌شنبه غره ربیع الاول ۱۲۹۰^(۱)) شاهنشاه عالمیان و قبله آدمیان السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و دولته و شوکته عزم سفر فرنگستان فرموده و میل مبارک اقدس شهریاری به تماشای آن نقطه عالم مایل گردید.

(از قریه کند^(۲)) من محال دارالخلافة تهران حرکت فرمودند تشریف شریف به قریه کرج ارزانی داشته و حکم همایون از مصدر جلال صادر شده بود کل شاهزادگان ذوالعزوالاحترام و اکثری از امناء مقرب درگاه در این سفر ملتزم رکاب باشند که اسامی ایشان مذکور است.

(نواب مستطاب شاهنشاهزاده اعظم نیم ساعت به ظهر مانده از دارالخلافة سوار شدند و آقایان قاجار را در نزدیکی شهر مرخص فرمودند^(۳)) همه جا آمدیم هوا هم گرم بود وقایع در بین راه قابل تحریر نیست مگر نواب اشرف ارفع والا شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا که از خدمت شاهنشاه عالم پناه مرخص شده بود مراجعت به شهر می نمود^(۴) در راه ملاقات فرمودند خداحافظ کرده آمدیم تا به رودخانه کرج رسیدیم. چون عصر بود دیگر معطل این که از پل بگذریم نشده به آب زدیم. با وجود این که پنج شش شاخه شده بود

۱. شاهزاده عزالدوله قبل از شروع این یادداشتها به خط خود نوشته‌اند:

تاریخ خروج از تهران - سه‌شنبه غره ربیع الاول ۱۲۹۰ هجری - ۱۰ اردیبهشت
جلالی ۷۹۵ و ۲۹ آوریل ماه فرانسه ۱۸۷۳ عیسوی - ۹ درجه نور.

۲. قریه کن.

۳. مقصود افراد ایل قاجاریه است که به مشایمت آمده بودند. در این سالها عزالدوله ایلخانی ایل قاجار بود.

۴. در این مسافرت در غیاب شاه معتمدالدوله فرهاد میرزا سمت نیابت سلطنت داشت.

جدا جدا هر یک از نهرها خود را می نمودند خیلی به سختی و تشویش گذشتیم آمدیم ملحق به اردوی همایونی شدیم. (از شهر تا همین کرج که عرض شد شش فرسنگ است راه ریگزار است و دست راست ماکوه واقع است.

معارف ملتزمین رکاب مبارک

شاهزادگان

عزالدوله عبدالصمد میرزا	اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا	حسام السلطنه سلطان مراد میرزا	نصرت الدوله فیروز میرزا	عمادالدوله امامقلی میرزا
صدر اعظم میرزا حسین خان	علاء الدوله محمد رحیم خان	عضد الملک علیرضا خان	امین السلطان آقا ابراهیم	امین حضور آقا علی از مسکو برگشت
امین السلطنه محمد علی خان	معمد الملک یحیی خان	ساری اصلان رحمت الله خان از مسکو برگشت	میرشکار مصطفی قلی خان از مسکو برگشت	صنیع الدوله محمد حسن خان
منشی حضور میرزا علی خان	محقق محمد حسن خان	مهدیقلی خان	آقاوجیه	عکاس باشی آقا رضا
ابراهیم خان نایب				

(یوم دوم دو ساعت از دسته گذشته در رکاب قبله عالم سوار شدیم آمدیم به چمن کمال آباد نهار میل فرمودند هوا بسیار گرم بود. از قضا نهارگاه تا آب فاصله خیلی داشت. در آن یک ساعت چنان عطش به مردم زور آورد که بعضیها آب می خریدند و آن دیگری نمی فروخت که مبادا خودش تشنه بشود. آمدیم به قاسم آباد و داخل اردوی کیوان شکوه شدیم. از کرج به قاسم آباد پنج فرسنگ است.

(پنجشنبه سیم. دو ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدیم کنار جوی آب چمنزار خوبی بود نهار^(۱) میل فرمودند بعد آمدیم منزل که کازرسنگ باشد از قاسم آباد تا آنجا سه فرسنگ است.

(جمعه دو ساعت از دسته گذشته سوار شدیم. در راه بعد از نهار باز هوا گرم بود از گرد و غبار اسبان هوا تیره و تار بود. شب آمدیم به عبدل آباد که پنج فرسنگ راه بود.

(شنبه پنجم آمدیم به قزوین و بنده نامه نگار تا به حال نیامده بودم. هوای فرح بخش خوبی دارد. صحرا همه جا سبز و خرم است. آمدیم در هزار جریب قزوین منزل کردیم. الان شب است و فردا هم کوچ خواهد بود.)

ایلخانی الهقلی میرزا حاکم قزوین با لباس فرنگی و به زین فرنگی سوار شده امروز معارف قزوبینها را در حضور معرفی می کرد. جمعیت قزوین همه بیرون شهر بودند. از زن و مرد جمعیت زیادی در معابر ایستاده بودند.

(زیاده از یک شب توقف نشد یکشنبه ششم آمدیم به آق بابا^(۲) دو سه فرسنگ بود باد بسیار سردی می آمد تا صبح روز هفتم که حرکت کردیم علی الاتصال می آمد بسیار بد گذشت.

(از آنجا آمدیم به خورزان این هم سه فرسنگ است باز هم هوا سرد بود منزل آمدیم کم کم مه گرفت بعد از مه باران می آمد. اطراف همه کوه است. این راهی که آمدیم همه اش سبز و خرم بود، زراعت اینجا همگی دیم است.

۱. نهار در همه جا نهار نوشته شده.

۲. قریه آقابابا.

(کاروانسرای بسیار محکمی هم به خُرزان ساخته‌اند، می‌گویند از زمان شاه‌عباس است. شب ماندیم. صبح از شب‌نم چادرها تر شده بود. باری سوار شدیم آمدیم کنار رودخانه شاهرود پل بسیار خوب محکمی از بناهای قدیم است ساخته‌اند. دو چشمه طاق بسیار بزرگ زده‌اند. اسم این پل لوشان است، آبادی نزدیکش هست به همین اسم مشهور است. راه رو به نشیب بود سه فرسنگ می‌شد که از کوه و کمر سرازیر می‌آمدیم تا به رودخانه و منزل‌گاه رسیدیم. هوا ملایم است زمین و کوه سبز است.

(صبح سوار شدیم به منجیل. ده آباد معتبری است. تلگراف اینجا هست که وسط راه است راه باصفائی داشت کنار رودخانه آمدیم هوا ملایم بود. قبل از ظهر رسیدیم. الان باد بسیار شدیدی می‌آید لکن سرد نیست خیلی اوقات را تلخ می‌کند. این هم زیاده از سه فرسنگ نبود.)

از گردنه خُرزان جزو خاک گیلان محسوب می‌شود. در لوشان شمالی رودخانه شاهرود گیلانات است. جنوبی خاک طارم است. اینجاها گرم‌سیر است.

پنجشنبه دهم صبح یک ساعت و نیم به دسته مانده سوار شدیم به کنار رودخانه رسیدیم که شاهرود از سمت شرق به غرب و شمال رودخانه قزل‌اوزن که به سفیدرود نیز معروف است در جنوب و غرب به همدیگر می‌رسند و در منجیل متصل می‌شوند و در اینجا پلی هفت چشمه از بناهای قدیم گویا از بنای دِیَالْمَهْ وَ آلِ زِیَارِ است باقی است (پل عظیمی است). رودخانه در اینجا به اسم سفیدرود می‌شود و قریب صد زرع عرض دارد. آب گل‌آلود است.

از پل رد شدیم رودخانه به دست راست ماند. همه جا راه از بغله و

کنار رودخانه است که ساخته شده است و کوههای دوطرف کم کم پُر درخت می شوند.

درخت زیتون

اینجا بلوک رودبار و رحمت آباد است. درخت زیتون حاصل عمده این دهات است. در طارم نیز بود. در کمال زیادی و فراوانی است. دهات زیاد در عرض راه است و زمین و کوه همه سبز و خرم است و بالای بلندی کوهها برف نمایان است. پنج به غروب مانده به رستم آباد که منزل است رسیدیم.

این دره در نهایت خرمی و خوبی است و سفیدرود در میان جاری است که کشتی می تواند در او کار کند. در رستم آباد جلگه وسیع می شود و بسیار باصفاست. هوا معتدل مایل به گرمی است. مسافت منزل تقریباً پنج فرسخ بود.

(جمعه یازدهم یک ساعت از دسته گذشته سوار شدیم. همه جا درختهای جنگلی سایه افکنده بود. هوا هم بشدت گرم بود. در راه جناب صدراعظم زمین خورد.

(رودخانه دست راست بود. یک فرسنگ به منزل مانده کنار سیاه رود که از دست چپ ما جاری بود از میان دره ملحق می شد به سفیدرود آنجا نهار صرف شد.

(باری آمدیم به هاشم آباد. عجب چمن دلگشائی است اطراف همه کوهها سبز است درختهای بزرگ و بلند دارد. الان شب است هوا رطوبی است نسیم خنک می آید.

(روز دوازدهم آمدیم به رشت. حقیقت بهشت ایران گیلان است. عمارات محکم از چوب ساخته اند. همه خانه ها درخت نارنج دارد. هوایش رطوبی است تا چشم کار می کند خرم است. چند صورت خوب در رشت دیدیم که مدت عمر ندیده بودم. بسیار سفید لطیف

هستند. با مردمانش دوستی نکردم محبتی هم ندیدم.
 (صبح سیزدهم رفتیم از برای انزلی. شاه و سایرین به کرجیهای
 خوب اطاق دار نشستند. از نهر آب گذشتیم تا به جایی آب زیاد بود
 کشتی دستی آورده بودند شاه نشست. موزگانچی های فرنگی در
 کشتی دیگر بنا به نواختن کردند. عجب حالی داشت.

(بعد از ظهر آمدیم به انزلی. جای باصفائی است. دیوار خانه ها
 جمله از نی می باشد. عمارات عالی دارد. یک شب ماندیم.

(صبح دو ساعت از دسته گذشته به کرجیهای نوساز خوب
 نشستیم به کشتی بزرگ رسیدیم. دو کشتی آتشی آورده بودند یکی
 شاه و عمله خلوت نشست یکی را جمیع شاهزادگان و خوانین
 نشستند. سه شبانه روز در دریا بودیم. یک شبانه روز اول
 آسوده بودیم. همواره کشتی می آمد ابدأ احوال ما را تغییر نداده بود.
 روز دوم نزدیک زوال دریا به طلاطم^(۱) افتاد از هر طرف امواج کوه کوه
 برخواست. جمیع ساکنان کشتی را احوال بر هم خورد بنا به استفراغ
 گذاردند. بعضی مدهوش شدند، برخی از شدت واهمه پنبه در گوش
 نهادند. همین نوع احوالها وازگون بود تا نزدیک هشتدرخان قدری
 آسوده شدیم.

(آنجا که کشتی بزرگ پیش نمی آمد (دهنه رود ولگا) به کشتیهای
 کوچک نشستیم آمدیم تا کناره. مردم اجماع کرده بودند. زن و مرد.
 زشت و زیبا. همه نوع مخلوق دیدیم. به لیاسهای مختلف.
 درشکه های متعدد موجود بود نشستیم آمدیم مقابل کلیسای اعظم

۱. لغات بهمان نحو که در اصل نوشته شد در متن آورده شده مانند تلاطم که طلاطم
 نوشته است.

عمارتی بود مشهور ملتی مهمان‌خانه^(۱) شاهزاده‌ها منزل نمودند از بابت پاکیزه‌گی اسباب و عمارات به تعریف این بنده راست نمی‌آید. اگر کسی بخواهد فی الواقع پاکیزه‌گی و سلیقه را بفهمد باید فرنگستان بیاید.

(باری عمارت بسیار عالی اطاقهای متعدد. هر بزرگی منزل علاحد. میزگذارده و صندلی چیده دیوارکوبها کوبیده تخت گذارده رخت خواب انداخته عجب تماشائی دارد.

(شب شد قبله عالم را به باغ دعوت کردند آتش‌بازی و بازیگریهای صحیح آنجا بود. حسب‌الحکم قبله عالم شاهزاده‌ها در خدمت شاه تشریف به باغ بردند ما نوکران منزل ماندیم قدری در میان میدان گردش کردیم تماشای قدرت کامله خدا را نمودیم الان در منزلیم تا صبح چه شود.

(صبح شد شاه تشریف بردند مسجد مسلمانان بعد آمدیم با جمعیت شهر از زن و مرد تا لب رودخانه بسیار بزرگ که کشتیهای عظیم در ولگا کار می‌کند نشستیم الان شب است که می‌رویم.

(روز دیگر که شنبه باشد آمدیم تا کنار خشکی که اسمش تساریتسین بود جمعیت زیاد آمده بودند. غروب شد چراغها روشن کرده بودند. عجب عالمی داشت تا دو ساعت از شب گذشته اسباب‌کشی بود بعد نشستیم به کالسکه‌های بخار در معنای الارض که می‌گویند همین است. از قرار مذکور ساعتی هفت فرسنگ راه می‌رود. یعنی شب یکشنبه نشستیم الان صبح است که از سرشب تا حال آمده‌ایم باز هم در کار رفتیم.

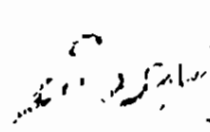
(هر ده دقیقه می ایستد. مهمان‌خانه معین کنار راه دارد. چائی، سیگار، آب هرکس بخواهد کاری داشته باشد پیاده می‌شود. وقت ایستادن نفیری می‌زند وقت رفتن نفیری.

(دوشنبه هم آمدیم. سه‌شنبه بعد از ظهر رسیدیم به مسکو که شهر بسیار بزرگی است عمارات عالی دارد که هیچ چشمی از اهل ایران ندیده بلکه نشنیده. ما را بردند به عمارت پادشاهی که کرملن می‌گویند. پایتخت در پطربرغ می‌باشد که باید برویم.

(باری عمارت پنج طبقه رویهم ساخته‌اند. اطاقهای وسیع میزها و تختها گذارده. آنچه که بخواهیم موجود است.

(الان چهارشنبه می‌باشد نهار خورده‌ایم فکر رفتن فردا هستیم. از قرار مذکور پادشاه اسلام قبله عالم حکم فرموده‌اند که نوکران کل شاهزادگان ذوالعز و الاحترام و خوانین و اکثری از امتاء ایران مراجعت کنند. الان در خوف و رجا هستیم که آیا چه شود ما را ببرند یا نبرند. (دیشب را به تماشای خانه بزرگ رفتیم. پنج طبقه ساخته‌اند مدور است. زن و مرد اینقدر جمع بودند که حساب نداشت. مغنی‌ها مشغول حاضران همه خاموش از تماشای گل‌عذاران مدهوش. واللہ بهشت همین مکان است. اگر گویند حوری هست بلی هست واللہ به چشم دیدم اول که باور نمی‌کردم انسان باشد گمان کردم مقواست یا فی الواقع پری است اینجا رقص می‌کند. بعد از یک ساعت چشم پُر شد فهمیدم که انسان است. لاحول ولا قوة الا بالله انسان هم به این لطافت می‌شود. به خدا عظم باور نمی‌کرد. قریب به چهارصد حوریه هستند که شغل ایشان رقاصی و دلبری است. انواع اقسام بازیها و شیرین‌کاریها تماشا کردیم به تحریر راست نمی‌آید. اگر کسی شیخ صنعان را منع کند واللہ بنده او را منع خواهم کرد زیرا که ندیده

تکذیب می‌کنند اگر راست می‌گویند ببینند آن وقت اینها را بد بدانند.
(باری تا روزگار با ما چه کند آیا به وصال تماشای این حوریه‌ها
برسیم یا از همین جا رانده بشویم.

خوش گلشنی است حیف که سلطان روزگار  را

فرصت نمی‌دهد که تماشا کند کسی
باری شب با هزار مرارت روز آوردیم. صبح پنجشنبه تا ظهر هم
مشوش بودم معلوم شد که باید در رکاب مبارک باشم. این شعر به
نظم آمد:

المنته لله که مرا کام روا باشد

بخ بخ که روا شد چه بجا شد که روا شد
از چاه نحوست بدر آمد بله بختم

این لطف بحاجب ز شه رادعطا شد^(۱)
عصر پنجشنبه آمدیم به کالسکه بخار. یک ساعت از شب گذشته
حرکت شد تا چهار ساعت در راه بودیم. بعد از ظهر جمعه آمدیم
پطرپر پایتخت امپراطور اژس است. شهریست در کمال بزرگی
وسعت خانه‌ها معمور بازارها آباد همه مردم در عیش و پاکیزه
لباسهای فاخر پوشیده در کنار شهر منزل دارند که عامه خلق از آنجا
بیشتر عبور می‌کنند شب ماندیم.

الان شنبه است شاه و امناء دولت را به میدان برای تماشا برده‌اند
از قرار مذکور تا ده روز اینجا هستیم تا بعد چه شود و هر روز را به
تماشا می‌بردند با عزت هرچه تمامتر.

۱. شاهزاده عزالدوله در حاشیه این دو بیت نوشته‌اند «چه مصرع زشتی چه لفظ
خنکی».

میرزا علی بسیار مختصر کرد خصوصاً تماشای ساریسکوسلاو آن روزی را که تمام عمر این طور ندیده بودم چه کسانی که حور و پری بنده آستان آنها بود.

امروز سه شنبه سلخ ربیع الاول است. (شاه تشریف بردند به میدان مشق.

(روز پنجشنبه دوم حرکت کردیم به راه آهن. یک شب خوابیدیم آمدیم به حدود پروس. باز نشستیم به راه آهن خیلی تندتر از سایر کالکها می رفت.

(جمعه بعد از ظهر آمدیم به شهر اول پروس کینسبرگ که خیلی بزرگ و آباد است. در عمارت دولتی ملوکانه منزل دادند بسیار خوب جائی است. اهل شهر تابه حال ایرانی ندیده بودند جمعیت کرده بودند از زن و مرد تماشا می کردند و انگشت نما می کردند و خنده زیاده از حد می کردند نه بگوئی عجایب المخلوقات آمده اند یا در نظر ایشان میمون مشرقی بودیم حالت تمسخر از ایشان معلوم شد.

(فردا صبح شنبه باید برویم به پایتخت پروس که نامش برلن است. از اینجا به آنجا دوازده ساعت از راه آهن می رود هر ساعتی هفت فرسنگ یا هشت فرسنگ راه طی می شود. همه جا آبادی و کلیسای بزرگ دیده ایم تا حال که در شهر آمده ایم جمیع بامها از آهن است و خانه ها پنج شش طبقه از چوب و پی ها از آجر یا سنگ.

(الان شنبه است در راه آهن هستیم بسیار خوب تند می رود صحرای جنگلی است همه جا تا چشم کار می کند سبزه است.

آمدیم به آلمان پایتخت سلطان پروس خیلی عزت کردند با احترام وارد شدیم به عمارت شاهانه منزل دادند. اهل شهر چون از ما اشخاص را ندیده بودند زیاد تعجب داشتند. فوج فوج زن و مرد

می آمدند تماشا می کردند. اگر می خواستیم با نوکرها تا بازار یا میدان برویم اینقدر جمعیت دور ما را می گرفت که راه را گم می کردیم. بچه ها نوعی نزدیک می آمدند نمی توانستیم راه برویم همه با غایت تعجب و نهایت مهربانی بودند. بنا هست پنج شش روز بمانیم.

(دوشنبه همراه شاهنشاه زاده والا روحنا فداه به مطاریه (اکواریوم) تماشا رفتیم که حیوانات بحری و مرغان بری داشت که مکانهای آنها را از سنگ ساخته بودند. آنهایی که بحری بودند ممری ساخته بودند که همه روزه آب دریا به آن می رسید. جای تعجب و حیرت داشت خیلی تماشا کردیم.

(به جایی که نوپخانه و اسلحه خانه بود (ارسنال) اسبابهای قدیم را تماشا کردیم. انواع اقسام شمشیرها و حربیه ها و نیزه ها دیدیم. بهم چنین جایی که مقابل عمارت پادشاه است صورتهای قدیم همه از سنگ تراشیده اند و تصویرهای بامعنی قطعه کشیده بودند (موز) به نوعی که هوش از سر انسان می رفت شهریست در نهایت بزرگی و آبادی و معموری کوچه ها پاکیزه همه جا عمارات بلند پنج شش طبقه کوچه ها سرراست خیابان ساخته درختهای سبز و خرم. بلی خلاق حقیقی چنین بندگان و چنین شهرها دارد هر کس این بلدان را ندیده حقا که کور و کر از دنیا چیزی نفهمیده است.

(امروز که جمعه دهم است قدری اسباب مانند کلاه، سوزن دان و غیره خریده ایم فردا شنبه خواهم رفت اینجا را هم وداع باید کرد هرگز فراموش نخواهد شد مهربانی اهل این ولایت زنها بدون اینکه خیال هرزگی داشته باشند این قدر مهربانی می کنند که گویا صد درجه از مادر مهربان تر می باشند. بچه های کوچک شش ساله و ده ساله هر وقت بنده و سایرین بیرون رفته ایم می رسند دست ما را می گیرند

می‌گویند بُن ژور مسیو^(۱) همراهی می‌کنند به اشاره راهنمایی می‌کنند تا مراجعت.

(برعکس بچه‌های ایرانی که اگر آدمی به لباس دیگر ببینند سنگ می‌زنند و انگشت می‌رسانند. کلاه را می‌ریانند و اینها به جهت حرمت کلاه را از سر برمی‌دارند. *Respect*)
(این صفات در بچه‌هاست بزرگان ایشان احترامات و تعارفات خوب بجا می‌آورند.

(در این سفر خیلی خوشحال هستم اگرچه زحمت زیاد دارد. اگر زحمات این سفر من به نظر سرکار شاهنشاهزاده اعظم روحنا فداه بماند ابدأ در خود خستگی نمی‌فهمم و می‌بینم که از خدمت هیچ خستگی ندارم. کاری که در ایران نکرده بودم اینجا کردم مثل این که زین و برگ به دوش گرفتم به قدر یک میدان از عمارت خارج به طویله رفته‌ام. اسب زین کرده‌ام میانه پنجاه مهتر که از عرق آب شده‌ام. بلی این در نزد اهلس هیچ کار ندارد اما از برای مثل منی که نکرده بودم خیلی خجالت و شرمساری داشت. همان است که عرض شد خستگی این کارها روزی از من خارج می‌شود که آقای من از من خیلی راضی باشد. اگرچه یک فرمایش سرکاری در پطرבורغ خیلی به من اثر کرد تا بخت چه کند.

(باری از وضع این دولت چیزی که بنده بلکه همه را خوش آمد از مهربانی مردمان و اطفال کوچک بود. دیگر آبادی و معموری عمارات کوچکها و خیابانها به تحریر مطول می‌شود.

1. Bonjour Monsieur

(باری شنبه آمدیم در راه مکانی بود (این کارخانه کروپ)^(۱) که توپ می ساختند شاه تماشا تشریف بردند. شب آمدیم به یکی از شهرهای بزرگ اسمش کولونی ماندیم در مهمانخانه که حُطَل می گویند همگی منزل کردیم (هتل ویز) اسمش مهمانخانه است لکن از عمارات سلطانی اعلاست.

(صبح از آنجا آمدیم به (ویزیادن) شهریست در غایت وسعت حمامهای اینجا کلاً از آب معدنی گرم می آید. شیری ساخته اند که هر وقت می خواهند باز می کنند در خزانه آب گرم می آید. آب سرد هم مقابل اوست. آب گرم قدری شوری دارد اسم حمام بادت است.)
(امروز دوم است، فردا دوشنبه ۹ مه ۱۳ ربیع الثانی است نواب والا به صحرا و گشت شهر رفتند.)^(۲)

(سه شنبه ۱۰ ماه ۱۴ ربیع الثانی است اعلیحضرت شاه به شهر فرانکفورت تشریف می برند. سرکار شاهزاده هم تشریف می برند. صبح را حمام گرم معدنی رفتند.

سواحل و کنار رود رَن بهشت فرنگستان است و فرنگستان بهشت دنیا است از باغات و عمارات و قصرها و کوشکها که هر یک رشک خورنق است. رود رَن آرام و صاف پر از کشتی بخار و کرجی است. هر دو طرف کوه سبز پر از جنگل و درختهای جنگلی و تبریزی و غیره بی حد و وصف. زراعات خوبی بی زحمت عمل می آید هیچ آب نمی دهند. در ویزیاد درخت سیب و گلابی زیاد بود و اگر کسی بخواهد بنویسد خیلی کتاب بزرگ می شود اما من چه بنویسم که خود

۱. اسامی داخل پرانتز به خط شاهزاده عزالدوله است.

۲. این قسمت به خط شاهزاده عزالدوله ولی از طرف میرزا علی خان نوشته اند.

فرنگیها از همه بهتر نوشته‌اند. هر کس می‌خواهد مطلع شود بخواند یا بیابد ببیند. (۱)

میرزا علی‌خان در سفر است زحمت زیاد هم دارد هرچه می‌نویسد معذور است آن هم باید هرچه بشنود عفو کند ایراد نگیرد. (همین اظهار مرحمت تا قیامت جان‌نثار را کافی است که از روی جان و دل خدمت خواهم کرد. آن نکته که اول جسارت شده بود نه برای این بود که به سرکار شاهنشاهزاده روحنا فداه نموده شود بلکه عقده دل خود را به شکایت کتابچه باز کردم که کم‌کم باعث سنگینی و سیاهی قلب نشود زیرا که نباید به دل نگاه داشت که عاقبت ضرر دارد. آمدیم سر داستان.)

چهارشنبه ۱۵ - رفتیم به باد در کارلسترو شام را مهمان گران‌دوک دُباد بودیم مجلس خوبی بود بعد از شام رفتیم به بادن بادن شب بود در هتل انگلتر ماندیم از ویزباد به کارلسترو چهار ساعت راه است از کارلسترو به بادن بادن یک ساعت راه آهن است.

بادن بادن بهترین و باصفاترین تزهت‌گاه آلمان است دره باصفا و کوههای پر جنگل دارد همه از ساین و پین (۲) است حمام گرم معدنی فراوان است.

روز پنجشنبه صبح گردش کردیم حمام رفتیم نهار مهمان گران‌دوک در شاتویاد بودیم. انصافاً عجب منزلی بود. باران بارید. می‌بارید که آمدیم به گار سوار شدیم و به ویزباد در هشت ساعت بعد از ظهر وارد شدیم. فردا در هشت ساعت صبح روانه بلژیک می‌شویم.

۱. این قسمت به خط شاهزاده عزالدوله ولی از طرف میرزا علی‌خان نوشته‌اند.

۲. سرو، کاج.

(روانه شدیم. عجب راهی است آمدیم به پُرش رَن^(۱) به لب آب راه در کشتی بزرگ نشستیم. در نهر بسیار بزرگ همه جا که طرف کوه و تپه بزرگ است بالای آن کوشکها و قصرها درختهای بلند و عمارات عالی است خیلی باصفاست که از تماشا سیر نمی شویم. از شهر گبلانتر و غیره گذشتیم.

(بعد از صرف شدن نهار در میان کشتی به کنار رسیدیم کالسکه موجود سوار شدیم از میان شهر بزرگی گذشتیم بون می نامند. آمدیم به راه آهن همه جا مانند تیر شهاب می آمدیم بسا کوه را که سوراخ کرده بودند که می گذشتیم. عجب تماشا داشت بهترین راهها بود.)
از شهر اکس لاشاپل گذشتیم تا رسیدیم به سرحد بلژیک اهل پروس را وداع کردیم کالسکه به راه افتاد تمام از کوه و جنگل و آبادی می گذشتیم. چشم بیننده خیره بود از کثرت آبادی و سبزه و درخت و کارخانجات تا رسیدیم به اسپا که شهر خوبی است. شب چراغان کردند کونسر داشتند گردش خوبی شد که ساعت از نصف گذشته برگشتیم به هتل دورانژ D'orange. از بون تا به سرحد دو ساعت و نیم راه آهن است. اهل بلژیک تمام فرانسه حرف می زنند. زبان اهل آنجا را والون می گویند که میان خودشان معمول است.

روز دوشنبه از اسپا به بروسل رسیدیم چهار ساعت راه آهن است. تا شهر لی پُر از کوه و جنگل می گذشتیم از آنجا به صحرای آبادی رسیدیم و از معموره و سبزه و زراعت گذشتیم تا به بروسل وارد شدیم. پادشاه لئوپولد در گار استقبال کرد در عمارت او منزل کردیم جمعیت^(۲) و تماشاچی بسیار بود.

روز سه‌شنبه ۱۷ ربیع‌الاول در شهر بروسل و باغات و بیلاق پادشاه (لاکن) گردش کردیم شب شام در حضور صرف شد.

صبح چهارشنبه ۱۸ - پنج ساعت از نصف شب گذشته هنگام حرکت بود. شب بیخوابی کشیدم لئوپولد و برادرش آمدند. تا به گار بدرقه کردند. سوار کالسکه بخار شدیم و در اشتاند پیاده گشتیم و به کشتیهای دولت انگلیس که آمده بودند سوار شدیم و به دریای مانس داخل شدیم. پنج ساعت راه بود در ساعت دو نیم از ظهر گذشته به بندر دوور رسیدیم. دریا آرام بود نعمت بزرگی بود.

دو پسر پادشاه که یکی^(۱) آمده بودند نهار مختصری خورده شد و به کالسکه بخار نشستیم که در نهایت سرعت در کوه و کمر و لسوراخهای طولانی عبور کرد خلاق و اهل انگلیس در سر هر معبر گروه گروه ایستاده بودند دستمالها بود که به باد می دادند. اظهار وجد و سرور می کردند.

راهها همه آبادی و سبزه و درخت بود. در وسط راه کالسکه ما چرخش بی‌روغن بود آتش گرفت فهمیدند خاموش کردند. خاموش نمی شد تا اینکه روغن ریختند و آب زیاد ریختند و حرارت او را تسکین دادند و در ساعت پنج و نیم به بوکینگ هم پالس عمارت سلطنتی وارد شدیم.

پرنس دوگال در گار لندن رسید و در کالسکه شاه نشست و دو پسر دیگر ملکه در کالسکه من بودند به عکس سایر جاها کالسکه‌ها جلو افتادند و شاه در عقب همه حرکت کرد به ترتیب آمدیم و در اطاق خود منزل گرفتیم که روبروی عمارت را از طرف شرق نگاه می کند.

۱. اسامی پسرهای پادشاه انگلیس نوشته نشده.

امروز پنجشنبه ۱۹ دو ساعت و نیم بعد از ظهر سفرا و اعیان و معارف انگلیس به حضور مبارک شرفیاب شدند. وضع و طور غریب بعضی داشتند. لوردها و خوانین بعضیها لباس مخمل مشکی و شمشیر و دگمه‌ها و بعضی زینتها از الماس داشتند.

صفت بزرگی و جمعیت شهر و آبادی مملکت انگلیس را نمی‌توانم بنویسم از حد و وصف افزون است. همین عمارت که قریب یکصد سال است ژرژ چهارم بنا کرده است به تعریف درست نمی‌آید. زینت و تجمل آن بی‌نهایت است.

الان که هنگام بیکاری بود و به وعده لرد فردریک منتظر بودیم که بیاید برویم گردش کنیم در یک ربع میرزاعلی شمرد که دوست و بیست و هفت کالسکه در جلو عمارت رفت و آمد کرد که مکرر نبود و سوای یک کالسکه که یک نفری بود تماماً دواسبه و چهاراسبه و یک‌اسبه لیکن شش نفر، چهار نفر نشسته بودند.

دیروز ورود به شهر هنگام باریدن باران بود بد گذشت مردم تر شدند. الان هم باران کمی می‌آید.

(آنچه سرکار شاهنشاهزاده روحانفدا فرمودند راست و درست است. شهری است بسیار بزرگ که فرس خیال به پهنای شهر نمی‌رسد. همه کوچه‌ها وسیع و پاک. قبل از اینکه بیائیم لندن در روسیه و آلمانیه می‌گفتند که این شهرها که به نظر شما خیلی خوب می‌آید اگر لندن را ببینید خواهید گفت که اینجاها دهکده‌ای بود. الحق همین طور است. اینجا شهر است و سایر ممالک و شهرها مانند دهات است.)

(همه‌روزه نواب مستطاب با حضرت شاهنشاه به تماشا تشریف برده‌اند. کار آقاها بسیار خوب است و کار دمستیک یعنی نوکر بسیار

بد است. در این ولایات سگ قرب دارد دمستیک ندارد.
 (منزل سرکار والا در مرتبه دوم است که اولی منزل شاه است. در
 اطاق وسط که خاب‌گاه مخصوص است البته اسباب اطاق از میز و
 تخت و رخت‌خواب و پارچه ای که عوض نقاشی یا کاغذ به دیوار
 چسبانده‌اند و ساعت، اسباب چراغ، آینه بسیار بزرگ یک و نیم قد
 بنده. البته از دو هزار تومان زیادتر است. سایر اطاقها به این خوبی و
 اعلائی نیست. شمعها همه کافوری است.)

جمعه ۲۰ ژون - ۲۴ ربیع‌الاولی - به ویندزر خدمت ملکه رفتیم.
 در اطاق دیگر اردر دو ژاریر را به شاه داد^(۱) حمایل آبی از چپ به
 راست انداختند و با دو نشان. شاه هم حمایل آفتاب را به او دادند. دو
 بار دست او را بوسیدند. نهار خوردیم به گشت باغ رفتیم. پرک ویندزر
 وسیع است. عصر به شهر لندن مراجعت شد.
 شب به بال لورد میر^(۲) رفتیم تماشا داشت. شب برگشتن سرم درد
 گرفت.

روز سه‌شنبه ۲۱ در منزل بودم عصر قدری گشتم در هیئت پرک^(۳).
 شب به اوپرا رفتم بسیار خوب بود پاتی خانم و آلبانی خانم آوازی
 داشتند که هوش از سر می‌رفت بسیار بسیار خوب بود.
 یکشنبه ۲۲ به باغ حیوانات گردش شد کرور کرور پری‌وشان
 انگلیسی در گشت بودند که چشم از نظاره خیره بود و بهیچوجه
 سیری نمی‌دانست. دیده دریا کنم صبر به صحرا فکنم. کسی که
 فرنگستان نیامده به دنیا نیامده است. آن که انگلیس ندیده است

۱. نشان زانربند (Ordre de Jarretière).

۲. شهردار (Lord Maire).

چیزی شنیده است.

دوشنبه ۲۳ - به پورتسموس بندرگاه معتبر انگلتر رفتیم. دو ساعت نیم راه آهن طی شد تماشای غریب داشت. سه پسر پادشاه و ولیعهد روس هم بودند. جمعیت مردم و بسیاری کشتی و صدای توپها و هورای زن و مرد جوش و خروش ملاحان بسیار بسیار جای تماشا بود.

نهار یک بار در کشتی مختصری و دفعه دیگر در خانه امیرال بحر صرف شد عصر مراجعت شد.

شب به اکسپوریسون آلبرت هال رفتیم...^(۱) شب اینجا بیشتر از امروز بود. اول به گالری صنایع عبور افتاد و بعد به نارنجستان پس از آن به مجلس داخل شدیم که عقل از مشاهده حیران شد چشمها خیره گردید.

البته دوازده هزار زن و مرد بالای صندلیها در اطراف و وسط و کنار نشسته بودند مطربان در جلو البته از هزار نفر بیشتر بودند. مجلس عجیب و هنگامه تازه بود بنا و عمارت شکوه بزرگی داشت. پس از اصفای ساز و آواز به منزل برگشتیم.

سه شنبه ۲۴ ژون - حالا که یک ساعت از ظهر می خواهد بگذرد به دیدن ولیعهد انگلیس می روم حکایتی است و بعد رفتیم به سبتی تماشای برج نشد اما به مهمانی نهار وزیر بحر رفتیم در عمارتی که بسیار کس در سر میز نشسته و هتل مارن است. بعد تماشای گریچ رفتیم به سرعت گذشتیم و برگشتیم. از زوی تمس با کشتی می آمدیم از پلهای بسیار عظیم آهن و سنگ گذشتیم. قدر تماشاچی را خدا

۱. یک کلمه ناخوانا.

می‌داند که امروز چه بود.

و شب در مجلس بال در همین عمارت بکینگ هم‌پالس جمیع اعیان و اشراف و زنهای معتبرین موعود بودند. رقص اکرسز یک تماشای و لذت دیگری داشت عجب حکایتی است.

پسرهای پادشاه انگلیس و بیشتر از مردم عزیز این شهر از کوچکی ریش را می‌گذارند و نمی‌تراشند که هم کمتر باشد همین تُنک و بی‌رنگ‌تر. حقیقت بسیار خوب است چرا که از تراشیدن سوای زیاد شدن مو و کثافت چیزی حاصل نمی‌شود و زحمت تراشیدن خیلی است که نمی‌توان نوشت. برای موی سر هم همین طور است لکن موی سر زینتی است که ریش آن زینت را ندارد هرچه کمتر و تُنک‌تر بهتر. نمی‌نویسم که کوسه خوب است اما کمتر بهتر است.

در مجالس خواهرها لباس یک‌رنگ دارند که مردم بشناسند همچنین پدر و پسر و برادر اتفاقاً یک رنگ می‌پوشند یا نزدیک به یکدیگر در این مجالس باید حفظ شأن کرد با همه‌شان صحبت و گفتگو کرد با مردم فرومایه زیاد صحبت نکرد.

(روز....^(۱) آمدیم در عمارت ترنتام منزل کردیم باغ بسیار بزرگی دارد که اقسام چرنده مانند مرال و غیره و غرقاول^(۲) و سایر حیوانات را در باغ رها کرده که اگر گاهی بخواهند شکار بکنند برایش ممکن باشد. دریاچه را ساخته که زیاده از یک فرسنگ است روی او کرجبهای کوچک انداخته برای گردش. اقسام درختهای جنگلی مثل جنگل عمل آورده و خیابان را ساخته دو شب ماندیم چراغان بسیار

۱. تاریخ در اصل نوشته نشده.

۲. قرقاول.

خوبی کرد در حقیقت صفات سلیقه اینها به تحریر نیاید. برای یادآوری خواطر باید چیزی نوشت.

ترنتم متعلق به دوک دوسیدرلند از نجبای اسکاتلند و معتبر مردمی است. باغ و بوستان و گرمخانه‌ها و دریاچه و جنگل و شکارگاه و عمارت و کتابخانه و پرده‌ها و صورتها و چینیه‌ها و غیره و غیره از اسبابهای خوب در اینجا بطور کامل است.

در این مهمانیها که در فرنگستان اقلأً برای ماها هر یک دو اطاق می‌دادند گاهی سه اطاق می‌شد یکی خوابگاه که کت و تخت خواب و اسباب شستن دست و صورت و پا و صابون و آینه جای لباس و صندلی و یک میز برای ظرف ادرار و یک محلی جداگانه برای استنجا و غیره جمع بود. آبهای زیاد از لوله‌ها می‌رسید. اطاق دیگر سالون است که برای دید و بازدید و نشستن است مشتمل بر میز نوشتن و اسباب نوشتن از قلم و دوات و کاغذ و پاکت و لاک و ساعت روی میز و روی بخاری و آینه‌های بزرگ و جای لباس و دوکت و چهار فوتوی و شش صندلی ولی بعضی جا بیشتر موجود است به پاکیزگی هرچه تمام‌تر. اطاق دیگر برای نهار خوردن و شام است اگر لازم شود آن هم با میز و کت و صندلی و آینه و ساعت.

باری اسباب لازمه مهیا است. صبح که بیرون می‌رویم یک کنیز دو کنیز مواظب این اطاق است می‌آید و درها را باز می‌کند و رختخواب را پاکیزه می‌کند لحاف را روی نازبالشها می‌کشد و ظروف مملوه را خالی و پاک می‌کند. دستمالهای متعدد است هرچه استعمال شده عوض می‌کند. شمعه‌ها را عوض می‌کند شمعدانها را پاک می‌کند و به جای خودش می‌گذارد. روی بخاری و پرده‌ها را بالا می‌کند زمین را پاک کرده و صندلی و میز و غیره جمع را دستمال کشیده گرد گرفته

ظروف آب را از آب پُر کرده می‌رود. تفصیل این عوامل و جزئیات آن به این مختصر نمی‌گنجد.

۲۶ ژون آمدیم به لیورپول رفتیم شهر بزرگ و تجارت‌گاه انگلیس است با ینگی دنیا و غیره. از آنجا شب به ترنتام مراجعت شد. روز دیگر به منچستر که چیت‌سازی و کارخانه متعدد دارد رفتیم. این شهر هم پر از عمله و کارگر است. قریب چهارصد هزار می‌گویند جمعیت دارد. لیورپول را ششصد هزار گفتند. باری شب مراجعت به ترنتام شد.

امروز ۲۸ ژون. حالا صبح است و خیال رفتن لندن را داریم. رسیدیم به لندن عصرانه را رفتیم به چیزیک باغ بسیار خوبی. درخت سدر در کمال بزرگی و خوبی داشت که هیچ جا ندارد. قریب دو هزار نفر زن و مرد بودند بسیار تماشا داشت.

۲۹ ژون. به گردش به باغ کیو رفتیم. از بابت باران بد گذشت گردش نشد شب به گردش رفتیم. (بسیار خوش گذشت. صبح رفتیم بازار ساعت و صندوق مخلفات دیگر خریدیم. شب رفتیم به عمارت بلور مهمان ملکه بودیم.

بشنو از من چون حکایت می‌کنم از فرنگستان شکایت می‌کنم (الحق سفر بسیار خوبی است همه جا ما را محبت می‌کردند. عزت می‌کردند بخصوص در لندن که کمال حرمت و عزت را داریم. همه جا وضع اطاقها منزل ما همین نوع بوده است و لکن از اسباب تفاوت داشته به اقسامها. مثلاً وضع این اطاق و منزل این است که در اطاق وسط منزل داریم در مرتبه دوم در یمین و بسار دو اطاق دیگر هم هست که شاهزاده‌ها را هر یک اطاقی منزل داده‌اند. اسباب اطاق لابد به ملاحظه شأن تفاوت کلی دارد. یک جور نیست اطاق ما در

معنا محض خوابیدن است سه میز دارد یکی برای تماشا کردن جمال است که آینه روی اوست مدور بزرگ. چهار شمعدان روی اوست یکی جفت و دوشمعی یک جفت یکشمعی نقره. میز دیگر که شیردان سفید بزرگ پر از آب با کاسه بزرگ که زیر اوست یک شیردان کوچک در وسط دو جای صابون با صابون دو جای مسواک و یک پایه متصل میز است که رویش چند دانه دستمال است و میز دیگر دو دوات مرکب دارد از بلور روی صفحه تخته بسیار ظریف خوبی قرار داده‌اند. دو شمعدان کوچکی در وسطش جا دارد برای روشن کردن و لاک زدن و دو قلم پرغاز یک ساعت زنگی اعلا. یک شمعدان نقره با کاغذ و پاکت زیر هر میزی جمع‌های چند قرار داده‌اند که میان آنها کاغذ و پاکت است و اسباب دیگر.

(آنجا که آینه روی میز هست مقابل او یک آینه کار گذارده‌اند به دیوار که اصل خود آینه بدون قاب دو زرع بیشتر است طولش و عرضش یک ذرع و چارک می‌شود یعنی بخاری است. از زمین تا ذرع ارتفاع بخاری و جای سوزانیدن است بالای آینه بی‌میز است. جلو آینه بالای بخاری یک ساعت زنگ‌دار بزرگ و یک جفت شمعدان مطالبی اعلا هر یک شش شاخه دارد با شمع روشن کرده و دو شمعدان نقره دیگر با دو گلدان مطلا و یک چراغ حبابی کوچک و یک میز دیگر وسط اطاق برای مطالعه کتاب و کارهای دیگر که دو صندلی نزدش هست با رویه‌های اطلس سرخ. هفت عدد صندلی دیگر هم به اطراف اطاق با رویه‌های سرخ و دوره چوب طلاکاری. به عوض کاغذ چیت هم متداول است همه اطاق را اطلس آبی بته گل‌های بزرگ دارد کشیده‌اند. سه در دارد دو به اطاق یمین و یسار یکی به آمد و شد که پرده‌های اطلس آبی دارد. در را باز می‌کنی آن هم با در باز می‌شود.)

میز کوچک دیگر که روی او تُنگی از آب هست و دو لیموترش و یک گیلان آب خوری یک عدد نیم کت رویه اطللس گلی با دو منکای کوچک و یک تخت شاهانه بزرگ جای خاب که خیلی خوب ساخته اند طلاکاری کرده اند دوشکهای کلفت گذارده اند دو متکا گذارده اند برای دو نفر یک روپوش رخت خاب^(۱) هست که روزها پهن می کنند رویه اطللس دوره زناردوزی^(۲) که البته زیاده از دوپست تومان قیمت دارد.

دوشنبه سی ام ژون. در پنج و نیم به ضیافت عمارت بلور رفتیم. شرح این مجلس را نمی توان کرد و سی هزار نفر البته در سالون...^(۳) بالای صندلیها نشسته بودند بازیا کردند سازها زدند. بعد به شام رفتیم بسیار خوش گذشت. پس از آن به تماشای آتش بازی روی بالکن رفتیم حیف که باران امروز قدری برای تماشاچی و آتش بازی ممانعت کرد با وجود این بسیار تماشا داشت. خلاصه شرح فضای باغ و فواره ها و چشمه ها و چشم انداز عمارت و تفصیل این عمارت بلور کتابها لازم دارد من چگونه از عهده برمی آیم که...^(۴) هشیار نیست.

امروز سه شنبه ۵ جمادی الاولی و غره ژوئیه. حالا که منزل هستم بعد از نهار به برج لندن در سیتی دنانک و کلیسای سنت پُل گردش کردیم. در رکاب مبارک و عصر به منزل گلاستون^(۵) عصرانه رفتیم و

۱. رخت خواب.

۲. زناردوزی = نوار ابریشمی دوخته شده.

۳. یک کلمه ناخوانا.

۴. یک کلمه ناخوانا.

۵. رئیس الوزرای انگلستان.

از آنجا به پارلمنت رفتیم. شامبر دلولورد و شامبر کورن را دیدیم اجزا جمع بودند تماشائی داشت. پس از آن به وست منیستر رفتیم بسیار بسیار غریب و خوب بود.

چهارشنبه دوم ژوئیه. دو ساعت بعد از ظهر به ویندزربه وداع ملکه ویکتوریا رفتیم. گردش در اطاقهای اسلحه و کتابخانه و سایر جاها کردیم بسیار چیزهای خوب دیده می شد. از آنجا عصرانه خورده در باغ گردش شد و به خانه پرنسس کریستین رفتیم که دختر ملکه است. از آنجا به منزل آلبرت رفتیم و بعد برگشتیم به راه آهن.

شب مهمان راولینسن بودیم خوش گذشت با خانمهای خوب آشنائی شد مثل آن که در خانه گلاستون با دختر خوشگل او آشنا شدیم. از این چیزها بسیار است.

شب را از خانه راولینسن (۱) به آکادمی دبوزر (۲) رفتیم خیلی پرده های (۳) خوب بود که تازه باز شده است جمعیت از زن و مرد بی حساب بودند.

۵ شنبه سیم ژوئیه. به گردش موز (۴) رفتیم سه ساعت گردش کردم دو نفر از معلمین ما دیریکتر و کاپتین بون همراه بودند و خوب نشان دادند و شرح کردند.

اما تفصیل موز به نوشتن این مختصر بی فایده است چیزهای دیدنی دارد تا کسی نبیند نمی داند که همت مردم انگلیس و سعی آنها در علوم چقدر است و به چه پایه ترقی داده اند و چه تحقیقات

۱. راولینسن Rawlinson (۱۸۱۰-۱۸۹۵) متشرق و مأمور سیاسی انگلیس.

۲. Beaux arts - صنایع ظریفه.

۳. مقصود پرده نقاشی است.

۴. موزه.

کرده‌اند مثلاً یک راسته که مشتمل بر چند اطاق است جمیع استخوان حیوانات سنگ شده عهد قدیم است که در معادن یافته‌اند که کوویه حکیم فرانسوی مؤسس این علم است. چیزهای عجیب دینده می‌شود. یکی دیگر مشتمل بر معادن است از جواهر و سنگ و غیره. یک راسته دیگر حیوانات است که پوست آنها را با استخوان آنها بطور اصل بی عیب نگاه داشته شده است. عموم حیوانات است. جمیع انواع و اغلب اجناس آنها. یک راسته تمثالهای قدیم گریک (۱) است که حجاری را به اعجاز رسانده بودند عقل مدهوش می‌شود. یک طرف دیگر از حجاریهای مشرق زمین است یکی دیگر مصر است. جای دیگر عقیق و پول کهنه و طلاآلات زرگری قدیم است. جای دیگر صور برنز و سایر فلزات است که از قدیم است. جای دیگر نعلش‌های مصریهای قدیم است که آنبویه می‌کردند مومی (۲) می‌گویند بعینه و به انواع مختلف دیده می‌شود.

راسته دیگر کتاب‌خانه معتبری است مردم به تحصیل می‌آیند مشغول می‌شوند. در این آطاقها مردم به نقاشی و خواندن کتاب مشغول هستند. توصیف موز بریتانیک به قلم من راست نمی‌آید. از موز بیرون آمدم به مدّم توسو رفتم که آن هم عمارتی است و صورت مشاهیر را با موم ساخته و لباس همان عصر را دربر دارند. اغلب شبیه است و انسان اغلب وقت نمی‌فهمد که صورت است یا انسان زنده است. این هم بسیار تماشا دارد.

جمعه ۴ ژوئیه - ۸ جمادی‌الاولی. به مریض‌خانه تماشا رفتیم

۱. گریک - یونان

۲. مومیائی

دیگر راحت کردیم.

شنبه ۵. دو ساعت به ظهر مانده بکینگام پالس را وداع گفته با ولیعهد و شاهزادگان دیگر به کالسکه‌ها نشسته رهسپار راه شدیم من با پرنس آرثر و پرنس دوادیمبورک در کالسکه بودم در سر راه آهن وداع گفته با جمیع صاحب‌منصبان انگلیس و شاهزادگان دیگر که آشنا شده بودیم مثل پرنس اف کمبریج و پرنس کریستین و پرنس...^(۱) و غیره راه افتادیم.

در پورتسموت به کشتی راپید فرانسه نشستیم دو شاهزاده پسران وسطی ملکه تا اینجا همراه بودند وداع کردند راه افتادیم ده ساعت کشید تا به شهر بورغ بندر فرانسه رسیدیم. من بد حال بودم شب که ایستادیم به حال آمدم خوابیدم.

یکشنبه صبح ساعت ده به کشتی کوچک نشسته به شربورگ پیاده شدیم. اهالی فرانسه جمع بودند پس از تعارفات به کالسکه آهن نشسته در ساعت شش نزدیک پاریس رسیدیم.

پرزیدان مکماهون^(۲) و سایرین از رجال فرانسه در بوادو بولونی حاضر بودند پیاده شدیم بعد از طی تعارفات به کالسکه‌ها نشستیم در آرک دُتریونف هم پیاده شدیم حاکم شهر و غیره بودند باز سوار شده در شانزلیزه عبور افتاد از پلاس دکونکورده گذشتیم به عمارت رزیدانس شاه و مادر عمارت وزارت خارجه منزل کردیم.

اگر در تعریف پاریس نوشته شود لایق پاریس نخواهد بود. از جمیع شهرها که دیدیم بهتر و قشنگ‌تر است و مردم در وقت پیاده

۱. اسم پرنس خوانده نمی‌شود.

۲. Mac-Mahon

شدن جمع بودند و نظام پیاده در دو طرف تا منزل صف کشیده بودند و جمعیت خلق پشت سر نظام پیاده بود. می‌گویند چهارگروور مردم در این شهر است.

روز دوشنبه ۷ صبح بعد از نهار تماشای پومپ آفو^(۱) کردیم که آب به خانه‌ها و کوچه‌ها می‌رساند. بعد رفتیم به گردش موز دلوور خوب سیاحت کردیم. پس از آن به گردش بوادوبولونی رفتیم با مسیو پل شارژدافر بودیم همراهی داشت و حالا که ساعت ۷ است برگشتیم. ساعت ۹ قدری پیاده به گردش کوچه‌ها بیرون رفتیم. بولوور دزیتالین^(۲) و شانزلیزه را گشتم قدری به فیاکر^(۳) و بیشتر پیاده گردش نمودم در یازده و نیم برگشتم. میرزا علی خان مرا گم کرد تنها برگشتم خوب بود که وقت رفتن احتیاطاً قدری پول از او گرفتم در جیب داشتم از در مابیل گذشتن و در پلاس دولاکنکورد راه را به فراست خوب جستیم باری حالا در منزل منتظر میرزا علی هستم. سه‌شنبه ۸. دو ساعت و نیم از ظهر گذشته باید به ورسای رفت الان که چهل دقیقه از ظهر گذشته است.^(۴)

روز بهرام از ماه تیر ۷۹۵ جلالی. ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۲۹۰ هجری. ۱۶ بهمن ماه ۱۲۴۲ فرس ۸ ژوئیه ۱۸۷۳ عیسوی نیم ساعت از ظهر گذشته به کالسکه سوار شدیم من و اعتضادالسلطنه و مسیو میلینه وزیرمختار فرانسه در ایران و معتمدالملک با هم بودیم از پاریس گذشته شب بود به سوژرسیده بعد به ورسای رسیدیم که خیابانهای خوب داشت به عمارت رسیدیم که از عمارات معروف روی زمین

1. Pompe a Feul.

Boulvar des Italien

۳. Fiacre = درشکه کرایه‌ای

۴. فریب سه سطر را شاهزاده خط کشیده‌اند خوانده نمی‌شود.

است. در میدان صورت لوئی کترز^(۱) و سردارهای بزرگ فرانسه در اطراف از سنگ ساخته‌اند. قدری توقف کرده به منزل مارشال ماک ماهون رفتیم از آنجا بیرون آمده قدری در خیابانهای باغ ورسای گشتیم که باصفاترین باغهای دنیا است. حوضها و فواره‌ها را آب انداخته بودند. لشاریو، آنبوریه و ژشه و هر یک از چشمه‌ها اسامی خوب دارند. خوب گردش کرده رفتیم به عمارت.

در ساعت پنج و نیم به سر سفره نشستیم. در اطراف چپ مارشال جای من بود قریب ۱۶۵ نفر در سر میز بودند و اطاق شام به این خوبی در جمیع فرنگستان ندیده بودم جای دویست نفر است و به طول افتاده اسمش گالری دُگلاس^(۲) است به واسطه آن که یک طرف که جمیع دیوار آینه است و طرف دیگر روی به باغ درها است.

بعد از شام چراغان بود قدری تماشا کرده پس از آن سوار کالسکه شدیم و در باغ گردش کردیم. سوارها مشاعل ساخته در دست و دو طرف کالسکه‌ها می‌رانند و جمعی کوردوشاس^(۳) می‌زدند در جلو بودند و زنها و مردها بسیار بودند تا رسیدیم به باسن^(۴) دونپتون که چراغان و جمعیت فراوان اینجا بود به صندلیها نشستیم. آتش بازی شد. فواره‌ها بلند شدند حکایتی بود تماشای عجیبی داشت ماه در آسمان روشنی می‌داد روبروی ما بود حقیقت شب خوب و از جمله عوالم بسیار بسیار خوب محسوب بود خیلی لذت داشت.

بعد از نیم ساعت تماشا وداع مارشال کرده و سوار کالسکه شدیم و در راه سنت کلود طرف چپ به شهر آمدیم که یک خیابان بسیار

1. Louis quatorz.

2. Galeri de Glasse

۴. Bossine = حوض.

۳. Corde Chasse = نوعی شیپور.

اعلی داشت روشنی ماه هم اضافه خوبی مکان برد در ساعت ۱۲ به پاریس رسیدیم.

(آمدیم اگر شهر در دنیا هست اول آنها پاریس است. نه شهر بلکه رشک جنان است. هوای روشن شارعهای وسیع خیابانها موافق طبع مردم با کمال مهربانی و حال آن که اکثر عزادار^(۱) و ملول هستند.

(آمدیم به عمارت وزیر دول خارجه همگی منزل کردیم در مقام خدمتگزاری و مهمانداری برآمدند. از بس که به هر رهگذار و خیابان چراغهای گاز می سوزد نه بگوئی ابدأ شب این ولایت را بلد نیست و آفتاب هیچ وقت دل از خرمی و پاکیزگی این شهر نمی کند که خود را به محل غروب پنهان کند. کسی را با کسی کاری نیست. شبها تا صبح اگر کسی بگردد و هزار کار به میل خاطر بکند هیچ کس نگویدش که چه هیچ نپرسندش که چون.

(سیاحت فرنگستان را خوب کردم لکن همه جا ملول بودم و کمال و دلتنگی را داشتم به آن جهت که خود می دانم. مثلی است:
در مجلس خود راه مده همچو منی را

افسرده دل افسرده کند انجمنی را
(ساعتی حالت خوش به خود نمی دیدم. از شخصی پرسیدند کجا خوش است گفت آنجا که دل خوش است. همه شهرها و کوهها و صحراها و دریاها باصفا بود.

چشم و دل باز کن که آن بینی آنچه نادیدنی است آن بینی
(انسان باید بیاید ببیند بماند تا بفهمد. باری این ولایت با همه

۱. بعثت شکست ناپلئون سوم در جنگ ۱۸۷۰ از آلمان.

افسردگی شهر و آن صدمه بزرگ^(۱) مشهور بنده خیلی خوشحال هستم زیرا که اینجا دیدم ولی نعمت من میل دارد نوکری که شب و روز خیالش متوجه میل آفایش می باشد فی الجمله لذت دنیا را ببرد. چنین مملکتی را که دیگر به عرصه خیال دیدنش محال است از تماشایش محروم نباشد. حمد می کنم خدا را که عقده دل این بیچاره در پاریس باز شد آقای خود را روی خود خندان دیدم کاشکی همه عمر در پاریس با پرنس می بودم.

ناله از بهر رهائی نکنند مرغ اسیر

خورد افسوس زمانی که گرفتار نبود

(زمان سیاحت فرنگستان را که هر گوشه ای هزار گلشن است و هر کناری هزار خلدبرین که به افسردگان همه جا گلخن و اندوهگین است. اگر کسی را مانند من این چند روزه با دل خوش بدون فکر و خیال گرفتاری روزگار باشد خواهد فهمید که فرنگستان چه عشرت گاه بزرگی است.

بهشت آنجاست کازاری نباشد کسی را با کس کاری نباشد
دیشب تا یک ساعت از شب گذشته میان کالسکه تنها نشسته بودم
به سلامتی گوهر مقصود که همیشه در مدنظر دعاگو هست گردشها
کردم به منزل آمدم در میان تاریکی درختها وقتی چشمم روشن شد
که کلاه فرنگی از سر برداشتم.

هزاران جان اگر می داشت حاجب

به قربانی شدن می بود طالب

۱. افسردگی به علت شکست فراتسه از آلمان است.

(باری مطول نوشتن نباشد پسند. تماشاخانه‌ها و بازیگرخانه‌ها بجز دیدن و فهمیدن نوع دیگر تقریر و تحریر راست نباشد.)

روز پنجشنبه ۱۰. عرض لشگر در بوادوبولونی^(۱) بود قریب هشتاد هزار قشون بود سیصد عراده توپ گذشت. اول کالسکه ما به واسطه شرارت اسبها مال بندش شکست بعد بواسطه مهمه لگداندازیها کرد تا خیلی خرابی به چرخ و غیره رسانید. پیاده شدیم کالسکه دیگر گرفتیم رفتیم رسیدیم. سوار اسب شدم با اعلیحضرت شاهنشاهی تمام صف را گذشتیم بعد در تریبون نشستیم شاه در وسط موف^(۲) پرزیدان دلسابلیه و دوک دویروی وزیر دول خارجه در یسار و یمین بودند و من پهلوی وزیر خارجه نشسته بودم بعد حسام السلطنه و صدراعظم پشت سر شاه بود. باری تمام قشون به دفیله گذشتند بسیار تماشا داشت قشون آراسته بود. مارشال ماک ماهون آن طرف سواره با جنرالها ایستاده بود. ساعت دو رفتیم ساعت هفت برگشتیم. کلاً قشون می گذشت قریب چهار ساعت عرض لشکر بود.

جمعه ۱۱. در منزل نشسته ایم. به گردش گذشت.

شنبه، یکشنبه، دوشنبه. در موز و کلیسای نتردام و کتابخانه و انوالید و پانوراما و بوادوبولونی هر روز عصر گردش شد. شبها به تآثر و سیرک و آتش بازی و یک روز به اسب دوانی گذشت. اوقات خوشی است خداوند اگر بخواهد مرحمتی کند به یک بنده او را عزیز و در پاریس اقامت خواهد داد. اتودولاک در بوادوبولونی یکی از جنات دنیا است که پُر از پری و حوری است که در تصور رهوار مانند عمر و

1. Bois de Boulon

۲. یک نوع نیمکت کوچک بی دسته.

زندگی می‌گذرند. اگر کسی بخواهد شرح یک روز و دو ساعت گردش آن خیابان را به زبان خوب ادا کند یک کتاب در عشق و جمال معشوق خواهد بود.

سه‌شنبه، چهارشنبه. مون مارترو و سنت کلود را دیدم. در بوادوبولونی وقت عصر چهارپنج از ظهر گذشته تا هفت گردش شد. ژاردن^(۱) دولوکسامبورگ و ژاردن دُمون سورا دیدم.

پنجشنبه ۱۷ ژوئیه - ۲۱ جمادی‌الاولی به قبرستان پرُلاشز^(۲) رفتیم با اعتضادالسلطنه و حسام‌السلطنه و نصرت‌الدوله. از آنجا به بوادوبولونی. دیشب در بال در همین عمارت مینیستر دز افرا اترانژر بسر رفت.^(۳)

صبح جمعه ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۸ ژوئیه. روزانیران از ماه تیر ۲۵ درجه سرطان هوا بسیار خوب است و در ساعت هشت و نیم که یک ساعت و نیم دیگر است می‌خواهم تنها به فونتن‌بلو^(۴) بروم منتظر رسیدن وقت و آمدن مسیو هانری لیوتنان هستم که که به اتفاق او برویم. در ساعت هشت رفتیم و خوب گشتیم عمارات را به تفصیل دیدیم. در جنگل راه رفتیم و ساعت شش به راه‌آهن نشستیم. در هشت و نیم به شهر رسیدیم نه وارد اطاق در مینیستر شدیم. شب بیرون رفتم گردش کردم.

صبح شنبه ۲۳ جمادی - ۱۹ ژوئیه در ساعت ۹ روانه سویس شدیم در دیژون در ایالت بورگونی شب ماندیم بسیار خوب جائی

۱. ژاردن - باغ.

2. Père la chaise

۳. Minstre des affaires Etrangere = وزیر خارجه

4. Fontaine Bleau

است. صبح به گردش موز و پارک رفتیم در ظهر سوار راه آهن شده در ساعت ۷ به شهر ژنو رسیدیم. ازدحام و جمعیت اطراف را گرفتند. تماشاچی بسیار بود همه آزاد بودند. آمدیم به هتل ویرگ منزل گرفتیم. اطاق من نمره ۲۴ و ۲۲ بود. نگاه به جزیره ژان ژاک روسو و رود رون می کند باصفاترین هتل ژنو است. بسیار باصفاست عیش گاه و طفره گاه سلاطین است.

دیروز که دوشنبه بود به کیشیتی بخار نشستیم با جمعی از سویسیان و پرزیدان و غیره در خدمت قبله عالم و عالمیان به اطراف دریاچه گردش شد و وقت شام در وِو با پادشاه هولاند در سر سفره بودیم. من پهلوی راست پادشاه هولاند نشسته بودم خوب مردی بود قدری نگاه و صحبتش خنده داشت.

در ساعت شش رهسپار راه شدیم به ریواژ^(۱) دست چپ افتادیم ساعت ۹ به ژنو رسیدیم که چراغان بزرگ کرده بودند قایقها و کشتیها از مردم پر بود خیلی صفا داشت به منزل رسیدیم و خوابیدم. روز سه شنبه ۲۶ جمادی و ۲۲ ژوئیه. صبح است و تماشای دریاچه می کنم تا میرزا علی برسد و خبری بیاورد. کاری نساخت. عصر گردش کردم. شب زود خوابیدم.

۴شنبه ۲۷. نهار مهمان پرزیدان شیرزول در هتل (پ)^(۲) بودیم شاه تشریف داشتند جمعی بودند مگر اعتراض السلطنه، عمادالدوله، علاءالدوله که به وین رفتند برای تحقیق ناخوشی و با. در سر سفره روبروی پرزیدان نشسته بودیم. کونسیه دتا^(۳) پهلوی

۱. ساحل = Rivage

۲. Pê

۳. رئیس مجلس = Conseiller d'Etat

چپ من بود. وزیرمختار ایتالیا طرف راست. صحبت از همه طرف شد تا این که به ناظر و رقص کشید کونسیه دناد سویس خیلی خوش بیان بود. از زنهای ژن که شهری است در کنار دریای مدیتران در خاک ایتالیا تعریف کرد که حالت و حرکات آنها دخیلی به زنهای دنیا ندارد و مرکب از ظرافت فرانسه و خوشگلی اسپانیا هستند و در رفتار و حرکت به ...^(۱) می مانند. آن قدر تعریف کرد و خوب بیان کرد که من از حکایت آن لذت بردم می گفتم که آنها به کوچکی دست و پا معروف اند و یک نوع صنعتگری دارند که در دلربائی نظیری برای آنها نیست.

باری پس از آن صحبت کارخانه ساعت سازی همین شهر شد و من طالب تماشا که بودم به یک حرف لابد رفتن شدم. بعد از ناهار همراه^(۲) رفتیم به فبریک^(۳) رئیس آفیس کارخانه ساعت سازی رفتیم تماشا کردم یک ساعت هم به هفتصد فرانک خریدم. عصر قدری پیاده گشتم. شب هم قدری راه رفتیم در ساعت دوازده خوابیدم.

الان که صبح پنجشنبه ۲۸ جمادی الاولی ۲۴ ژوئیه است در ساعت نه و نیم باید رفت به طرف ایتالیا. می رویم در شهر تورن اقامت می شود. این راه آهن قریب دوازده سال طول کشید تا ساخته شد.

در ساعت هشت و نیم وارد شهر تورن شدیم. از مملکت ساوا فرانسه همه کوه، جنگل و دره های باصفا بود گذشتیم همه جا کوه

۱. یک کلمه ناخوانا

۲. نام همراه نوشته نشده است.

(مون سنی) را سوراخ کرده بودند یک تونل بزرگ ۲۸ دقیقه کشید تا راه آهن بیرون شد و سایر از پنج دقیقه و یک دقیقه بسیار بود. بسیار محکم و سفت و سخت و خوب ساخته بودند.

ویکتور امانوئل و دو پسرش امبرت ولیعهد و امپد پادشاه اسپانی همراه بودند. شب بود وارد شدیم جمعیت بسیار بود از کوچه رُما گذشتیم و به عمارت پادشاهی رسیدیم. پادشاه اعلیحضرت شاه را به اطاق خود رسانیدند و برگشتند. به فاصله ده دقیقه شاه به بازدید رفتند در اطاق دیگر معرفی از همراهان شد برگشتیم و خوابیدیم.

صبح از خواب برخواستم سرم را شستم بعد به گشت شهر رفتم. کوچه های خوب داشت از پلاس دوروم گذشتم. رودخانه پُورا دیدم بعد به رودخانه دورا رسیدیم که یک پل یک چشمه داشت.

بعد از نهار به موز رفتم تماشا کردم. شب شام را در خدمت پادشاه ایتالیا صرف کردیم. دژ ظرف راست ولیعهد بودم. صحبت بسیار بود. رفتیم به تآطر حیف که ناتمام بود برخواستند. شاه خسته بود با این که روز یکشنبه بود از آنجا همراه حسام السلطنه، نصرت الدوله به کوچه رفتیم. لباس تبدیل نبود. غیر رسمی بود آنها برگشتند. من رفتم در ساعت یازده و نیم برگشتم.

امروز که شنبه است. صبح به باغ حیوانات که در همین عمارت واقع است گردش کردم. حالا یک ساعت بعد از ظهر است و در عمارت دوک دژن نشسته ام می خواهم یک ساعت دیگر به گردش شهر بروم.

هوای تورن (ترینا) گرم است اما مثل هوای تهران خشک نیست. دیروز نشان گردن کرون دولا کورن ایتالی به من دادند.

امروز صبح حمام خواستیم برویم به رُدنیا پیشخدمت شب

سفارش شد صبح در اطاق توالت حمامی حاضر کرد که از آن بهتر
متصور نمی شد. به میرزا علی گفتم تفصیل کم و کیف آن را بنویسد و
انشاءالله در تهران به یادگار ساخته شود و از همه زحمات حمامهای
آنجا بیفتم و از کثافت مستخلص شوم. *لو... غیر دیر نمی درازد*
(تفصیل حمام این است که باید ظرفی بسازند از مس یا از سنگ
جاهای اعلا سنگ سفید بود. لکن کلاً حمامها از مس است سه چارک
بلندی و هفت وجب یا کمتر یا زیادتر درازای یک طرف پهنا سه
چارک یک طرف یک وجب. اینجا که ایتالیاست یک پارچه سفیدی
پهن کردند روی ظرف و چسباندند به اطراف. آب گرم آوردند دستی
ریختند آب سرد هم ریختند حمامی شد در کمال صفا. این چند کلمه
برای یادداشت بود. انشاءالله خود باید سرکاری نموده حمامی به این
قاعده بسازم.)

یکشنبه ۲ جمادی الثانیه - ۲۷ ژوئیه. صبح در ساعت نه و نیم
اعلیحضرت پادشاه ایتالیا را وداع کرده در رکاب مبارک روانه میلان
شدیم.

صحرا قدری گرم و گرد و خاک بسیار بود لکن زمین کلاً پراز
حاصل از برنج و نوت و غیره بود. و رودخانه‌های جاری بود. در
ساعت ۹ وارد شهر میلان شدیم پرنس اومبرت^(۱) ولیعهد در گار
استقبال کرد. رفتیم به عمارت خوبی منزل شد. کلیسای معروف در
جلو بود. پس از ساعتی استراحت به گردش کلیسا رفتیم بالای دم^(۲)
رفتیم انصافاً کلیسای عظیمی است و پانصد سال است هنوز ناتمام

1. Humbert

۲. Dome = گنبد.

است.

پس از گردش کلیسا به گردش رفتیم. از کُ دُتریوئُف و سیرک بزرگ را دیدیم در کوچه‌های شهر گردش شد وقت شام برگشتم در اطاق بزرگ که در ایام ناپلئون ساخته شده است شام صرف شد که قریب چهارصد هزار شمع روشن بود. همه رُف و جرزها از استاتو^(۱) مزین بود و در کتیبه اشکال جنگها و بعضی کارهای زمان ناپلئون کنده شده بود. در طرف راست ولیعهد بودم بسیار خوش گذشت.

بعد از شام باز گردش رفتیم با سه نفر از اهل میلان گالری ویکتور امانوئل را دیدیم منکونی معمار ساخته است پیاده شدم گشتم عجب بنای عالی است. بعد را خوابیده صبح در ساعت ۹ وداع گفته روانه اتریش شدیم.

شب را در واگن بسر برده الان که ظهر سه شنبه است وارد شهر سالسبورگ شدیم نهار خورده شده. بسکه گرد و خاک خورده ایم خیال حمام را دارم تا پیشخدمت بیاید خبر کند.

دیشب از تیول گذشتیم کوه و دره و جنگل بود آبادی بسیار داشت قلعه جات سخت داشت. از صحرای خوب و دره‌های باصفا عبور شد از نزدیک ولایت باویر گذشتیم در آلائی به خاک اتریش وارد شدیم.

شهر میلان از شهرهای خوب ایتالیا بود. جای عیش و لذت بود حیف که یک شب ناقص گذشت. همانطور حمام را به تفصیلی که میرزا علی نتوانست بنویسد رفتیم. این طور حمام خیلی آسان و بسیار تمیز است. اولاً حوض گر است و آب تازه برای کسی که قدری در بند

۱. مجسمه = Statue

بعضی تفصیلات نباشد خیلی خوب است در سفر ممکن است. ضرور به حمام بُلغار و کشمکش بسیار نیست.

همراه ژنرال شونفلید به گردش رفتم در بیلاق آرشیوکها که سابق حکمران سالسبورگ بودند باغ خوب و قهوه‌خانه قشنگ و چشمه‌های بسیار معتبری داشت. از آنجا به گردش صحرا شدم. دریاچه بود حمام می‌رفتند. قهوه‌خانه خوبی داشت. جزیره داشت. از آن سلسله کوهی را که از کنار نهر می‌گذرد سوراخی کرده بودند اریوال^(۱) در همان ایام کشیشان. در آن وقت بسیار تازگی داشته است. استاتو^(۲) در سردر آن بود خیلی نمایان و خوب. از آنجا به سربازخانه رفتم محل اسب‌دوانی زمستانی آرشیوک را دیدم. سه مکان بود خیلی بزرگ همه از پهنک ساخته شده. قدری دیگر در شهر گردش شده حالا که ساعت هفت است مراجعت شد.

صبح چهارشنبه ۵. باز در رکاب مبارک به همان باغ گردش شد. فواره‌ها را راه انداختند بی‌تماشا نبود. بعضی فواره‌ها برای تر کردن مردم بود که مزه آرشیوکها و شوخی آنها با زنها معلوم می‌شد.

از آنجا به گار رفتیم. در ساعت سوار کالسکه شده راه افتادیم از صحرا و کوه و جاهای خوب باصفا عبور شد تا ساعت هشت رسیدیم به وین. اعلیحضرت پادشاه اتریش ژزف در آنجا استقبال کرد.

چون می‌گویند در شهر ویاست یعنی بسیار کم منزل را در بیلاق لاکن بورک قرار داده‌اند. با شاه به کالسکه بخار نشسته رهسپار

۱. با هنرمندی = au Rival

۲. مجسمه = Statue

لاکن بورگ شدیم. یک ساعت کشید تا رسیدیم.
در پارک خوبی چندین دست عمارت است. شاه و پیشخدمتها در
 عمارت خوب منزل فرمودند. در آنجا محض ورود قبله عالم همراهان
 را معرفی فرمودند با پادشاه دست بدست دادم. خوب پادشاه
 مهربانست. ولیعهد هم در سن ۱۴ سالگی است تشریف داشتند و ما
 در عمارت دیگر که در همین نزدیکی است آمدیم در نمره ۲ اطاق من
 است که رو به پرک نگاه می‌کند.

امروز دوشنبه است غره و ۳۱ ژوئیه. صبح قدری گردش کردیم
 پیاده و حالا در منزلم. عصر در پرک با کالسکه گشتم عمارت قدیم را
 دیدم. فردا بعد از نهار باید به شنبرون بازدید پادشاه اتریش را در
 رکاب مبارک رفت و شام مهمان بود.

در ساعت ۶ روانه شدیم. یک ساعت راه بود بعد رسیدیم به
 کالسکه دواسبه سوار شدیم در راه از اهل شبنبرون دسته دسته
 مهوشان دهقان ایستاده بودند. زنهای آلمان بسیار خوشگلند موهای
 زرد و صورتهای سفید دارند برون نیستند بلوند هستند. (۱)

در روزنامه برلن میرزا علی خان قدری تعریف آلمان را کرده است
 حقیقت دارد. مردمان آلمان دخیلی به سایر اهالی فرنگستان ندارند.
 ادب و معقولیت دیگری دارند. زنها عجیب مقبولند نظیر ندارند.

بعد از یک ربع سواری کالسکه به عمارت رسیدیم. امپراطور در
 پائین عمارت استقبال کرد. رفتیم بالا در اطاق منتظر شدیم تا
 مهمانهای دیگر جمع شوند. پسر پادشاه هلاند خیلی دیفرم (۲) پیدا

۱. Brun - خرمائی - گندم‌گون - Blond = بور.

۲. Déforme - از شکل عادی خارج بودن.

شد. پسرعموی پادشاه باویر که ارنوف نام داشت. با شاهزاده رینا پسرعموی امپراطور بودم خیلی صحبت گرم شد در دوستی و مهربانی اهل آلمان نظیر ندارند. انسانیت و ادب را به جای اعلی رسانیده‌اند.

شام خورده شد موزیک شنیده از سر سفره برخوردارند. در اطاق دیگر اشخاص سر میز جمع شدند خیلی صحبت می‌شد. معرفی می‌شد. ولیعهد آمد چون سر سفره پسر چهارده‌ساله نمی‌آید. از شانزده و هفده سالگی می‌تواند داخل مجلس بزرگان بشود. نشان تمثال مبارک را شاه به دست خود به او التفات کردند اسمش رُدلف است. جوان خوبی است. این خانواده از تمام خانواده‌های پادشاهی فرنگستان قدیم تر است. پس از یک ساعت توقف روانه منزل شدیم. چون من امروز از ساعت هفت صبح روانه اکسپوزسیون شدم با ژنرال شونفلید. بسکه تماشا داشت نتوانستم بنویسم و عشر آن را نتوانستم ببینم. در ساعت سه بعد از ظهر برگشتم که بتوانم در ساعت شش به این مجلس بروم. امپرو هم تشریف آورده بودند. امشب در مجلس خیلی صحبت کرده شد. از اکسپوزسیون و تماشای آن. آن پدر سوخته اگر می‌گذاشت خوب تر می‌گذشت. (۱)

امروز دوشنبه ۸ است در رکاب مبارک باید به اکسپوزسیون رفت. در ساعت یازده و نهار را در پاریون امروز با او صرف نمود.

دیشب باد شدید وزید. باران کمی آمد. حالا صبح است خیلی بارید هوا بسیار گرم و زمینها گرد و خاک می‌کشد. امروز خیلی خوب شده است هوا خنک است و تر و تازه شده است. نمی‌دانم چند روز

۱. مقصود سهالار صدراعظم است.

توقف خواهد شد. من که از زود رفتن غصه می خورم. اکسپوزیسیون و تماشای وین و اهل آلمان را به چهار پنج روز نمی توان اکتفا کرد. لذت دیگر دارد.

وقت رسید در رکاب مبارک به راه آهن رفتیم در گار جنوبی شهر امپرور تشریف داشت به اتفاق به کالسکه نشسته ما هم از عقب رفتیم. در پاریون امپراطور نهار صرف شد. طرف چپ امروز من نشسته بودم قبله عالم سمت راست تشریف داشتند. با امپراطور زیاد صحبت شد گاهی شاه هم گفتگو می فرمودند.

قرار شکار فردا که دوشنبه است دادند. بعد به اکسپوزیسیون به تماشا رفتیم. بازار آلمان و فرانسه و بلژیک و انگلیس و سویس و ترکی و ایران و ژاپن و چین را دیدیم بعد به پاریون ایران تشریف بردند. قدری نشسته بعد به عمارت مرمری رفتند پس از آن روانه راه شدیم. در شهر چرخ می زده شد. از کوچه های خوب گذشتیم. بلوارهای خوب دارد که همین پادشاه ساخته است. مثل پاریس است. در ساعت شش در لاکس بورگ پیاده شدیم.

حالا صبح یکشنبه ۳ اوت و ۹ جمادی الاخری است می خواهم شهر بروم الان در منزل و جای می خورم. ساعت نه صبح. در ساعت ۴ بعد از ظهر روانه شهر شدیم قبله عالم تشریف نیاوردند. حسام السلطنه، اعتضاد السلطنه، معتمد الملک بودند رفتیم به پارک به جای سیرک در بالاخانه نشستیم دو دسته اسب مانده بود. دوانیدند از باربرها^(۱) گذراندند. صحن چمن از پریشان وین کوه بدخشان بود یا دریائی از لوء لوء مرجان حقیقت دسته ریحان بود انسان جان می داد.

۱. Barriere = مانع.

باری نمی توان شرح بدهم آخر سه عرب رسیدند خیلی لباس تمیز و صحیح داشتند چیزی که به قاعده نبود کفش آنها بود که کفش گل فرنگی بود از اهل آشور بودند.

آرشیدوشس زیتا^(۱) و آرشیدوک رینا و دوک آمدن برادر کوچک امپروور در بالاخانه پیش ما بودند خیلی صحبت شد خوش گذشت. پس از اتمام رفتیم قدری گشتیم تا به قهوه خانه ساخر که در بالای تپه واقع است و اول قهوه خانه است رسیدیم شام خوردیم تماشا کردیم. بعد من و ژنرال که تنها بودیم رفتیم به آپرا خوب تماشا شد. از آنجا روانه لاکس بورگ شدیم. شب سردی بود یک ساعت و نیم کشید تا رسیدیم. ساعت یازده و نیم در فیاکر دواسبه بودیم در برگشتن.

صبح دوشنبه ۴ اوت ۱۰ جمادی الاخری قبل از نهار در پُرك با کالسکه گشتم. پرك بسیار بزرگ است قهوه خانه و حمام و عمارت متفرقه بسیار دارد. درختهای بلوط و تبریزی و کبوده های بزرگ و اقسام سرو و کاج و گلهای مختلف زیاد خوب دارد. دریاچه هم خیلی وسیع است دو سه کانال از میان باغ می گذرد.

در ساعت چهار در رکاب مبارک روانه راه شدیم در نزدیکی شنبرون از راه آهن پیاده شدیم کالسکه آوردند قبله عالم فرمودند که من با منشی حضور در کالسکه خودشان بنشینیم پلاس دونور^(۲) می فرمودند. باری صحبت می شد تا به عمارت شنبرون رسیدیم. امپروور رفته بودند روانه شکارگاه شدیم.

بعد از طی یک فرسخ دیگر رسیدیم به جنگلی که شکارگاه است.

۱. Zita امپراطریس اتریش

۲. Place d'Homeur = احترام مخصوص در تعیین جا

بعضی از اطراف را زنجیر کشیده بودند و کُمه‌های خوب از تخته و دور آن از شاخ سرو پوشیده ساخته بودند. در کُمه من که دو تفنگدار امپروور و پنج تفنگ که دولوله و یک صندلی بلغار و دو شکارچی بودند. دو سه دسته مرال و ون^(۱) آمدند. در دسته اول دو مرال شکار من شد در دسته دیگر سه و در دسته دیگر یک ون و یک مرال کلاً هفت مرال شکار من بود. تفنگهای دولول بسیار خوبی بود با گلوله گرد. حقیقت بسیار خوش گذشت دماغی تر شد.

قبله عالم خیلی از کُمه من دور بودند و زود برخواستند. هنوز شکار باقی بود بعد شنیدم که خیلی شکار آمده بود چه فایده که ما نبودیم.

از آنجا به شنبرون آمده رخت پوشیده بعد از نیم ساعت به سر شام رفتیم که صدراعظم و حسام السلطنه و اعتضاد السلطنه و معتمد الملک هم آمده بودند. در سر سفره صحبت‌های خوب شد بعد از شام روانه راه شدیم هوا خیلی خنک بود در ساعت ۹ به منزل رسیدیم.

لباس شکارچیها بسیار قشنگ بود. رنگ خاکی تیره، سردست یخه پا....^(۲) سبز کلاهها به همان رنگ خاکی تیره و هر یک که شکار خوبی کرده باشد علامتی از آن شکار مثل موی پشت شاموا یا پر فلان مرغ در پشت سر کلاه مثل جقه ساخته‌اند. دکمه سردست پیراهن را دو دندان مرال گذاشته‌اند دگمه لباس از شاخ گوزن است باری بسیار قشنگ و خیلی خوب لباس دارند.

۱. ون - یک نوع مرال

۲. یک کلمه ناخوانا.

سه شنبه ۵ اوت ۱۱ جمادی الاخری یک ساعت و نیم از ظهر گذشته روانه شهر شدم. کپتن بلاک همراه من بود. اول تماشای بلویدز^(۱) رفتم پرده های خوب آن را دیدم بعد در سمت دیگر همان عمارت تماشای اسلحه و لباسهای قدیم و غیره رفتم آنجا را هم گردش کرده بعد به موز و لندوستری رفتم وقت دیر شده بود بسته بودند رو به اکسپوزیسیون گذاشتم. اول به گالری...^(۲) رفتم بعد به اکسپوزیسیون سوئد و نروژ و ایتالیا که در این اکسپوزیسیون از حجاری و صورت‌های مرمر سرآمد همه ملل شده‌اند. به اتازونی و برزیل که در ساختن گل با پر مرغ و بادبزن از پر ظرافت را به حد کمال رسانده بود. باز به گالری فرانس رفتم که در برنزیسازی بهتر از همه بودند. در انگلیس گردش شد. پس از آن به رستوران دفرانس رفتم شام خورده شد رو به آپرا کردیم وقتی رسیدم که شاه تشریف آورده بودند. در لژ نزدیک بود نشستم رقص و تماشای رقاصان دیدنی است گفتنی است نه نوشتنی. پس از آن با کالسکه خودم روانه لاکس بورگ شدم. نصف شب منزل رسیدم.

۴شنبه ۶ اوت ۱۲ جمادی الثانیه صبح در باغ و روی لاک^(۳) گردش کردم تنها بودم و عصر باید به شنبرون در رکاب مبارک رفت و تماشای عرض لشگر.

(در ساعت پنج روانه راه شدند، به شنبرون رسیدند فریب بیست هزار قشون از سواره و پیاده حاضر کرده بودند. از کالسکه پیاده شده سرکار والا به اسب سوار شدند تمام صفوف را گردیده بعد در جایی

1. Bélvédère

۲. یک کلمه ناخوانا.

۳. دریاچه - Lac

ایستاده قشون بدفیله گشت.)

جنرالها با کلاه و پرسبز بودند. خیلی خوب جوانانی در قشون ملاحظه شد از پولونه و هنگروا، بوهمین و آلمان. بعد از تماشای قشون برگشتیم با برادر امپراطور لویی و بکتر همراه بودیم. جمعیت مردم بسیار بود. در ساعت ۹ منزل رسیدیم شب بسیار بد گذشت.

۵شنبه ۱۳ جمادی الاخری - ۷ اوت - باید امشب به وعده امپرو در شنبرون حاضر شد. مجلس خوبی خواهد بود. ساعت هشت روانه شدیم. رسیدیم امپراطریس مثل خدای عشق در اطاق استقبال کرد. حقیقت ترکیب و اندام و خوشگلی و حالت او به صد هزار عالم می ارزد.

شاه را به اطاق عقب رسانید بعد با من قدری صحبت کرد. بخدا هنگام صحبت عقل را از سر می برد. مدتی با خانمها و زنهای آلمان صحبت شد تا به سوپ خوردن نشستیم. چند میز کوچک در چند اطاق مهیا شده بود.

(در اینجا من به شهر رفتم ویانه^(۱) را ندیدم. در این باغی که منزل داریم گاهی عصرها به گردش می رفتم. یکی از روزها بی دندان را در میان خیابان دیدم. اگرچه زیاده از چهل سال نداشت، باری اسباب خنده ای بود.

روز دیگر هم بایگانه گوهر امیدواری دوجهان قدری به تماشا رفتم لب دریاچه، زیبایهای زیاد دیدیم که عقل بیننده زایل می شد بخصوص دو

دختر بیچه سبحان الله سبحان الله دو ملک بیچه گوئی گل ایشان از دریای نور سرشته شده حالی دیدم که حالت خود را بالمره فراموش کردم از این دولت بجز این دو یادگار چیزی دیگر اگر بنویسم شاید دروغ است. خیلی تعریف دارد لکن من ندیدم که بنویسم. فردا صبح هم تشریف کسافت خواهیم برد.

با اعلیحضرت امپروور و کنت دُپاری و دو سه زن در سر یک میز بودم یک ساعت سوپ کشید از آن پس آتش بازی شد در روی بالکون رفتم آنجا هم از تماشای آتش بازی و موزیک و این جمله مهوشان که گرداگرد بودند لذت بردیم و برگشتیم.^۱

شاهزاده خانم هاتور ملکی دیگر بود. ارشیدوشس شارل لوئی که تازه زن برادر امپروور شده است منتهای جمال را داشت. خلاصه در کمال خوشی گذشت از شبهای خوب عمر محسوب است. چه فایده زود گذشت.

امروز جمعه ۱۴ جمادی الاخری ۱۸ اوت ساعت ده و نیم با اعلیحضرت امپروور فرانسوا ژوزف و دو برادرش و دیگر شاهزادگان اتریش وداع گفته به راه آهن نشستیم در ساعت ۸ بعد از ظهر وارد سالزبورگ به همان عمارتی که بودیم شدیم. در راه هوا گرم بود حالا بسیار خوب هوائی است.

روز چهارشنبه گراندکروادولثوپولد^(۱) از جانب پادشاه به من داده شد که قریب یکصد سال است برپاست.

صبح پنجشنبه ۱۵ ساعت ۱۱ از سالزبورگ روانه راه شدیم در وسط راه از کنار و داخل مملکت باویر گذشتیم همه راه سبز و جنگل

۱. نام نشانی است Grande Croix de Léopolde صلیب بزرگ لئوپولد

در اطراف فراوان است. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر به لینسبروک رسیدیم که حاکم‌نشین تیژل است. هوا ابر بود باران به شدت بارید این مملکت از ممالک خوب اتریش است کوهستان و بیلاق است. لینسبروک از جاهای باصفاست. رودخانه این در وسط جاری است همه زمین سبز و خرم است. شب قدری به گردش با کالکه قدری پیاده گذشت.

حالا صبح یکشنبه ۱۶ جمادی و ۱۰ اوت در ساعت ۱۰ سوار کالکه شدیم از کوه برتر بالا آمدیم و به دریاچه برتر رسیدیم که سرچشمه رود این یکی این است. قریب چهار هزار و سیصد و هفتاد و هفت پا ارتفاع است. کوههای اطراف همه برف دارند. یخچالهاست و راه غریبی ساخته‌اند.

این طرف که آمدیم باسن^(۱) دانوب است و از اینجا خط تقسیم دوباسن ادریاتیک و برتران است. از اینجا گذشتیم رو به سرازیری گذاشتیم. از دره‌ها گذشتیم جای خوبی است در ساعت ۹ بعد از ظهر به آمد رسیدیم که سرحد ایتالیا و اتریش است. صاحب‌منصبان همه را وداع کردیم خصوص ژنرال ژنفلید که آدم خوبی بود.

داخل خاک ایتالیا شدیم باز تیژل است از ورون گذشتیم. در ساعت چهار صبح به بولونی^(۲) رسیدیم. زحمت راه بسیار بود خواب نکردیم. اما هوا خوب بود آمدیم به هتل برن^(۳) منزل کردیم. قدری خوابیدم بعد به حمام مختصری رفتم. تلگرافی از تهران رسید. نهار خوردیم. خوابیدم چون که شب نخواستیدم بودم.

۱. Bassin = بستر رودخانه

2. Boulogne

3. Hotel Brun

در این روز دوشنبه ۱۷ و ۱۱ او. عصر گشتیم به قدر دو ساعت. شهر خوبی است خصوصاً اطراف شهر. در کووان که حالا عمارت پادشاه است رفتیم خوب تماشائی داشت. شب به سیرک در رکاب شاه رفتیم از تعلیم اسبها و جلدی و چابکی زنها و مردها حیرت نمودیم خصوصاً یک زن و یک مرد که با دو اسب بازی می کردند و حرکات غریب آن زن کرد که ملائکه در آسمان به آن شکل نیست هر حالت آن یک تابلوی نقاشی بسیار بسیار اعلا طبیعی بود. بعد از سیرک یک ساعت پیاده گشتیم در پاوالیون و نزدیک کلیسا برگشتیم.

(چند کلمه از بنده بشنوید. شب هم قدری به اتفاق میرزاعلی گردش تشریف بردند. در راه مرد شعبده بازی را دیدیم که پول را از کف دست به استعمال انگشتان غیب می کرد و حلقه به چوب انداخت. در صورتی که سر و ته چوب در دست سرکار بوده و یک گلوله از سر انگشت شهادت سرکار در آورد انعامی به او مرحمت شد. (از او خدا حافظی کرده قدری گردش کردیم. در تاریکی شب چند آفتاب دیدیم مراجعت به هتل شد. اما چه هتل آنچه سایر هتلها خوب بود این بد است هرچه آنجاها آدمهای معقول اهل خدمت داشت اینجا پر از خر است.

(اطاقها کهنه تاریک بد دارد. خوابگاهی که برای بزرگان داده اند مانند خوابگاهی است که سایر هتلها مال دمستیکها بود. صندلیهای چرک مثلاً هلاله نعلبکی این قدر کلفت کثیف است که انسان میل نمی کند چای بخورد. شهرش هم چندان تعریف ندارد.

(شارعها خاص و عام یک طرفش ستون زده اند بعضیها از سنگ است روی ستون طاق زده اند درب عمارات یا دکاکین زیر طاق واقع است. بامها از سفال است زیرا که هوای شهر گرم می شود. زیاده از

شب نماندیم سیاحت درستی نشد.

(روز دیگر آمدیم به راه آهن سیاحت بحر و بر می کردیم تالب دریا. بحمدالله خوش گذشت. اولاً لطف خدا ثانیاً از ولی نعمت خوش اخلاق که به نوکر خود همه چیز روا دارد مانند خربزه در راه آهن که میان نعلبکی بلور بود.

شاه و شاهزادگان از بلندی به زیر آمدند و ما به راه آهن بودیم که باید مفصلاً نوشت.)

سه شنبه ۱۸ جمادی الاخری - ۱۲ او ساعت ده سوار کالسکه شده رو به جنوب رهسپار شدیم. شب در واکن ماندیم ساعت ...^(۱) به ورون رسیدیم. هزار افسوس که از راه فلورانس و ژم و ناپل نرفتیم. سیاحت ایتالیا ناقص ماند. خلاصه در راه همه جا در کنار دریای آدریاتیک راه آهن می گذشت خیلی دریا نزدیک بود از انکون گذشتیم صبح شد.

در ساعت ۱۱ صبح روز چهارشنبه ۱۹ وارد بندر برندیزی شدیم که دو سه سال است بواسطه راه آهن مونسنی محل عبور پست هندوستان شده و تازه رو به آبادی است.

دو کشتی از دولت عثمانی در این بندر ایستاده و انتظار ما را داشت. اهالی ایتالیا را وداع گفته به کشتی سلطانی ساعت یازده صبح داخل شدیم.

شب را بنای توقف شد چرا که باد باران دریا را منقلب کرده بود. عصر در شهر گردش شد. اسبهای بسیار کوچکی به کالسکه بسته بودند خیلی به تانی راه می رفتند. قلعه ای از بناهای رومن دارد خرابه

۱. ساعت در متن نوشته نشده است.

و آثار قدیم در این شهر بسیار است از جمله یک ستون است که بُل ویرزینی می‌گویند. در بالا بعضی صورتها ساخته‌اند. شب هم قدری گردش شد.

صبح پنجشنبه ۲۰ جمادی‌الثانیه و ۱۴ او در ساعت شش صبح حرکت کشتی بود. الان که بعد از ظهر روز جمعه ۲۱ و ۵ اوت می‌باشد هوا آرام گرفته و دریا مثل آینه نبلی است.

دیروز قدری حرکت باد بود. دیشب خوب خوابیدم. در کشتی طبیعه رفتم که از شدت بدی و کهنگی موش و ساس لانه‌ها و خانه‌ها ساخته‌اند که به جز اهل عثمانی هیچ سگی در آنجا منزل نمی‌کند. این کشتی سلطانی خوب کشتی است لکن بد نگاه داشته‌اند و بسیار کثیف است. غذای غریبی می‌دهند. اسباب دارند اما نظافت ندارند. قدری میرزاعلی خان باید بنویسد.

(اما غذای اینها از برای رجال دولت که روی میز است به قاعده فرنگی اگرچه به آن خوبی نیست. لکن دمستیکها مانند ماها که در ایران می‌خواهیم به فقرانان بدهیم مثل اطفال یتیم پنج نفر یا شش نفر جمع می‌کنند در یک گوشه و یک مجموعه مس نزد او می‌گذارند. بعضی طبق چوبی است. در میان این طبق یک کاسه آب‌گوشت بی‌نخود است قدری هم گوشت در میان بشقاب مسی قدری هم پیاز در بشقاب دیگر یا چند پارچه نان باید خورد بعد برخواسته باید بگردیم قدری آب پیدا کرده دستها بشوئیم نه این که گمان بکنند خواننده که آفتابه لگن اینها ندارند. بلی دارند. این اردوی به این عظمت یک لکن برنجی و دو آفتابه برنجی دارند. خدا می‌داند که من خواستم قدری پاک بکنم که برای دست‌شوئی سرکار بیاورم دستهایم هر دو سیاه شد و گوشه‌ای پاک نشد. در نهایت نجسی و چرکی و

چربی است. مثلاً دستمال حوله ندارند. خیلی عجیب است از من جائی که آفتابه ندارند می نویسم حوله ندارند.

(دو مردیکه آمدند. اگرچه وقت ظهر است موقع این کار نیست. حالا می گویم از غایت توجه در کارها پیش انداخته آمده اند. دو چراغ فتری را که به دیوار نصب است شمع بزینند. بعد از این که آمده داخل اطاق شد سرکار والا هم میان رخت خواب خوابیده لکن بیدار هستند و صحبت می دارند. این دو نفر داخل شدند بدون این که اعتنائی بکنند با هم ترکی می گویند. فرتی آمدند توی اطاق فنرها را پاک کردند شمع خورده ها را ریختند روی میز شمع تازه زدند. حالا از من می پرسند که این پایه ها لاله ندارند یا نداشتند. حالا باید گفت مردیکه من چه می دانم تو چراغ چی هستی. یک کاسه حبابنی گوشه میز کوچک دیگر بود یکی از آنها آن را برداشت خواست پاک بکند از بس که سیاه و ناپاک بود آخر عاجز شد گذاشت از اطاق رفت بیرون.

(این است گزارش از ده یک نوشته نشد که مطول نشود. هزار هزار رحمت به هتل اولی که من از او مذمت نوشته ام. سه هزار بار بهتر از اینهاست معنی سیاحت را باید در عثمانی فهمید.

(باری الان دریاست. شب سیم است آخر شب که سرکار خوابیده است لکن بیدار است فرمودند که من یادداشت کنم این چند چیز را که روز اول استانبول فراموش نشود.

گردن پیراهن	پارچه زری و تافته و چارقدی
ناخن گیری	کفش و جوراب بچه گانه
دستکش ابریشم	جزء کش، قاب سیگار
نی پیچ	گوشواره مادر سودابه
چیت سه ثوب	دست بند و مهره

عینک

بَهله^(۱)

بند ساعت طلا).

شب دوشنبه ۲۴ است در دریای مرمر هستیم. امروز عصر به چناق قلعه رسیدیم. قلعه‌های خوب در دو طرف بوغاز داردانل ساخته‌اند. این بوغاز ساحل دو طرف آن تپه ماهور است لکن خشک است چندان باصفا نیست. شهر خیاق قلعه خوب جایی است. یک کشتی جنگی دولت عثمانی با کشتی پرتوپاله که حامل صدراعظم رشتی پاشا بود استقبال کردند. از قلاع توپ زیاد انداختند. چند ساعتی لنگر انداختیم تشریفات به عمل آمد.

از چناق قلعه ۱۲ ساعت راه است تا به اسلامبول برسیم. فردا صبح خواهیم رسید. الان باد شدید از سمت شمال و مخالف کشتی می‌وزد لیکن الحمدالله این دفعه احوال من به هم نخورد بلکه کم کسی احوالش بهم خورد کشتی در نهایت خوبی می‌رود و بسیار کم حرکت دارد. این چهار روز تماماً باد مخالف بود.

دوشنبه ۲۴ و ۱۸ اوت به اسلامبول رسیدیم. نزدیک اسلامبول به کشتی پرتوپاله سوار شدیم در میان بوغاز آمدیم دست چپ اسلامبول و منارهای مساجد و سرای باب همایون نمایان شد.

یدی قلعه را گذشتیم پس از باب همایون محلهٔ بک اقلی واقع است. خانه‌ها در لب بوغاز تا بالای تپه‌ها نمایان است. دست راست اسکودار است و ما باید در عمارت بیگلربیگی که در شمال اسکودار است و در همان محله بیگلربیگی واقع است منزل کنیم.

۱. بَهله - دستکش چرمی که در قدیم شکارچیان دست می‌کردند.

پرتوپاله قدری از محاذات بالاتر ایستاد منتظر شدند تا سلطان عبدالعزیزخان تشریف آورد. شاه را به قایق مخصوص نشانید و ما در عقب با شاهزادگان به قایق نشستیم.

وقت ظهر بود که رسیدیم. اطاق خوبی رو به بوغاز است منزل من بود. شاه در مرتبه فوق بالای همین اطاق منزل دارند. دو چهل چراغ متصل در مه است.

سه شنبه ۲۵ و ۱۹ او. بعد از نهار به اسلامبول رفتیم تماشای مسجد ایاصوفیه را کردیم. کوچه‌ها بسیار کثیف و بد بود مثل تهران. سگها در کوچه‌ها و کثافات ریخته و گرد و خاک به هوا می‌رفت. از میان باب همایون مراجعت کردیم. قایقها خیلی باریک و درازند. عمادالدوله از هر کشتی که می‌گذشتیم لاحول می‌گفت. هر وقت صدای آن ملاح برمی‌آمد وحشت و اضطراب عمادالدوله زیاد می‌شد. همه راه به صحبت گذشت. عمارت بشیک‌داش و حرایمان یالیسی در سمت راست یعنی مغرب و در محله بک‌آقلی واقعند. عصرها روی بوغاز آینه مانند روشن و پر از قایق و کشتی است. عصر سرم درد می‌کرد خوابیدم تا وقت شام.

صبح حمام بودم و بواسطه بعضی قدغن‌ها احوال انسان بجا نیست.

در بوغاز یک نوع مرغی بسیار است که ترکها مارتی می‌گویند بزرگ و سفید و خاکستری است خیلی قشنگ و دسته دسته در پروازند. امروز چهارشنبه ۲۶ جمادی الثانیه و ۲۰ او است هوا ابر دارد. هوا در نهایت خوبی است. قریب هشت نه هزار ایرانی در اسلامبول وطن دارند. روز ورود در کشتیهای متعدد استقبال کردند. حقیقت این است که رقت قلب و برخواستن مئوی بر اندام داشت حالت غریبی در خود

می دیدم.

بعد از ظهر رفتیم به گردش بک اقلی با شاهزادگان عظام. در دلمه باغچه و کوچه های خوب و باغ سلطان گردش کردیم. عمارت تازه می ساختند که یلدز نام دارد. در بالای تپه میان باغ و در باغها قدری گردش شد.

صبح در حرانمان یالیسی در خدمت سلطان در رکاب مبارک به نهار موعود بودیم. در قاین خدمت شاه نشستیم رفتیم. در نهار بجز صدراعظم و شاهزادگان کسی دیگر نبود. من در سمت چپ سلطان بودم. صدراعظم عثمانی رشدی پاشا زیر دست من بود. در طرف راست صدراعظم ما بود. زیر دست او اعتضاد السلطنه به همین ترتیب یک ایرانی و یک عثمانی. لیکن از عثمانیان ...^(۱) و زرا کسی نبود. عمارت چراغان از بناهای خوب این سلطان است. امروز بسیار خوش گذشت خصوصاً در مراجعت که اعلیحضرت شاهنشاهی فرمایشات خوبی فرمودند و اعتضاد السلطنه جواب خوب عرض کرد مایه امیدواری همه شد.

امروز ۵ شنبه ۲۷ و ۲۱ او. صبح حمام رفتیم. بعد کسالت بی معنی پیدا کردم. دو سه بار عبدالله فریز^(۲) عکس انداخت لیکن بواسطه اطاق سیاه نشد و من خوابیدم هیچ میل بیرون رفتن نکردم. هوای استانبول تنبل می کند حقیقت این مطلب را خوب می توان درک کرد که من در این چهار ماه یک روز در منزل از صبح تا شام اقامت نکردم لیکن امروز بهیچ وجه بیرون از اطاق نرفتم.

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. Frère = برادر

امشب به مهمانی سلطان باید رفت. در غروب آفتاب در قایق خدمت اعلیحضرت شهریاری نشستیم رفتیم به عمارت بشیک‌داش. عمارتی است که سلطان عبدالمجید ساخته است بسیار عمارت معتبر خوبی است. بعد از قدری صحبت در تالار پائین به سر سفره رفتیم. قرار عثمانی این است که به قدر یک صندلی میان هر نفر فاصله قرار می‌دهند. موزیک هم صدای زیاد و در میان تالار پیچیده بود امکان صحبت با کسی نبود.

از سر میز برخواستیم باز در بالا قهوه صرف شد. بعد اعلیحضرت شاهنشاه مراجعت فرمودند سلطان در آمدن رفتن تا پائین پله دم در استقبال و بدرقه کرد. شب در قایق روی بغاز بسیار باصفا بود.

روز جمعه ۲۸ جمادی - ۲۲ او - صبح عکس انداختیم بعد از نهار قایق سوار شدم تنها به سیر و گشت بُسر رفتیم. اول از دست راست سمت آسیا. عمارت کوک‌سورا دیدم قدری گشتم بسیار قصر قشنگی بود. از آنجا گذشتیم سمت چپ اُزب را گرفتیم به پترویا و قصر قلندر را دیدم. پیاده شدم قدری گشتم بعد به بیوک دره رفتم که سلطان عبدالعزیز ساخته و شوم گرفته زیرا که در آنجا قدری ناخوش شده بود. رفتم قدری پیاده گردش شد. بسر موجی داشت پس از آن برگشتم از طرف آسیا قصر بیگس را که محمد علی پاشا ساخته است و به سلطان پیشکش کرده گردش کردم خوب عمارت عالی بود در باغ میوه او باغبان ما را برد سیب و گلابی خوبی داشت قدری چیدیم بعد سرازیر شده رو به بیگلربیگی گذاشتیم نیم ساعت به غروب مانده رسیدیم قریب پنج ساعت نیم گردش شد.

با قایق در دو ساعت در دریای سیاه تا به دریای مرمر را می‌توان رفت جریان بُسر مختلف است گاهی رو به بالا گاهی رو به پائین و

یک طرف رو به بالا و یک طرف رو به پائین می‌رود. این دو سه روز پوریاز می‌وزد که از سمت شمال می‌آید. هوا بسیار خنک است و باد جنوب را که لُدس می‌گویند هر وقت بوزد گرم است.

امروز دو سه ماهی دُلَفین که ماهی یونس است دیدم خیلی بزرگ است. مرغی هم دسته دسته می‌پرند که بالغ چی می‌گویند ماهی خور است. گوشت این ماهی و مرغ را نمی‌خورند خوب نیست.

در ساعت ۴ صدای توپ برخواست پنج شش تیر خالی شد از طرف تراپیا می‌انداختند پرسیدم معلوم شد حریق در شهر شده است نگاه کردیم در سمت اسلامبول علامت روشنی و سوختن نمودار بود مدتی طول کشید تا منطقی شد.

امروز دوشنبه ۲۹ و ۲۳ - بعد از ظهر به اتفاق شاهزادگان به سرای و تماشای اسلحه‌خانه رفتیم. در آنجا از صور و تمثال‌های قدیمه بسیار خوب دیده شد و بطور مفشوش رویهم ریخته و در جای نامناسب و بی‌قاعدگی گذاشته بودند آنتیکه‌های خوب در آن دیده شد. اسلحه‌خانه نقلی نداشت.

از آن پس به قصر جدید رفتیم که سلطان عبدالمجید یک سال قبل از فوت ساخته بود. از آنجا که به خزینة رفتیم. جواهرها و اسبابهای خوب و اسلحه‌های قدیمه خوب تاجها و بعضی ساعتها و اشیاء نفیسه دیده شد و لیکن باز درست چیده نشده بود.

از آنجا به جایی که بُرد حضرت رسالت صلوات‌اله علیه و بعضی چیزها که به آن حضرت نسبت می‌دادند بود دیده شد و زیارت کردیم.

قدری در سرای گردش شد بعد از آن به سفارت ایران رفتیم الحق خوب جایی ساخته‌اند جای خورده شد.

پیش از سفارت به جایی که صورت ینگیچریها را ساخته اند رفتیم. هیاکل عجیب و غریب آن عهد را دیدیم. بعد را به مقبره سلطان محمودخان رفتیم. وقت رفتن به جای ینگیچریها ستون معروف قدیم را که هیرکلیف کنده اند و پیرامید مانند است دیدیم که پایه آن هم خوب صورتها داشت. ستون دیگری هم بعد از آن بود که از سنگهای کوچک ساخته بودند لکن آن ستون قدیم بسیار چیز خوبی بود.

از سفارت با کالسکه چسرا گذشته باز از تنگ قلاته را گذشتیم. بعد را به قایق نشسته رو به بیگلربیگی کردیم. وقت غروب رسیدیم. امروز سیاحتی شد.

روز یکشنبه سلخ جمادی الثانیه و ۲۴ او - صبح مثل دبروز در باغ بیگلربیگی گردش شد. طبقات قشنگ خوب دارد. چند درخت تخم داشت به میرزا علی خان سپردم بعضی تخم درخت گلها را بگیرد و برای تهران بردارد.

بعد از نهار خواب و بعد از خواب حمام رفتیم. در سه ساعت به غروب مانده سوار قایق شده در حرانمان پیاده گشتم. کالسکه سوار شده از عمارت و باغ یلدز گذشته از تپه های آن طرف سرازیر سربالا شده تا کاهه خانه آنجا باغ و کانال و عمارت خوب سلطان عبدالمجید را دیدم که خیلی جای باصفا و عمارت خوب بود. قدری پائین تر کوشک دیگری بود آن هم بد نبود لکن کوشک کاهه خانه خیلی خوب است. از آنجا یک ساعت به غروب مانده برگشتم. در چراغان آفتاب غروب کرد.

برگشتن راه دیگری بود که در میان محلات عبور بود. بر سلطان عبدالعزیز سلیمان افندی با پنج نفر سوار سواره گردش می کرد. از

عمارت حاجی حسین گذشتیم که آن هم متعلق به سلطان است و سلطان عبدالمجید ساخته است.

در ساعت هفت به بیگلربیگی رسیدم. در راه بعضی دلبران خطا را دیدیم. حالا شب است و موزیک می‌زنند. فردا سوار کشتی سلطانیه و رو به تفلیس و روی دریای سیاه خواهیم رفت.

روز دوشنبه غره رجب‌المرجب - ۲۵ او - ۸ شهریور ماه - ۲ درجه سنبله. سه ساعت از ظهر گذشته سلطان عبدالعزیز خان تشریف آوردند و با اعلیحضرت شاهنشاهی در قایق نشسته به کشتی سلطانیه آمدیم و روانه شدیم. از بوغاز گذشته داخل دریای سیاه گشتیم. عصر قدری باد بود سرم قدری گیج بود. شب را خوب خوابیدم.

روز سه‌شنبه ۲ و ۲۶ او. در میان دریای سیاه هستیم هوا آرام و خوب است. رنگ آب به سبزی تیره می‌زند. سمت جنوب سواحل اناتولی و مملکت پون نمایان است.

چهارشنبه - هوا خوب بود شب قدری بی‌حرکت بود. عصر چهارشنبه قدری ابر در سمت غرب نمایان شد برقی می‌زد. کم‌کم رو به شرق می‌آمد. برق زیاد شد. من در ساعت ده خوابیدم نصف شب از صدای برق بیدار شدم باران می‌بارید اما دریا آرام بود.

روز پنجشنبه ۴ رجب - ۲۸ او - صبح و ساعت هفت است که کشتی سلطانیه ایستاد مقابل پوتی و به ساحل خیلی دور است. باران هم می‌بارد. هوا همه طرف ابر دارد. دریا آرام است.

(اما بعد از این که شاه و شاهزادگان عظام تشریف بردند عثمانیها بنای بدلعابی را گذاردند. گت گت به ما بستند معطل شدیم. همان کشتی کوچک که شاه را برده بود آمد ما را ببرد. امواج دریا مانند کوه

برخواستند بود آن کشتی کوچک را گاهی چنان بالا می آورد که تخت او با سرتخت مقابل می شد و گاهی چنان پائین می رفت که گمان می کردم با گاو ماهی خیالات ملاقات دارد. عُمَرِیها صندوقها را که دو نفر و سه نفر می گرفتند وقتی بالا می آمد کشتی صندوق الله خدای کریم می انداختند خدا عالم است که سر صندوق چه می آمد.

(از قضا عُمَرِیها فهمیده بودند که کلانتر خیلی احمق است یکی از صندوقهایی که می انداختند در آب افتاد عمده کشتی گرفته نگذارند بروند. چشمهای کلانتر از حدقه برآمد بنای داد و بیداد را گذاشت حضرات که این را دیدند به اشاره یکی از بزرگان آنها ساکهای کلانتر را برداشتند یکی از چپ می دوید یکی از راست. کلانتر بیچاره کلاهش را برداشت به زمین زد عقب اینها بنا کرد به دویدن که صدای خنده از اهل کشتی برآمد.

(حکایت زیاد است مختصراً این است که دریا چنان تکانی داشت که دستها از جانها شسته شد. باران مرگ هر یک قطره یک فنجانی آب داشت باریدن گرفت باران خوردیم وداع باران گفتیم. همه جا آمدیم تا به خشکی رسیدیم بارها به انبارها رفت.

(وقتی که از فرنگستان آمدیم به دولت عثمانی خیلی خوشحالی می کردیم که الحمدالله به مسلمانها آمدیم. زبان می دانند خوش خواهد گذشت. چنان صدمه خوردیم وقتی که از اینها دور شدیم شکرها کردیم.

(باری اینجا که آمدیم خاک اُرس بود دویدند ما را به قهوه خانه که نزدیک بود بردند چای خوردیم لباس خشک کردیم. جای خواب نبود در کالسکه راه آهن خوابیدیم. صبح در ساعت یک راه افتادیم آمدیم در نیمه شب رسیدیم به تفلیس.

(شهر خوبی است ایرانی و گرجی زیاد دارد نامهربان نیستند افسوس که نماندیم تا ظهر معطل بارها بودیم که آوردیم و بستیم قدری هم بازار رفتیم. شب شد.

(صبح هم کالسکه و عراده آوردند سوار شدیم. اسبهای چاپارخانه بسته بودند همه جا به چاپاری آمدیم. در چاپارخانه‌ها چای و قهوه، میوه زیاد. شربت‌های گوناگون. شام، نهار فراوان بود. سه شب خوابیدیم در راه یک شب چاپارخانه یک شب در شهر شب سیم در لزگی که قمه خریدیم. روز چهارم وقت غروب به کشتی آمدیم جمعیت زیاد بود ترک، ایرانی همه جا زیاد بود که بنائی و کارهای دیگری می‌کردند. الان روز شده صبح است در کشتی که دریا هم خیلی آرام است نشسته‌ایم. به توفیق خدای عالم امیدواریم که همه وقت آرام باشد.)

در پوتی جانشین گران‌دوک میشل استقبال کرد. اسباب پذیرائی بسیار خوب بود روانه راه شدیم. در کرتایت غذا دادند بسیار جای خوبی از برگ درختان ترتیب داده شده بود. 'باش آچق می‌گویند. در مسیر شاه جمعی از مهوشان در مقابل صف کشیده بودند بسیار خوشگل و قشنگ از ...^(۱) و غیره. شاهزاده خانم سیری تلی، الیرمین^(۲) با بالا پوش سرخ در مقابل بود که خیلی شباهت داشت.

صبح جمعه ۵ در طلوع آفتاب وارد تفلیس شدیم راه از کرتایت گذشته دره و کوه بود با جنگل و باصفا. در واگن شب بواسطه بی‌خوابی ناراحت بود. در تفلیس خوابیدم. دو سه ساعت بعد بیدار

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. این تشبیهات مفهوم نشد.

شده نهار خوردیم. چون آدمها نرسیده بودند مجال حمام رفتن نشد باز خوابیدم. شب به تماشاخانه رفتم شاه و جانشین هم تشریف آوردند بازی بدی نبود. زنهای چرکس و گرجی زینت مجلس بودند. در باغ چراغان شده بود قدری گردش شد برگشتیم به منزل. شب قدری گردش شد. در برگشتن دو قاطر میرزاعلی و بارها رسیدند.

صبح شنبه ۶ - بعد از نهار حمام رفتیم. حمامهای تفلیس که از آب گرم معدنی است خیلی خوب است.

ساعت شش به شام و دعوت جانشین رفتیم. شاه تشریف آوردند شام خوبی صرف شد بعد از شام تماشای چراغان و آتش بازی شد. در این تماشاها با دخترهای روس آشنائی شد. صحبت بد نبود. در گردش باغ و چراغان تماشای زنهای گرجستان می شد. راه تنگ و جنجال مجال راه نبود و در این میانه یکی از کسان گراند دوشس رسید مرا نشناخته دست داد دو نفری راه می جستیم. در میان زنها و مردها. باز معلوم شد که چقدر اهل آلمان مردمان خوبی هستند که نشناخته این طور محبت کرد. شب را در منزل خوابیدم.

صبح یکشنبه ۷ - یک ساعت بعد از ظهر با شاهزاده ها و جمعی دیگر از راه پتروسکی روانه راه شدیم. سوار کالسکه شش اسبه بودیم. قبله عالم با قدر قلیلی از راه بادکوبه تشریف فرما شدند. یک دسته هم روز شنبه از راه پتروسکی روانه شده بودند و بینه و بارها را از عقب بنا شد از راه بادکوبه ببرند و من و نصرت الدوله در کالسکه پُسته نشستیم. اعتراض السلطنه و حسام السلطنه هم بودند. عماد الدوله و ایلخانی اللهقلی میرزا با هم بودند. معتمد الملک و کلنل بزاک در جلوی من با هم بودند. همه راه به تندی می گذشتیم. اغلب در استاسیونها اسبها عوض می شد. شب ساعت دوازده نصف شب گذشته در یکی از

منازل پُسته پیاده شدیم خوابیدیم. راه را بسیار خوب ساخته‌اند و شوسه کرده‌اند.

صبح دوشنبه ۸ - اول سپتامبر - ساعت هشت روانه شدیم از کوه بالا آمدیم راه بسیار بسیار خوبی ساخته شده است در بالای گردنه استاسیان گردادور است و این قلعه به همین اسم است. در مقابل کوه‌های بلند پر از برف نمایان است. همین سلسله کوه قفقاز است و قاف معروف زمان قدیم همین کوه است.

حقیقت سلسله جبال بسیار بلندی است اغلب سبز است و در بعضی جاها جنگل است. از گردنه سرازیر شدیم قریب سه ساعت طی این گردنه کشید در استاسیان نهار صرف شد که کوه و قله کازیک معروف که پر از برف بود در مقابل بود.

از آنجا آمدیم تا نزدیک ولادی قفقاز به رودخانه ترک رسیدیم و از جانب جانشین و از جانب ژنرال لُریس ملیگف سوار بسیاری از قزاق و غیره استقبال کرد. بازیهای خوب کردند. در سواری حقیقت بسیار استادند اما اسب خوب ندارند. اغلب یابو مانند بود. لباس غریبی دارند شمشیر و قمه و تفنگ و تپانچه دارند.

دو ساعت به غروب مانده رسیدیم به شهر و در عمارت ژنرال منزل شد. در دم عمارت ژنرال و یک دسته از سرباز و صاحب‌منصبان ایستاده بودند. در جلوی آنها رفتیم احوال‌پرسی کردم بعد آمدیم به عمارت در ساعت هشت شام در عمارت صرف شد. در آن جمعی بودند.

بعد از شام رقص لزکی و قزاقی سوارها کردند خیلی لذت داشت تماشای خوب داشت مدتی کشید بعد به تماشای چراغانی رفتیم با ژنرال و شاهزادگان در باغی که هفته‌ای دو شب برای رقص باز است.

زنهای خوشگل خوب بودند. جمعیت زیاد بود. دخترها و زنها رقصیدند بسیار تماشا کردیم خیلی لذت داشت آخر برگشتیم در منزل خوابیدیم.

صبح هم در ساعت هشت روز سه شنبه ۹ و ۲ سپتامبر سوار کالسکه خودمان شدیم. مردم جمعیت کرده بودند ژنرال را وداع گفته رفتیم. سوار قزاق و غیره در هر استاسیان قریب چند نفر حاضر و همراه می شد. هریک به جزئی اختلاف رنگ لباس امتیاز از یکدیگر داشتند همه جا در کنار راه بازی می کردند. لکن گرد و خاک فراوان می شد. از گردنه گُردادور که سرازیر شدیم گرد و خاک داشتیم امروز خیلی زیاد بود راه ساخته نشده است زمین هموار است درواقع دشت فبحاق است که الآن ما می رویم.

کمی در راهها آبادی است زمین علف دارد. شب ساعت یک به خاصه پورت پیاده شدیم که چراغانی و جمعیت بود. امروز در بین راه در شهر...^(۱) هم پذیرایی شد. نهار خوردیم شب را خوابیدیم.

صبح چهارشنبه ۱۰ ساعت هشت روانه شدیم همه راه گرد و خاک خوردیم تا به پتروسکی در ساعت شش رسیدیم. در کنار اسکله هم ژنرال^(۲) با یک دسته از سرباز و جمعی صاحب منصبان استقبال کردند.

وارد کشتی کنستانتین شدیم دو ساعت بعد کشتی به راه افتاد. شب را خوابیدیم.

حالا که صبح است و در روز پنجشنبه ۱۱ و ۴ سپتامبر در کشتی و

۱. اسم شهر نوشته نشده است.

۲. اسم ژنرال نوشته نشده است.

دریا پیمائی هستیم به بادکوبه می‌رویم. ساعت ۹ به بندر بادکوبه رسیدیم همان وقت ورود از راه دیگر اعلیحضرت شاهنشاهی وارد بادکوبه شدند. شام میل می‌کردند تا به کشتی ناصرالدین شاه که دولتی است آمدیم شاه به کشتی کنستانتین تشریف‌فرما شدند ساعت ۱۱ روانه شدیم.

صبح جمعه ۱۲ و ۵ سپتامبر. زکام من شدت کرده احوال بسیار بد است. دریا آرام است. دیشب ساعت ۱۱ تلگرافی از جانشین رسید احوال پرس شده بود جواب نوشتم. خوابیدم هوا قدری ابر دارد روبه انزلی می‌رویم ختم فرنگستان است.

دریا قدری دیوانگی کرد کاپیتان گفت نمی‌شود انزلی رفت می‌رویم به سارا هر وقت دریا آرام شد روبه انزلی می‌رویم. به قدر دو ساعت دیگر که هوا خوب شد باز روبه انزلی می‌رویم.

زبان گرجی زبان علیحده‌ای است. سه پادشاه‌نشین یعنی والی‌نشین بوده است یکی تفلیس یکی کارتل یکی البرت. زبان گرجی حرف قاف زیاد دارد خودشان را کاروتل می‌گویند. ولایت گرجستان را کاروتلی می‌گویند کارت ولی (گرجی) ساکارت ولی (گرجستان)

ساعت ده که باید به انزلی برسیم با دو انقلاب دریا نتوانست برود قدری عقب نشست و لنگر انداخت تا صبح در تشویش و اضطراب بودند. کشتی متصل در حرکت بود من که بیخود بودم.

صبح روبه انزلی رفت در نزدیک انزلی لنگر انداخته‌ایم.

روز شنبه ۱۳ و ۶ سپتامبر همان‌طور کشتی در اضطراب دچار بود و روبروی انزلی ایستاده‌ایم نه از آن طرف کسی می‌تواند بیاید نه از اینجا کسی پیش می‌رود. کشتی کنستانتین هم در نزدیک ما لنگر انداخته است.

من این صفحه را لازم بود در این حالت در ساعت ۹ بعد از ظهر بنویسم تا ببینم امشب خدا چه می خواهد فردا به انزلی می رسیم یا باز در همین معرکه باید بمانیم. شام ما منحصر به یک بشقاب سوپ و یک استکان بر دو است که تمام شد.

دیشب و امروز صبح باران به شدت بارید خصوصاً دیشب که هنگامه بود تا صبح روز یکشنبه ۱۴ و ۷^(۱) در ساعت هفت قایقها از انزلی به حرکت آمدند تا الآن که یکی از قایقها به کشتی کنستانتین آمد و برگشت انشاء الله چند ساعت دیگر تماماً خواهیم رفت.

(به دریا نشستیم آمدیم شب رسیدیم به بادکوبه همان ساعت شاه هم تشریف آوردند. به جهت چاپاری اردو به سه قسمت آمده بودند. شاه هم از راه دیگر که رسیدند در ساعت آمدند به کشتی که ما نشسته بودیم با هم به کشتی دیگر رفتیم رو به راه آوردیم. یک شب ماندیم در دریا صبح فرح داشتیم که الان به انزلی می رسیم. باری شب بنای بارندگی را گذارد و دریا به حرکت درآمد. ابر اول خیمه زد و باران مرگ به باریدن گرفت. کشتی مانند کاسه چوبی موج دریا هر ساعت به یک طرف می برد. سرها به چرخ درآمد بنای قی و اسهال را گذاشتیم. هر یک به گوشه ای افتادیم روز که روشن شد انزلی را به چشم دیدیم از انقلاب دریا نمی شد نزدیک برویم. از آنجا هم کسی جرأت نمی کرد بیاید.

(روز شب شد که ما هم شهادت خود را گفتیم تا شب شد باز ماندیم باران می بارید باد می آمد. همه جا اطاق پر از آب شد که خود ما نوکرها همگی الوداع می کردیم. غذا هم نبود که بخوریم اگر با هزار

التماس یک فنجان چای به ما می دادند فی الفور قی می کردیم. صبح که شد دریا آرام شد جانی تازه به جان ما آمد شکرها کردیم کرجیها را آوردند بنشستیم آمدیم به انزلی الان نشسته ایم رفقا دور هم جمع هستند.)

در ساعت هشت شاه به کشتی کوچک بخار سوار شده به طرف انزلی تشریف فرما شدند. حقیقت ما در این کشتی منتظر برگشتن پراخوت دریابگی نشدیم که سه لنگا رسیده بودند من و حسام السلطنه و اعتضاد السلطنه و نصرت الدوله و عماد الدوله و علاء الدوله و ایلخانی اللهقلی میرزا و احتشام الدوله نشستیم و ملا ابراهیم نام غازیانی که شبیه تعزیه هم می شود کشتیران بود روانه شدیم در جای القای آب رود به دریا که تلاطم موج زیاد بود نمی گویم چه تفصیلی داشت همین قدر می نویسم که چشمهای عماد الدوله باز نشد مگر آن وقت که ملا ابراهیم مزده گذشتن داد و آواز خواند. شعر مناسب بود.

خلاصه به سلامتی گذشتیم و در خانه یکی از مردمان انزلی نازل شدیم. نواب والا رکن الدوله و جناب صاحب دیوان و نواب عضد الدوله و عمید الملک و دو نفر دیگر که به استقبال موکب همایون از خمسه و آذربایجان و تهران آمده بودند تشریف آوردند. ملاقاتی شد چشمها روشن گردید. هوای انزلی بسیار خوب است آتش بازی و چراغان در انزلی و غازیان بود.

صبح دوشنبه ۱۵ جمادی الثانیه و ۸ سپتامبر در رکاب مبارک به کشتی کوچک بخار نشسته و از مرداب گذشتیم. در نزدیک رودخانه به قایق و لنگا نشستیم و در پیربازار پیاده شدیم. سوار اسب شده تا رشت برتمه و چارنعل آمدیم در رکاب مبارک وارد رشت شده از میان

شهر گذشتیم. در بیرون شهر سمت شرق میدان ناصری چادر اردو افتاده است. وقت غروب امروز صدراعظم معزول شد.

روز سه شنبه ۱۶ و ۹ سپتامبر در رشت اطراق شد و حکم عزل صدراعظم در مجلس قرائت گردید. فردا حرکت است. غروب روز دوشنبه ۱۵ افول غرور و شوکت جناب بود.

چهارشنبه ۱۷ و ۱۰ سپتامبر ساعت ده حرکت موکب همایون بود. هوا گرم شد راه از میان جنگل و هموار و میان خیابان بود. گرد و خاک هم داشت. ساعت شش وارد چادر که در کنار رود قزل اوزن است شدم و اسم منزل امامزاده هاشم است. پنج فرسخ راه بود. کمپانی راه آهن در سر راه اول منزل مشغول صاف کردن زمین است و حالا ابتدای این کار است تا کی به انجام برسد.

پنجشنبه ۱۸ و ۱۱ سپتامبر. ساعت ۱۰ حرکت شد همه راه از کنار قزل اوزن و بغل تپه و کوه و دزه بود. از میان جنگل می گذشتیم ساعت ۳ به رستم آباد که منزلگاه بود رسیدیم. چهار فرسخ راه است. هوا گرم بود و در سایه درختان جنگل خیلی هوای خنک و لطیف و ملایم بود. امروز عمل صدراعظم دوباره تجدید شد. دیشب تهدید شد. امروز اعتضاد السلطنه و حسام السلطنه، عماد الدوله، علاء الدوله، صاحب دیوان با احکام به تهران روانه شدند. حضرات تهرانی در نیاوران جمع اند. در انزلی عرایض آنها تلگرافاً رسید در رشت خواهجۀ انیس الدوله با عرایض نوشته رسید و تلگرافها شد.

جمعه ۱۹ و ۱۲ سپتامبر. ساعت ۷ سوار شدم از کنار رود قزل اوزن که دهات رودبار و درختان زیتون آن افتاده است گذشتیم از بغل تپه و کوه راه بود یک ساعت نهار خوران کشید ساعت یک و نیم به هرزه ویل که از منجیل قدری گذشته از بغل کوه میان دره است منزل

شد. آب رودخانه حالا کم است از دو چشمه پل بیشتر نمی گذشت
چهار فرسخ راه بود باد سخت از وسط راه بنای وزیدن کرد در سر پل
منجیل خیلی شدت داشت. الان هم به تندی می وزد.

(اما میرزا علی فرصت نکرد که روزنامه بنویسد احوالش هم بسیار
بد است. چون امروز رمق تازه و خوشحالی بی اندازه روی داد جانی
گرفت به جهت این که امروز که یکشنبه است صبح زود سرکار
شاهزاده اعظم روحانفداه به جهت گرمی هوا سوار شدند. در راه در
کنار رودخانه مشغول به شکار شدند. چون نیزار بود من هم سرم به
چرخ آمده چشمها هم تیرگی می کرد از ملازمان رکاب دور افتاده
بودم. در کنار جاده ایستاده منتظر نهار بردار بودم در این بین آقا علی
نوکر مقرب محرم نواب اشرف والا نصرت الدوله سرتاucht رسید
دست راست را بلند کرد گفت آمدم ایها الامیر البشاره البشاره بده تا
بگویم. اول گمان کردم که مثل همیشه شوخی می کند گفتم یقین سر
آورده ای گفت والله مژده دارم گفتم بگو. گفت شاه فرمود صدراعظم
را گرفتند برگردانیدند به رشت. سرداری کل هم با شاهزاده^(۱) شد.

(از این خبر نه گوئی قوتی^{بگو} به زانوی من و نوری به چشمهای
خوابیده من آمد به نشاط شدم که شاهزاده نصرت الدوله هم سواره
رسید به آن پیرمردی نه بگوئی رستم زال در اوان جوانی سوار رخس
است و خیال رزم اسفندیار زمان دارد. به من رسید فرمود آقامیرزا
علی نواب والا کجاست؟ گفتم شکار تشریف دارد او رد شد. بنده هم
از ذوقی که داشتم رکاب به اسب زدم یابوی بی جان را تعجبیم که
خوشحالی به او هم اثر کرد به یک چشم زدن مرا به سرکار شاهزاده
والاتبار رسانید. کلاه از سر برداشتم بی ادبانه فریاد البشاره البشاره بلند
کردم زیرا که می دانستم خبر خوب دارم. قال و قیل بلند کردم مژده به

۱. مراد از شاهزاده، فیروز میرزا نصرت الدوله است.

نوع خوب دادم. به نوعی که خستگی از سر حضرت والا دور نمودم. باری آن شب را به این اختصار کردم انشاءالله گزارش در کتابچه بزرگ عرض خواهد شد.)

شنبه ۲۰ و ۱۳ سپتامبر. صبح از هرزه ویل سوار شده در راه کبک و تیهو بسیار دیده شد گرما و خستگی نگذاشت شکاری شود. در کنار رودخانه اعلیحضرت اقدس شهریاری تشریف می آوردند. شرفیاب حضور شده همه راه در رکاب مبارک بودم.

دیشب در هرزه ویل چاپار و تلگراف زیاد رسید. صدراعظم معزول شد و عقب مانده راه امروز همه کنار رودخانه شاهرود بود از نیزار می گذشتیم. سه فرسخ راه بود. از پل لوشان گذشتیم و در کنار شاهرود چادر زدیم. اخبار مسرت از اطراف می رسد تا خدا چه خواهد.

صبح یکشنبه ۲۱ و ۱۴ سپتامبر. صبح اعلیحضرت شهریاری حکم فرمودند پیش نرود و در رکاب مبارک حاضر باشد.

پس از سواری احضار فرمودند مرحمت حکومت فرمودند که در ورود تهران مقر حکومت بروم اظهار شکرگزاری کرده در رکاب مبارک گردنه را بالا آمده تا به خرزان رسیدیم. همه راه سربالا بود. سه فرسخ مسافت بود. گرد و خاک بسیار بود. نیم ساعت از ظهر گذشته به چادر رسیدیم. شب میرشکار با عرایض رسید کار را تمام کرد.

صبح دوشنبه ۲۲ و ۱۵ سپتامبر ساعت ده و نیم در رکاب مبارک روانه راه شده از گردنه و کتلها سرازیر شده. مشیرالدوله^(۱) را مراجعت و حکومت گیلان دادند. از رکاب مبارک مرخص شد. ساعت چهار به آقابایا رسیدیم در چادر استراحت شد. باد سردی می وزید لکن چندان سخت نیست. انگور در باغ فراوان است. کنار آب چادر زده ایم

۱. میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم.

همان مکانی است که وقت رفتن منزل داشتیم از تپه‌ها به صحرا شدیم.

صبح سه‌شنبه ۲۳ و ۱۶ سپتامبر. ساعت ده از آقابابا سوار شده در رکاب مبارک به قزوین ساعت سه وارد شدیم.

از دحام خلق بسیار بود. در رُگنیه قبله عالم بعضی فرمایشات به هر یک از چاکران فرمودند. بعد هر کس به منزلی که معین شده بود رفت. گرد و خاک اذیت کرد. هوا گرم است آب کم است در خانه عباسقلی خان منزل ما بود.

چهارشنبه ۲۴ و ۱۷ سپتامبر. در قزوین اتراق شد. روز هوا گرم بود در زیرزمین بودم. هر دو شب چراغان و آتش بازی در شهر می‌شود.

پنجشنبه ۲۵ و ۱۸ سپتامبر. روز بهمن از ماه مهر - ۲۵ درجه سنبله - از قزوین ساعت نه بیرون آمده و ساعت ده اعلیحضرت شهریاری سوار شدند من در باغستان در سایه درختان بودم. شاهزاده حسام‌السلطنه و اعتضادالسلطنه هم تشریف آوردند در رکاب مبارک پورتمه چهارنعل تا به خاک علی آمدیم. ساعت یک وارد چادر شدیم. هوای صبح خوب بود اما وقت سواری گرد و خاک و گرما اذیت کرد.

صبح جمعه ۲۶ و ۱۹ سپتامبر ساعت هفت روانه راه شدیم. در ساعت یک و نیم در رکاب مبارک وارد اردو شدیم که در کازران سنگ افتاده است. هوای صبح خوب و بعد بسیار گرم بود. الان که بسیار گرم است. یک ساعت نهار خوران طول کشید. مسافت منزل پنج فرسخ و نیم است.

از قشلاق که یک فرسخ و نیم به گازران سنگ مانده است خاک قزوین است. گازران سنگ جزو ساوجبلاغ تهران است. در خاک علی

شب باد سردی از سمت قزوین و غرب وزید. یادمی‌گویند در گازران سنگ باد گرمی از سمت مشرق و تهران که باد راز معروف است می‌وزید.

صبح شنبه ۲۷ و ۲۰ سپتامبر. در رکاب مبارک سوار شده ساعت نه و یک ربع کم به راه افتادیم. باد مشرق می‌وزید گرد و خاک زیاد شد. کالسکه را تند می‌رانند قریب سه ساعت تمام با اسب یورتمه گاهی تاخت می‌کردیم.

نیم ساعت به ظهر مانده حقیقت از بس که گرد و خاک خوردم و دواندم خسته شدم. راه را کج کرده به نهار پیاده شدم. زمین خشک، خاک مثل توتیا، باد سخت تماشا داشت. قدری انگور و هندوانه و ماست خوردم سوار شدم ساعت یک و نیم به چادر رسیدم که سنقرآباد است.

امروز چهار فرسخ مسافت بود بسیار بد گذشت از بابت گرد و خاک و گرمی هوا.

صبح یکشنبه ۲۸ رجب المرجب ۱۲۹۰ و ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۳ ساعت هفت و نیم سوار شده همه جا کنار جاده افتاده ساعت ۱۱ به چادر که در میان رودخانه کرج کنار نهر حاجی^(۱) زده‌اند پیاده شدیم. راه هموار بود هوا گرم اما بواسطه زود آمدن گرد و خاک نبود خوش گذشت. آب نهر خنک و گوارا است. که سه منزل سابق آب صاف ندیدم. مسافت این منزل سه فرسخ بود. باد راز می‌وزید.

صبح دوشنبه ۲۹ و ۲۲ سپتامبر ساعت هفت از کرج سوار شدم همه جا از بغل کوه و دامنه دست چپ می‌آمدم. چند زربه تیهو و

۱. نهری است که حاجی میرزا آفاسی از رودخانه کرج به تهران کشیده است.

خرگوش دیده شد. در میان نی‌زار و نهرها بسیار بود. ساعت یک در کن به منزل وارد شدیم. هوا به واسطه باد غربی خنک بود. چهار فرسخ و نیم راه بود. بلکه پنج فرسخ.

در کن نواب والا نصرت‌الدوله و وزراء اعیان و اشراف دارالخلافه منتظر تشریف‌فرمائی اعلیحضرت اقدس شهریاری بودند.

صبح سه‌شنبه سلخ رجب المرجب ۱۲۹۰ و ۲۳ سپتامبر ۱۸۷۳ ساعت ده و نیم در رکاب مبارک سوار شده در راه مستقبلین دسته دسته می‌آمدند. گرد و خاک به آسمان رفت. باد غربی می‌وزید هوا گرم و خاک زیاد خفه می‌کرد. در نزدیک شهر جمعیت زیاد شد. در اسب‌دوانی سفرا استقبال کردند. در ساعت یک وارد دیوان‌خانه تخت مرمر شده. اعلیحضرت اقدس شهریاری سلام نشستند. خطیب خطبه خواند. شمس‌الشعرا قصیده، بعد از سلام هر یک به سمت خانه خود رفتند.

انجام سفر و اختتام این روزنامه مختصر است. عزالدوله

عبدالصمد میرزا قاجار.

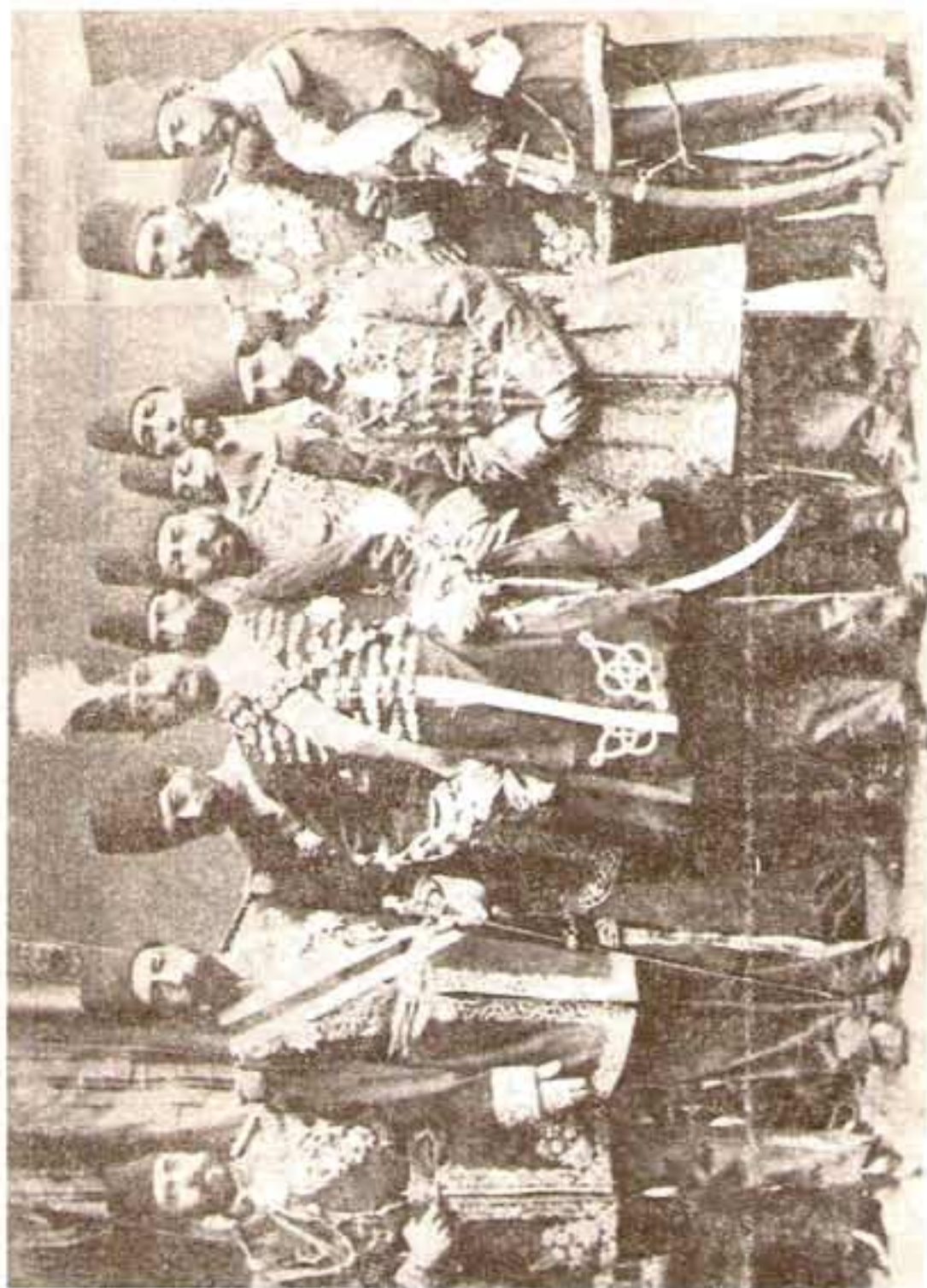


ذکر رفتار فوق العادت راه آهن
برای سرور منشای معظم پادشاه ایران
از مسکو تا پترزبورگ
تاریخ ربیع الاول ۱۲۹۰


اسامی محطات	عدد و رست از مسکو	چه وقت باز داشت	چند وقت بماند	چه وقت بماند است
مسکو			—	—
کلین	۱۴ ۱/۲	۲	۱۵	۱۷
طوار	۱۵ ۱/۲	۴	۱۰	۱۴
سپتروا	۲۴ ۱/۲	۴	۱۰	۱۴
بولر فوج	۳۰ ۱/۲	۴	۱۰	۶
اوتولوفسکه	۴۱ ۱/۲	۶	۱۰	۴۴
مالی ویشیل	۴۵ ۱/۲	۱	۱۰	۶
لنین	۵۲ ۱/۲	۱	۱۰	۶
پترزبورگ	۶۰	۱	—	—



برنامه حرکت راه آهن از مسکو تا پترزبورگ



معاريف همراهان شاه — عكس در لندن انفاخته شده است.
 از راست بچپ يحيى خان معتمدالملك، عمادالدوله، عزالدوله، نصرتالدوله، ميرزا
 قهرمان وزير لشكر، ميرزا حسين خان شيرالدوله، حسنى خان، ناصرالدين شاه.



LONDON AND NORTH WESTERN RAILWAY.

SPECIAL TRAINS
WITH
HIS MAJESTY THE SHAH OF PERSIA,
Thursday, Friday, and Saturday,
June 26th, 27th, and 28th, 1873.

THURSDAY, JUNE 26th.

London (Euston) depart 9.45	Liverpool (Lime Street) depart 8.30
Roady pass 9.45	Crews arrive 7.18
Litchfield arrive 12.55	Crews depart 7.00
Litchfield depart 12.50	Trenton arrive 7.45
Crews pass 9.45	
Liverpool (Lime Street) arrive 2.20	

FRIDAY, JUNE 27th.

Trenton depart 10.0	Manchester (London Road) depart 5.55
Crews arrive 10.25	Manchester arrive 6.28
Crews depart 12.0	Manchester depart 6.30
Manchester (London Road) arrive 12.45	Trenton arrive 7.7

SATURDAY, JUNE 28th.

Trenton depart 11.30
Colwich arrive 11.50
Colwich depart 12.0
Roady arrive 1.15
Roady depart 1.5
London (Euston) arrive 3.0

برنامه راه‌آهن برای بازدید شاه از شهرهای انگلیس



M E N U.

Potages.
Tortue Claire et Lièvre. Consommé à la Grande Monarque.

Poissons.
Bouquet-en-tartine à la Diplomatique.
Saumon, sauce Homard. Turbot, sauce Hollandaise.
Whitebait.

Entrées.
Petites Couronnes de Nouilles à l'Impératrice.
Cailles farcies aux Truffes à la Pouton.
Cinq froides de Filets de Poulet à la Tchernan.

Relèves.
Quartier d'Agneau. Hanche de Venaison.
Haricots Verts.
Sorbets à la Neapolitaine.


Rôts.
Ortolans. Poullets piqués à la Printanier.
Tomates à la Financière.

Entremets.
Gûlée à la Nivernaise. Crème à la Daigoveto.
Charlotte à la Viennoise. Pâtisserie Française.
Poudin glacé à la Norvège.

Glaces.
Crème d'Ananas. Au Citron.
Crème de Pistache. A l'Eau de Raisins.

Dessert.
Des Ananas. Des Melons. Des Pêches. Des Abricots.
Des Nectarines. Des Raisins. Des Cerises.
Des Fraises. Des Reine Claudes. Des Figuees Vertes.

منوی غذا در مهمانی کریستال پالاس (روی صفحه)



بسم صیبر انگلیس عالم زنده گشت
 این صورت نذ از این صانع
 کو اینش

 میرست بنا به بدینه
 نا در زمین از زبان گمان از کمانه
 نه در انش از انده اینص - جانان در صبر بارگشت (شماره ۱۹۳۰)

VISIT OF
 H. H. H. the Shah of Persia,
 TO THE
 CRYSTAL PALACE.
 JUNE 30, ۱۸۷۳.
 FREDERICK SAWYER,
 PURVEYOR.

۱۲۴۶ در طابقتا

HOWLETT & SON, Gold Printers, 25, FINS STREET, LONDON, W.

منوی غذا در مهمانی کریستال پالاس (پشت صفحه)



عزالدوله در لندن



عزالدوله در اسلامبول

سفرنامه

شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله

سفارت فوق العاده برای تاجگذاری

الکساندر سوم

بانضمام

دو سفرنامه از همراهان او

۱۳۰۰ هجری قمری

باهتمام

مسعود سالور

مقدمه سفرنامه روسیه

شاهزاده عبدالصمد میرزا قاجار (سالور) عزالدوله سومین فرزند ذکور محمدشاه قاجار از فضلا و دانشمندان زمان خود بود لکن از نظر این که تألیفاتی جز دفتر خاطرات از خود باقی نگذاشته است مراتب فضل و کمال و دانش او هم پوشیده مانده و در تراجم احوال او به ذکر مشاغل سیاسی او اکتفا شده است.

شاهزاده عزالدوله با این که از کودکی به امور حکومت و سیاست اشتغال داشت معهذآنی از تحصیل علم و کسب کمال کوتاهی نمی کرد زبان انگلیسی و فرانسه و عربی را به خوبی فراگرفت و در فن تاریخ و شعرشناسی و نقاشی و حسن خط به مرحله استادی رسید. جنگها و تابلوهای نقاشی که از او به یادگار مانده گواه این مدعاست. معظم له صرف نظر از موقعیت ممتازی که در خانواده قاجار داشت پدر و برادر و سه تن از احفاد برادرش پادشاه شدند و از نظر مقام علمی و کمالات معنوی و حسن خلق و رفتار و کردار پسندیده ای که داشت مورد احترام اهل فضل و بزرگان و رجال شاهزادگان بود و پس از هشتاد و هفت سال عمر با عزت به سرای باقی شتافت. رحمت اله علیه رحمة واسعة.

شاید به سبب همین سجایا و محاسن بود که ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۰ هجری قمری ۱۸۸۲ میلادی ایشان را که در آن تاریخ عهده‌دار حکومت همدان بود برای شرکت در جشنهای تاجگذاری الکساندر سوم امپراتور روس برگزید و بعنوان سفارت کبرای فوق‌العاده در رأس هیئتی مرکب از آقای مصطفی قلی خان میرپنجه^(۱) و آقای میرزا جوادخان سرتیپ مستشار^(۲) و آقای میرزا تقی خان منشی و آقای میرزا حسن خان منشی دوم و میرزا علی خان مترجم^(۳) و سه نفر نوکر شخصی طاهرخان، علینقی و حسین بیک به دربار روسیه اعزام کرد.

ناصرالدین شاه رجالی را که به مناسبتی به مأموریت می‌فرستاد موظف به تهیه و تنظیم سفرنامه و ثبت واقعیات و خاطرات سفر می‌کرد و نسخه‌ای از آن هم باید با خط خوش نوشته به شاه تقدیم شود.

شاهزاده عزالدوله نیز سفرنامه‌ای از این سفارت تهیه و به امر او دو نفر از همراهان آقایان حسن خان منشی دوم و طاهرخان از خدمتگذاران شخصی نیز رویدادهای مسافرت را نوشته‌اند که در مقام خود در خور توجه است..

بدیهی است در این سفارت مأموریت دیگری غیر از شرکت در جشنها و مهمانیها به وی محول شده بوده است که خوشبختانه سواد گزارشهایی که در این خصوص به شاه تقدیم شده در دسترس نگارنده بود و بدون شک در روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ روابط سیاسی

۱. جد اعلای آقایان جهانگلوه‌ها.

۲. سعدالدوله بعد که در جریان مشروطه به ابوالمله معروف شد.

۳. سه نفر آقایان شناخته نشدند.

ایران و روسیه و مسائل سرحدی می‌تواند مفید باشد.^(۱) مکاتبات دیگری که برای تهیه مقدمات با وزیر دول خارجه (میرزا سعیدخان) مبادله شده و صورت مخارج انجام شده در این مسافرت نیز به جای خود از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

نگارنده به سبب وابستگی خانوادگی^(۲) جایز ندانستم از اوصاف و سجایای ایشان و همچنین از دقتی که در این مسافرت در حفظ شئون کشور ایران انجام داده و توجه دقیقی که در نوشتن سفرنامه شده و نثر شیوای آن که حکایت از تسلط نویسنده به زبان فارسی است بیش از این توضیح دهم چه ممکن بود حمل بر مدهانه و تعصب خویشاوندی گردد لذا با ورود به اصل موضوع قضاوت را به عهده خوانندگان عزیز واگذار می‌نماید.

مشخصات سفرنامه

سه نسخه از سفرنامه در کتابخانه اینجانب بشرح زیر موجود است.

- ۱ - نسخه‌ای که با خط بسیار زیبا برای تقدیم به ناصرالدین‌شاه نوشته شده که متأسفانه نویسنده آن معلوم نیست.
- ۲ - نسخه‌ای است به خط شاهزاده عزالدوله که از تاریخ ۱۴ رجب ۱۳۰۰ آغاز شده. تقریباً حالت یادداشت دارد.
- ۳ - نسخه‌ای به خط میرزاتقی منشی یکی از همراهان با تصحیح شاهزاده عزالدوله.

۱. نامه‌ها در جای خود آمده است.

که نسخه اخیر در حقیقت مسوده نسخه اصل است چون اختلافاتی در این نسخ دیده می‌شود و بعضی مطالب در نسخه اصل آورده نشده و می‌تواند برای خواننده مفید باشد لذا تصمیم گرفته شد اولاً به آن بخش از اختلافات که مربوط به سبک نگارش و عبارات است توجهی نشود ثانیاً موارد اختلاف و اضافات در ذیل صفحات آورده شود تا از شیوایی و فصاحت عبارات کاسته نشود. لهذا آنچه در نسخه به خط عزالدوله است با علامت (ع) و در مورد نسخه دیگر با علامت (ه) مشخص و معین گردیده و در ذیل صفحات آورده شده است. نسخ سفرنامه به خط طاهرخان و میرزا حسن خان منشی در پایان سفرنامه عیناً درج شده است.

در سبک انشاء و تحریر لغات تغییری داده نشده و به همان نحو که در نسخه اصل نوشته شده است استنساخ گردید مانند مَدَم (مادام)، الکسندر (الکساندر)، عاقیا (اقایا) و پَرک (پارک).

در مورد شناسائی اشخاصی که نامشان در این سفرنامه برده شد تا آنجا که میسر بود و می‌توانست برای خواننده مفید باشد به اختصار در ذیل صفحات معرفی شده‌اند.

مسعود - سالور

مقدمات مسافرت

شاهزاده عزالدوله جهت عزیمت به سفارت مسکو تلگرافی از همدان به تهران احضار^(۱) و مقرر گردید در غیاب خود امر حکومت را به فرزند ارشد خود حسینقلی میرزا محول نماید و چون فرزندش در آن هنگام بیش از پانزده سال نداشت لذا میرزا احمد وزیر^(۲) را به پیشکاری تعیین و دستورالعمل مورخ هشتم جمادی الاول ۱۳۰۰ هجری قمری را^(۳) صادر مینماید و در دفتر خاطرات چنین نوشته شده:

روز سه‌شنبه ۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰۰ وقت عصر تلگراف از جانب همایون جناب آقا^(۴) فرمودند که به تهران رفته و برای تهنیت تاجگذاری امپراطور روسیه به روس بروید و در تهیه مسافرت هستم و حسب‌الامر همایون حسینقلی را به حکومت همدان گذاشته‌ام به

۱. متأسفانه اصل تلگراف موجود نیست.

۲. میرزا احمد شریف‌الملک از اعیان و رجال خوشنام شهر همدان اولاد او به نام خانوادگی احمدی مشهورند.

۳. تاریخ‌ها هجری قمری است.

۴. میرزا به سفرت الممالک.

پیشکاری میرزا احمد وزیر امیدوار به فضل الهی است که در این سفر خوش بگذرد و اسباب نیک‌نامی حاصل شود و حسینقلی و قهرمان^(۱) در راحت باشند.

از امروز به بعد روزنامه سفر را گفته‌ام میرزا تقی منشی بنویسد و من بینم تصحیح نموده کتابی شود. ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۰ همدان. در این خصوص حکمی به عنوان میرزا احمد وزیر به شرح زیر صادر کرده‌اند:

مقرب الخاقان میرزا احمد وزیر مفتخر بوده بداند حالا که ما بر حسب امر همایون می‌رویم در غیاب نور چشم مکرم حسینقلی میرزا در همدان خواهد بود امر حکومت حسب الامر الاعلی محول به آن نور چشم است پیشکاری و وزارت آن نور چشم به عهده آن مقرب الخاقان وا گذاشت باید از هر جهت کمال خدمت و امانت را بجا آورده نگذارد دیناری حیف و میل در منال دیوانی شود و در انتظام ولایت اهتمام داشته بی حسابی روندهد نوکرهایی که مشغول خدمت هستند از آنها توجه داشته در کارهای آنها مواظبت نموده بر حسب تقصیر مورد تنبیه و سیاست گردد کلیه نیک و بد از شخص مقرب الخاقان دیده خواهد شد. در ضبط اجارات و اجاره دادن وجوهات و جمع آوری مالیات چنانچه تعهد نموده باید نهایت اهتمام را بنماید و شرط امانت بجای آورد که بدون نقص عاید کارگذاران ما شود. به تمام رؤسای ولایت از آقایان عظام و خوانین و غیره ابلاغ حکم ما را نماید که هر یک در غیاب ما بهتر مراقبت در انتظامات

۱. حسینقلی پسر اول (۱۲۸۵-۱۳۵۱) (عمادالسلطنه) قهرمان پسر دوم (۱۲۸۸-۱۳۶۴) (عین‌السلطنه).

داشته باشند. حمایت و رعایت بی قاعده و بدون حساب از کسی که مقصر و مستوجب تنبیه باشد ننمایند. به اتفاق در پیشرفت امور سعی باشند. انشاءالله باید قسمی در خدمات محوله آثار کفایت ظاهر سازد که اسباب اعتبار و افتخار آن مقرب‌الخاقان در حضور کارگذاران سرکاری افزون گردیده خاطر ما را آسوده دارد و در عهده شناسند. ۸ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۰۰.

در حاشیه حکم به خط شاهزاده عزالدوله چنین نوشته شده است:

میرزا احمد در مراتب مرقومه بدون اغماض باید جهد نموده و در انتظام ولایت و توفیق عمل اهتمام داشته بهیچوجه کوتاهی ننماید. رعایت خلق و حفظ شرایط انتظام را به اقصی درجه رعایت نماید.

شرح مسافرت هفت روزه از همدان به تهران از راه ساوه (از ۷ جمادی‌الاولی) را طاهرخان در سفرنامه خود نوشته است که در ضمیمه به نظر خوانندگان خواهد رسید.

از تاریخ ۱۴ جمادالاولی غره رجب ۱۳۰۰ برای تهیه مقدمات مسافرت و آماده شدن نامه‌های به عنوان امپراطور و ملکه و وزیر خارجه در معرفی عزالدوله بعنوان سفیر فوق‌العاده برای شرکت در تاجگذاری که در حقیقت اعتبارنامه‌های ایشان است در تهران توقف شده و بعلاوه مکاتباتی هم بین شاهزاده و وزارت خارجه درباره لباس و نشان و پول و غیره مبادله شده و وزارت خارجه برای هر یک از سئوالات جواب مقتضی داده است.

۱- نامه اعلیحضرت پادشاه ایران
به اعلیحضرت امپراطور روس الکسندر سیم

اعلیحضرت قویشوکت امپراطور معظم پادشاه مفخم
برادر مکرم کامکار

اکنون که به فر و اقبال و مشیت خداوند قادر متعال درخت امید
دوستان بارور شده و نخل آرزو به ثمر رسیده هنگام فزایش زیب و
زینت تاج و تخت سلطنت و موقع تاجگذاری آن اعلیحضرت است
کمال موالات و اتحادی که از قدیم مابین این دو دولت قوی بنیاد
حاصل است و بحمدالله تعالی روز بروز کاملتر می شود مقتضی
گردید که مشارکت و مباحثت خودمان را در این عیش و شادی ظاهر
نموده در مقام تبریک و تهنیت برآئیم لهذا برادر فرخنده سیر نامدار و
نورچشم اعز کامکار عزالدوله عبدالصمد میرزا که از محترمین خانواده
سلطنت و بواسطه سمت اخوت دارای شئون فائمه و احترامات
رایقه است مظهر مستقیم خودمان قرار داده روانه نزد شوکت وند آن
اعلیحضرت نمودیم و مکنونات قلبیه خودمان را مبنی بر روابط
مستحکمه دوستی که بعون خداوندی همه روزه در ازدیاد است و
آرزومندی این عیش و سرور به او القاء فرمودیم و نظر به اعتماد و
اطمینانی که نسبت به برادر والا گهر معزی الیه داریم امیدواریم که
منظورات باطنیه ما را در حضور آن اعلیحضرت نیز به اقتضای
معلوماتی که از خلوص مودت و صفای نیت ما نسبت به خودشان
دارند بیانات حضوریه او را که از روی تلقینات شفاهیه ماست به سمع
قبول اصفا فرموده به حلیه یقین و حسن اعتماد محلی و مزین
خواهند داشت و بطوریکه شایسته ذات عطوفت سمات آن

اعلیحضرت است برادر معزی‌الیه را به تفقدات مشفقانه تلقی خواهند فرمود. در این موقع احترامات فائقه خودمان را نسبت به آن اعلیحضرت تجدید و از خداوند کریم مهربان طول عمر و ازدیاد شوکت و بقای آن اعلیحضرت را با خوشبختی و شادکامی آن خانواده مسئلت می‌نمائیم و از درگاه احدیت متمنی هستیم که رشته الفت مابین این دو دولت همیشه به حبل‌المتین مودت محکم و استوار و زمان دوستی الی‌الابد مؤید و پایدار باشد.

در قصر سلطنتی دارالخلافة تهران به تاریخ شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۳۰۰ سال سی و ششم سلطنت ما تحریر شد. الواثق بالله الملك الغفار ناصرالدین شاه قاجار.

امضاء حاشیه به خط مبارک اعلیحضرت پادشاه بود. نامه در پاکت ممهور بود و پاکت در قاب لُق مفظول دوز گذاشته شده بود.

۲- نامه اعلیحضرت پادشاه ایران به امپراطور روسیه

خواهر والاگهر معظمه مهربانا

در این اوان میمنت اقتران که تاج و تخت آن سلطنت قوی بنیان به وجود مسعود اعلیحضرت امپراطور اعظم به مباحثت و همسری آن خواهر نجسته اختر زیب و زینت تازه می‌پذیرد کمال مودت و اتحادی که مابین این دو دوست ابد آیت برقرار و پایدار است مقتضی شد که مراتب شرف و سرور قلبی خودمان را در این عیش فرخنده و سرور پاینده به خاطر مهر مظاهر اعلیحضرت امپراطوری و آن علیاحضرت معظمه به توسط یکی از محترمین خانواده سلطنت و معتبرین سلاله عظمت و شوکت ظاهر و آشکار نمائیم لهذا برادر

فرخنده سیر نامدار نورچشم اعز کامکار عبدالصمد میرزا عزالدوله را که برادر عزیز ماست برای این مأموریت شایسته و سزاوار دانسته با نامه مودت علامه برای الغای مراسم تبریک و تهنیت نزد مودت و فد اعلیحضرت امپراطور اعظم و آن علیاحضرت روانه نمودیم و ضمناً مکشوف خاطر نصفت مظاهر آن علیاحضرت می داریم که ما را در این عیش و مسرت با خود قرین مشارکت دانسته یکی از دوستان حقیقی خیرخواه شمارند و مانند خود مسرور و فرحناک پندارند. در این موقع با کمال وجد و شادی به آن علیاحضرت در مقام تبریک و تهنیت برآمده از حصول این مقصود عاقبت محمود که مطلوب قلب ما بود خیلی شاکر و خشنود هستیم و از خداوند متعال مسئلت می نمائیم که وجود مسعود اعلیحضرت امپراطور اعظم و آن علیاحضرت را در کنف حراست خداوندی محفوظ فرموده سالهای دراز با عیش و سلطنت دمساز باشند و همواره ابواب مراوده مابین این دو دولت باز و نسیم الفت و دوستی پیوسته در اهتزاز باشد. باقی منوط به اظهارات شفائیه برادر والا گهر معزی الیه است. ایام شوکت و کامرانی مستدام. حرر فی شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۰. الواثق بالله الملک الغفار السلطان ناصرالدین شاه قاجار.

۳ — نامه ای است که میرزا سعیدخان وزیر خارجه ایران به مسیو کِرس وزیر خارجه روس هنگام تاجگذاری نوشته اند.

جناب جلالت و فخامت نصابا شهامت و بسالت اتسابا
کفایت و کفالت مآبا دوست مشفق معظم مکرم مهربانا
چون هنگام تاجگذاری اعلیحضرت امپراطور اعظم و موقع

مبادرت و مراسم تبریک و تهنیت از جانب دول معظمه است دولت علیه ایران را که با آن دولت فخیمه سمت دوستی و اتحاد بیشتر و قدیم تر بود با کمال شوق و شعف عجله به اقدام این امر نموده از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ولینعمت من خلدالله ملکه و سلطانه نواب مستطاب اشرف امجد والا عزالدوله که بهمین سلاله سلطنت و مهین برادر اعلیحضرت اقدس همایون و دارای شئونات معظمه در این دولت علیه هستند مأمور به القای مراسم تبریک و تهنیت گردیدند اولیای این دولت علیه کمال امیدواری را از مساعی جمیله آن جناب جلالت مآب در تزئین روابط اتحاد و تشیید ارکان دوستی و وداد دارند که به اقتضای خیرخواهی خود بیشتر از پیشتر در مقام استحکام بنیان مودت برآمده طوری مشید و مستحکم خواهند فرمود که هیچوقت خلل و رخنه در آن راه نیافته الی الابد پاینده و استوار باشد تا مقصود اصلی دو سلطان تاجدار حاصل و خیالات اولیای دولتین فخرمتمین در تمهید تکمیل آن کامل تر کرده متمنی است که اظهارات شفائیه نواب اشرف والا را که از روی تعلیمات و تلقینات ملوکانه اعلیحضرت ولینعمت من است به اعتماد کامل مطابق صدق و حقیقت دانسته محض دولتخواهی در موقع مخصوص خاطر نشان اعلیحضرت امپراطوری نمایند و در موقع مقتضیه نسبت به نواب معظم از ملاحظات حسنه مضایقه و دریغ نفرمایند. این فرصت را غنیمت دانسته احترامات فائقه را نسبت به آن جناب جلالتمآب تجدید می نمایند. حرر فی شهر جمادی الاولی ۱۳۰۰ - میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه.

در این هنگام از طرف ناصرالدین شاه نشان امیرتومانی به ایشان داده شده است که فرمان آن را از نظر می گذرانید.

فرمان نشان امیرتومانی

آن که چون حکمت بالغه سبحانی و رأفت شامله یزدانی امتزاج عناصر رابعه را به سبب تولید موالید ثلاثه گردانید و هر یک را به نشان و علامت و خواصی آفرید. بنی نوع انسان را که اشرف مخلوقات است اسباب تکمیل و تربیت انواع دیگر قرار داد و انتظام امر انسان را در دست سلاطین با عدل و آئین نهاد تا امر تمدن منظم و مضبوط گردد و مقصود اصلی از کُنْتُ کُنْزاً مخفياً به ظهور آید سریر سلطنت ممالک ایران را که بهترین اماکن جهان است امروز به وجود مسعود همایون ما مزین فرمود و حفظ مخلوق آن را به رأی معدلت پیرای ملوکانه ما مفوض نمود تا به مفادِ إعطی کُلِّ ذیحق حَقُّه حقوق خدمت هر کس را ادا و منتسبین خانواده سلطنت را بیشتر مورد لطف و عطا فرمائیم. من جمله برادر فرخنده سیر نامدار و نورچشم اسعد کامکار عزالدوله عبدالصمد میرزا است که نهال قامتش در جویبار سلطنت رسته و در بوستان عنایت ما تربیت یافته همواره از رشحات سحاب مکرمت ما شاداب و از تابش آفتاب رأفت ما بهره یاب بوده است میزان عقل و کفایت و دولتخواهی او را مکرر سنجیدیم و عیار غیرت و لیاقتش را محک امتحان رسانیدیم خواستیم او را مشمول مکرمت مخصوصی سرافراز فرمائیم لهذا در هذه السنه قوی ثیل قامت اعتبارش را به نشان معظم امیرتومانی و حمایل آبی که از نشانهای دیگر سمت برتری دارد آراستیم و بَسْر و دوش افتخارش را به این علامت مخصوص پیراستیم تا از این عطیه بزرگ مباهی و مغرور بوده و به مراسم ارادت و دولتخواهی خود افزوده قرین کمال عزت و مفاخرت باشد مقرر آن که اعمام اکرام و چاکران معتبر دربار گردون

احتشام و صاحب منصبان نظام و غیرنظام پاس احترام نورچشم معزی‌الیه را زائداً علی‌ماکان منظور داشته در عهده شناسند. حررفی شهر جمادی‌الآخری ۱۳۰۰.

اکنون نامه‌های وزارت امور خارجه بامضاء میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه که در جواب نامه‌های شاهزاده عزالدوله نوشته شده است ذیلاً درج می‌شود. متأسفانه نامه بدون تاریخ است و تقدم و تأخر آن را نمی‌توان رعایت نمود تنها یکی از نامه‌ها دارای تاریخ است که گویا آخرین نامه باشد. ضمناً از ملاحظه نامه‌های ذیل پی‌به‌مفاد نامه‌های شاهزاده می‌بریم.

نامه اول

قربانت شوم. در چند فقره امور راجع به سفر خیرت اثر سؤال فرموده بودند و شفاهاً برای جواب اظهار انتظار فرمودند اجمالاً عرض می‌کنم و اگر باز هم به صورت مسئله بطور وضوح به خاطر مبارک والا مکشوف نشود ثانیاً استعلام خواهند فرمود.

در باب لباس عرض کردم مطابق لباس رسمی جناب مستطاب اجل اکرم افخم مدظله‌العالی باید تدارک شود ممکن است تا موعد حرکت موکب همایون به همین طرح و نمونه در کمال امتیاز از اسلامبول بخواهید و برسند. لباس عادی و دائمی سرداری و شلووار ماهوت ساده خواهد بود.

لباس ایرانی ترمه‌دوزی و بعضی تجملات از جواهر و غیره شاید در بعضی مهمانیهای غیر رسمی لازم شود.

چیزی که لازم است همراه داشته باشد پول نقد است و غیر این گمان ندارم مایحتاج دیگر باشد. نوکر هرچه کمتر برداشته شود به

راحت و سلامتی نزدیک‌تر است برای سرکار والا تا دو نفر امکان برداشتن نوکر خواهد بود.

از جانب دولت اسباب داده نمی‌شود و گویا احتیاج نباشد. از نشان و امتیازات هرچه هست برای مواقع رسمیه لازم است الاکه حمایل موقوف و متروک است و فقط دسته وزرای فخام حمایل سبز خواهند داشت. نشانهای شیر و خورشید استعمالش منحصر به بالاترین رتبه آن خواهد بود که دارا هستند و نشان شیر و خورشید از درجات پست و مختلف متروک است.

نشانهای خارجه را استعمال خواهید فرمود.

مترجم خوب است یکی از این دو نفر باشد که در خدمت نواب مستطاب والا خواهند بود نه این که بر عدد بیفزایند.

ترتیبی که در رقیمه والا سئوال شده بود جواب عرض کردم و منتظرم باز هم از آنچه سئوال فرمایند خاطر مبارک والا را اطلاع دهم. زیاده جسارت نمی‌رود.

نامه دوم

فدایت شوم. رقیمه شریفه نواب مستطاب اشرف والا اشرف وصول بخشید از مضمون روزنامه پوبلیک نیوز^(۱) قبل از ملاحظه رقیمه والا بنده نیز مطلع شده بودم تکلیف نواب مستطاب والا و اجزاء سفارت کبری این است که از هر جهت حاضر و آماده این سفر خیرت اثر شده هر وقت که از سفارت روس اعلام کردند بلامعطلی روانه شوند. وزارت جلیله خارجه هم اقدامات لازمه را در تهیه

ملزومات بکار برده ذره فروگذار نکرده است. تنخواهی که باید از خزانه دریافت و به نواب مستطاب اشرف والا عاید دارد به توسط معتمدالسلطان میرزا جوادخان سرتیپ عاید نمود. نامه‌ها و فرامین نشان و احکام مدال هم امروز به اتمام رسید. تسلیم سرتیپ شد که در هر موقع نواب مستطاب والا بخواهند به مصرف برسانند بدهد در خصوص اسب و کالسکه حکم همایون به حضرت مستطاب امجد ارفع اعظم والا آقای نایب‌السلطنه^(۱) دامت شوکت ابلاغ شده به توسط منشی باشی فرموده‌اند اسب و کالسکه هر وقتی که بخواهند حاضر است. یک دفعه دیگر هم همین مضمون را دستخط فرموده‌اند زبانی هم فرمایش نموده‌اند در این صورت گویا تجدید عرایض به خدمت والا در این باب مناسب و مستحسن نباشد البته اسب و کالسکه در موقع خود حاضر خواهد شد و بحمداله منقصدی در لوازم سفر والا نیست.

معتمدالسلطان میرزا جوادخان سرتیپ همیشه یادآور و مواظب است. سرکار والا نمی‌دانم تعیین عدد نوکرهای شخصی و نوکرهای اشخاصی را که در این سفر بستگی مخصوص به والا دارند فرموده‌اند و از این جهت و از بابت لباس مهیا شده‌اند یا نه. انشاءالله طوری مراقبت فرموده‌اند که عدد نوکرها از آنچه مقرر است نگذرد و حاضر باشند همین که از سفارت اعلام کردند بدون تأخیر روانه شوند.

نامه سوم

فدایت شوم. در فقره سکه کردن پول سیاه این که مرقوم فرموده

۱. کامران میرزا امیرکبیر سومین پسر ناصرالدین شاه وزیر جنگ.

بودند به دو عرض نواب والا جواب و حکمی نفرموده بودند صدق است. دستخط همایون را که زیادت کردم حکم نفرموده بودند واضح است حمل پول سیاه به ولایات قریبه و بعیده کرایه دارد و کسانی هم که از جانب نواب والا مراقب و مأمور این کار خواهند بود خرج دارند من نمی توانم علی التحقیق این دو مسئله را واضح و روشن نمایم بهتر این است که باز خودتان عرض کرده هرطور امر و مقرر نمایند اطاعت شود. زیاده عرض ندارم.

نامه چهارم

وزارت امور خارجه دولت ایران

مورخه سلخ شهر جمادی الاخر سنه ۱۳۰۰

نمره ندارد.

فدایت شوم. صورت اجزاء سفارت کبری را که به سفارت روس معرفی شده است برای استحضار خاطر نواب مستطاب والا ارسال داشت و از سفارت هم همین طور به پترزبورغ تلگراف کرده اند و سرکار اشرف والا هم معلوم است از همان قرار آنها را معرفی خواهید فرمود. فردا هم که خود از درک ملاقات سرکار اشرف والا مسرت حاصل خواهد کرد اگر خبری باشد که لازم به مذاکره باشد خدمت باسعادت والا زحمت داده خواهد شد. زیاده تصدیع داده ام ایام به کام باد.

صورت اسامی اجزاء سفارت ضمیمه نامه بالا.

اسامی اجزاء و صاحب منصبانی که در خدمت نواب مستطاب اشرف امجد ارفع والا شاهزاده اعظم والاتبار عزالدوله دام اقباله برای تهنیت تاجگذاری اعلیحضرت امپراطور دولت بهیه روسیه خواهند

بود.

۱. امیرالامراء العظام معتمدالسلطان	۲. معتمدالسلطان میرزا جوادخان سرتیپ
مصطفی قلی خان میرپنجه شخص	نایب اول وزارت جلیله خارجه با سمت
دوم سفارت با دو نوکر	مستشاری سفارت کبری با دو نوکر (۱)
۳. مقرب الخاقان میرزا علی خان	۴. مقرب الحضرت... (۲) میرزا حسن خان
مترجم اول وزارت خارجه	منشی دوم وزارت خارجه

اسامی نوکران نواب مستطاب اشرف والا دام اقباله هم چهار نفر نوشته شده است.

پس از این مقدمات در یادداشت‌های روزانه به خط میرزا تقی خان منشی چنین نوشته شده است:

روز چهارشنبه ۲۳ جمادی الثانی پنج ساعت به غروب مانده در بالاخانه وزارت خارجه تغییر لباس داده با اجزاء به حضور مبارک شرفیاب شده فرمایشات در کمال مرحمت فرمودند امر و مقرر داشتند که زود حرکت کنید.

روز سه‌شنبه غره جناب جلالت مآب وزیر امور خارجه تشریف آورده وداع کردند نیم ساعت بعد از ظهر از شهر حرکت نمودیم. پس از ذکر آنچه گذشت اینک متن سفرنامه را از روز حرکت ملاحظه خواهید فرمود:

۱. سعدالدوله

۲. یک کلمه ناخوانا

روزنامه سفر فرنگستان - ایاباً و ذهاباً

بسم الله الرحمن الرحيم

روز سه شنبه غره رجب المرجب هزار و سیصد هجری ۲۶ آوریل
هزار و هشتصد و هشتاد و سه روسی ۷ درجه ثور نیم ساعت
بعد از ظهر از دارالخلافة تهران حرکت نموده اجزاء سفارت کبری
امیرالامراء العظام مصطفی قلی خان میرپنجه^(۱)، معتمد السلطان میرزا
جوادخان سرتیپ مستشار، میرزا تقی خان منشی اول، میرزا علی خان
مترجم، میرزا حسن خان منشی دویم در دو کالسکه، طاهرخان، میرزا
علینقی، حسین بیک در یک کالسکه بودند. برای حمل بنه از
تاران طاس^(۲) و گاری حاضر کرده به اسب توپخانه بسته روانه شدیم.
یک ساعت و ربع به غروب مانده کنار رودخانه کرج رسیده بعد از نیم
ساعت مکث از آنجا حرکت کرده پانزده دقیقه به غروب مانده در
مهمانخانه حصارک رسیده در آنجا توقف شد.

چند اسب از اسبان توپخانه به واسطه خامی پا انداخت^(۳) گفتم

۱. (ه) در کالسکه نزد من.

۲. طرم طاس - نوعی گاری و عرابه.

۳. پا انداختن - به کندی راه رفتن.

اسب چاپاری به کالسکه‌ها و تارن‌تاس ببندند^(۱) امروز هوا قدری گرم بود مسافت از تهران الی حصارک هفت فرسنگ است.

چهارشنبه دوم رجب و ۲۷ آوریل. نیم ساعت از دسته گذشته از مهمانخانه حصارک حرکت کرده بعد از دو ساعت به مهمانخانه ینگ‌امام وارد شدیم. ینگ‌امام مهمانخانه و باغ و قلعه تازه خوبی داشت. پس از عوض کردن اسب و نیم ساعت توقف روانه قشلاق شدیم در مهمانخانه قشلاق صرف نهار^(۲) شد از آنجا به کوندر و از کوندر حرکت نموده دو ساعت به غروب مانده وارد دارالسلطنه قزوین در عمارت حکومت خدمت نواب اشرف والا ملک‌آرا^(۳) حاکم منزل نمودیم. از آنجا تا قزوین ۱۶ فرسخ است به قاعده چاپاری دور نیست کمتر باشد. هوای امروز ابر و خنک بود شب قدری باران بارید. نواب اسحق میرزا و یعقوب میرزا^(۴) در سر شام بودند. جناب حاجی میرزا عبدالحسین نایب‌الصدر را ملاقات نموده تلگراف به جناب جلالت‌مآب وزیر دول خارجه شد.

پنجشنبه سیم و ۲۸ آوریل. صبح با نواب والا ملک‌آرا اندرون رفته ساعتی توقف کرده، میرزا علینقی مشغول تعمیر یخدان^(۵)‌ها که از صدمه و تکان‌گاری اغلب خرد شده است می‌باشد. یک ساعت بعد از ظهر نواب ملک‌آرا را وداع گفته از قزوین بیرون آمدیم نواب

۱. (ه) - معلوم شد که اسب چاپاری به قدر کفایت از برای بستن به کالسکه و درشکه و تارن‌طاس موجود است.

۲. نهار همه جا نهار نوشته شده است.

۳. عباس میرزا ملک‌آرا فرزند محمدشاه قاجار.

۴. اسحق میرزا و یعقوب میرزا شناخته نشدند.

۵. یخدان - صندوق.

امیرزاده محمد میرزا^(۱) و سایر اعیان^(۲) که بدرقه کرده بودند برگردانیده با کالسکه روانه آقابابا شدیم. بُنه را هم حمل قاطر مکاری کرده بودند. سه ساعت به غروب مانده به آقابابا رسیدیم باد سرد مه می آمد مسافت سه فرسخ است. بُنه دو ساعت از شب رفته رسید وضع امشب به واسطه دیر رسیدن بُنه از حیث چراغ^(۳) خالی از مزه نبود. فانوس کدخدای آقابابا یاد از عهد قدیم می داد.^(۴)

جمعه چهارم رجب و ۲۹ آوریل. طاهرخان اسبها را حاضر نمود. میرپنجه از سرمای دیشب سُرفه می کرد میرزا بیک نایب الموت با چند نفر از کدخدایان الموتی^(۵) که تا اینجا آمده بودند مراجعت کردند. کالسکه ها را در آقابابا گذاشته به کالسکه چی انعامی داده اسب چاپاری آوردند من اسب قراکردی سوار شدم. در مزرعه دو فرسخی آقابابا اسبها را عوض کردند از آنجا دره و تپه و ماهور بود از چادرهای طایفه غیاث وند^(۶) می گذشتیم. از خرزان گذشته سرازیری زیاد طی شد به پاچنار رسیدیم. هوا تا اینجا بسیار خوب بود بعد از صرف نهار قدری منقلب شد اسب عوض کرده سوار شدیم باران قدری می بارید در کنار شاهرود و پل لوشان باران شدت کرد. در پناه سنگی یک ساعت توقف شد. بعد از پل لوشان گذشته همه جا یورتمه و چهارنعل می آمدیم. از همراهان جلو افتاده من و طاهرخان یک ساعت و ربع به غروب مانده از منجیل به تلگراف خانه پیاده شده

۱. محمد میرزا فرزند عباس میرزا ملک آرا.

۲. (ه) و کلانتر و کدخدایان قزوین را در بیرون دروازه وداع گفته روانه شدیم.

۳. (ه) پیه سوز و فانوس یاد از عهد قدیم می دارد.

۴. (ه) برق، و باد زیاد بود.

۵. الموت تیول شاهزاده عزالدوله بود.

۶. غیاث وند - از ایلات اطراف قزوین.

جناب مسیو کویس ماک^(۱) وزیر خارجه اطیش از گیلان می آمد در خانه ای منزل کرده بود میرزا عبدالله خان^(۲) اطلاع داد طاهرخان را به احوال پرسی فرستاده یک ساعت از شب گذشته وزیرمختار منزل من آمدند نیم ساعت صحبت کرده مراجعت کردند.^(۳) امروز دوازده فرسنگ راه طی شد در عرض راه باران بسیار بارید. هوا خنک بود شب به واسطه کثرت کک بی خوابی کشیدیم.

شنبه پنجم رجب و آخر آوریل. نیم ساعت از دسته گذشته از منجیل سوار شده از پل منجیل گذشته در این فصل این راه بسیار باصفاست خاصه بلوک رحمت آباد و کوه و جنگل آن که در کنار دست راست سفیدرود است. هر ساعتی دورنمای خوبی نشان می داد مخصوصاً آبادی گلیستر و گلورز و خود رحمت آباد که نزدیک کوه مرتفع در فلک واقع است. دست چپ رودخانه که می گذشتیم رودبار و قریه جوبن پر از درخت زیتون بود و از دو طرف درختهای زیتون با درختهای جنگلی عظیم به رنگهای مختلف به هم آمیخته زراعات گندم و جو کوه و دره را باغی بزرگ ساخته بودند. سفیدرود در این وسط کوههای بلند با پیچ و خم به صعوبت راه پیدا کرده بود جاری است. در رودبار کنار آسیا و آبی که از بیلاق رودباری جاری است در زیر چنار بزرگی توقف به واسطه باران در آنجا صرف نهار نموده خستگی امروز بیش از دیروز است.

باران آرام گرفت سوار شده یک ساعت بعد از ظهر به رستم آباد

۱. در منتظم ناصری کوسیمک نوشته شده.

۲. میرزا عبدالله خان شناخته نشد. مهماندار وزیرمختار بود.

۳. (ه) بنه در پاچنار به جهت این که به حمل قاطر حرکت داده می شد ماندند. جواب تلگراف وزیر دول خارجه در منجیل رسید.

رسیده به قدر دو ساعت توقف شد اسبهای خسته را عوض کردیم و از آنجا حرکت نموده از بغله‌های سخت و جنگل خوب می‌گذشتیم. این راه پرتگاههای بسیار بد از سمت رودخانه پیدا کرده خاکها را شسته زیر جاده خالی قدری علف و برگ روی آن را گرفته کمال خطر را دارد. روزی نیست که از آن راه صدمه به عابرین وارد نیاید. یک ساعت به غروب مانده به امامزاده هاشم که در جنگل واقع است رسیده نواب شاهمراد میرزا^(۱) رئیس تلگراف‌خانه رشت استقبال کرده شب در آنجا توقف بود. باران شدیدی می‌بارید صدای بلبل قطع نمی‌شد.

یکشنبه ششم رجب و اول مه - صبح از امامزاده هاشم^(۲) با اسب چاپاری روانه شدیم یحیی میرزا^(۳) حاجی میرزا محمدعلی خان امین‌الرعا یا تاشا حاجی آمده بودند^(۴) در سنگر نهار خوردیم توقف شد سه ساعت و نیم به غروب مانده^(۵) روانه شدیم جناب والی^(۶) با جمعی از اعیان و کارگذار خارجه نایب و مترجم قنصلگری روس در کِل پُردسَر آمده بودند سه ربع به غروب مانده به عمارت حکومتی رشت وارد شدیم بلافاصله قونسل روس مقیم گیلان به دیدن آمد. شب قدری باران بارید هوا کمال لطافت را داشت.

دوشنبه هفتم و دوم مه ماه - در رشت توقف بود عصر امام‌جمعه و علمای رشت به دیدن آمدند.

۱. شاهمراد میرزا فرزند عباسقلی میرزا فرزند فتحعلی‌شاه باجناق عزالدوله.

۲. (ه) - لباس نیم‌رسمی پوشیده بودیم.

۳. یحیی میرزا نایب‌الایاله گیلان.

۴. (ه) - از زراعت و حاصل گیلان تعریف می‌نمودند و از هوای آنجا.

۵. (ه) با اسب‌هایی که از رشت آورده بودند.

۶. عبدالله خان اعتمادالملک ملقب به والی.

سه‌شنبه هشتم و سیم مه ماه - صبح از شهر رشت حرکت^(۱) و روانه انزلی شدیم. در بالاخانه‌های پیربازار نهار صرف شد فونسول روس و جمعی از اعیان رشت را از آنجا مراجعت داد پس از آن به لتکا و کرجی نشسته در میان مرداب چند مرغابی و حقار شکار شد به کشتی همایونی که حاضر شده بود رسیده داخل کشتی شدیم^(۲) وضع مرداب و صفای آن تعریف و تمجید داشت. سه ساعت به غروب مانده وارد انزلی شدیم^(۳) رسماً شلیک توپ کردند مقرب‌الخاقان نصرت‌الله خان^(۴) سرتیپ طالش آمده بود. صاحب‌منصبان توپچی سرباز ساخلوی انزلی با لباس رسمی در میان باغ شاه حاضر بودند. در برج شمس‌العماره منزل شد از این برج دریا نمایان بود آرام و بی‌انقلاب چند کشتی تجارتنی در لنگرگاه بودند.

چهارشنبه نهم و چهارم ماه مه - صبح با کرجی در مرداب قدری گردش رفتیم در این موسم شکار کم است مگر مرغی که اهل گیلان آن را...^(۵) می‌گویند بسیار فراوان است به قدر حقار سیاه و حرام‌گوشت است غیر این و چند حقار چیزی نیست.

۱. (ه) اول دسته از رشت حرکت.

۲. (ه) در کشتی دولتی با اجزاء و همراهان نشسته کشتی خالی از تعریف نبود. سریع‌السیر در عرشه کشتی چشم‌انداز خوبی داشت.

۳. (ه) نوزده توپ رسماً.

۴. نصرت‌اله خان سرتیپ طالش سردار امجد پسر فرج‌الله خان طالشی گیلانی از خوانین متعددی و بنابر شکایت زیادی که از او شد قرار شد او را دم توپ بگذارند ولی به واسطه پنجهزار تومان پولی که به محمدعلی میرزا ولیعهد و امیرنظام گروسی داده بود طوری او را به دم توپ می‌بندند که گلوله توپ آزاری به وی نمی‌رساند (۱۳۱۶) بعد آزاد می‌شود. بالاخره پس از مشروطه رعایا او را از دهات خارج می‌کنند پس از چندین سال مبارزه با رعایا در ۱۳۳۲ در فونسول‌خانه روس در رشت درگذشت.

۵. یک کلمه ناخوانا.

عصر با والی و اجزاء به تماشای قورخانه و توپخانه انزلی رفتم مکان و محل انزلی و هوای خوب آن از حد وصف من بیرون است امید که به توجه خاطر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه بطوریکه لایق چنین مکانی است اسباب آبادانی و لوازم سرحدی فراهم آید. (۱)

پنجشنبه دهم رجب و پنجم ماه مه - وقت ظهر کشتی (سزرویچ الکسندر) در صفحه دریا نمایان شد. قونسول روس والاصرف که شب گذشته رسیده بود رو به کشتی حرکت کرد به او گفته بودم که سه ساعت به غروب مانده به کشتی خواهم آمد.

در ساعت مزبور اجزاء با لباس نیم رسمی و نشان حاضر شده با والی و نصرت‌اله خان و شاهمراد میرزا و اعیان رشت به کشتی همایونی نشسته روانه شدیم. پس از پانزده دقیقه به کشتی سزرویچ الکسندر داخل شدیم (کینیاز تومائف) شامبلان (۲) اعلیحضرت امپراطور که مهماندار بود با لباس رسمی در ورود کشتی اجزاء خود را معرفی کرد. از این طرف هم معرفی شد. بعد از لحظه‌ای قونسول روس با والی و غیره مراجعت نمودند.

در ساعت هفت و ده دقیقه که یک ربع از غروب گذشته بود لنگر کشتی را کشیدند چرخهای کشتی به حرکت افتاد. یک ساعت از شب گذشته شام حاضر کردند در صرف شام به سلامتی اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روس هورای کشیده شد.

۱. میوگروس که سفارش از حضرات والا امیرکبیر و موسیو بوتال رقعہ از جناب امین‌الدوله داشتند که در کشتی همراه بیابند برحسب وسائلی که شده بود آمدند و گفتند قبول شد.

۲. پیشخدمت شاه.

دریا آرام هوا مساعد ماهتاب روشن بود. این کشتی بسیار معتبر و از هر جهت آراسته اطاقهای تمیز پاکیزه داشت. همراهان از حیث منزل آسوده بودند این کشتی از کمپانی قفقاز مرکوری است.

جمعه یازدهم رجب و ششم ماه مه - در بالای کشتی دریا و کناره را تماشا کردم به تماشای چرخ و کارخانه بخار کشتی رفتم. کشتیهای بادی و آتشی عبور می کردند از بادکوبه گذشته در پنج ساعت به غروب مانده از آبشاران که از مکانهای باخطر دریاست می گویند نیم ساعتی نمایان بود. اینجا کشتی قدری توقف نمود. تلگراف به حاجی ترخان کرد در نیمه شب کشتی به راه افتاد و راحت بودیم. (۱)

دریای مازندران هزار و پانصد ورس (۲) عرض پانصد ورس عمیق ترین محل دریا پانصد و هفده سرژین است. (۳)

۱. (ه) - دو ساعت و نیم از دسته گذشته چند تپه خاک در طرف چپ کشتی نمایان. از دور یکی دو جزیره هم پیدا بود با دورین سیر می شد سه ساعت و بیست دقیقه از دسته گذشته نهار در مرتبه فوقانی کشتی با اجزاء صرف شد. در پنج ساعت به غروب مانده آبشاران که یکی از جاهای باخطر این دریاست و در طرف راست کشتی واقع است نمایان شد. تلگراف هم داشت کشتی را نگاه داشتند به جهت تلگراف کردن به حاجی ترخان از کشتی پائین رفتند به آبشاران کشتی ایستاده بودند مقارن غروب آفتاب شام خبر کردند بواسطه این که باد می آمد در اطاق بزرگ وسط که منزل من بود در سر میز شام صرف گردید پس از شام برای تفرج به مرتبه عرشه رفته چند کشتی بادی در نزدیکی کشتی ما لنگر انداخته چراغ در آنها می سوخت خالی از تماشا نبود. پنج ساعت از شب گذشته کشتی را حرکت دادند.

۲. ورس = ورست، مقیاس طول روسی برای راهها قریب هزار متر.

۳. (ه) - شنبه دوازدهم صبح پس از صرف چای میروپنجه را خواستم قدری صحبت داشتیم. میرزا جوادخان سرتیپ را هم خواسته سایر اجزاء هم بودند. در کشتی گردش کردیم. مهماندار می گفت کشتی ساعتی دو فرسخ راه می رود. ممکن است به سرعت برود سه فرسنگ و نیم طی نماید. در ظهر نهار در سر میز اطاق مرتبه وسط حاضر کردند به سلامتی وجود مبارک اعلیحضرت صرف نهار شد. امروز طرف صبح کشتی

یکشنبه ۱۳ رجب و هشتم ماه ماه - چند کشتی بادی از طرف حاجی ترخان^(۱) نمایان شد که به طرف بادکوبه می‌رفتند باد مساعد داشت دریا آرام بود با کپیتان به تماشای کشتی و اسباب چرخ آن رفتیم. عصر چند کشتی بخار بزرگ رو به جنوب می‌رفت یک ساعت و نیم به غروب مانده به دهنه رودخانه ولگا رسیدیم کشتیهای زیاد نمایان شد کشتی بزرگی الکساندر نام به ما نزدیک شد. کولونل کلاویشف^(۲) آجودان مخصوص اعلیحضرت امپراطور رسید. پخی تی ئف مترجم وزارت خارجه روس و میرزا احمدخان قونسول ایران و جمعی دیگر به کشتی ما آمدند با لباس رسمی معرفی شدند. کولونل به حاجی ترخان می‌بایست برگردد و اظهار کرد روز پانزدهم روز تاجگذاری است لیکن روز ورود ما شانزدهم خواهد بود جهت پرسیدم گفت موافق نوشته که وزیرمختار ایران به وزیر دول خارجه نوشته است که شاهزاده در کلیسا کلاه بر نمی‌دارد و از جانب

قدری حرکت می‌داد. عصر از سه ساعت به غروب مانده در اطاق وسط کشتی گردش کردیم آب دریا در کمال آرامی بود کشتی هم بسیار راحت. غروب آفتاب به جهت صرف شام در سر میز حاضر شدیم به طرف راست میز میرپنجه. مهماندار، کپیتان، میو نارمان، میرزا جواد مترجم نشسته بودند. طرف چپ سرتیپ فیشر طبیب، میرزا علی خان مترجم، میرزا تقی خان منشی، میرزا حسن خان منشی. کشتی طرف غروب از مقابل پتروسکی می‌گذرد. در طرف مشرق قره بوغاز است که یک جای غریبی است. از قرار گفته کپتن آب دریا به آن خلیج جاری است همیشه اوقات و معلوم نیست چه می‌شود و آب آنجا تلخ و شور است به حدی که ماهی زندگی نمی‌تواند بکند و نمی‌ماند. از قرار گفته کپیتان طول دریا هزار و پانصد ورس و پنج ورس یک درجه است بزرگترین عرض پانصد ورس عمق دریا جایی که زیاده از هر جا است پانصد و هفده سرژین.

۱. (ه) - طرف صبح میرپنجه و میرزا جوادخان سرتیپ و سایر اجزاء آمدند. مهماندار و فیشر طبیب هم حاضر بودند قدری صحبت کردیم چند کشتی باری نمایان شد.

۲. کلاویشف Kladišteuv

اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم مأذون به کلاه برداشتن نیستند بدینجهت کارگذاران دولت روس ورود ما را روز شانزدهم قرار گذارده‌اند. تغییر آن مشکل است حق آن است در این مرحله وزیرمختار بی‌قاعدگی گفتگوئی به میان انداخته. این شرط و عهد این اظهار قبل از وقت و نرسیدن من بی‌موقع و نامناسب بود. با کمال اوقات تلخی از حرکت وزیرمختار ناچار قبول کردم در موعدی که معین کرده‌اند وارد شویم. با این که زمان داشتیم مسکو برسیم به واسطه این گفتگوهای بی‌جا و بی‌موقع فسخ عزیمت کردیم و حال این که اگر این گفتگو در میان نبود به سهولت و آسانی عذر این کار خواسته می‌شد و این مسئله برای من بعد هم اسباب اشکال نمی‌گردید.

دوشنبه چهاردهم رجب نهم مه ماه - صبح بود^(۱) اطراف رودخانه ولگا به واسطه درخت و نی تماشای خوبی داشت و هرچند دقیقه آبادیها و خانه‌های ماهیگیری و دهات نمایان می‌شد. زمین اطراف رودخانه مسطح بود چمن و سبزی داشت.

امروز بعد از زحمات مهماندار چون نشان درجه اول خارجه داشت^(۲) و استدعای بذل نشان نمود. نشان سرتیپی دوم با حمایل آن از جانب سنی‌الجوانب همایونی به او داده شد. به کپیتان^(۳) و عملجات کشتی خلعت و انعام داده سه ساعت و نیم از دسته

۱. (ع) - صبح زود بیدار ماندم. دو از نصف شب گذشته بود بواسطه حرف بی‌معنی که به میان افتاده و جناب میرزا اسداله خان وزیرمختار طرح کرده بود. حمام به آب ولگا رفتم.

۲. (ع) نشان درجه اول شیر و خورشید را داشت.

۳. (ع) کپیتان کشتی را طاق شال داده.

گذشته کشتی الکسندر دوم لنگر انداخت کولونل کلاویشف که پیش رفته بود داخل کشتی شد نایب‌الحکومه هشرخان و رؤسای شهر که به استقبال آمده بودند آورده معرفی نمود. جمعیت از زن و مرد در کنار اسکله ازدحام داشتند زمین را از ماهوت گلی فرش کرده با نایب‌الحکومه شهر در یک درشکه نشسته روانه شدیم. کوچه‌های هشرخان خاک و غبار بسیار داشت در نزدیک عمارت حکومتی که منزل بود یک دسته سرباز ایستاده بودند پیاده شده از صف سرباز قراول عبور نموده داخل عمارت شدیم قریب به ظهر نهار صرف شد^(۱) اغلب غذا چلوخورش و پلو ایرانی بود.

در ساعت چهار نایب‌الحکومه و میز^(۲) و اجزاء دیوان‌خانه و اعیان هشرخان به دیدن آمدند در تالار بزرگ نایب‌الحکومه از آنها معرفی نمود. حاجی آقاخان و آقا علی اکبر تاجر ایرانی در جزو آنها بودند.

در ساعت پنج کولونل کلاوشف و نایب‌الحکومه ما را به تماشای باغ و ایلخی مادیان مکارف^(۳) تاجر روس دعوت نموده بودند. باغ انگور خوبی داشت. درختهای دیگر غیر از انگور در هشرخان بسیار

۱. (ع) سر نهار رفتیم با کولونل که جوان خوبی است صحبت کرده با خزانه‌دار پختیانوف فارسی می‌دانست حرف زدیم بعد از نهار از بی‌خوابی دیشب به قدر دو ساعت خوابیدم. در ورود هشرخان یک تلگراف به مسیو کرس وزیر دول خارجه روس کردم که من برای تاجگذاری آمده‌ام حکم کنید ما را زودتر برسانند و از گذشتن دریا و پذیرائی حکومت تفلیس اظهار امتنان کردم. به میرزا اسداله‌خان وزیرمختار ایران هم تلگرافی کردم که برود قرار بدهد ما را زودتر برسانند. یک تلگراف هم به جناب جلالت‌مآب وزیر دول خارجه میرزا سعیدخان به تهران کردم که از دریا گذشتم و امروز هشرخان رسیده فردا دور نیست به سمت مسکو حرکت کنیم.

۲. میز = Mayor = شهردار

۳. (ع) (ایلخی (هارا) ماکاروف

کم است. عمارت خوبی دو مرتبه تازه می ساخت. چای و شیرینی و میوه فراهم کرده بود. خیابان را فرش از ماهوت انداخته بودند بعد در بیرون باغ اسبهای سیاه و قزل خوب جفت نمودند بسیار خوب به نظر آمد از جفتی ششصد تومان الی دویست و سیصد تومان قیمت دارند و به قدر سی چهل مادیان با گره خوب آوردند بسیار خوب نگاهداری از آنها کرده بود.

عمارت مکارف تا شهر قریب نیم فرسخ مسافت دارد سمت شرقی شهر واقع است. عجب این که یک اسب شرارت کرد از جا حرکت نمود مهتری که پیراهن قرمز در بر و دهنه آبخوری در دست داشت همراه او حرکت کرد هرچه خواست او را نگاهدارد نتوانست روی زمین خوابید. اسب او را می کشید او دهنه را رها نمی کرد چندین بار به اطراف میدان او را کشید به روی خاک. اگر نرمی خاک آن میدان نبود البته تلف می شد آخر الامر اسب را نگاه داشت در نهایت زرنگی از زمین برخواست مورد تمجید همگی گردید.

مقارن غروب آفتاب معاودت شد. شب را پس از انقضای شام که جمعی از صاحب منصبان در سر میز حاضر بودند به تماشای سیرک رفتیم. دو شب است که جمعی از فرانسسه‌ها به ریاست کدقروا فرانسوی به هسترخان آمده بازی در می آوردند. این سیرک محض آنها از چوب ساخته شده است. چندین اسب خوب نمودند گفتند هفتاد اسب دارند چندین نفر مسیو و مدام اسب دوآیدند. چند سگ خوب معلم داشتند. سه سگ سفید پشمالو و یک سگ قرمز رنگ بود. تا نصف شب مشغول تماشا بودیم بسیار بازیهای خوب کردند موجب حیرت گردید. جمعیت از زن و مرد در سیرک بسیار شده بود. از سه منات الی یک منات داده داخل می شدند بعد از نصف شب به منزل

آمدیم.

سه شنبه پانزدهم رجب و دهم مه ماه - باران می بارید میدان جلو عمارت هشرخان جمیعاً از درخت عقاقیا است در این وقت گل دارند. میرزا جوادخان را به قنصل خانه ایران فرستادم کولونل کلاوشف آمد از برای امروز و امشب بعضی تماشا و گردش بیان کرد قرار شد یک ساعت بعد از ظهر با کالسکه گردش در میان شهر کرده به خانه و باغ فدیمی که پطرکبیر ساخته تماشا کنیم و شب تماشاخانه هشرخان برویم.

در آن ساعت سوار شده به باغ رفتیم کشتی و آلات کشتی سازی که پطرکبیر استعمال کرده بود تماشا نموده در مراجعت به اصرار میرزا احمدخان قونسل به منزل عکاسی پُلنه که در سر راه بود^(۱) رفتیم عکس انداختیم.

هشرخان شهر عظیمی است تجارت گاه و بندرگاه خوبی است. در گمرک خانه صندوق بسیاری از کشمش و میوه جات خشک ایران ریخته بودند. با این که باران باریده و می بارد کوچه های حاجی ترخان به قدری خاک دارد که گرد صدمه می زند. در ساعت سه به منزل وارد شدیم.

مردم اینجا لباس های غریبه دارند. پیراهن فرمز زیاد می پوشند. زنها لباس مختلف دارند. تاتارهای مسلمان چادر به سر می کشند. ارمنیها و غیره چارقد کوچک به سر می کنند و زیر گلو گره می زنند. آن چارقد از همه رنگ پارچه می شود. بعضی هستند به لباس فرنگی. شب به تماشاخانه رفتیم در باغ وسیعی بود بیشتر درخت عقاقیا

۱. (ع) عکاسی پولونه = لهستانی

داشت درخت بلند در هسترخان نیست. بازی لی برت بود حکایت هلن و پاریس می‌کرد. آشیل که به شکل موسی بود اسباب مضحکه غریبی شده. لابل (۱) هلن خیلی از خود راضی بود لیکن تعریفی نداشت حرکاتش خنده می‌آورد. در اکت (۲) اول رفتیم میان باغ گردش کردیم. بعد از اکت دوم برخواستیم نیم ساعت به نصف شب مانده به منزل آمدیم. (۳)

چهارشنبه شانزدهم رجب و ۱۱ مه ماه - صبح حمام رفتیم آب کثیفی داشت تعجب کردم اینقدر مو از کجا داخل آب آمده. امروز آفتاب گرم و هوا صاف است یک تلگراف به حسینقلی میرزا حاکم همدان گفته شد. کینیاز تومانیف عکس خود را به یادگار آورد فردا به تفلیس خواهد رفت.

در ساعت هفت کالسکه نشسته به کنار رودخانه ولگا آمدیم اعیان و جمعیت شهری آمده بودند به کشتی الکسندر دوم که برای امپراطور سابق ساخته بودند داخل شدیم. کشتی بسیار خوبی است. در سالن و اطاقها چراغهای الکتریک روشن است خیلی خوب روشنی دارد. از اعیان شهر ویس امیرال، ویس گورنور (۴) در سر سفره حاضر بودند بعد از شام بیرون سالن آمدیم جمعیت زیادی از زن و مرد هسترخان ایستاده بودند. دو ساعت از شب گذشته کشتی حرکت

۱. Label قشنگ

۲. اکت = Acte = پرده.

۳. (ع) به میان باغ بزرگی که تماشاخانه در آن واقع بود گردش کردیم جمعیت بسیاری بود. پلیس محض احترام مردم را دور می‌کرد و از جلو رد می‌کرد خواهش کردم متعرض نشود بگذارند ما هم مثل سایر بگردیم راحت باشیم. در اکت سیم نشستیم تماشای دو اکت کافی بود.

۴. Vice Gouverneur = معاون حاکم

کرد با اهل آنجا وداع گفته روانه شدیم چراغهای شهر روشن بود دورنمای بسیار خوبی به نظر می آمد. شب در راحت بودیم.

پنجشنبه هفدهم رجب و ۱۲ مه ماه - امروز کشتی در روی رودخانه ولگا به طرف شمال حرکت می کند اطراف رودخانه مسطح است آبادی و درخت گاه گاه به نظر می آمد. لُنکا و کرجی زیاد هم روی آب حرکت دارد می آیند و می روند. در بعضی کرجیها ماهی صید می کردند. یک دو کلاغ سیاه روی هوا با تفنگ زدم. باد سردی از طرف شمال می وزید که حرکت کشتی باعث ازدیاد آن بود. دو ساعت از ظهر گذشته از قریه کروس سینای^(۱) گذشتیم. پهنای رود ولگا خیلی زیاد است گلوله تفنگ آن طرف را نمی زند.

چرناپار رسیدیم کولونل تلگراف به مسکو کرد. کشتی ایستاد سه چهار نفر از اهل این قصبه به کشتی آمدند. حاکم آنجا پیرمردی بود. دو نفر اهل نظام هم داشتند. اهل قصبه نزدیک آمدند. زنها لباس پتی روسین^(۲) پوشیده اند. یک نفر دختر حاکم با این لباس و چتری که داشت به نظر خوب می آمد کمربندی از پارچه قرمز داشت که پشت سر گره زده سَلَّامه آن آویخته بود و از جلو پارچه پهنی سفید مشبک آویخته داشت که قبای آبی آن می نمود با موی زرد و اندام سپید رفتار

۱. (ع) از قریه کراس نی یا گذشتیم کولونل کلاویشف یک نقشه راه آمین و راههای مملکت روسیه را با یک آلماناک کوتا تعارف آورد که وقت لزوم نگاه کنیم خیلی آدم زبان آور زرنگ چسبیده ایست.

(ه) در طرف چپ کشتی چند قراء بود من جمله قریب به ظهر قریه نمودار شد مهاندار مذکور ساخت که در این قریه شانزده هزار جمعیت است واقعاً بزرگ قریه بود بناهای خوب داشت لکن گفتند همینطور که در دهکده شانزده هزار جمعیت است شهرها هست که زیاده از سه چهار هزار جمعیت ندارد.

۲. پتی روسین Petit Russian = بچه روسی.

خوبی داشت عیبی که داشت صورتش کک مک بود. مردها با چکمه بلند و پیراهن قرمز و کلاه پهن کوچک بودند. شب در مقابل سارتسین^(۱) چهار ساعت کشتی توقف کرد.

جمعه هیجدهم رجب و ۳ مه ماه - در ساعت هفت کشتی از سارطسین حرکت کرد وقت حرکت بیدار شدم شهر درکنار راست ولگا جای بدی واقع است. در تابستان گرم و بد هوا خواهد بود چندی نیست که آباد شده است. راه آهن از این شهر به مسکو هست. کنار دست چپ قریب سی زرع از رودخانه ارتفاع دارد. در ساعت ده به شهر دوفکا رسیدیم چند دقیقه کشتی ایستاد قریب به ظهر در سر میز کشتی بزرگی رو به جنوب می رفت کپیتان مذکور ساخت که این کشتی ژان کتر^(۲)، و در رودخانه ولگا کشتی از این بزرگتر نیست متعلق به کمپانی قفقاز مرکوری است^(۳) با دوربین او را تماشا کردم قریب به ساعت پنج از قصبه کموشین^(۴) گذشتیم قدری ایستادیم حاکم شهر و جمعی دیگر به کشتی ما آمدند. کولونل آنها را معرفی کرد. درین کناره دست چپ زمین بلند شده است قصبه مزبور در بلندی واقع است و تا به کنار رودخانه به تپه پهنی می خورد لیکن دست راست زمین مساوی رودخانه و هموار است. یک نفر ژانتهی^(۵) ام دوشامبر از جانب حکومت ساراتف^(۶) اینجا داخل کشتی شد معرفی کردند چون

۱. سارتسین Tsaritsine

۲. Jean Quatre ژان چهارم

۳. (ه) پنجهزار نفر سرباز در این کشتی مشق تیولا می کنند.

۴. (ه) Homme dela chambre از جانب حکومت ساراتف به استقبال آمده داخل کشتی

شد تا ساراتف همراه خواهد بود.

۵. Gentil Hamme de la chambre

۶. ساراتف Saratove

خوش هیأت به نظر آمد که سینه پهن و کمر باریک او بر جوانی و قامتش افزوده بود موجب حیرت شده بعد از صرف غذا که هر یک در اطاق خود مشغول استراحت شدند دیده بودند جریتقه، و قبای او در سینه فترها داشت که باعث نمایش پهنای سینه و باریکی کمر او بود.

شنبه نوزدهم رجب و مه ماه - شهر ساراتف و دامنه‌های خارج شهر با درخت و عمارت آن نمایان بود. در ساعت نه کنار شهر مزبور پیاده شدیم. موسیو زوبیف^(۱) حاکم و کنت یتی شُف سرکرده نظامی و اعیان و اشراف شهر در کشتی ما آمدند همراه شدند از پله‌ها بالا رفته از میان جمعیت زیادی گذشتیم با حاکم به کالسکه سوار شدم شهر در بلندی واقع است به هتل دُلاکپیتال^(۲) رسیدیم در جلو هتل یک فوج نظامی ایستاده بودند با آنها اظهار مهربانی کرده ایستادیم در جلو ما مشق خوبی کردند. داخل هتل شدیم در بالکون که به گل و ریاحین مزین بود آمدیم. جمعیت شهر در میدان جلو هتل ازدحام زیادی داشتند در آن میدان موزه تازه بنا کرده‌اند مشغول بنائی بودند که بناهای آن قریب دو زرع از زمین بالا آمده بود^(۳). قریب به ظهر در سر میز رفتیم. موسیو زوبیف مرد عاقل دانشمندی است در ایتالیا علاقه

۱. زوبیف Zoubofe

۲. هتل دُلاکپیتال Hôtel de la Capitale

(ه) از آنجا در مهمانخانه کاپیتال منزل کردیم بواسطه این که خانه حاکم مختصر بود. میرزا علی خان مترجم را در بازدید حاکم با کارت خود فرستادم خیلی ممنون شدند.

۳. (ه) باران هم می‌بارد می‌گویند مدتی است باران نیامده است از قراری که می‌گویند مهمانخانه را در هزار منات کرایه کرده‌اند جمعیت این شهر صد هزار نفر است صد هزار نفر دیگر جزو توابع شهر است که دو بیست هزار نفر در جزو این حکومت است یکصد هزار نفر هم نوکر از قبیل سوار و سرباز در این شهر می‌باشند.

ملکی دارد مدتی در آن صفحات بوده‌اند تازه به این خدمت مأمور شده‌اند.

از اقسام میوه در سر میز پرتقال خوبی بود. موسیو زویف با کارد و چنگال پرتقالی را بطوری برید و مغز او را از پوست جدا نمود که دست او آلوده نگردید.

بعد از نهار در عمارت با دوربین مشغول تماشای مردم بیرون بودیم. در شام کنت و حاکم و جمعی بودند. بعد از شام در واکس حال به تماشاخانه و آتشبازی و موزیک دعوت شدیم. جناب موسیو زویف همه جا همراه بود درین بلندی رودخانه ولگا نمایان است و در آن ایوان اطافی که از چوب مهیا کرده و دیوار آن را از قالی کشیده به گل معطر و برگ خوب آرایش داده بودند. بستنی و میوه انواع تنقلات حاضر کرده بودند.

از آنجا به تماشاخانه رفتیم دخترهای روسی در آنجا خوانندگی کردند. پس از آن شخصی به وضع روسی رقص کرد یک نفر هم حقه بازی نمود. پس از ختم مجلس برخواستم به بالکن آمده در کنار رودخانه ولگا آتش بازی کردند.

موسیو زویف در ضمن صحبت می گفت که اهل روس رنگ قرمز را بزرگ و خوب می شمارند مثلاً می گویند فلان چیز قرمز یعنی اعلی مثل این که آن دختر قرمز است یعنی خیلی خوب است.

ساراتف زبان تاتار سابق است که به ترکی ساری به معنی زردی است. کوکارد که روسها در کلاه دارند^(۱) رنگ زرد و سیاه است این رنگ اصلی دولت روس است. بعد از این که الکسندر اول به پاریس

۱. کوکارد = Cocarde = گل کلاه

داخل شد رنگ سفید که علامت پادشاهی بوربون بود در کوکارد روس قرار داد روسها کوکارد را از آلمانها اقتباس کرده‌اند.

بعد از تماشای آتش‌بازی و گردش میان زن و مرد که جمعیت در این بالکن کرده بودند سوار کالسکه شده از کوچه‌ها که به چراغ‌گاز روشن بود عبور نموده در ساعت دوازده به گار آمدیم. موسیو زوبف و کنت تنی شُف و اعیان شهر همه بودند. اطافهای خوب در این گار بود به حاکم و ژنرال وداع گفته از آنجا به کالسکه بخار نشسته راه افتادیم. یکشنبه بیستم رجب پانزدهم مه ماه - از دیشب الی حال در راه آهن مشغول طی کردن راه می‌باشم از مملکت ساراتف به ولایت تامبُف^(۱) رسیدیم. زمینها سبز و خرم و حاصل این مملکت بیشتر گندم است. از دهات و آبادیهای بسیار گذشتیم. در شهر تامبُف کالسکه ایستاد حاکم شهر که شامبلان اعلیحضرت امپراطور است به واگان^(۲) ما آمد و خبر گذشتن عید تاجگذاری را رسانید و مژده می‌داد که به خوشی گذشت باعث خوشنودی همه گردید. این کالسکه آهن کار بلجیک^(۳) و خوب ساخته شده است.

اشتغال ما بسیار به تماشای صحرا و آبادیها بود ساعتی هشت فرسخ بیشتر طی نمی‌کرد. شب از شهر ریازان^(۴) گذشتیم. قبل از وقت از حاکم آنجا عذر پذیرائی را خواستیم. چون در ساعت دوازده ما می‌رسیم موقع زحمت دادن شما نیست لیکن اهل شهر در موقع رسیدن اینقدر هورا فریاد کشیدند که از خواب بیدار شدیم.

۱. تامبُف Tambof

۲. واگان - واگن.

۳. بلجیک - بلژیک

۴. Riazan

دوشنبه بیست و یکم رجب و شانزدهم مه ماه - در ساعت شش
برخواسته لباس پوشیدم در ساعت نه به گار ریازان شرقی مسکو ترن
مخصوص ایستاد. میرزا اسداله خان وزیرمختار^(۱) و میرزا
محمدعلی خان معین الوزاره^(۲) با اجزاء خود اینجا رسیدند داخل
کالسکه شدند. کولونل کلاویشف مهماندار گفت شاهزادگان منتظرند.
از واگن پائین آمدیم.

گران دوک ولادیمیر برادر اعلیحضرت^(۳) امپراطور پیش آمده
دست داده احوال پرسى کرده اظهار خوشنودی نمود. گران دوک
الکسی^(۴)، گران دوک پال^(۵)، گران دوک سرژ^(۶) برادرهای اعلیحضرت
امپراطور. گران دوک نیکلا و دو پسر او نیکلا و پطر^(۷) و گران دوک
میشل و چهار پسر او میشل، نیکلا، ژرژ و الکساندر^(۸) و شاهزادگان
دیگر که هفده نفر بودند با لباس رسمی افواج خود با نشان و حمایل
سنت آندره^(۹) تشریف داشتند با هریک که گران دوک ولادیمیر
اسم می برد و آشنا می نمود دست می دادم و احوالپرسی می شد.
پرنس دالفورگف حکمران مسکو را معرفی فرمودند دست دادم بعد
اجزاء سفارت کبری را که همه با لباس رسمی بودند به گران دوک
ولادیمیر معرفی کردم. پس از آن از جلو فوجی که درگار صف کشیده
بودند گذشته سه نفر گردو پز^(۱۰) نطق نموده پیش فنگ نمودند.

۱. میرزا اسداله خان وکیل الملک. ناظم الدوله یکی از برادران نظام العلماء (طباطبائی
دبیا).

۲. میرزا محمدعلی خان معین الوزرا - علاءالسلطنه بعد (علاء)

3-7. Grand Duc Vladinir - Alexis - Paul - Serge - Grand Duc Niolas Petre.

8. Michel- george- Alexandre

9. Saint André

10. Cour de Page

بعد از گار بیرون آمده کالسکه نشسته به عمارت اسکاریاتین^(۱) که برای سفارت معین شده بود آمده در بالای پله عمارت جناب ورنان سَف و اشیکف^(۲) وزیر دربار که از مخصوصین وزراست با ژنرال ریختر^(۳) ایستاده بودند با آنها دست داده احوالپرسی نموده مرا به اطاق و منزل خود دلالت نموده مراجعت نمودند.^(۴) پرنس منچیکف در این وقت رسید. این عمارت از خانه‌های خوب مسکو است درهای آن به تورسکوی بولوار باز می‌شود. خیابان خوبی است. در ساعت یازده کالسکه نشسته بعد از پانزده دقیقه راه به عمارت کرملین داخل شدیم. چون روز قبل روز تاجگذاری بود امروز جمعیت بسیاری از گروه مختلف برای تهنیت جمع شده بودند. از اطافهای بزرگ سنت ژرژ و سنت الکساندر گذشته همه اطافها پر از مردم بود انواع لباسها و ادنی فرمها دیده می‌شد. در اطاق آخر به قدر بیست و یک نفر سواره نظام از جوانهای خوب با اسلحه و لباس سفید شمشیر در دست قراول بودند. در ب هر اطاقی دو نفر از این سواره نظام در دو طرف با شمشیر برهنه ایستاده بودند. یک نفر عرب سیاه چرده با لباس عربی مصری در آخرین را باز کرد که اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس تنها روبروی در وسط اطاق ایستاده بودند.

1. Skariatine

2. Varensof Vrchiocof

3. Ricgter

۴. (ع) - رضاقلی میرزا پسر شاهزاده بهمن میرزا تشریف آوردند رفتند بعد پرنس منچیکف آمدند احوالپرسی کردند رفتند. میرزا اسداله خان وزیر مختار در کالسکه بنجار رسیدند و از آنجا به منزل آمدند ریش گذاشته‌اند. مین الوزاره میرزا محمد علی خان کنسول تفلیس، میرزا رضاخان مترجم کنسولگری و بارن نرمان همه را همراه برداشته ساعت ۱۱ با کلاویشف و همراهان روانه حضور امپراطور شدیم.

اعلیحضرت امپراطور پیش آمده دست مرا گرفتند اظهار التفات فرمود از دریا و گذارشات راه استفسار فرمودند. من بعد از اظهار مراسم شکرگذاری و خوش گذشتن سفر، خدمت و مأموریت خود را در تهنیت تاجگذاری از جانب سنی الجوانب همایون مفصلاً به فارسی عرض نمودم. میرزا علی خان ترجمه کرد و نامه‌های همایونی را رساندم. اعلیحضرت امپراطور اظهار محبت و خوشنودی و دوستی خود را نسبت به اعلیحضرت شاهنشاهی بیانات فرمود اعلیحضرت امپراطریس اظهار التفات به من فرمود از اجزاء سفارت فرداً فرد اسم برده با هر یک اظهار التفات فرمودند.

اعلیحضرت امپراطور از سفر سابق ده سال قبل که در رکاب اعلیحضرت شاهنشاهی در لندن در مجالس مهمانی اعلیحضرت امپراطور که در آن وقت ولیعهد دولت روس بودند تشریف داشتند در سر میز شام در خدمتشان نزدیک بودم شناسائی سابقه خودشان را اظهار فرمودند.

اعلیحضرت امپراطور امروز لباس ژنرال پوشیده کلاه قزاقی از پوست سیاه در سر داشتند و لباس سبز ماشی از ماهوت با چکمه بلند از چرم براق داشتند. اعلیحضرت امپراطریس لباس سفید پوشیده جواهری که یاقوت کبود تخمه‌های آن بود زده بودند.

تا من بیرون آمدم نامه‌های اعلیحضرت شاهنشاهی در دست اعلیحضرت امپراطور بود. پس از آن مرخص شده بیرون آمدیم. همراهان را به منزل فرستادیم با کولونل به دیدن شاهزادگان عظام که قبل از من به مسکو آمده بودند رفتیم. کمتر ملاقات واقع شد هر جا کارت شکسته گذاشته به منزل آمدیم.

شب در دعوت حضور امپراطور موعود بودیم. درین اطاق آخر

که روز قبل شرفیاب شدیم امشب از درب دیگر داخل شدیم. شاهزادگان روسی و خارجه هر یک دست داده آشنائی می دادند. شاهزاده خانمهای روس هم هر یک دست داده آشنائی دادند. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس در این اطاق داخل شدند و به جمیع مهمانها دست داده احوالپرسی کردند سوای وزیر دربار واران شرف در این اطاق کسی نبود و او به هر یک از شاهزادگان شاهزاده خانمی را که باید دست گرفته رقص نماید می نمود^(۱) بعد امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان داخل اطاقهای دیگر شدند و از میان جمعیت و مهمانهای زیادی که دعوت شده بودند می گذشتند تا به اطاق آخر کراتوی تامابالانا قدری مکث کرده دوباره مراجعت می شد تا به اطاق اول می رسیدیم آنجا بعد از چند دقیقه توقف ثانیاً معاودت می نمودند و از میان جمعیتها که در اطاقهای دیگر پر بودند گذشته در اطاق آخرین باز مراجعت شد.

در این آمد و رفت با مردم اظهار مرحمت و مهربانی فرمودند تا شش بار این رقص را سال نبر^(۲) می گویند دور ششم در اطاق اول اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس به شاهزادگان دست داده خداحافظ فرمودند به منزل رفتند. قریب به نصف شب بود که به منزل معاودت شد. چراغانی امشب به اعلی درجه بود در تمام شهر. سه شنبه بیست و دویم رجب و هفدهم مه ماه - بقیه بازدید شاهزادگان را امروز رفتیم. در ساعت شش به شام و دعوت اعلیحضرت امپراطور به کرملین رفتیم. موعودین منحصر به

۱. (ع) و من با، ... دست داده همراهی داشتم و رقص پولونه کردیم که همین رفتن و برگشتن و راه بردن بود. (نام خانم نوشته نشده).

شاهزادگان روس و خارجه بودند.

اعلیحضرت امپراطریس امشب با من خیلی صحبت فرمودند^(۱) با گران دوک الکیسی و پرنسس ورا خیلی صحبت شد. در اطاق دیگر سه ماهی بزرگ آزاد از رودخانه ولگا گرفته آورده بودند میان حوض کوچک در وسط اطاق گذاشته بودند. بعد از ساعتی صحبت و گردش اعلیحضرت امپراطور با هر یک دست داده خداحافظ فرمودند به منزل مراجعت شد.

در ساعت هفت و نیم به دعوت بال خانه حکمران مسکو پرنس دالغورکف رفتیم جمعیت خیلی بیش از گنجایش محل بود^(۲) عبور در اطاقها به صعوبت می شد. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان همه آمدند اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان همه رقص کردند تماشا کردیم. چراغانی امشب تعریف و توصیف داشت نصف شب مراجعت شد. قدری کسالت داشتم.

چهارشنبه بیست و سیم رجب و هیجدهم مه ماه - این چند روز دید و بازدید بسیار شد از شاهزادگان روس و خارجه و معتبرین و اعیان و صاحب منصبان روس. برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش تشریف آوردند^(۳) با مسیو کرس وزیر دول خارجه قدری صحبت شد.

۱. (ع) به اعلیحضرت امپراطریس عرض رساندن کاغذ نامه شد فرمودند بفرست.

۲. (ع) - هزار و شصت نفر وعده داشتند.

۳. (ع) - چند نفر آمدند مارشال دلانیس مسکو وعده مهمانی گرفت اما چقدر دید و بازدید خوب و آسان وضع کرده اند هرکس به جایی رفت در دم در می پرسند صاحب خانه تشریف دارند یا نه؟ اگر هست می پرسند می توان آمد او را دید یا نه؟ اگر جواب آمد بیا داخل می شود سه دقیقه یا کمتر می نشیند برمی خیزد. اگر جواب آمد نمی تواند ببیند کارت خود را می شکنند می گذارند یا در کتابچه اسم خود را می نویسند. اگر مرد

حاکم هشترخان اروسف که در ایام شاهنشاه مرحوم^(۱) در ایران بوده است چون من در منزل بودم با اینها ملاقات شد. دست داده با هر یک چند دقیقه نشسته بعد رفتند^(۲) در ساعت هفت و ربع به گران تأثر تماشاخانه بزرگ که تمام شاهزادگان و سفرا و اعیان روس همه با لباس تمام رسمی موعود بودند رفتیم. اعلیحضرت امپراطور با همه دست داده احوالپرسی فرمودند من نزدیک دوشس دومبورغ^(۳) نشسته بودم تماشای بسیار خوبی شد. امشب تماشاخانه زینت عظیمی داشت. باله بسیار غریبی بود که زایدالوصف تعریف داشت. انواع لباس و رقص ملل روسیه را می نمودند. در این تماشای شب و روز پرده‌های بسیار خوب می نمودند آخر موجب حیرت همگی آفرینها گفتند دستها زدند. تعریف امشب را از تحریر عاجزم.^(۴)

پنجشنبه بیست و چهارم رجب و نوزدهم مه ماه - قدری کسالت باقی است کولونل صورت کتابچه دید و بازدید و کارت شاهزادگان را آورد در ساعت شش خدمت اعلیحضرت امپراطور به شام دعوت داشتم با کولونل رفتم به وضع سابق در اطاق کوچک اول داخل شدیم از آنجا امپراطور دست امپراطریس را گرفته و هر یک از

۱- پستی یعنی مرتبه کمتر باشد والا کارت می‌گذارد می‌رود بدون این که ابداً دلخوری باشد مثل اینکه برادر پادشاه اتریش که دو بار به در خانه من آمد و کرت گذاشت و دفعه ثانی تا من به کولونل گفتم تشریف بیاروند که من حاضر تشریف برده بودند.

۱. مقصود محمدشاه قاجار است.
 ۲. (ه) غذا سر میز صرف شد میرزا اسداله خان وزیرمختار در سر میز بود بعد از صرف غذا سوار به کالسکه شده وزیرمختار و میرزاتقی در کالسکه بودند در یک طرف بازار مسکو سیر کردیم مراجعت شد.

3. Duchesse deEdimbourg

۴. (ع) - در برگشتن سر من درد می‌کرد قدری گردش شد.

شاهزادگان چند نفر از خانمها را همراهی کرده به اطاق طاقی قدیم سر میز آمدند. آن شب از کیشبها و علمای مذهب وعده خواسته بودند قریب سیصد نفر در سر میز بودند. موزیک به طوری بود که مجال گفتگو کمتر می شد. بعد از شام همانطور برگشتیم. اعلیحضرت امپراطور با هر یک دست داده بونسوار^(۱) فرمودند و هر کس به خانه برگشت. امشب در مجلس بال مارشال و لامنس مسکو مهمان بودیم. من به واسطه خستگی و کسالت کولونل را فرستادم عذرخواهی کنند. جمعه بیست و پنجم رجب و بیستم مه ماه - امروز اعلیحضرت امپراطور به بازدید من تشریف آوردند.^(۲) هوای مسکو این چند روز بسیار خوب و گاه گاهی هم باران می بارید. پرنس الکساندر دوهس چند دقیقه نشسته صحبت نمودند.

این وضع دید و بازدید رسمی است در خارجه بسیار خوب و پسندیده کسی که به مملکتی وارد شد به منازل اشخاصی که امثال او و از خانواده سلطنت است با یک نفر آجودان یا مهماندار سوار کالسکه شده می رود از قاپوچی و پیشخدمت درب در آجودان سؤال می کند صاحب منزل خانه است و می توان ملاقات کرد پیشخدمت می رود و مراجعت می کند یا حاضر است و میل ملاقات کرده شما داخل می شوید. از پنج الی ده دقیقه نشستن رفع زحمت خواهد نمود. یا نیست یا معذور است مثل این که در سر سفره است یا رخت پوشیده یا حمام است و غیره و پیشخدمت می گوید نیست یا مشغول است اگر هم شأن است و خیلی محترم است کارت اسم خود

1. Bonsoir

۲. (ع) - امروز اعلیحضرت امپراطور به بازدید اینجانب تشریف آوردند من منزل نبودم.

را شکسته به قاپوچی داده در کمال خوشوقتی مراجعت خواهد نمود. اگر از همسران و بزرگان نیست آجودان شما سوار شده کارت برده به خانه او می‌گذارد و مراجعت می‌کند و اگر شما از شاهزادگان نباشید و به مرتبه پست‌تر باشید همین که قاپوچی می‌گوید صاحب خانه نیست یا معذور است از کالسکه پیاده شده در کریاس خانه کتابچه و قلم و دوات موجود است اسم خود را در کتابچه خواهد نوشت. گاه می‌شود مرد بزرگ هم محض پاس احترام و کوچک‌تری اسم خود را پیاده شده در کتابچه صاحب‌خانه ثبت می‌نماید. بازدید را فردای آن روز یا پس فردا اگر عذر موجهی ندارد باید به همین قسم بنماید. این رسم بهترین رسم‌هاست. در اوقات معینه تولد یا اسم‌گذاری یا موقع تهنیت به همین نحو معمول است.

در عمارت امپراطور برای شاهزادگان یک نفر پاژ^(۱) معین بود که در اوقات مهمانی در اطاقها همراه است و در سر میز پشت سر حاضر است هرچه می‌خواستند می‌داد (میثو) صورت مجلس...^(۲) را که نوشته بودند یا کارت را به او می‌توان داد که در به پیشخدمت شما برساند. بشقاب که خالی می‌شد برمی‌داشت. به او خدمت رجوع می‌شد. برای خانمها در رفت و آمد دمبال زیر جامه که به زمین کشیده می‌شد برمی‌داشتند و اگر روی هم می‌افتاد صاف می‌کردند. خانمهای معتبر سه پاژ و دو پاژ داشتند.

مدرسه پاژها در سن پترزبورغ مدرسه معتبری است که تعلیم علوم لازمه می‌دهند و این پاژها از اولاد نجبا و معتبرین می‌باشند هر کس را داخل آن مدرسه نمی‌کنند و از اینجا به مراتب و مناصب عالیه

۱. پاژ Page نجیب‌زاده جوان که بخدمت بزرگان گماشته می‌شد.

۲. یک کلمه ناخوانا.

ترقی می نمایند. در اوقات اعیاد و مهمانیهای بزرگ در عمارت امپراطوری پیشخدمتی می کنند و به هر مهمانی مواظبت دارند به آنها باید انعام و احسانی کرد و نشان داد چنانچه من دادم.

چون روز اسم گذاری پرنس الکسی برادر امپراطور بود به دیدن رفتم به کلیسا رفته بود کارت گذاشته برگشتم. در ساعت یک و نیم برای گردش و تماشای مسکو به پطروسکی پارک از آنجا به پطروسکی - ژدیانوسکی پارک رفتم که آکادمی آنجاست. باغ خوبی دارد درختهای خوبی داشت. از جمله سیلور که به کاج شبیه است خیلی درخت فشنگی است و همیشه سبز است و دیگر درختها و دریاچه آب و عمارت که از زمان پترکبیر است.^(۱)

تجار دولت ایران مقیم مسکو امروز پیش من آمدند. امشب به شام و دعوت اعلیحضرت امپراطور رفتم. صاحب منصبان نجبا و مأمورین ممالک روسیه که از شهرهای بعیده روسیه آمده بودند موعود بودند در تالار سنت الکساندرنوسکی سفره میز بود سیصد و هفتاد و پنج نفر بودند. در ساعت شش به کرملین رفتم به همان وضع سابق در اطاق اول اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس با شاهزادگان دست داده احوالپرسی فرمودند. بعد سر میز رفتند. موزیک در گوشه اطاق برپا بود صدای آن بسیار بلند یک ساعت مدت نشستن سر میز بود. در تالار سنت آندره^(۲) قهوه دادند بعد از آن به بالکن عمارت

۱. (ه) - طرف عصر در کالسکه با میرزا اسداله خان و میرزا تقی خان منشی سوار شده در حجره ساعت سازی تماشا رفتم ساعتی خوب آورد تماشا شد یک ساعت خریدم.

۲. (ه) - در سر میز میرزا محمدعلی خان معین الوزاره، میرزا رضاخان، میرزا اسداله خان حاضر بودند بعد از صرف غذا به بیرون شهر رفتیم امپراطور از اهل شهر دعوت کرده بودند تماشای زیاد داشت.

کرم‌لین آمدیم. شهر مسکو درین موقع که یک ساعت به غروب مانده تماشای بسیار خوب داشت هر یک سیگارت کشیده تعارف می‌کردند از آنجا به اطاق سنت آندره برگشته امپراطور با موعودین خداحافظ فرمودند. صدای هورای زیادی از آنها بلند شد. صدای هورا می‌آمد تا داخل اطاق آخر شدیم. بعد از این که اعلیحضرت امپراطور دست داده وداع فرمودند به منزل آمدیم.

شنبه بیست و ششم رجب و بیست و یکم ماه مه - از قبل از ظهر در میدان (خودنکیسلی) بیرون شهر مسکو عید بزرگی است قریب چهارصد و پنجاه هزار نفر هر یک را یک جعبه از نان و گوشت و شیرینی دادند هر نفر استکان از آبجو دادند. قبل از رسیدن اعلیحضرت امپراطور به عمارت چوبی که تازه بنا کرده بودند رسیدیم دو مرتبه داشت. ایوانهای خوب ساخته بودند. پس از تشریف آوردن اعلیحضرت امپراطور شروع به بازیها نمودند. تفصیل امروز را واگذار به قلم روزنامه نویسان مسکو و پترزبورغ باید نمود. اعلیحضرت امپراطور نهاری در پتروسکی به ملت دادند. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس در جواب هورای رعیت که در آن میدان پُر شده بودند با اشاره سر اظهار مرحمت می‌شد. در ساعت سه بعد از ظهر مراجعت شد. عصر در پتروسکی پُرک گردش کردیم.

امروز صبح اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان خانواده سلطنت روسیه بیرقها به افواج برادرانسنکی و سیمیوسکی دادند. پرده بیرقها را اول امپراطور یک میخ کوبیده بعد امپراطریس بعد سایر برادرها و عموها تمام میخ کوبیدند.

یکشنبه بیست و هفتم رجب و دویم ماه مه - اول ظهر به بازدید مسیو کرس وزیر دول خارجه رفتیم تا یک ساعت بعد از ظهر

مشغول انجام فرمایشات همایونی شدیم. از آنجا به عکاسخانه رفتیم دو قسم عکس انداخته شد بعد به بیرون شهر مسکو به گردش مونتس دموانو^(۱) رفتیم که شهر مسکو از آنجا خوب نمایان است.

دوشنبه بیست و هشتم رجب بیست و سیم مه ماه - کاغذهای مختصری به تهران و همدان نوشته شد. امروز در سکل نیکی پرک به افواج پرا. برازنسکی و سمنوسکی که در عهد پتر کبیر گرفته شده و عید سال دو صدم آنهاست دوازده هزار نفر را روی میز غذا دادند.

شب وعده شام بال و در ساعت شش به کرملین خدمت اعلیحضرت امپراطور رفتیم در سر میزی که بالای سگو واقع شده بود هفتاد و دو نفر بودند میزهای دیگر قریب پانصد و هشتاد و چهار نفر. در تالار سنت الکساندرنوسکی رقص کردند قریب دو هزار و پانصد زن و مرد جمعیت کرده بودند اول به رقص پُله‌نه ابتدا شد آخر مازورکا. اعلیحضرت امپراطور در سر میزها گردش می‌کردند.

بعد از اتمام رقص به اطاقی که شاهزادگان جمع می‌شدند تشریف بردند. میوه و بستنی آنجا آماده کرده بودند. اعلیحضرت امپراطور از ظرفی که در آن بستنی بود به دست مبارک خود دارگیلاس ریخته به من التفات فرمودند. امپراطریس و شاهزاده خانمها همه رقص کردند. یکی در رقص افتاد گران دوک ولادیمیر شوخی می‌کرد. پرنس دلامارد دانمارک زیاد می‌رقصید عینک هم می‌گذارد. در این اطاق هم نیم ساعتی صحبت کردند طول کشید از نصف شب گذشته به منزلها مراجعت شد و مردم رفتند.

۱. مونتس Montéen دامنه - سربالائی

سه‌شنبه بیست و نهم رجب و بیست و چهارم مه ماه - (۱) بعضی اعیان روس دیدن کردند. بعد از نهار با میرزا اسداله‌خان وزیرمختار و میرزا تقی‌خان به بازار گردش رفتیم پوست بابر پوستهای خرس سیاه و سفید و دُمهای غریبه برای پیچیدن گردن و خز و غیره بسیار بود. دکان ساعت مُزر داخل شدیم. در پاساژ که بازار سرپوشیده خوبی است گردش کردیم. (۲)

امروز عصر پرنس ورد مدای (۳) یادگار تاجگذاری اعلیحضرت امپراطور را برای من آورد در ساعت شش به کرم‌لین به مهمانی اعلیحضرت امپراطور رفتیم. در اطاق اول که مخصوص شاهزادگان بود حاضر شده با اغلب شاهزادگان دست داده صحبت کردیم (۴) تا اعلیحضرت امپراطور تشریف آوردند. امپراطریس هم با اعلیحضرت امپراطور یک مرتبه داخل شدند با همه دست دادند اظهار محبت فرمودند. زاکوسکه را در قهوه سینی‌های نقره و طلا پیشخدمتها می‌گردانیدند یک گیلان عرق کوچکی به عادت روس بعضی می‌گیرند با گوشت و نان. با پرنسس دوباد که وارژنشف تعیین کرد دست داده به اطاق سنت ژرژ سر سفره رفتیم (۵) امروز وکلای ملت

۱. (۶) - صبح حمام رفتیم میو کریفسکی رئیس نجبای ساراتف آمد آشنای قدیم محمودخان ناصرالملک بود در بیست و هشت سال قبل در پترزبورگ در هنگام عروسی خود آنها را دیده و روز عید نوروز ناصرالملک به او یک شاهی عیدی داده که او نگاه داشته است. دو سه کلمه فارسی بلد بود.

۲. (۶) - از بسیاری مرد و زن و دکان و اسباب انسان متحیر است کجا بایستند و چه بخرد.

۳. (۶) - مدای = مدال

۴. (۶) - با شاهزاده خانمها احوالپرسی می‌شد.

۵. (۶) - قریب هزار نفر سر میز بودند و از آنجا به اطاق سنت‌آندره آمده ایستاده چائی و

بودند جمعیت بسیار بود.

از آنجا بعد از غذا به اطاق سانت آندره آمدم قهوه دادند به بالکن رفتیم دوک دومبورک^(۱) و زن ایشان خیلی مهربان می باشند. اما شاهزاده حالت انگلیسها را خوب دارد. دوک دوشت برادر پادشاه ایتالیا امشب به ژما^(۲) می رود با او خداحافظی کردند. دوک دسنت پانسیه یک روز پیش رفت پیرمرد بود.

باز در اطاق کوچک اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس با همه دست داده اظهار محبت فرمودند همه به منزل مراجعت کردند.^(۳)

از آنجا رخت عوض کرده به تماشاخانه بزرگ رفتیم (دوک دومبورک) (ارشیدوک شارلوی) (پرنس فردینان) نشسته بودند در لژ امپراطور نزدیک به سن بودیم. بی خبر اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس تشریف فرمای این اطاق شدند بعضی شاهزادگان دیگر رسیدند. جا تنگ شد بعضی از شاهزادگان به لژ بالا رفتند من و آنها که پیش آمده بودند در این لژ خود اعلیحضرت امپراطور ماندیم. باله ممتازی بود رقص بسیار خوب کردند خصوصاً پتی با دستمال دخترهای به سن ده دوازده سال که نصف آنها به لباس مرد و نصف دیگر به لباس زن بودند خیلی خوب رقصیدند مایه حیرت بود. در هر آنراکت در دو اطاق دیگر که نزدیک اطاق ما بود اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس صحبت و اظهار محبت می فرمودند با همه

← قهوه می گردانیدند. هر یک مشغول صحبت بودند. این شاهزاده خانم نهایت محبت را امشب فرمود به قسمی که از وضع مهربانی آنها من تعجب کردم.

1. Duc De Edimbourg

۲. ژما = ژم

۳. (۶) - امروز عصر ... یک فوطی مدای که در این تاجگذاری زده شده است از جانب اعلیحضرت امپراطور تعارف و مرحمت آوردند که یادگاری باشد.

شاهزادگان در آمدن و رفتن از تماشاخانه دست داده در ساعت یک و نیم از نصف شب گذشته برگشتیم.

چهارشنبه سلخ رجب و بیست و پنجم مه ماه - صبح مشغول کار بودم جواب نامه گرفتم بعد از نهار به گردش رفتیم^(۱) در سکولنسکی پارک چای خوردیم درخت ساپن^(۲) بسیار دارد به شهر یک ساعت راه است خانه‌های بیلافی خوب دیده شد در ساعت چهار برگشتیم. امروز کولونل مدای^(۳) یادگار تاجگذاری را برای هر یک از همراهان از جانب اعلیحضرت آورد تقسیم نمود. در ساعت هشت و نیم به تماشای (آرمیتاژ) رفتیم که در آنجا انواع بازیها و تماشا و ساز دارد و آواز هر شب برپاست. میرزا جوادخان سرتیپ، میرزا تقی خان منشی، پخی تی ئف مترجم همراه بودند. دو سه نفر از شاهزادگان را آنجا دیدم. در تماشاخانه شبیه بارون پیرمرد و مرگریت خیلی خوب بود. در یک مجلس چند نفر انگلیسی بازی درمی آوردند و می‌رقصیدند اسباب مضحکه بود. در یک جا به وضع دهاتیهای روس آوازخوانی بود در یک طرف زنها تفنگ می‌دادند و تصاویر زیادی نشان گذاشته بودند به هر جا که گلوله می‌خورد آن صورت جوان آوازی بیرون می‌آورد. زنها لباس تیرولین^(۴) پوشیده بودند در یک جا لاتاری بود یک سمت دریاچه آب و قایقهای خوب بود برای گردش مردم و انواع مشروبات و غذاها و میزها حاضر بود. نصف شب

۱. (ع) - صبح با میرزا اسداله خان وزیرمختار در باب نامه و پیغامات کرس گفتگو کرده نوشته گرفته مأمور نامه را فرستادم رسانید که امروز برسد.

۲. ساپن - Sapin = سرو

۳. مدای = مدال

۴. تیرولین Tire-laine یک نوع لباس که قدیم می‌پوشیدند.

برگشتم از آنجا به منزل مسافتی است.

پنجشنبه غره شعبان و بیست و ششم مه ماه - کولونل و میرزا اسداله خان آمدند قرار دادن نشان و انعام را دادند. بعد از نهار از جانب موسیوزیناویف از جانب اعلیحضرت امپراطور نشان و حمایل سنت الکساندرنوسکی را رسانید.

امروز کلیسای بزرگ سور را که به اتمام رسیده بود باز کردند در ساعت هشت به تماشاخانه بزرگ (گران تآتر) رفتم اغلب شاهزادگان بودند گران دوک میشل فیس جوان مهربان خوبی است در آکت اول جمعی را که در لژ پائین بودیم به بالاخانه بزد بستنیها و شیرینیها حاضر کرده بودند. گران دوک میشل اینجا تشریف داشتند. شاهزاده مهربانی هستند با پرنس فردیناند دوگتا خیلی صحبت شد از شبیه ولان تین که خوشگل نبود بد می گفت به سن رفتم گران دوک نیکلا هم بود بعد از فراغ از تماشا به منزل مراجعت کردیم.

جمعه دویم شعبان و بیست و هفتم مه ماه - با میرزا محمدعلی خان معین الوزاره به باغ وحش مسکو رفتیم تعریفی نداشت کثیف بود خرسهای زیادی داشت. یک فیل با دندان بزرگ داشت.

در ساعت شش به کرملین خدمت اعلیحضرت امپراطور به شام موعود بودیم به وضع معهود اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس تشریف آورده به همه دست مرحمت داده پیشخدمتها زاکوسکه گردانیدند. زن گران دوک میشل را من همراه شدم در سر میز بردم رسانیدم. بعد از شام به بالکن عمارت آمدیم شاهزادگان حتی اعلیحضرت امپراطور قاب سیگارت از جیب بیرون آورده مشغول کشیدن شدند. (ارشیدوشس دُتریش) چند سیگاری که دوک

دومبورک به او تعارف کرده در لای بادزن خود جا می داد. بعد از مدتی به اطاق اصل برگشتیم زن ولا (زن ولا کرس) کتابچه حاضر کرده بود که هر یک از شاهزادگان به یادگار اسم خود را بنویسند تازگی این بود که در بالای سر صفحه از کتابچه اسامی ماها نوشته شده بود خواهش می فرمود که تاریخ تولد خود را هم بنویسند محض خواهش ایشان به تقریبی تاریخ خود را نوشتم.^(۱)

اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس دست داده وداع فرمودند. از آنجا به منزل آمده رخت عوض کرده به تماشاخانه بزرگ رفتیم. (پرنس الکساندر دُهِش) مرد خوش روی خوبی است (دوک دومبورک). پرنس الکساندر بولگاری - پرنس ورا و پرنس هلن دخترهای دوک کنستانتین آمده بودند. بعد از آکت اول شاهزادگان به باغ ارمیتاژ رفتند (پرنس دو مُنتنگرو) آمد من و او و این دو شاهزاده خانم تا آخر مجلس ماندیم. پرنس دو منتنگرو مرد زرنگ خوش صحبتی است صحبت از زندهای مشرق زمین می شد. از بزک کردن زنها گفتند. به سین رفتم (گردوباله) از پترزبورغ آمده اند دخترهای خوب میان آنها بود در نصف شب برگشتیم.^(۲)

شنبه سیم شعبان و بیست و هشتم مه ماه - امروز سان قشون و

۱. (ع) در وقت خداحافظ شارل لوتی برادر امپراطور اتریش از من خواهش کرد در کتاب زن ولا کرس یادگاری بنویسم. دو سه روز قبل کتاب دوک دومبورگ را آورده بودند که همه نوشته بودند من هم نوشتم.

زن ولا کرس خواهش فرمودند تاریخ تولد خود را بنویسم تاریخ عیسوی تطبیق آن آسان نبود در صفحه ای که بالای آن ماه مه بود در ششم آن ماه نوشتم ۱۲۶۱ هجری غلط صحیح نبود می بایست ۲۷ ماه مارس گریگوری بنویسم.

۲. (ع) - پرنس دُ منتنگرو می گفت من هرچه صحبت می کنم می نویسم با هر کس، هر اتفاقی افتاد می نویسم که پیش زخم صحبت می کنم به یاد بیاورم.

(پاراد)^(۱) است در ساعت دو به کالسکه سوار شده به پتروسکی رفتیم در جلو عمارت با وزیر دربار احوالپرسی کردیم. شاهزادگان بعضی آمده بودند و می آمدند و هر یک با لباسهای تازه بودند. اسبهای سواری خود را در اینجا سوار می شدند امتحان می کردند. من یک اسب سیاه عربی سوار بودم در ساعت یازده اعلیحضرت امپراطور سوار اسب سفیدی بود امپراطریس در کالسکه چهاراسبه رویاز. کالسکه چپها با لباس سفید بسیار قشنگ بودند. اسبان هم سفید شاهزادگان سوار شده بیرون در جلو خان صف کشیدیم. من اول صف واقع شدم اعلیحضرت امپراطور آمده اول به من دست داده احوالپرسی فرمودند بعد به دوک دومبورک دست داده از همه احوالپرسی شد. در پهلوی کالسکه امپراطریس سواره حرکت می فرمودند. سه شاهزاده خانم در کالسکه امپراطریس نشسته بودند. حضرت ولیعهد با لباس آتامان که رئیس کل قزاق است در عقب امپراطور سوار اسب کزندی بودند و حالا ۱۵ ساله اند. دیگر شاهزادگان بودند. آجودان مخصوص و بعضی از سرکردگان عقب سر می آمدند. تمام افواج رو به مشرق و به عمارت و پاریون ایستاده بودند. پشت به مغرب گذشتیم به صف اول که می رسیدند احوال می پرسیدند آن موقع به آواز بلند هورا می کشیدند تا آن صف تمام می شد. صدای هورا بلند بود. از آنجا به یورتمه و چهارنعل از پهلوی و پشت این صف و فوج گذشته به فوج دیگر می رسیدیم به همین طور تا به فوج آخرین.

بعد برگشته اعلیحضرت امپراطریس به مرتبه بالای پاریون که

امسال درین میدان خودنیسکی بنا شده است تشریف برده به تماشا نشسته. اعلیحضرت امپراطور ولیعهد و شاهزادگان خارجه و بعضی از شاهزادگان روس چون بیشتر آنها در میان قشون بودند. بعضی از صاحب‌منصبان آجودانهای مخصوص طرف راست صف کشیده ایستادیم.

گران‌دوک ولادیمیر سردار قشون راپورت قشون را به امپراطور داد و خودش روبروی صف شاهزادگان رو به امپراطور ایستاد درین میان از قشون هشتاد و شش باتالیان، سی و شش اسکادران، شش اس‌تن‌پا، صد و هشت عراده توپ که کلاً سی و شش هزار مرد و هفت هزار اسب بود. افواج دفیله کردند. به موجب فرمان گاهی آرام و گاهی به دو می آمدند. بعد توپخانه رسید هر توپ را چهار اسب می کشید. توپچیان اسباب خوب سوار بودند. بعد سواره رسید هر دسته با اسبان یک رنگ و لباسهای ممتاز بودند. حربهای مختلف داشتند از تفنگ و شمشیر و طپانچه بعضی نیزه هم داشتند. لباس سربازها سبز تیره همه با چکمه بودند. اعلیحضرت امپراطور به هر دسته که می رسید کلمه مرسی را با اسم فوج می بردند آنها جواب یک دفعه عرض می کردند در اغلب وقت دست امپراطور بالا بود و سلام می داد بیرق که می رسید پائین می کردند. همه شاهزادگان به احترام بیرق دست بالا برده سلام می دادند.

ابتدای هر فوجی صاحب آن فوج با تاخت می آمد نزدیک گران‌دوک ولادیمیر که روبروی صف شاهزادگان رو به امپراطور ایستاده بود می ایستاد بعد از گذشتن فوج به اشاره گران‌دوک به حضور امپراطور نزدیک می شد. اعلیحضرت امپراطور از فوج او تمجید فرموده با تاخت مراجعت کرده به فوج ملحق می گردید

(گران دوک نیکلا و گران دوک میشل) که اینجا ایستاده بودند فوج آنها که نزدیک رسید جلو رفته در پیش صف قشون خود به اعلیحضرت امپراطور تعظیم کرده باز به جای اول قرار می‌گرفتند. بیرقهای پاره جنگ دیده گلوله خورده بسیار دیده می‌شد.

دفیله آخرین که گذشت صاحب‌منصبان افواج جمع شده بودند اعلیحضرت امپراطور تنها به میان آنها رفت به برادرها و عموها مرحمت داده شفقت و مهربانی بی‌اندازه فرمودند. به همه صاحب‌منصبان اظهار مرحمت و تعریف و تحسین فرمودند حتی به سلطانهای افواج که پیاده در آنجا جمع شده بودند یکان یکان اظهار مرحمت می‌شد. بعد جمعی از صاحب‌منصبان از خدمت امپراطور گذشته هر یک راپورتی سپردند. اعلیحضرت امپراطور از آنجا برگشته آمدند به شاهزادگان سلام داده (پرنس آلفرد)^(۱) بعد از پراد پیاده شد از سواری خسته شده بود تا عمارت پیاده آمد.

امپراطور در پائین پاریون ایستادند تا امپراطریس تشریف آورده به عمارت پتروسکی داخل شدند. از گرد و خاک مو و لباسها پر بود. آفتاب خیلی اذیت کرد. هر کس از پراد تعریفی می‌کرد.

به اطافی که مخصوص بود به جهت اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان قدری توقف شد بعد به اطاق وسط طافی (رژند) در میزهای متعدد نهار خورده شد قریب سیصد نفر درین اطاق در نهار حاضر بودند. من با دوک دومبورک، گران دوک کنستانتین نزدیک بودم. این شاهزاده روس قدری فارسی می‌داند یک شعری خواند صحبت کردیم.

۱. (ع) - دوک دمبورگ = دوک دو ادیمبورک.

بعد از نهار امپراطور و شاهزادگان^(۱) به بالکن عمارت رفتند سیگارت کشیده شد (گران دوک میشل) قوتی سیگاری از جیب شلوار بیرون آورد که چند جور سیگار و سیگارت در آن بود به من تعارف کرد یک سیگارت برداشتم می گفت عرض سلام مرا به حضور مبارک شاهنشاه برسانید. گران دوک میشل پسر زرژ خیلی اظهار بندگی خود را به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغام کردند که در تفلیس به ما اظهار التفات و مهربانی فرمودند.

امروز روز وداع اعلیحضرت امپراطور و امشب به پترزبورگ تشریف فرما می شوند شاهزادگان هر یک به طرفی. (ارشیدوک شارلوی) برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش عرض بندگی به اعلیحضرت شاهنشاهی پیغام کردند که در اطریش به اولاد من اظهار التفات زیاد فرمودند (گران دوشس دوکنستانتین) پیغام دادند که مهربانیهای اعلیحضرت شاهنشاه هرگز فراموش نمی شود. (گران دوک نیکلا) عرض سلام به شاه پیغام کردند.

اعلیحضرت امپراطریس در آن اطاق مخصوص که شاهزادگان جمع بودند نزدیک شدند دست دادند. اظهار لطف وداع فرمودند می فرمودند به اعلیحضرت شاهنشاهی مهربانی و دوستی ایشان را برسانم. بعد اعلیحضرت امپراطور نزدیک شدند دست دادند خیلی اظهار مرحمت فرمودند پیغام می فرمودند^(۲) که به اعلیحضرت

۱. (ع) دوک کنستانتین قدری شعر خواند از شیخ که در جام خود می گفت نقش کرده اند کتیبه نوشته اند که (نوشیروان نماند) زان بیشتر که بانک زده (فلان نماند) این اشعار را خواند. خسرو میرزای مرحوم را یاد کرد می گفت خسرو یعنی خوش رو گفتم اینها اسم است و خسرو یعنی پادشاه و از پسرهای ولیعهد مرحوم پرسیدند.

۲. (ع) - اعلیحضرت امپراطور نزدیک شدند وداع فرمودند فرمودند به اعلیحضرت

شاهنشاه اظهار دوستی مرا برسانید. من به قدر مقدور اظهار امتنان و تشکر می‌کردم.

بعد از وداع از اطاق بیرون آمدم با (وارنسف) وزیر دربار دست داده خداحافظ کردم با کولونل در کالسکه نشسته روانه منزل شدیم قدری راحت نموده از تفریق این جمع بسیار معزز محترم که در هر قرنی چنین اجتماعی اگر میسر شود دلتنگ بودم.

به جهت گران‌دوک میشل فیس یک قطعه عکس و یک کتاب شاهنامه به یادگار فرستادم از برای بعضی دیگر که خواسته بودند عکس فرستادم. شب را محض تفرج و رفع دلتنگی با وزیرمختار به هرمیتاژ رفتم. کنت تانی شُف و زیناویف را در گردش ملاقات کردم. بعد از تماشا یک ساعت از نصف شب گذشته به منزل مراجعت شد. یکشنبه چهارم شعبان و بیست و نهم مه ماه - امروز هم شاهزادگان بعضی می‌روند هوا قدری گرم شده به جهت زیناویف و میرزا اسداله خان بعضی چیزها به رسم هدیه فرستادم^(۱) بعد از ظهر

شاهنشاهی خیلی دوستی مرا برسانید و خیلی امتنان حاصل کردم از فرستادن شما و باز شما را بلکه ببینم. جواب کاغذها را پرسیدند فرستادم من هم به زبان فرانسه به قدر مقدور اظهار امتنان و تشکر کردم فرمودند کمی می‌روید سه‌شنبه را عرض کردم بعد مرخص شده از اطاق بیرون آمدم.

۱. (ع) - صبح برای زیناویف قدری قالیچه و گل‌دوزی فرستادم. برای وزیرمختار میرزا اسداله خان طاقه شال فرستادم. دیروز در برگشتن از پراد برای پرنس میشل میخلائویویچ شاهنامه مصور خطی خوبی فرستادم. این شاهزاده خیلی در مجالس به من در راهنمایی به بعضی اطاقها و دادن سیگارت و غیره مهربانی کرده بود. یادگاری در آخر کتاب نوشته برای معزی‌البه فرستادم. یک قطعه عکس خودم را که در مسکو انداخته بودم ضمیمه کردم. یک قطعه عکس برای پرنس ورا دختر کنستانتین فرستادم که خواسته بود.

به پاساژ و دکانی که آموز^(۱) اسبابهای پاریس داشت داخل شدم از صنایع و سلیقه فرانسه‌ها تعجب کردم. قدری اسباب خریده مراجعت نمودم^(۲) در ساعت هفت بعد از شام به پتروسکی پُرك به گردش رفتم جمعیت زیادی بود یک موسیو سواره دیدم به جز آن یک نفر در این چند روزه سواره ندیدم همه کالسکه سوارند یا پیاده می‌روند. در پتروسکی مردم بسیار بودند از جاهای خوب است شب برگشتم.

دوشنبه پنجم شعبان و ۳۰ مه ماه - صبح^(۳) قدری گردش کردم دکان...^(۴) رفتم. اسباب آهن و چودن می‌سازند. بعد از ظهر به کرملین و موزه مسکو رفتم مدتی گردش و به اسبابهای قدیمی آنجا تماشا کردم در آخر کار کتابچه آوردند اسم خود را در آنجا نوشتم. از آنجا به عمارت ینس کوچنی^(۵) که از عمارات دولتی و بیرون شهر مسکو واقع است رفته هوا قدری گرم بود عصر مراجعت شد.

من چندین دانه از سکه‌های قدیم کهنه و غیره از نقره و عقیق و مس داشتم برای یادگاری به موزه مسکو نزد دبرکتر^(۶) موزه فرستادم. حالا نزدیک غروب است بالای سکوئی که میان بولوار در جلو عمارت ما واقع است موزیک می‌زنند مردم جمع شدند.

1. Amuse

۲. (ع) - بعد رفتم به پاساژ دکان یک شخصی برای خریدن دستمال و دستکش. داخل شدم بارن نرمان همراه بود اسبابهای پاریس داشت در صنایع فرانسه تعجب کردم وقتی خیر شدم که هشتصد منات چیز برداشته بودم. انسان خیره می‌ماند. حالا در منزل هستم بعد از نهار هم همراه میرزا اسداله‌خان بازار رفتیم اغلب بسته بودند شام در ۷ خورده رفتیم به پتروسکی پارک.

۳. (ه) - صبح فرامین و احکام وزارت خارجه را به میرزا اسداله‌خان دادم.

۴. یک کلمه ناخوانا

۵. (ع) - ینس کوچنی یعنی بی‌غم.

۶. Directeur - مدیر

هفته‌ای یک روز موزیک در اینجا زده می‌شود سایر روزها این خیابان و نزدیک این تخت محل گردش و بازی اطفال این محله است به انواع لباسها و اقسام بازیهای همه روزه مشغولند، من هر وقت منزل بودم و فرصت داشتم با دوربین مشغول تماشا بودم. انصافاً بهترین تماشا بود.

امروز اسباب و بارهای ما را می‌بستند. میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره امروز مرخصی گرفت و رفت^(۱) به خدمتکاران اهل مسکو از پیشخدمت و کالسکه‌چی و میراخور و غیره مدال و نشان و انعام داده شد.

سه‌شنبه ششم شعبان - ۳۱ مه ماه روسی - آفتاب و هوا گرم است من خز یا سنجابی پوشیده تا امروز یک بلوز خز یا سنجاب می‌پوشیدم. قدری در بازار گردش کردیم. در روسیه در میان اهل آنجا زبان آلمان بسیار معروف است اغلب می‌دانند زبان انگلیسی کمتر شنیدم.^(۲)

در ساعت نه سوار کالسکه شدم رو به گار ریازان کردیم. مسکو را وداع گفته در گار پرنس دالغورکف، ژنرال گوزنور^(۳) و حاکم شهر و پرنس ورودسکوی و رئیس پلیس و یک دسته سرباز برای مشایعت ما حاضر بودند. با پرنس دالغورکف که از اشخاص محترم روسیه است به واگان رفتیم قدری نشستیم تا وقت حرکت ترن رسید بیرون رفتند صف کشیدند. چراغانها روشن شده بود از آنها خداحافظ شد.

در ساعت ده و ده دقیقه کم حرکت شد همان کالسکه بخاری

۱. (ه) با میرزا رضاخان مرخصی خواستند به تفلیس رفتند (پرنس ارفع بعد).

۲. (ع) - در بازار گردش کرده خرید کردم با پول کم چه می‌توان خرید.

است که بالا آمدیم.^(۱)

چهارشنبه هفتم شعبان و اول ژون - در ترن هستیم می‌رویم تماشای زراعت و صحرای راه و دهاتیهای روس مشغول بودیم. زراعت بلند شده است. صحرا از زراعت و چمن سبز و خرم است. کولونل کلاویشف گاهی می‌آید صحبت می‌کند. در عرض راه به یک کارخانه گاز داخل شدیم تماشا کردیم.

یک ساعت و نیم به غروب مانده پیاده شدیم به تماشای کارخانه‌ای که اسباب راه آهن در آن می‌سازند رفته مباشر آن مرد انگلیسی بود (لوکومتور) واگون و سایر آلات کالسکه بخار تماماً در آنجا ساخته می‌شود پانزده سال است این کارخانه بنا شده است. قبل از این از بلژیک می‌خریدند.

از آنجا سوار کالسکه شده به تماشای آسیای بادی رفتیم که همه جا در ولایت روسیه معمول است چهار سنگ می‌گرداند. پیرمردی روس آسیابان بود انعامی داده برگشتم به همان فیاکر^(۲) نشستیم. بچه‌های این قصبه همراه کالسکه می‌دوند به زمین می‌خورند خیلی خنده کردم آنها بیشتر می‌خندیدند. غروب بود به واگن رسیدیم. شب طوفان و باران بود. رعد و برق بسیار شدید تا نصف شب از میان باران و رعد و برق می‌گذشتیم و از زحمت آن خبری نداشتیم.

در ساعت هفت در سر سفره در عین راحت به خوردن شام در آن شدت باران و برق مشغول بودیم.

روز پنجشنبه هشتم شعبان و دوم ژون ماه - سه ساعت از آفتاب

۱. (ه) - در ترن بودیم وزیرمختار مرخص شد.

۲. فیاکر - Fiacre کالسکه کرایه‌ای

گذشته به سراطسین^(۱) رسیدیم. جناب مسیو زوئف حاکم سراثف و این محالات با اعیان شهر در گار حاضر بودند. داخل اطاق خوبی شدیم به زوئف چون مرد سخت معتبری بود از جانب سنی الجوانب همایونی نشان درجه اول شیر و خورشید به او دادم. مشارالیه لباس رسمی پوشیده آمده اظهار تشکر نمود.

از آنجا با زوئف سوار کالسکه شده به تماشای کارخانه و انبار نفت موسیو ئیل که از اهل سوئد است با یک لکومتیو و دو واگان رفتم نزدیک شهر سراطسین و کنار رودخانه ولگاست کشتیهای نفت بار کرده از بادکوبه آورده در میان رودخانه می ایستد. در محاذی این کارخانه چون کارخانه در بلندی واقع است با پومپ آن نفتها را تماماً به توسط لوله های آهنین به بالا آورده بعد کالسکه های آهنین شخصی که مثل خمیره بزرگی است و روی عراده خوابانیده باشند از روی خط آهنین می آیند و پُر می کنند. پر کردن هر یکی سه دقیقه طول می کشد. با اسباب هندسی که در آن محل زبر عراده واقع است مقدار آنچه نفت داخل خمیره می شود معلوم می نماید.

قریب بیست و پنج انبار آهنین ساخته بودند به شکل چادر قلندری می نمود. انبار نمک هم درین شهر است. چون زمستان رودخانه ولگا یخ می بندد و تردد نمی شود در تابستان درین شهر نفت و نمک را انبار می کنند.

مجدداً به سراطسین برگشتم کالسکه سوار شده از کوچه های پرخاک عبور که در اطاقی که کلاه و عصای پترکبیر را گذاشته بودند رفتم کلاه نمدی لب برگشته عصای کلفتی بلند از چوب گیلاس در

روی میز بود منسوب به پترکبیر است که خودش به شهر سراطسین داده.

از آنجا سرازیر به کنار رودخانه ولگا رسیده به کشتی سزرونامریا داخل شدیم. حاکم ساراتف مسیو زویف و نایب مشارالیه تا به شهر سریتا در کشتی ما بودند به نایب جناب مسیو زویف ژان تیوم دلاشامبر^(۱) نشان درجه سیم شیر و خورشید داده شد. در کنار شهر سریتا با زویف دست داده خداحافظ کردیم.

اهل این شهر از مهاجرین آلمان هستند و خردل زیاد عمل می آورند. عصر بالای کشتی به تماشای رودخانه و اطراف مشغول بودیم. با تفنگ یک غاز که روی هوامی پرید شکار کردم. شب مهتاب بود حرکت کشتی در روی آب بسیار باصفا بود.

جمعه نهم شعبان و سیم ژون ماه - بعضی کاغذها به تهران و همدان نوشتیم که روز پُست در انزلی معطل نباشم.

به کولونل کلاویشف اِدکام^(۲) اعلیحضرت امپراطور که در این مدت مشغول زحمت بود از جانب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نشان و حمایل درجه اول شیر و خورشید ایران و بعضی تعارفات دادم به مسیو پخی تی نف نشان درجه دوم و تعارفات دیگر داده شد^(۳) و به کپیتان کشتی نشان درجه چهارم به عملجات کشتی انعام داده شد.

در ساعت ده به لنگرگاه هسترخان رسیدیم نایب الحکومه و

۱. نجیب زاده = Gentilhomme de la chambre

۲. Aide de Camp = آجردان

۳. (ع) - بعضی تعارفات از شال و قالیچه و گلدوزی به او و پخی تی نف داده شد.

اعیان شهر و میرزا عباس خان قونسول دولت ایران^(۱) و تجار ایرانی و جمعیت شهری آمده بودند من شهر نرفتم.

میرزا تقی خان را برای بعضی کارها به شهر فرستادم قریب هفت ساعت در لنگرگاه توقف شد. پنج ساعت بعد از ظهر کشتی رو به دریا حرکت کرد. در ساعت ده و نیم به کشتی سزرویچ الکسندر رسیدیم مهتاب روشنی بود. کینیاژ تومانیف شامبلان مهماندار سابق و فیشر طبیب آمده بودند. کولونل و غیره با ما به کشتی سزرویچ آمدند بارها را رسانیدند.

با کولونل عذر زحمات خواسته وداع نمودیم. من به اطاق خود رفتم. کینیاژ تومانیف سیگارهای خوب حاضر کرده بود. در ساعت یازده کشتی سزرویچ به سمت انزلی حرکت نمود و چرخهای بخار آب دریا را می شکافتند.

شنبه دهم شعبان و چهارم ژون - صبح به آب دریا رفتم^(۲) مشغول روزنامه نوشتن شدم. تلگرافی به حضور مبارک اعلیحضرت امپراطور نوشتم که از آبشاران به پترهف^(۳) زده شود.

امروز با پرنس تومانیف صحبت می کردیم از روسیه چون شاهزادگان روس موافق قانونی که از کترین باقی است از شاهزادگان خارجه باید زن اختیار کنند و شاهزاده خانمهای روس از شاهزادگان

۱. میرزا عباس خان. پسر سیم حاجی میرزا جبار تذکره چی ناظم المهام برادر کهنتر میرزا جوادخان سعدالدوله در ۱۲۶۳ متولد در ۱۳۰۰ کنارپرداز حاجی ترخان در ۱۳۱۴ درگذشت.

۲. (ع) - صبح حمام رفتم به آب دریا شست و شو نمودم. سرم قدری درد می کرد با پرنس تومانیف قدری صحبت کردیم. نهار خوردیم. در راه آهن و دو سه روز در مسکو تا حالا فرصت نوشتن روزنامه نشد حالا که ساعت چهار بود نوشتم.

۳. (ع) - Peterhof که بیلاق امپراطور است آنجا تشریف بردند.

خارجه شوهر کنند و این ملاحظه تا پنج پشت می شود آنوقت به اسم و رسم دیگر می گیرند^(۱).

منظور امپراطریس کترین این بوده است که شاهزاده‌های روسیه

۱. (ع) - دبروز با پرنس تومانیف در ساعت پنج در سطحه کشتی صحبت می‌کردیم از شاهزادگان و وزرای روسیه خیلی صحبت شد. حالا مقرب درگزار وزیر دربار و ارانسوف و اچکف می‌باشد و معلم امپراطور پوئرنسرف در مصالح کلیه دخیل است. ریختر وزیر اندرون است سایر وزرا به کارهای عمده مشغولند و تا قابل این کارها نباشند منتخب نمی‌شوند مگر وزیر دربار که به میل و رغبت امپراطور بسته است. پرنس نیکلا عموی امپراطور عاشق یک دختری از بازیگرهای تماشاخانه پترزبورگ شد و برای او خرجها کرده است و حالا هم می‌کند قریب پنج اولاد از او دارد. اسم او پیلوا می‌باشد. تومانیف می‌گوید اینقدر خوشگل نیست. چند سال قبل می‌خواست تماشاخانه تفلیس که دست من بود اجیر شود به ماهی هشتاد منات قبول نکردم و بعد کاغذ ممنونیت او رسید که بسیار خوب شد مرا در تفلیس تومانیف قبول نکرد که معشوقه نیکلا شدم. هر شب فرار گذاشته بود که چراغ در بالکون می‌گذارد نیکلا بداند بیکار است و برود آنجا. هر وقت می‌گذشت از آن کوچه ملتفت می‌شد و می‌رفت یا آجودان نیکلا می‌رفت می‌دید و به نیکلا خبر می‌داد.

چون نیکلا سردار قشون بود و در آتش گرفتن خانه‌های شهری باید خبر کنند حاضر شود به آجودان گفته بود به او در مجلس بگوید بازار یعنی یانقین.^۴ شب که با زنش نشسته بود آمد گفت بازار تا نیکلا برخواست زنش گفت ترس یک چراغ بیشتر نیست نیکلا خجل شد.

می‌گفت شاهزادگان روسی باید از شاهزادگان خارجه زن بگیرند و شاهزاده خانمهای روس زن روس نمی‌شوند باید به شاهزادگان خارجه شوهر کنند و این ملاحظه تا پنج پشت می‌شود آنوقت به رسم دیگر دارند.

مثل روسی است (زیر کفش عیال) کسی را که مطیع زنش باشد. نیکلا از زنش می‌ترسد. امپراطور برادر خود ولادیمیر را خیلی دوست دارد اما با زن او خوب نیست که به بیسمارک خیلی از روسیه اطلاعات می‌دهد. چندی اخراج شد. از شاهزاده خانمهای باد است اسم او بادن است. و به گران‌دوک میشل عموی خود خیلی التفات دارد. از کنستانتین عموی دیگر خود خوشش نمی‌آید.

شاهزاده‌های روسیه همه عشق‌بازی می‌کنند و به مکتب‌خانه رقص می‌روند. همدروزه می‌روند آنجا.

^۴ یانقین - ترکی است به معنی آتش‌سوزی.

زن جوانهای رشید خوب شوند و دخترهای خوب خارجه زن شاهزاده‌های روسیه شوند بدین واسطه نسل خوب بگیرند. شاید پولتیک دیگر هم در نظر داشته است.

وقت غروب دریا قدری منقلب بود. بعد از شام در بالای کشتی بودیم تماشای ماهتاب و دریا و موج می‌کردیم. میرزا جوادخان سرتیپ صحبت کرد گفت که من در مسکو رفتم به عکاس‌خانه بطوری که باید و شاید محل و جا و مکان و وضع ایستادن مرا معین کرد صندلی و میز گذاشت عکس انداخت وقتی که آورد بد شده بود. مجدداً انداخت بد شد گفت از بس که هیأت شما متغیر است عکس بد می‌افتد گفتم فطرت من این‌طور است گفت قدری تغییر حالت بدهید گفتم مردکه من این‌طور خلق شده‌ام تغییر خلقت بدهم گفت قدری انخم نکنید ابرو باز کنید گفتم نمی‌توانم گفت میل دارید من رفع انخم و بهم‌رفتگی شما را بکنم گفتم چگونه رفت یک دختر وجیهه مقبول آورد در مقابل من گفت نگاه کن نگاه کردم خنده فوق‌العاده به من دست داد بی‌اختیار خندیدم بطوریکه خودداری نتوانستم بکنم بعد عکس مرا انداخت. خیلی بهتر آن شیشه‌ها شد. ازین صحبت میرزا جوادخان و اقرار به تغییرات و حالت خودش خندیدم.

هرچه از شب گذشت انقلاب دریا زیاد شد. راه رفتن و خواب کردن در کشتی ممنوع بود بعد از مرارت صبح کردیم.

یکشنبه یازدهم شعبان و پنجم ژون - دریا موج دارد کشتی حرکت از پهلو به پهلو دارد باد از مغرب می‌وزد قدری در سطحه رفتم گردش کردم دوباره به زحمت به اطاق خود آمدم. جمعی از اهل کشتی مزاجشان بر هم خورد نهار خبر کردند نتوانستم در سر میز حاضر شوم. میرپنج کمال خوف را کرده بود استمراراً پیغام می‌داد

نقلی نیست توهم نکنید. رنگ از روی او پریده از زانو قوت نداشت اعضایش مرتعش بود به میرزا تقی خان پیغام می‌کرد که بادکوبه نزدیک است یک پراخوت هم روی آب حرکت می‌کند. این فقرات هیچ دلیل اطمینان قلب نبود. مشارالیه اصرار به این عبارت داشت که به این دلایل نقلی ندارد.

سه ساعت به غروب مانده دریا در کمال انقلاب موجهای بزرگ برمی‌خواست. موج در میان کشتی می‌ریخت. یکی دو بار به عرشه رفته از اطاق بیرون آمدم باد شدت داشت. در اطاق خواب با بدحالی و انقلاب مزاج افتاده بودم میرپنجه بی‌خبر در را باز کرد سرش را داخل اطاق کرد من دیدم می‌خواهد داخل اطاق شود گفتم حسین کسی نیاید رفت در را ببندد میرپنجه به اعتقاد این که من ترسیده‌ام می‌گویم چه باید کرد با دست و سر اشاره می‌کند و می‌گوید نقلی ندارد. نقلی ندارد تشویش نکنید در حالتی که نصف بدنش خارج از اطاق است بالاخره مراجعت کرد از سالون که می‌گذشت به طرف اطاق خود می‌رفت مکرر می‌گفت و با دست اشاره می‌کرد نقلی نیست میرزا تقی خان تشویش مکن از این طرف به آن طرف اطاق می‌خورد و می‌افتاد و به دیرکها چسبیده بود.

میرزا تقی خان چون حالتش کمتر تغییر کرده بود او را خواستم نزد میرپنجه فرستادم که قدری او را اطمینان بدهد. برگشت حکایتها نمود از تفصیل حالت میرپنجه خوف موج و بیم غرق از خاطرها رفت.

در این موقع های و هوی بلند شد عملجات کشتی آب می‌کشیدند فرستادم چه خبر است معلوم شد تخته‌های اطراف دودکش آتش گرفته بود از تفضلات الهی خاموش کردند. دو ساعت

به غروب مانده در کنار جزیره ولاً لنگر انداختند درین جزیره غیر از مار گفتند چیزی مسکن ندارد.

امشب هم دریا منقلب بود و در خطر بودیم. قریب شش ساعت کشتی اینجا توقف نمود. از توجهات الهی در نصف شب باد و موج دریا رو به آرامی گذاشت قدری خوابیدم.

دوشنبه دوازدهم شعبان و ششم ژون - ساعت پنج بیدار شدم با کینیاز تومانیف و کپیتان و همراهان از سلامتی و آرامی دریا خوشحالی کردیم به دکتر فیشر طبیب نشان درجه سیم، به ابراهیم بیک مترجم نشان درجه چهارم، به میرزا جواد مترجم که در رفتن همراه بود نشان درجه پنجم از جانب سنی الجوانب همایونی داده شد.

عصر در ساعت پنج و نیم انزلی و کوههای طالش و ساحل گیلان نمایان شد. کینیاز شام را زود خبر کرد. در سطحه کشتی شام چیدند من باز نتوانستم در سر میز بنشینم.

به عالیجاه طاهرخان که متحمل زحمت و خدمات بود از جانب سنی الجوانب همایون نشان درجه چهارم، به حسین بیک پیشخدمت یک مدال طلا داده شد.

در ساعت شش به لنگرگاه انزلی رسیده کشتی اسکندر سزرویچ دور ایستاد، کشتی شاهی از راه افتاد و رسید بارها را از این کشتی به آن کشتی حمل کردند.

کینیاز و همراهان لباس رسمی پوشیده بودند. با کینیاز تومانیف دست داده وداع کردم. در ساعت هفت به کشتی همایونی داخل شدیم، حاکم انزلی شاهمراد میرزا نایب‌الایاله و سرهنگ تفنگچی انزلی آمده بودند. در ساعت هفت و بیست دقیقه با تمام همراهان به ساحل انزلی پیاده شدیم به شمس‌العماره آمده سجده شکر الهی را به

جای آوردیم.

سه‌شنبه سیزدهم شعبان و هشتم ژون ماه - صبح حمام رفتم
کاغذها را به پست‌خانه فرستادم. از شمس‌العماره دریای خزر را
تماشا می‌کردم چندین کشتی لنگر انداخته بودند. یک ساعت
بعد از ظهر از انزلی بیرون آمدیم به کشتی شاهی نشسته رو به رشت
روانه شدیم. در میان مرداب یک حواصل شکار کردم مرغ...^(۱) که
مثل غاز سیاه است در کنار دریا البته از بیست هزار متجاوز نشسته
است. دهنه رودخانه پیربازار از کشتی همایونی به کرجی نشسته
سربالا چون دیر حرکت می‌کرد او را به لتکا بسته‌اند و از کناره با طناب
می‌کشند. از محمد آقاییک کمان‌دان سؤال کردم این کرجی را کجا
ساخته‌اند گفت به زحمت زیاد دو کرجی از بادکوبه خریده آورده‌ایم.
قونسول روس راضی نمی‌شد پرسیدم چرا در شهری مثل رشت و
انزلی نمی‌سازند گفت نه این چوب را دارند نه استاد قابل به جز این
دو فایق نتوانستیم از بادکوبه بیاوریم. من و همراهان از این معنی
تعجب کردیم. از جنگل‌هایی که در صفحه گیلان بنظر می‌آمد که
اقسام درخت‌ها را دارد و قابل ساختن کشتی‌هاست و از بی‌ترتیبی و
نادانی حیرت کردم چاره جز سکوت نبود.

در ساعت پنج و نیم به پیره‌بازار رسیدیم. جناب والی گیلان
نایب و مترجم قونسول روس امین دیوان، نصرت‌اله‌خان سرتیپ و
سایر اعیان گیلان آمده بودند. تعارفات لازمه بعمل آمد به بالاخانه
رفته قدری صحبت داشته سوار اسب سمندی شدم. راه را
می‌ساختند قریب به اتمام بود. گل‌های درخت ابریشم و سبزی

۱. اسم مرغ ناخوانا است.

درختان و خرمی بوستانها بسیار بود در ساعت هفت به شهر رشت رسیدیم به عمارت حکومتی داخل شدیم هوای انزلی و گیلان در این وقت بسیار خوب بود. امشب قدری باران بارید مهتاب روشن است. چهارشنبه چهاردهم شعبان و هشتم ژون - صبح در مهتابی با دورین قدری تماشا کردم بعد از نهار کنسول انگلیس میسترفین بعد والاسوف کنسول روس دیدن کردند قدری صحبت کردیم در ساعت چهار برای تماشای اطراف شهر با والی و رئیس تلگرافخانه و میرزا جوادخان سرتیپ سوار شدیم. اول به باغ میرزا عبدالوهاب مستوفی رسیدیم تماشا کردیم، از آنجا به ضیائیة جای خوردیم، آفتاب گرم بود در سایه هوای خوبی است بعد به ناصریه رفتم منظریه را دیدم از آنجا به پل راه عراق رسیده کنار رودخانه سرازیر سبزه زیاد داشت، به کردمحلّه رفتم از یک پل کهنه که درخت و بوته به پایه های آن روئیده و از دور با جنگل اطراف به شکل بسیار خوب می نمود رسیدیم از روی پل گذشته داخل کردمحلّه شدیم یک ربع ساعت راه رفته به باغ حاجی میرزا نصیر رسیدیم باغچه پر از مریم و قصر خوب خیابان از درخت آزاد داشت در این وقت غروب بسیار باصفا به نظر می آمد.

کوچه خوب داشت از آنجا به شهر آمدیم از خارج شهر به عمارت حکومتی داخل شدیم. در این سه ساعت و نیم گردش همه جا از زیر درخت و علف و سبزه می گذشتیم. مملکت گیلان از ممالک خوب روی زمین است قلم منشی قابل می خواهد که بتواند توصیف کند شرح دهد. (۱)

۱. (ه) به میرزاتقی خان گفتم به دیدن چند نفر از آقایان رشت که در رفتن دیدن از من کرده بودند برود بازید کند عذرخواهی نماید. خردم با والی سوار شدیم تا غروب

پنجشنبه پانزدهم شعبان و نهم ژون ماه - مدتی معطل اسب چاپارخانه بوده در ساعت هشت و نیم سوار شدیم والی و اعیان رشت را که همراه سوار شده بودند بیرون شهر عذر خواسته رشت را وداع گفته با اسب چاپاری به یورتمه و چهارنعل روانه شدیم. هوا گرم بود در میان جنگل نهاری صرف گردید. آمدیم به سنگردو ساعت خوابیدیم چهار از ظهر گذشته از سنگر روانه شدیم به کهژم رسیدیم چاپارخانه خوبی است.

امروز به میرزاتقی خان منشی که در این سفر خدمت کرد و تغافل از خدمتگذاری ننمود از جانب سنی الجوانب همایون نشان از درجهٔ سیم شیر و خورشید داده شد.

هوای عصر بواسطهٔ ابر و نسیم خوب بود. جنگل سبز و خرم است درختهای ابریشم گل دارد، بلبل باز می خواند. چهار فرسنگ تا شهر مسافت دارد. عصر پیاده در میان جنگل به گردش رفتیم می گفتند ببر و خوک در جنگل بسیار است درختان قوی داشت.

شب شد ماهتاب برآمد میان جنگل کنار آب پتو انداخته مشغول صحبت بودیم میان بوته‌های پرنده شب‌تابی می پرید که بهر نفس کشیدن شعاع برقی از دم آن نمایان می شد. میان دو دست او را گرفتم راه می رفت تمام اندامش بقدر جوی بود. در ساعت یازده خوابیدم. (۱)

گردش کردیم. مراجعت شد از میرزاتقی خان پرسیدم رفتی عرض کرد اسب‌سواری نبود متغیر شدم چون وقت تنگ بود گفتم به آنها رقعہ معذرت نوشت و خود او را گفتم تا سه ساعت از شب گذشته باید منزل خودت تروی در ازای اعمال که در این مورد کردی تا دو ساعتی بود بعد بواسطه کسالت راه که داشت او را مرخص کردم. ۱. (۵) - از برای محمدآقاییک کماندان کشتی شاهی که نشان از دولت نداشت مدال با فرمان به توسط نایب پست‌خانه فرستادم.

جمعه شانزدهم شعبان و دهم ژون - ساعت سه بیدار شدم در چهار و بیست دقیقه اسب حاضر بود سوار شدیم. درین سپیده دم هوای بهاری بود صحرا و کوه از جنگل انبوه و زمین سبز باغ بهشت می نمود. از آن طرف سفیدرود بلوک رحمت آباد و جنگل سخت آن نمایان بود. مسافر گیلان از دریا تا نه فرسنگ راه از تماشا و جنگل ورود لذت می برد.

در ساعت هشت به رستم آباد رسیدیم. مسافت پنج فرسنگ بود. در یک فرسخی به رستم آباد راه از جنگل خارج می شود. درختان خوب مبدل به خار تلو می گردد.

از اضرار فرنگیان به خرابی جنگل گیلان و بردن چوب قرنی نخواهد گذشت که اغلب جنگل صحرای بابوته و خوار^(۱) خواهد شد. امروز اول سرطان - آب رودخانه سفیدرود خیلی کم شده است. عشر آبی که یک ماه قبل دیدم ندارد.^(۲) این چاپارخانه بسیار بد است یک اطاق نیست که انسان بتواند مسکن نماید در و پنجره همه شکسته و مغشوش و کشیف و متعفن است پشه و مگس هم مزید بر علت بود. شنبه هفدهم شعبان یازدهم ژون - ساعت سه بیدار شدم. در

چهار و ربع سوار اسب کردی شدم. هوا ابر داشت، نسیم کمی می وزید. چهارنعل می آمدیم از سنگلاخها و راههای بد می گذشتیم. در رودبار کنار آسیا زیر چنار که وقت رفتن نهار خوردیم اگرچه کاظم آسیابان نبود نفسی کشیده به راه افتادیم. در بازار و دکاکین که یک ماه

۱. خوار - خار = تیغ.

۲. (۸) عصر سرنیپ و میرزاتقی خان را خواستم قدری از نظم شهر مسکو و ترتیبات آنجا گفتگو کردم و وکلای دولت خواه صدیق بی غرض که درصدد منفعت دولت و ملت بودند و از بی انصافی مباشرین امور دیوانی ایران از بناخانه و غیره تأسف خوردم.

قبل جمعیت زیادی داشت دیاری نبود همه به بیلاق رفته. در ساعت هشت و نیم به پل رسیدیم. ازین معابر سخت و سنگ گذشته الاغدار ملایری سر پیشانی جاده را تنگ کرده بودند مانع از حرکت اسب بودند.

قریب یک ساعت باد سخت می وزید در روی پل بطوری است که آب را برمی گرداند و ترشح آب مثل باران در روی پل به گذرکننده می باشد. درین هوای گرم مطلوب بود. در هشت و ربع کم به منجیل رسیدیم. در تلگراف خانه پیاده شدیم^(۱) به واسطه ابر و باد گرما اثری نداشت.

در منجیل در تمام اوقات باد به شدت می وزید برای آسیای بادی خوب مکانی است. حالا که سه ساعت بعد از ظهر است باد هنگامه دارد. نصف شب ایستاد. هوای بسیار خنک بود. در اینجا بعضی تلگرافات رسید جواب گفته شد.^(۲)

یکشنبه هیجدهم شعبان دوازدهم زون - در ساعت چهار و بیست دقیقه سوار شدیم و چهارنعل آمدیم در مزارع لوشان گندم درو می کردند. هوای صبح خنک بود آفتاب گرم بود در شش و نیم از پل لوشان گذشتیم در ساعت هفت به چاپارخانه پیاده شدیم و مسافت پنج فرسنگ است. از آب شاهرود اسب عبور نمی کرد. بوستانهای خوب در عرض راه بود که چاره گرما را می نمود. شب مکان بدی داشت. این چاپارخانه هم بسیار خراب است. نصف شب بیدار شدم

۱. (ع) - تلگراف خانه میرزا علی اکبرخان پیاده شدیم.

۲. (ع) - در منجیل جواب تلگراف جناب آقا رسید که همدان باید رفت و از جناب وزیر تلگرافی رسید که جواب نامه مخصوص گرفته شد یا خیر. تلگرافی به حسینقلی میرزا کردم که میراخور با اسب و چادر از راه رزن به کاشمرز به ما برسد.

بیش از یک ساعت خواب نکردم.

دوشنبه دوازدهم شعبان و سیزدهم ژون - مهتاب روشنی بود نوکرها را بیدار کردم اسب حاضر کردند. ساعت ده سوار شدم. بُنه را سرشب حرکت داده بودند سربالا می آمدیم. الاغدار همدانی مریانجی و تفریجانی^(۱) و غیره روغن به رشت می بردند خیلی عبور کردند.

صبح به خرزان رسیدیم سرد بود باد می وزید محتاج به بالاپوش بودم. اغلیبی عقب بودند. من و میرزا تقی خان تنها بودیم. طاخرخان و میرزا علینقی سرشب با بُنه رفتند به تاخت خود را گرم کردیم از چادرهای غیاث‌وند گذشتیم. دو سنگ قوی جُسته رو به ما کردند. میرزا تقی خان هر قدر دوانید اسب مفلوک نمی دويد سگها رسیدند قدری از دُم اسب او کنندند و شلوارش را پاره کردند. دو میدان اسب دنبال کردند.

در ساعت شش و نیم به مزرعه میان چا پارخانه پیاده شدیم. همراهان از رسیدن ما تعجب کردند. یک ساعت برای استراحت اسبها توقف شد. از آنجا تاخت کرده در ساعت هشت و ربع کم وارد آقابابا شدیم.

میرزا اسحق منشی از جانب نواب والا ملک آرا پذیره شدند. میوه، شیرینی آورده بودند. اول ظهر از آقابابا به کالسکه مهمانخانه سوار شده که هر یک چهار اسب به عرض بسته شده بود به وضع تورکای روس در بین راه یک کالسکه همراهان شکست در یک و نیم از ظهر گذشته بیرون باغستان قزوین امیرزاده محمد میرزا و بعضی از

۱. مریانج و تفریجان نام دو ده از دهات شهرستان همدان.

شاهزادگان و اعیان قزوین و سواره منصور و صاحب‌منصبان نظامی آمده بودند به آنها خوش آمد گفته در ساعت دو به قزوین رسیدیم.

نواب اشرف والا ملک‌آرا در دم دیوان‌خانه ملاقات نموده به عمارت رکنیه رفتم. از پاچنار به مزرعه پنج فرسنگ از مزرعه به قزوین پنج فرسنگ است.

شب بعد از شام زود خوابیدم. هوای قزوین از وزیدن بادیه خوب است.

سه‌شنبه بیستم شعبان و چهارم ژون روسی - در خدمت ملک‌آرا بودم مردم آمد و شد می‌کردند. (۱) عصر در باغ گردش کردیم اندرون رفتم (۲) شب میهمان جناب میرزا عبدالحسین نایب‌الصدر بودم. وقت غروب با نواب ملک‌آرا رفتیم. ملاباشی ترکی پیدا شد صحبت‌های بامزه داشت. پاکت طهران در آنجا رسید از خواندن کاغذ و ناتمامی کارهای خود و اغتشاش عملها اوقاتم تلخ شد فرستادم بارها که به سمت همدان حرکت می‌کردند نروند عازم تهران باشد. شب به صحبت گذشت.

چهارشنبه بیست و یکم شعبان و پانزدهم ژون - صبح از دلتنگی

۱. (ع) - دیروز جواب تلگراف حسینقلی رسید که میراخور شنبه ۲۲ از همدان حرکت می‌کند.

۲. (ه) - سه ساعت به غروب مانده کالسکه و درشکه برای میرزا جوادخان و میرزا علی‌خان و میرزا حسن‌خان حاضر کرده بودند آمده مرخصی خواسته رفتند رو به طهران، میرپنجه هم مرخصی گرفت.

(ع) - منزل نایب‌الصدر نشستیم پاکت طهران را به من داد از خواندن کاغذها و ناتمامی کارها و اغتشاش در طهران اوقاتم تلخ شد. فرستادم میرزا علیقلی که می‌خواست همان ساعت بار بار کند به کشرمز برود عازم طهران شود. میرزا علی‌اصغر رئیس پستخانه و مهمانخانه را آوردند کالسکه و درشکه حاضر کند گفت فردا در سه ساعت به غروب مانده ممکن است حاضر کنم.

در باغ گردش کردیم تلگراف از عزیمت خود به طهران و همدان کردم. عصر با نواب ملک آرا خداحافظی کرده در ساعت پنج از دروازه راه چمان بیرون شده از امیرزاده و اعیان عذر خواسته وداع گفته کالسکه به تندی حرکت کرد^(۱) نصف شب هوا سرد بود ماهتاب آخر شب روشن کرد در هیچ جای توقف نکردم.

پنجشنبه بیست و دوم شعبان، شانزدهم ژون - شش درجه سرطان در ساعت نه به دروازه غربی طهران و بیست دقیقه بعد به خانه رسیدم. آفتاب گرم بود هوای طهران گرم است. موکب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه در شش این ماه تشریف فرمای خراسان شده است. کسی در طهران نیست از این حالت متحیر. سه روز بعد مرض رو آورد ناخوش شدم و تا امروز در طهران و شمیران هرطور بوده به سر رفت امید به فضل پروردگار است که همواره ذات مقدس موکب همایون شاهنشاهی قرین شادکامی و تا روزگار است پایدار بماند.

سنه قوی ئیل ۲۱ درجه سنبله ۱۱ ذیقعه ۱۳۰۰ هجری ۲
سپتامبر ۱۸۸۳ عیسوی روسی در تجریش.

۱. (ع) - به این وضع منازل عبور شد که در پشت قلمی می شود.

در طهران

شاهزاده عزالدوله در قزوین بود که از حکومت همدان عزل شد ناچار به سمت تهران حرکت کرد. اکنون به نوشتن آنچه که در یادداشت روزانه خود در باب این مأموریت ذکر شده است می پردازیم.

حرکت از قزوین چهارشنبه ۳۱ شعبان - از قزوین پنج ساعت و ده دقیقه کم از ظهر گذشته.

۶/۵	رسیدن	مهانخانه کوندر
۷ و ۲۵ دقیقه بالا	رفتن	»
۱۰ و ۱۰ دقیقه کم	رسیدن	فشلاق
۱۱ و ۱۰ دقیقه کم	رفتن	»
۱ و ربع بالا	رسیدن	پنجشنبه ۲۲ - ینگى امام
۲ و نیم	رفتن	»
۴ و ربع	رسیدن	حصارک
۵	رفتن	»
۷ و ده دقیقه کم	رسیدن	شاه آباد
۱ و ده دقیقه بالا	رفتن	»
۹ صبح	رسیدن به دروازه	طهران
۹ و بیست دقیقه	به خانه	»

هوای طهران گرم است موکب همایون در ۶ شعبان تشریف فرمای خراسان شده است کسی در طهران نیست جناب ملینکف وزیرمختار روس روز سیم ورود آمدند. فارسی می داند و پیرمرد خوب

خوش صحبتی هستند. نمی دانم از زحمات راه بود یا گرمای طهران که یک هفته بعد ناخوش شدم. مشغول دوا نمک و گنه گنه گردیدم.

سه شنبه ۱۱ رمضان به شمیران آمدم و امروز دوشنبه ۱۷ رمضان است در باغ تجریش هستم. هوای باغ بسیار خوب است هوای طهران مثل بهار. تابستان است چون عمارت هنوز ندارد الاچیق چادرها در همدان مانده است بواسطه سردی هوا خوش نمی گذرد. تنها بی اطاق مشکل است. احوالم لله الحمد بهتر شده است.

سه عریضه تا حال به خاکپای مبارک فرستاده تفصیلات را عرض کرده ام. شب جمعه ۷ رمضان گذشته دستخط مفصلی مبنی بر مرحمت و تعریف از بسطام به خط مبارک زیارت شد.

امروز یکشنبه ۶ ذیقعه است. در این مدت یک روز به سفارت روس بازدید وزیرمختار رفتیم. جواب نامه مخصوص همایونی را که رسانده بودم تازه رسیده بود. اعزیرپلو شارژ دفر روس و مسیو پخی تی نف که در سفر مسکو همه جا همراه بود و همراه کولونل کوزنین کرابایف مأمورین تعیین سرحد آخال آمده است از کلاویشف و زیناویف حکایت می کرد. یک روز هم وزیر دول خارجه را دیدم عریضه در باب نمودن حساب مخارج سفر به حضور مبارک فرستادم. اینک شش نامه ای که به ناصرالدین شاه نوشته شده است.

نامه اول - مورخ بیست و هفتم شعبان ۱۳۰۰

قربان خاکپای جواهرآسای مبارک شوم. به توجهات بلانهایت خدیوانه روحنا و روح العالمین فداه. از مخاطرات دریا و راه روسیه روز پنجشنبه ۲۲ شعبان وارد دارالخلافه گردید. اقامت مسکو دو هفته بود در مراجعت خبر صریح از تشریف فرمائی موکب همایون نداشتم

و منتظر امر مبارک بودم که از راه بندرگز و شاهرود و بسطام شرف اندوز خاکپای مبارک شوم. چون امر مبارک صادر نشده بود و یقین نداشت به همان خط مراجعت نمود.

دو طفرانامه جواب اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس را ملفوف عریضه فدویت فریضه انفاد خاکپای مبارک نمود. در جواب نامه مخصوص که برحسب امر و فرمایش ملوکانه روحنافداه شش روز قبل از حرکت می‌بایست برساند چون اعلیحضرت امپراطور به پترزبورگ می‌رفتند و جان‌نثار مراجعت می‌نمود شش روز قبل از رفتن امپراطور نامه مبارک را رسانید جواب را به پترزبورگ محول داشتند. از مضمون نامه مبارکه به فدوی جان‌نثار امر و اشارت علیّه نرفته بود تا در تحصیل جواب مطلب برآید لیکن بزودی جواب آن به توسط جناب وزیرمختار یا سفارت روسیه به نظر مبارک خواهد رسید.

در گفتگوی سرحدیه آخال در منزل مسیوکرس وزیر دول خارجه با بودن امیرالامراء العظام مصطفی قلی خان میرپنج و جناب میرزا اسداله خان وزیرمختار تمام فقرات کتابچه را من البد والی الختم گفتگو نمود و جناب مسیوکرس همه را به قسم خودش و زبان نرم جواب داده موکول به فرستادن و رسیدگی مأمورین و بی‌اطلاعی خود می‌نمود.

کورنین کرابایف مأمور و پخی تی ئف مترجم و سایر مأمورین تا دو سه هفته دیگر از پترزبورگ روانه طهران خواهند شد مسیو زیناویف^(۱) سخت‌تر از مسیو کرس می‌گفتند و در باب کراب و

۱. زیناویف - وزیرمختار سابق روسیه در ایران.

ملقلاب^(۱) اقوال خود را نکول داشته و به همان عهدنامه مستند بودند فدوی جان نثار چون جواب‌های مسیو کرس را ناقص و مسیو زیناویف را سخت و جواب صریح اخذ نمی‌توانست کرد.

در فقره حسینقلی و یموت که اهمیت داشت گفتم استرآباد و طن اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی روحانفداه و موطن و محل و مسکن ایل جلیل قاجار و زمین حسینقلی مرتع و چراگاه مرع و مواشی عشایر استرآبادی و رعایای دولت علیه است ممکن نیست اغماض فرمایند. مأمورین دولت روسیه نباید در این مسئله اشکالی به میان آورده طرح گفتگویی نمایند. جناب مسیو کرس قدری تأمل با ملاحظه نمود ساکت شدند موسیو زیناویف خواستند چیزی بگویند لکن فدوی جان نثار این صحبت را تکرار نموده و پیرایه زیاد در باب زمین حسینقلی و آخر مجری و ملتقای رود اترک سخت گفت که جناب مسیو کرس در این باب به مأمورین باید بگویند که اسباب گفتگو و اشکالات نشوند.

جناب وزیرمختار و میرپنج شاهدند که در باب حسینقلی فدوی اصرار و سخت‌گیری نمود و در حقیقت مسیو کرس ساکت بود تا در موقع مراجعت و دست دادن همین صحبت و خواهش را تجدید کرده که مأمورین سرحد نباید در غیاب ایراد نموده و حرفی بگویند. این فقره قابل نیست و برای استرآبادی و اهل آنجا باعث اضطراب بلکه امر محالی خواهد بود.

سه روز قبل که امیرالامراء العظام صاحب اختیار^(۲) منزل چاکر بود

۱. کراب و ملقلاب - معلوم نشد مقصود چیست.

۲. صاحب اختیار - سلیمان خان افشار قاسملو - رئیس ایل افشار مقیم ساوجبلاغ

مخصوصاً در این باب سفارشات نمود تفصیل را حالی کرد که با مأمورین روسیه نباید در این فقره سهل گرفته یا اعتنا نموده سؤال و جوابی نمایند بلکه ملک مسلم و بلاحرف دولت علیه ایران بدانند. محض استحضار خاطر مبارک معروض داشت.

در باب سرحدات دولت علیه با عثمانی و ضبط بقیه قطور^(۱) و تبعید پسران شیخ عبیداله^(۲) و بی اعتدالی آنها و سرحدداران مفصلاً گفتگو نمود کتابچه خوانده شد. از دوستی و حمایت دولت فخریه روسیه و همراهی که تا حال نموده‌اند.

بیانات مسیو کرس مطول بود وعده دادند که به وزیرمختار مقیم اسلامبول تأکید بنویسند که با جناب معین‌الملک حاج شیخ محسن خان^(۳) همراهی و تبعیت داشته اوامر علیه را مجری نمایند.

روزنامه سفر به جهت کمی فرصت ناقص بود به زودی تمام کرده انقاد خاکپای مبارک خواهد نمود. تمام اجزاء سفارت وارد به جز میرزا علی خان مترجم که قدری ناخوش شده و حالا خوب است همه به سلامت بودند و هر یک به لوازم چاکری و جان‌نثاری آستان مبارک پرداخت. معتمدالسلطان میرزا جوادخان در نهایت خوبی و درایت به

۱- قزوین از رجال دوره محمدشاه و ناصرالدین‌شاه در جنگ هرات شرکت داشت مشاغل مختلف عهده‌دار بود از جمله حکومت استرآباد. در سال ۱۳۰۹ در تهران درگذشت.

۱. قطور - یکی از ارتفاعات کوه آرازات در سرحد ترکیه.

۲. شیخ عبیداله - کرد نقشبندی سالها در شمال غرب ایران به غارت و چپاول مشغول بود در ۱۲۹۸ در مقابل قشون ایران تاب مقاومت نیاورده فراری و به خارج رفت و در عثمانی اقامت گزید.

۳. حاج محسن خان - معین‌الملک - مشیرالدوله در ۱۲۳۵ متولد پسر میرپنج کاظم تاجر از کارمندان وزارت خارجه و در روسیه و پاریس و لندن و اسلامبول وزیرمختار بود سپس وزیر خارجه شد در ۱۳۰۸ درگذشت فرزندانش نام خانوادگی مظاهر دارند.

لوازم شغل مستشاری سفارت کبری مشغول بوده و از عهده خدمت برآمدند امید که مراحم شاهنشاهی روحنا و روح العالمین فداه شامل حال فدویان جاننثار بوده سایه بلندپایه همایون ابدالدهر بر مفارق بندگان و جاننثاران پاینده بماند.

اگر امر مبارک باشد و مقرر می‌فرمایند در ضمن عرایض عمده و اتفاقات و عرایض بعضی از شاهزادگان و غیره را معروض خاکپای مبارک خواهد داشت. پیوسته مترصد امر و حکم قدر نفاذ همایون روحانفداه و روح العالمین فداه است. چون عریضه گنجایش نداشت بعضی عرایض بتدریج معروض خاکپای مبارک خواهد نمود. امر امر مبارک است سه‌شنبه ۲۷ شعبان المعظم ۱۳۰۰ طهران.

نامه دوم - هفتم رمضان ۱۳۰۰

جمعه ۷ رمضان ۱۳۰۰ از طهران.

قربان خاکپای جواهرآسای مبارک شوم. دستخط مبارک جهان‌مطاع که در غره رمضان از بسطام به افتخار چاکر جان‌فشان شرف صدور یافته بود شب جمعه ۷ موجب مباهات و سربلندی جاننثار گردید. (۱)

از چند روز بعد از ورود دارالخلافة فدوی ناخوش و بدحال است زیارت دستخط مبارک لله‌الحمد جان تازه بخشید. امور همدان از توجه مراحم خدیوانه ارواحنا و روح العالمین فداه در نهایت انتظام است. جان‌فشانی و خدمتگذاری خانه‌زاد حسینقلی در خاکپای مبارک البته واضح شده است. چاکر فدوی در طهران و شمران انتظار

۱. متأسفانه نامه شاه در دست نیست.

ورود موكب همايون اعليحضرت اقدس شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه را می‌كشد و به یاری خداوند یكتا در خرمی و بلندی اقبال. ذات آفتاب مثال مبارك چشم چاكوران و اهالی دارالخلافة را روشن و ركاب مبارك را ببوسد. در این روزها روز می‌شمارد و روزنامه سفر را می‌نگارد و عرابضی كه هست حسب الامر از اتفاقات به خاكپای مبارك معروض خواهد داشت و مترصد امر مبارك خواهد بود.

در باب گفتگوی با وزرای روس كه مقرر فرموده بودید عرض نماید روز يكشنبه ۲۷ رجب. يك ربع به ظهر مانده با مصطفى قلی خان میرپنج و میرزا اسداله خان وزیرمختار در كالسكه نشسته اول ظهر داخل عمارت جناب مسیو كرس وزیر خارجه روس شد. مسیو كرس پیرمرد و قدری منحنی با روی خوب و متبسم و مهربان و برخلاف مسیو زیناویف خیلی با تانی و ملایمت سخن می‌گوید، در باب تبعید پسران شیخ عبیدالله تا اسم شیخ عبیدالله را بردم خندید كه او را بردند به مكه. گفتم پسرهای او از اشرار هستند باید آنها را هم ببرند گفت آخر در سر خانه و ملك آنها کسی از آنها باید بماند. این تكلیف خیلی مشكل است. بنده دیدم این طور می‌گوید. راه دیگر پیش آمدم كه دولت علیه سالی مبالغها باید خرج قشون ساخلو این سرحد نموده و همیشه قشون داشته اسباب خسارت کلی است و دیگر آن كه جناب مسیو كرس مگر طالب استراحت مردم فقیر عاجز نیستند از پسران شیخ و كسان آنها نسبت به رعیت فقیر و مردمان كاسب و زارعین دولت علیه به دزدی و راهزنی انواع تعدی می‌شود و این

ظلمهای مختصر اگرچه برای دولت نقلی ندارد اما نتیجه ... (۱) یک پیرزن دور نیست اثر عظیم داشته باشد. گفت چه کرده‌اند فدوی درست از جزئیات وقایع اطلاع نداشت جعل هم نمی‌توانست بکند گفتم اگر جنابعالی بخواهید البته تفصیل وقایعات جزئی را به شما اطلاع می‌دهم. گفت مأمورین و حکام سرحد شما چرا نمی‌نویسند اگر پسرهای شیخ از این حرکات می‌کنند درست و صحیح به تفصیل خوب است بنویسند البته رفع پسرهای شیخ آن وقت لازم است و ما سعی خود را می‌کنیم.

قربانت شوم در این باب لازم است از این اتفاقات اگرچه جزئی باشد و به نظر اکراد و عوام چیزی نمی‌آید پنهان نکرده سرحدداران بنویسند که به توسط وزارت خارجه به اولیای دولت روس برسد عظیم و قابل خواهد بود و محل اعتنا می‌شود. مثلاً رعیتی که دولت او منحصر به یک جفت گاو بوده که امر معیشت عیال و دختر و پسر او از زراعت آن یک جفت گاو می‌گذشته دو نفر از کسان شیخ در صحرا آن جفت را برده پسر کوچک او که دنبال گاو بوده فریاد می‌کشیده محض فریاد با گلوله او را کشته‌اند یا پیرزنی که مدار او قدری پشم و ریسمان بوده شب آمده برده و پیرزن را زخمی کرده‌اند همین فقره باعث می‌شود که وزیر مختار و مأمور دولت علیه می‌تواند یک مبحث کلی و مجالس عدیده با کرس و زیناویف گفتگو نماید. چنانچه در جنگ عثمانی روزنامه جات مسیحی برای نقل جزئیات این‌گونه وقایع راست یا دروغ دولتهای بزرگ معاون عثمانی را ساکت نمودند و ملت عیسوی را محرک شدند. در این قبیل وقایع فدوی یقین دارد در

سرحدات واقع می‌شود نویسنده می‌خواهد که شرح آن را درست عرض نماید فرستاده شود تأثیر کلی خواهد کرد مفید فایده است. صورت هر دو کتابچه را به میرزا اسداله‌خان وزیرمختار نوشته دادم که مطلع بود با جناب مسیو کرس در مقام خود گفتگو نماید و رأی مبارک را بداند.

در خصوص زمین حسینقلی سختی که فدوی نمود در حضور میرپنج و وزیرمختار بود که اگرچه زمین قابل نیست برای دولت فخمه روسیه که آنقدر زمین دارد ناقابل تر خواهد بود لکن برای استرآبادی لازم افتاده است و چاره ندارد و مایه خرابی استرآباد است.

وقتیکه فدوی از منزل مسیو کرس وزیرخارجیه برخواست و بیرون آمد ساعت یک و نیم بود امیدوار است که مأمورین تعیین سرحد قسمی حرکت نمایند که زمین حسینقلی نرود. زیاده بر این جسارت حد جان‌نثار نیست.

روزنامه سفر را ناخوشی فدوی مانع آمده است تفصیل گفتگو و پیغامات اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و عرایض بعضی از شاهزادگان خارجه و شاهزاده خانم‌ها را با پست آتیه معروض خاکپای فلک‌فرسای مبارک خواهد داشت. امر امر مبارک است. ۷ رمضان ۱۳۱۰ تهران.

نامه سوم - ۱۰ رمضان ۱۳۱۰

قربان خاکپای جواهرآسای مبارک شوم. روز دوشنبه ۲۱ رجب بود که سه ساعت به ظهر مانده در گار زیاران شرقی مسکو ترن مخصوص سفارت کبری ایستاد میرزا اسداله‌خان وزیرمختار اینجا

رسید. بلافاصله کولونل کلاوشف مهماندار گفت شاهزادگان منتظرند از واگون پائین آمد گران دوک ولادیمیر دست داد احوالپرسی کردند. گران دوک الکسی، گران دوک سرژ، گران دوک پال برادرهای اعلیحضرت امپراطور، گران دوک نیکلا و دو پسر او نیکلا و پتر، گران دوک میشل و چهار پسر او میشل و نیکلا و ژرژ که قریب هفده نفر بودند همه با لباس رسمی افواج خود با نشان و حمایل سنت آندره دم کالسکه حاضر بودند با هر کدام که گران دوک ولادیمیر اسم می برد آشنا می نمود دست داد، پرنس دالغورک حکمران مسکو را معرفی نموده دست داده بعد فدوی جان نثار اجزاء سفارت کبری را که همه با لباس رسمی بودند به گران دوک ولادیمیر معرفی کرده پس از آن از جلو فوجی که صف کشیده بودند گذشته سه نفر نطق نموده پیش فنگ نمودند.

بعد از گار به عمارت اسکاریاتین که برای سفارت معین شده بود آمد و در بالای پله عمارت جناب وارونسف واشیکف وزیر دربار که از مخصوصین وزراء و محل التفات اعلیحضرت امپراطور است با ژنرال ریختر که آن از وزرای معتبر است حاضر بودند به آنها هم دست داده مرا به اطاق و منزل خود برده مراجعت نمودند. پرنس منچیکف هم درین وقت رسید.

این عمارت از خانه های خوب مسکو و درهای آن به توریسکوی بولوار باز می شود که خیابان خوبی است. در ساعت ۱۱ به کرملین در حضور امپراطور رفت. چون روز قبل از تاجگذاری بود امروز جمعیت بسیاری برای تهنیت جمع شده بودند. از اطاقهای بزرگ سنت ژرژ و سنت الکساندر گذشته که همه اطاقها پر از مردم بود. انواع لباسها و انیفرها دیده می شد. در اطاق آخر به قدر بیست و یک نفر سواره نظام

با شمشیر برهنه قراول بودند. دو نفر از آن عربهای بربری سیاه با لباس عربی عثمانی در آخرین را باز کردند که اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس تنها ایستاده بودند. اعلیحضرت امپراطور پیش آمده دست فدوی را گرفته و احوال اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه را به تفصیل پرسیده اظهار کمال دوستی و مهربانی فرمودند. بعد اعلیحضرت امپراطریس احوالپرسی فرموده فدوی جانفشان خدمت و مأموریت خود را در تهنیت تاجگذاری مفصلاً به فارسی عرض نمود میرزا علی خان ترجمه کرد. نامه همایون را رسانید و اجزاء سفارت را اسم برده با هر یک اظهار التفات فرمودند. از راه و دریا پرسش فرموده از سفر همایون اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه سؤال فرمودند فدوی جاننثار میل مبارک را عرض نمود. اعلیحضرت امپراطور آن روز لباس ژنرال پوشیده کلاه پوست سیاه قزاقی در سر داشتند و اعلیحضرت امپراطریس لباس سفید پوشیده جواهرهایی که یاقوت کبود تخمه‌های آن بود زده بودند.

از اطاق بیرون آمده منزل آمد. آن روز و دو روز دیگر از شاهزادگان و وزراء و اعیان به دیدن فدوی می‌آمدند و این چاکر هم مشغول دیدن بود و همان شب در دعوت اعلیحضرت امپراطوری باز به کرملین رفت که تفصیل هر یک را به خاکپای مبارک جسارت خواهد نمود. امر امر همایون اقدس اعلی روحنا و روح العالمین فداه است. شنبه ۱۰ رمضان ۱۳۰۰ دارالخلافة باهره تهران.

نامه چهارم - ۲۵ رمضان ۱۳۰۰

قربان خاکپای جواهرآسای مبارک شوم در شب سه‌شنبه ۲۲

رجب به کرملین و محل اعلیحضرت امپراطور وعده گرفته در ساعت ۶ بعد از ظهر گذشته از منزل روانه شد به فاصله بیست دقیقه داخل عمارت گردید از دالانهای مطول گذشت در اطاق کوچکی که محل اجتماع شاهزادگان خانواده امپراطوری و شاهزادگان خارجه بود رسید. درین اطاق قبل از شام و بعد از شام سوای اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان خانواده سلطنت هیچکس راه نداشت سفرای خارجه و وزرای بزرگ و اعیان ملت همه در اطاقهای دیگر حاضر شدند. اول شاهزادگان داخل این اطاق شده اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس تشریف آورده به هر یک از شاهزادگان دست داده احوالپرسی می فرمودند پرنس وارانسف وزیر دربار درین اطاقها می آمد و به هر یک از شاهزادگان شاهزاده خانمی را که باید دست داد به سر سفره میز رسانید نشان می داد و گاهی اسم آن شاهزاده خانم را روی کارت نوشته می داد. بعد زا کوسکه را که سه نفر پیشخدمت در میان قهوه سینیها سر دست گرفته داخل اطاق می شدند و می گردانیدند و هر کسی چیزی می خورد. آن وقت هر یک دست به شاهزاده خانمی که وزیر دربار گفته بود داده در اطاق سنت ژرژ به سر میز می بردند و اسم هر یک را روی کارت نوشته مقابل صندلی او روی میز گذاشته بودند.

در سر میز سفرا و وزرا و صاحب منصبان داخله و خارجه بسیار بودند جای موزیک هم در گوشه اطاق تخته بندی کرده بودند اما صدا بطوری بلند بود که انسان حرف کسی که پهلوی او نشسته بود درست نمی شنید مگر خیلی بلند گفتگو کند. بعد از شام خانمها را به اطاق سنت الکساندر رسانیده از آنجا به بالکون عمارت کرملین که شهر مسکو و کلیساها و عمارات و زودخانه مسکو نمایان بود اعلیحضرت

امپراطور و شاهزادگان آمدند و هنوز یک ساعت بیشتر به غروب مانده بود. یک دسته موزیک هم روی بالکون مشغول ساز بودند. بعد از کشیدن سیگارت و تماشا و صحبت به اطاق سنت الکساندر برگشته اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان به خانمها دست داده به اطاق کوچک که اول داخل شده بودند مراجعت می شد و به قدر نیم ساعت اینجا باز مشغول صحبت می شدند. اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس به تمام شاهزادگان دست داده بونسوار فرمودند منزل می رفتند و شاهزادگان هر یک به منازل خود بر می گشتند.

همواره مترصد احکام قضا نظام اقدس همایون شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداه است. سه شنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۰۰.

نامه پنجم - ۱۴ شوال ۱۳۰۰

قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم. به عرض سه طغرا عریضه از وقایع مأموریت به خاکپای فلک فرسای اقدس همایون روحنا فداه روح العالمین فداه بعد از عریضه اول ورود عرض و به توسط پست انفاد آستان مبارک نموده نمی داند که عرایض چاکرانه منظور نظر مهراثر ملوکانه ارواح العالمین فداه گردیده است تا باز وقایع و گذارشات به خاکپای اقدس اعلی جسارت شود.

از حالت فدوی غلام در راه مرحمت و چاکر نوازی استفسار فرمایند عمر به دعاگوئی وجود مبارک می گذراند تمنا و مسئلت از درگاه خداوندی دارد که موکب ظفرکوکب همایون نزول اجلال مفر سلطنت فرموده چشم چاکران از غبار سم موکب شاهنشاهی روحنا فداه روشن گردد.

سابقاً برحسب حکم همایون در مجلس شوری احضار می کردند و جزو اجزای مجلس بود این دفعه که مراجعت نموده احضار نمی شود. محض استحضار مبارک جسارت رفت که از نبودن این غلام در مجلس خاطر مبارک مستحضر باشد. امر امر مبارک اقدس اعلی شاهنشاهی روحنا و روح العالین فداء است. ۱۴ شوال ۱۳۰۰.

جواب نامه ثانی اعلیحضرت اقدس همایون به سفارت روسیه و دارالخلافة رسیده است البته به توسط وزارت خارجه به نظر مبارک رسانیده اند. زیاده جسارت ورزید امر امر مبارک است.

نامه ششم - ۱۵ ذیقعدة ۱۳۰۰

قربان خاکپای جواهر آسای مبارک شوم. دستخط آفتاب نقط مبارک روشنی بخش دیده چاکر و امیدوار گردید. مژده نهضت موکب ظفر کوکب اقدس اعلی روحنا فداء به سمت دارالخلافة باهره جان به قالب مردگان و شادی در دل پڑمردده جان نثاران آمده است امید که چشم فدویان جان نثار به زیارت غبار کوکب همایونی به زودی روشن و بهره ور گردد.

چاکر فدوی مشغول انجام روزنامه بود که انشاء الله عمماً قریب به شرف لحاظ انور اقدس ملوکانه روحنا و روح العالمین فداء می رساند. تا جهان پایدار است سایه بلند پایه مبارک بر مفارق چاکران پایدار بماند پیوسته مترصد اوامر علیه همایون روحنا و روح العالمین فداء است. ۱۵ ذیقعدة ۱۳۰۰

اکنون صورت ریز مخارج انجام شده در این مأموریت را به نظر خوانندگان می رساند.

صورت مخارجی که در مأموریت روسیه شده است.

۴۷۴۶ تومان	۱ - جمع کل
» ۱۲۰	۲ - لباس مفتول دوز رسمی یک دست
» ۱۷۰	۳ - لباس نیم رسمی شش دست
» ۵۵	۴ - پُژت اِبه قداره کمر بند بند شمشیر
» ۸۰	۵ - خز و سنجاب بجهت بلوز و غیره
» ۱۱۵۰	۶ - نشان امیرتومانی با حمایل و ته حمایل
» ۵۰	۷ - اِپِلِث
» ۱۵۵	۸ - مخارج از همدان به طهران با کرایه مال
۳۰۰ تومان	۹ - مخارج نوکری که همراه شدند ۵ نفر
» ۱۲۰	۱۰ - انعام عمله جات وزارت خارجه که زحمت کشیده
» ۳۰	۱۱ - مرسوم فرمان
» ۴۰	۱۲ - کرایه بُنه و مخارج از طهران الی گیلان
» ۴۰	۱۳ - انعام عمله جات گیلان
» ۱۵	۱۴ - انعام عمله جات کشتی و کرجی انزلی
» ۱۹۰	۱۵ - انعام عمله جات کشتی سزرویچ الکسندر با قیمت شال کپیتان کشتی
» ۶۰	۱۶ - انعام عمله جات کشتی الکسندر دوم از حاجی طرخان الی سازانف
» ۲۵	۱۷ - انعام چند نفر نوکر در هشرخان
» ۵۰	۱۸ - انعام عمله جات در سازانف
» ۵۳۰	۱۹ - انعام عمله جات در مسکو ۱۰۰۷ منات تخمیناً
» ۶۰	۲۰ - انعام به کالسکه چی متفرقه
» ۶۶	۲۱ - انعام فقرا در عرض راه مسکو و غیره ۸ منات

»	۳۰	۲۲ - مخابره تلگرافی
»	۹۰	۲۳ - تعارف جناب زیناویف
»	۵۰	قالیچه دو تخته
»	۴۰	گلدوزی
»	۲۲۰	۲۴ - تعارف کولونل کلاویشف مهماتدار
»	۴۰	قالیچه دو تخته
»	۷۰	شال طاقه
»	۲۰	گلدوزی ۴ تخته
»	۹۰	انگشتر فیروز حلقه
تومان	۷۰	۲۵ - جناب میرزا اسداله خان وزیرمختار شال طاقه
»	۴۰	۲۶ - کنیاز تومائف
»	۲۵	قالیچه تخته
»	۱۵	گلدوزی
»	۸۰	۲۷ - پخی تی نف مترجم
»	۶۰	شال طاقه
»	۲۰	قالیچه

علاوه بر مبلغ معروض هزار تومان قیمت سوقاتی شد که برحسب لزوم خریدده و داده شده است که مبلغ چهار هزار و هفتصد و چهل و شش تومان خرج است. یکهزار و دوپست تومان مرحمتی دیوان اعلی که بعد از وضع صرف اشرفی یکهزار و یکصد و پانزده تومان کسر نمایند سه هزار و ششصد و سی تومان این چاکراز خود منحمل مخارج سفر شده است.

ثبت صورت که به تاریخ سه شنبه ۲۷ شوال جوف عریضه ایفاء

خاکپای مبارک گردید.

پس از سالها که شاهزاده یادی از گذشته می‌کند درباره این مسافرت چنین نوشته‌اند:

۱۶ شعبان ۱۳۴۶ - در ۱۳۰۰ از همدان تلگرافی احضار شدم که برای تاجگذاری امپراطور روس الکسندر سیم مسکو بروم و به چاپاری آمدم یک شب چمرم^(۱) بودم. طاهرخان افتخار نظام و میرزا علینقی و حسین همراه بودند. مدتی در طهران بسر رفت. وزیر خارجه میرزا سعیدخان و مستوفی الممالک را می‌دیدم می‌آمدم به حضور شاه می‌رفتم می‌آمدم. فقط وزیرخارجه سفارشات کرد همراهان را معین کردند. غره رجب حرکت شد از رشت انزلی گذشته در کالسکه دولتی بودیم. بحر خزر با کشتی دولتی به هسترخان رفتم از آنجا به ساراتف ما را بردند با کشتی از آنجا راه آهن مسکو رفتیم. دو هفته در مسکو به مهمانیها و تماشاها گذشت.

در مراجعت باز از رشت گذشتم. در قزوین مرحوم مبرور ملک آرا بود آنجا ماندم شبی. شاه به خراسان تشریف برده بودند. در طهران معطل شدم تا آمدند رفتم جلو تا ایوان کیف^(۲) تازه اتابک میرزا علی اصغرخان صدراعظم شده بود. نایب السلطنه به ایوان کیف آمده بود. هیچ اعلیحضرت نپرسیدند چه کردید چه گذشت.

آمدیم به طهران دربخانه می‌رفتم^(۳) مزه آنجاست که از من همگی سوقات می‌خواستند گمان می‌کردند به من در مسکو پیشکشها داده‌اند که سوای چند مهمانی و تماشا و سوای یک نشان الماس و دو

۱. چمرم از دهات ساده در بلوک مزلقان.

۲. ایوان کیف - ایوان کی - از دهات گرمسار

۳. دربخانه - دربار

سه سکه همان تاجگذاری کسی بنا نبود تعارفی نماید و لیکن بعضی اشیاء خریدم.

در طهران برای وزیرخارجه یک جامه دار خز و ساعتی فرستادم به مستوفی الممالک یک دستگاہ کالسکه و یک ساعت و غیره فرستادم برای شاه گفتند باید فرستاد دو خوانچه اسباب خریداری و ساعت و غیره فرستاده شد که حالا تفصیل آن را یاد ندارم. کسان خودمان همگی توقع سوقات داشتند به هر کدام به قدر مقدور جزئیات سوقات داده شد. مگر انسان از عهده برمی آمد.

من نرفته بودم مداخل نمایم پیش کش کسی به من نمی داد. من دو کالسکه برای خود خریدم یکی برای مستوفی فرستادم مزه کرد شنیده بود گفته بودند دو تا آورده اند آنرا که فرستاده بودم پس فرستاد که شما آن یکی را برای من بدهید من آن یکی را فرستادم. طمع و توقعات بی جا به این اندازه بود برای اطلاع آیندگان این مختصر را یادداشتم. تعجب در این است که این شاه یک روز نخواست جویا نشد کجا رفتی که را دیدی چه فهمیدی چه گذشت. من در مسکو یک کتاب شاهنامه خطی مصور خوب به پسرگران دوک میشل تعارف کردم و چندین انگشتر فیروزه به مهماندار و غیره و کلاویشف دادم چند سکه به موزه فرستادم مبالغی خرج شد انعام داده شد طهرانی ها گمان کردند من مداخل کرده ام.

پایان

سفرنامہ

میرزا حسن خان منشی

بہ مسکو

باہتمام

مسعود سالور

به تاریخ سه‌شنبه غره شهر رجب‌المرجب ۱۳۰۰ مصطفی‌قلی خان میرپنجه و میرزا جوادخان سرتیپ و میرزا علی‌خان مترجم وزارت خارجه و این خانه‌زاد دولت ابد مدت حسن منشی که از اجزای سفارت کبرای فوق‌العاده و به التزام خدمت حضرت والا عزالدوله دام‌اقباله مأمور بودیم صبح دو ساعت از دسته گذشته به منزل حضرت والا معظم حاضر شدیم. جناب مستطاب اجل اکرم افخم وزیر امور خارجه دام‌اقباله نیز برای وداع با شاهزاده آمده بودند و بعد از ادای مراسم وداع تشریف بردند.

شش ساعت به غروب مانده حضرت والا و همراهان در دو دستگاه کالسکه و یک دستگاه درشکه که به اسبهای توپخانه بسته بودند نشسته و روانه شدند. غروب آفتاب به مهمانخانه حصارک رسیدند. بُنه را هم که باگاری حمل کرده بودند رسید اسبهای چاپارخانه را در این منزل حاضر کرده بودند از اینجا کالسکه‌ها را با اسب چاپارخانه به قزوین خواهند برد. اسبهای توپخانه را شبانه به شهر مراجعت دادند و شب را در این مهمانخانه توقف کردند.

چهارشنبه دوم - یک ربع ساعت از دسته گذشته از مهمانخانه

حصارک حرکت کرده و به فاصله یک ساعت و نیم به مهمانخانه پنگی امام رسیدند به قدری که اسبهای کالسکه‌ها را عوض کردند در مهمانخانه مزبور توقف نموده و روانه منزل قشلاق شدند. برای تبدیل اسبهای کالسکه و صرف نهار در مهمانخانه قشلاق پیاده گردیدند. مسیو لائن تلگرافچی انگلیسی که با عیال خود به تبریز می‌رفت در محل مزبور بود. از اینجا به مهمانخانه کونده و از آنجا یک‌سر روانه قزوین شدند. دو ساعت به غروب مانده وارد شهر قزوین شده و در عمارت حکومتی منزل نمودند. بُنه راکه باگاری تا قزوین آورده بودند از قزوین با مال مکاری به رشت فرستادند.

پنجشنبه سیم - شش ساعت به غروب مانده با کالسکه‌های دولتی روانه منزل آقابابا شدند. امیرزاده محمد میرزا پسر نواب اشرف والا ملک آرا حکمران قزوین و جمعی از اعیان و سواره ایلات تا نیم فرسخی شهر مشایعت و از حضرت والا مرخصی حاصل کرده به شهر مراجعت نمودند. کالسکه‌ها روانه آقابابا شدند. سه ساعت به غروب مانده به منزل مزبور رسیدند ولی بُنه دو ساعت از شب رفته رسید. شب در آقابابا توقف نمودند.

جمعه چهارم - اول دسته ساعت حضرت والا و سایر همراهان سوار اسبهای چاپاری ورود به راه نهادند در مزرعه چند نفر سوار قراسوران مستحفظین را هم که از قزوین مأمور کرده بودند رسیده تا چاپارخانه پاچنار همراه آمدند و از آنجا مراجعت نمودند. دکتر آلبوکه به استقبال عیال خودش که از فرنگستان می‌آمد به انزلی رفته بود و حالا مراجعت به دارالخلافة می‌کرد دیده شد و خدمت حضرت والا شرفیاب گردید. غروب آفتاب به منجیل که آبادی معتبر است رسیدند. دو ساعت قبل از ورود حضرت والا میرزا عبدالله خان

مستشار وزارت خارجه که به سمت مهمانداری وزیرمختار اطریش به گیلان آمده بود با وزیرمختار مشارالیه وارد منجیل شده بودند. خود میرزا عبدالله خان بلافاصله و وزیرمختار دو ساعت از شب رفته خدمت حضرت والا مشرف شدند شب را در منجیل ماندند.

روز شنبه پنجم - قبل از حرکت حضرت والا میرزا علی خان مترجم وزارت خارجه را برای احوالپرسی از وزیرمختار مأمور فرمودند و نیم ساعت از دسته گذشته از منجیل روانه شدند. در چاپارخانه رستم آباد اسبها را عوض کرده به قدر دو ساعت توقف کردند و روانه امامزاده هاشم شدند. یک ساعت به غروب مانده به منزل رسیدند. شاهمراد میرزا رئیس تلگرافخانه رشت و انزلی و غیره تا امامزاده هاشم آمده بودند خدمت حضرت والا شرفیاب گردید. شب را در امامزاده هاشم خوابیدند.

یکشنبه ششم - صبح از امامزاده هاشم روانه رشت شدند. یحیی میرزا نایب‌الایاله تا منزل کهدم سه فرسخی رشت استقبال آمده بود. چون در سنگر نهار حاضر کرده بودند حضرت والا و همراهان پیاده شده نهار صرف و به قدر دو ساعت رفع خستگی نموده روانه شهر شدند. در گل‌پُردسَر یک فرسخی شهر والی و کارگذار خارجه و جمعی از اعیان گیلان و نایب و مترجم قونسولگری روس مقیم رشت حضور والا مشرف گردیدند. یک ساعت به غروب مانده وارد شهر و در منزل حکومت پیاده شدند. بلافاصله قونسول روس نیز شرفیاب شد.

دوشنبه هفتم - علمای رشت از حضرت والا دیدن کردند.

سه‌شنبه هشتم - صبح از شهر رشت حرکت و روانه انزلی شدند

والی قونسول روس و سایر اعیان گیلان هم در خدمت والا بودند.

قونسول روس و جمعی از اعیان از پیره بازار به شهر مراجعت کردند. حضرت والا و اجزاء والی و میرزا محمدعلی خان امین دیوان و یحیی میرزا و شاهمراد میرزا در کتله و کرجی هائی که در پیره بازار حاضر کرده بودند تا دهنه مرداب که کشتی همایونی ایستاده بود رفتند و از آنجا به کشتی نشسته چهار ساعت به غروب مانده وارد انزلی شدند. تشریفات لازمه از قبیل شلیک توپ و غیره به عمل آوردند صاحب منصبان نظامی و قشون ساخلو انزلی با لباس رسمی در باغ سلطنتی صف کشیده بودند. نصره الله خان سرتیپ طالش هم وارد انزلی شده شرفیاب شد.

چهارشنبه نهم - سه ساعت به غروب مانده حضرت والا به تماشای قورخانه و توپخانه انزلی تشریف بردند. والی گیلان و مصطفی قلی خان میرپنجه و میرزا جوادخان سرتیپ هم در خدمت والا بودند. در میدان توپخانه میرزا محمدعلی خان سرهنگ با توپچی های ابوابجمعی خود صف کشیده بودند. یازده عراده توپ در انزلی حاضر است. از توپخانه به قورخانه تشریف بردند. ذخیره قورخانه از گلوله و چاشنی و باروت و ساچمه و غیره به قدر لزوم دارند. از آنجا باستیان نزدیک مرداب رفتند. باستیان مزبور را تازه مرمت کرده و یک عراده توپ چهل و دو پوند در باستیان است دو نفر توپچی مواظب توپ و باستیان است یک ساعت به غروب مانده مراجعت به منزل فرمودند.

بارون نرمان مترجم وزارت خارجه که موقتاً مرخصی حاصل کرده و به فرنگستان می رود و مسیو بواطال گازچی و کاپیتن کروس اطریشی که از طهران به اتفاق آمده بودند به انزلی وارد شدند.

روز پنجشنبه دهم شهر رجب - دو ساعت از دسته ساعت

گذشته قونسول روس متیم گیلان و نایب و مترجم قونسولگری از رشت به انزلی آمدند. مهماندار دولت روس هم طرف صبح وارد دهنه دریا شده است. سه ساعت به غروب مانده حضرت والا و اجزاء با کشتی همایونی از انزلی حرکت کرده به فاصله یک ربع ساعت به کشتی روس رسیدند. مهماندار با اجزای خودش لباس رسمی پوشیده منتظر ایستاده بودند. قونسول روس هم قبل از وقت از انزلی به کشتی آمده بود. والی گیلان و یحیی میرزا و شاهمراد میرزا و چند نفر دیگر هم که تا کشتی روس آمده بودند با قونسول روس مراجعت به انزلی کردند. حضرت والا هر یک از اجزاء خودشان را برای مهماندار معرفی فرمودند. مهماندار نیز همراهان خود را معرفی نمود. اسم مهماندار کنیاز تومانف است که در سفر اول تشریف فرمائی موکب همایونی به فرنگستان بیگلربیگی تفلیس بوده و نشان شیر و خورشید از درجه اول خارجه در حق او مرحمت شده و یک نفر مترجم میرزا جواد نام همراه دارد و یک نفر طبیب تاداشیزل نام.

کشتی مزبور موسوم به سزارویچ است کاپیتن کشتی درجه سرهنگی دارد از قراری که می گویند این کشتی هیجده هزار پوت بار و پانصد نفر سرنشین حمل می دهد هر ساعتی چهار فرسخ راه می رود و دوست نفر عمه جات دارد. اول مغرب شام صرف و کشتی به طرف حاجی ترخان حرکت کرد.

جمعه یازدهم - پنج ساعت از دسته گذشته از مقابل بادکوبه گذشتند دو ساعت به غروب مانده کشتی به مقابل آبشاران رسید. در ساحل این محل دریا تلگراف خانه ایست که از طرف خشکی به بادکوبه و از سمت دریا به حاجی ترخان سیم بحری تلگراف

کشیده‌اند کشتی را در این نقطه نگاهداشته‌اند و کنیاز تومانیف روز ورود به حاجی ترخان تلگراف کردند نه ساعت کشتی در اینجا توقف کرد. شنبه دوازدهم - کشتی مقابل دریند سالیان رسید به قدر دو ساعت لنگر انداختند و در روی دریا کشتی‌های آتشی و بادبانی زیاد دیده می‌شود که به طرف انزلی و بادکوبه حرکت می‌کنند.

یکشنبه سیزدهم - کشتی به محل موسوم به روت فوت رسید. زیاده از چهل فروند کشتی آتشی و بادبانی در محل مزبور لنگر انداخته ایستاده بود. در این جا رودخانه ولگا داخل دریا می‌شود. مسیو کلاویشف که از دارالخلافه طهران از سفارت روس به وزارت جلیله خارجه به سمت مهمانداری سفارت کبرای فوق‌العاده معرفی شده بود و یک نفر مترجم پخی طائف نام و یک نفر وکیل نظامی و میرزا احمدخان کارپرداز دولت علیه ایران مقیم حاجی ترخان و اجزای کارپردازی با کشتی موسوم به الکسندر در این نقطه رسیدند و همه بالباس رسمی داخل کشتی سزارویچ شده خدمت حضرت والا شرفیاب شدند و کلاویشف اجزای خود را معرفی کرده اجازه خواست که به حاجی ترخان مراجعت نماید و از آنجا لوازم تشریفات روز ورود حضرت والا را فراهم کند و با کشتی که آمده بود معاودت کرد. دو ساعت بعد از رفتن او کشتی سزارویچ هم روانه شد.

روز دوشنبه چهاردهم سه ساعت از دسته گذشته به اسکله حاجی ترخان که به زبان ایرانی بندرگاه است رسیدند. محل مزبور را روسها کنطور مرکوری می‌نامند. اول مسیو کلاویشف مهماندار از کناره داخل کشتی شد و اظهار نمود که نایب‌الحکومه حاجی ترخان را حضرت والا اجازه شرفیابی دهند بعد از تحصیل اجازه نایب‌الحکومه و رؤسای ادارات حاجی ترخان را داخل کشتی نموده

همه را معرفی کرد و رئیس هر اداره را پرت خدمت مرجوع خود را می داد.

چهار ساعت از دسته گذشته حضرت والا و همراهان از کشتی بیرون آمده سوار کالسکه های اسبی شده داخل حاجی ترخان گردیدند. در جلو عمارت حکومتی که منزل قرار داده بودند سرباز سوار صف کشیده بودند. حضرت والا در حق هر یک از صاحب منصبان اظهار تفقد فرموده داخل عمارت شدند.

شب حضرت والا و اجزاء سفارت را به سیرک که بازی اسب است دعوت نمودند. نایب الحکومه و مهماندار و صاحب منصبان روسی تماماً در خدمت والا به سیرک آمده بودند. سه ساعت از شب رفته مراجعت به منزل فرمودند.

سه شنبه پانزدهم در شهر حاجی ترخان اقامت کردند عصر حضرت والا برای تماشای عمارتی که می گویند خانه پطرکبیر است تشریف بردند در عمارت مزبور بعضی لُتکه و نمونه کشتی گذاشته اند از قراری که می گفتند کار خود پطرکبیر است صورت پطرکبیر و آلات حرب قدیمه از قبیل تفنگ و فداره و غیره نیز در آنجا بود.

شب حضرت والا و اجزاء را به طیاطر دعوت کرده اند. یک ساعت از شب گذشته مراجعت به منزل فرمودند.

چهارشنبه شانزدهم — یک ساعت به غروب مانده از حاجی ترخان حرکت خواهند کرد. در ساعت مزبور تمام صاحب منصبان نظامی و نایب الحکومه و رؤسای ادارات در عمارت حاضر شد و در خدمت حضرت والا داخل کشتی شدند اول شب شام در کشتی صرف شد. کنیاز تومائف و اجزای او وداع کرده با کشتی سزارویچ به تفلیس رفتند. اهالی شهر هم از کشتی بیرون رفتند. یک

ساعت از شب رفته کشتی روانه سراتف شد.

روز پنجشنبه هفدهم - امروز کشتی در روی رودخانه ولگا به طرف شمال حرکت می‌کند. در اطراف رودخانه غالباً آبادی است سه ساعت به غروب مانده به محل موسوم به ولادیمیر کاسف که آبادی معتبری است رسیدند. کشتی به قدر یک ساعت در لنگرگاه آبادی ایستاد و چند نفر مسافر از کشتی داخل آبادی شدند و معدودی به کشتی آمده که به سراتف بروند.

روز جمعه هیجدهم - صبح کشتی در مقابل شهر ساراتسین ایستاد. این شهر از شهرهای معتبر روسیه و در تحت حکمرانی ساراتف است. از این شهر راه آهنی به غالب شهرهای روسیه کشیده‌اند اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی از ساراتسین به فرنگستان تشریف فرما شده‌اند. جمعیت ساراتسین چهل هزار نفر است. یک نفر مهماندار که از جانب حاکم ساراتف استقبال آمده بود در این نقطه رسید خدمت حضرت والا شرفیاب و معرفی شد. یک ساعت به ظهر مانده یک کشتی بزرگ از ساراتف به ساراتسین می‌رفت. کاپیتن کشتی الکسندر می‌گفت این کشتی موسوم به ژان کاطر^(۱) و بزرگترین کشتی هائی است که در این رودخانه سیر می‌نماید. پنجهزار نفر مسافر و پنجاه هزار پوت بار حمل می‌نماید و متعلق به کمپانی قفقاز مرکور است. کمپانی مزبور صاحب یکصد و بیست فروند کشتی بزرگ و کوچک است.

دو ساعت به غروب مانده به بندرگاه شهر قمشین رسیدند. این شهر هم در تحت حکومت ساراتف است. چند نفر از اعیان شهر داخل کشتی و خدمت حضرت والا معرفی شدند. جمعیت قمشین شش هزار نفر است و در سمت غربی رودخانه واقع است. آبادی و

عمارت شهر متصل به رودخانه می باشد.

روز شنبه نوزدهم - ظهر به ساراتف رسیدند حاکم و نایب الحکومه و رئیس قشون که ده هزار نفر در تحت ریاست اوست و جمعیت زیادی از اهل شهر هیئت سفارت را استقبال و پذیرائی کردند. الحق کمال احترام و تشریفات ورود را به عمل آوردند. منزل را در مهمانخانه موسوم به کاپیتال معین کرده اند زیرا که حکومت در ساراتف عمارت مخصوص دیوانی ندارد. چند دسته سرباز در دم منزل صف کشیده بودند بعد از مشق سلامتی حضرت والا را از خداوند مسئلت نمودند. این دعای اهل نظام مخصوص سلاطین و شاهزادگان بزرگ است. رئیس قشون می گفت سربازها اردو رفته اند ممکن نشد زیاده از اینقدر حاضر شود.

عصر حاکم و نایب الحکومه حاضر شده حضرت والا و اجزاء را با کالسکه به گردش شهر و اطراف بردند. بعد از صرف شام از منزل به باغی که در کنار رودخانه واقع است دعوت کردند. در باغ مزبور از آتشبازی و موزیکال و طیاطر و سایر تشریفات لازمه را کاملاً به عمل آوردند. دو ساعت از شب رفته از باغ یکسرب به کالسکه راه آهن تشریف بردند حاکم و سایر مردم وداع و مراجعت کردند و کالسکه به طرف مسکو روانه شد. جمعیت شهر ساراتف یکصد و بیست هزار نفر و قشونی که از شهر مزبور و شهرهای دیگر که جزو اوست گرفته می شود یکصد و پنجاه هزار نفر است.

روز یکشنبه بیستم - با کالسکه آهنی قطع منازل می شود و اطراف راه غالباً آبادی و استاسیونها در شهر و آبادی های معتبر واقع است. این کالسکه راه آهن از قراری که می گویند همان کالسکه است که سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی در آن نشسته به

فرنگستان تشریف فرما شده‌اند. ساعتی پنج الی شش فرسخ راه طی می‌کند و در وقت لزوم تندتر هم ممکن است حرکت کند.

دوشنبه بیست و یکم - سه ساعت از دسته گذشته کالسکه به واکسال شهر مسکو رسید قبل از ورود به محل مزبور حضرت والا و اجزاء لباس رسمی پوشیدند. میرزا اسداله خان وزیرمختار دولت علیه ایران مقیم مسکو و اجزاء سفارت و میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره که از تفلیس به مسکو آمده بود داخل اطاق کالسکه و خدمت حضرت والا شرفیاب شدند. برادرهای امپراطور و جمعی از شاهزادگان و صاحب‌منصبان روسیه که به استقبال آمده بودند وقتی که حضرت والا از کالسکه بیرون آمدند در کمال احترام از ورود حضرت والا اظهار مسرت نمودند و تهنیت گفتند. اهالی نظام سلام نظامی دادند. از واکسال حضرت والا و اجزاء سوار کالسکه‌های دولتی شده به عمارتی که منزل قرار داده بودند وارد شدند.

رفتن خدمت امپراطور یک ساعت به ظهر مانده قرار داده‌اند. در ساعت مزبور حضرت والا و اجزاء به منزل امپراطور حاضر شدند در یکی از اطاقهای بزرگ عمارت پرنس دالغورک قبورناطر^(۱) مسکو قرار مارشال بزرگ تاجگذاری هیئت سفارت را پذیرائی کرد. مسیو زیناویف وزیرمختار سابق روس مقیم طهران هم وارد اطاق شده سفارت را به حضور امپراطور بردند.

امپراطور و امپراطریس هر دو برای پذیرائی ایستاده بودند. امپراطور با حضرت والا دست داده احوالپرسی کرد شاهزاده هم بعد از خواندن دیزکور^(۲) و تبلیغ‌نامه همایونی اجزاء را معرفی فرمودند و

۱. قبورناطر = گورنور - Gouverneur - قرار مارشال = Grand Marchal .

۲. خطابه - Discours .

امپراطور نسبت به هر یک لازمه مهربانی را به عمل آورد. بعد از مراجعت از منزل امپراطور حضرت والا به دیدن چند نفر از شاهزادگان روسیه تشریف بردند و برای صرف نهار به منزل مراجعت فرمودند. شب حضرت والا و اجزاء را به بال امپراطریس دعوت کردند.

یک ساعت از شب گذشته به مجلس مزبور تشریف بردند. شش هزار نفر از شاهزادگان و شاهزاده خانمهای روسیه و صاحب منصبان و مأمورین دول حضور داشتند. دو ساعت از شب رفته امپراطور و امپراطریس هم از اوطاق دیگر وارد مجلس شده با حضار رقص کردند. در اطاق بال پنجاه میز بزرگ و کوچک بود که در روی هر یک ظروف طلا و نقره به اقسام مختلفه گذاشته بودند از قرار مذکور هر یک پارچه از ظروف مزبور را در یکی از شهرهای روسیه ساخته پیشکش امپراطور کرده اند و میز بزرگی در صدر اطاق بود که تاج و عصا و جبه امپراطور را که در وقت تاجگذاری استعمال کرده بود در روی آن گذاشته بودند. الماس سر عصا را دو کرور تومان به پول ایران قیمت می کردند.

سه شنبه بیست و دوم - حضرت والا به دیدن چند نفر از اعیان روسیه تشریف بردند و همچنین از اعیان و صاحب منصبان روسیه به دیدن حضرت والا و اجزاء آمدند. شب را قبورناطور مسقو که قرار مارشال بزرگ تاجگذاری است امپراطور و سفرا و نجبای روسیه را به خانه خودش دعوت کرد. اشخاصی که در بال امپراطریس بودند اغلب در خانه او حضور داشتند.

روز چهارشنبه بیست و سیم - رضاقلی میرزا پسر نواب والا بهمن میرزا خدمت حضرت والا شرفیاب شد. چند نفر از صاحب منصبان

روسیه هم به دیدن حضرت والا و اجزاء آمدند. شب شاهزاده و اجزاء را به سرک بزرگ دعوت کردند. امپراطور و امپراطریس هم در سرک بودند.

روز پنجشنبه بیست و چهارم - مسیو زیناویف خدمت حضرت والا آمده از طرف وزیر امور خارجه احوالپرسی نمود. امپراطور نیز با کالسکه تا دم عمارت آمده احوالپرسی و مراجعت کرد. خود مسیو غرس وزیر امور خارجه هم به دیدن حضرت والا آمد.

روز جمعه بیست و پنجم - امروز قشون ملتزم رکاب امپراطور را در بیرون شهر اردو زده‌اند اهل شهر مسقو به نهار دعوت کرده‌اند و مردم شهر برای تماشا بیرون می‌روند. حضرت والا همین قدر به منزل میرزا اسداله خان وزیرمختار تشریف بردند.

جمعه بیست و پنجم تجار و تبعه دولت علیه ایران مقیم مسکو خدمت حضرت والا شرفیاب شدند و شب حضرت والا به بال نجبا تشریف بردند.

روز شنبه بیست و ششم - امروز در بیرون شهر مسکو مجلس و مجمع مهمانی خصوصی و عمومی ترتیب داده‌اند. حضرت والا و اجزاء را هم دعوت نموده‌اند. دو ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه به محل موعود رفتند. اوطاقهای بزرگ و طیاطرهای متعدد را با پارچه‌های حریر الوان و اسباب چراغ و میز و صندلی‌های ممتاز زینت داده بودند. نجبا در عمارات و عموم مردم در صحرا بودند. حضرت والا و اجزاء را در عمارت مخصوص که برای امپراطور ترتیب داده بودند بردند. امپراطور و امپراطریس و شاهزادگان بزرگ روسیه و مأمورین دول حضور داشتند. وضع مجلس و ایستادن عموم را طوری قرار داده بودند که احدی از تماشا بی بهره نمی‌ماند. صورت

اغلب حیوانات بحری و بری را ساخته و در روی کالسکه‌ها از جلو عمارت گذرانند. جمعیت عمارات و صحرا را به نهصد هزار تعداد می‌کنند ولی به آنها که ظرف آب و یک جعبه شیرینی و قدری نان داده می‌شود چهارصد هزار نفر هستند. در جلو تمام جمعیت سرباز صف کشیده و مردم در پشت سر سرباز ایستاده بودند و همه مردم به سلامتی امپراطور دعا می‌کردند و کلاه بالا می‌انداختند. امپراطور و مهمانهای محترم به شهر مراجعت کردند و مردم برای تماشای آتشبازی شب در بیرون شهر ماندند.

روز یکشنبه بیست و هفتم - حضرت والا به دیدن مسیو غرس وزیر امور خارجه تشریف بردند و شب حضرت والا و اجزاء را به طیاطر مخصوص که امپراطور و شاهزادگان و سفراء دول حضور داشتند دعوت نمودند.

روز دوشنبه بیست و هشتم - مسیو زیناویف خدمت حضرت والا آمده مدالی که تاریخ تاجگذاری امپراطور در آن مسکوک است از جانب امپراطور برای حضرت والا آورد. شب حضرت والا و اجزاء را در عمارت سلطنتی به شام دعوت کردند. هشت ساعت از ظهر گذشته تشریف بردند عده مدعوین هشتصد و پنجاه نفر. هفت میز در یک اطاق ترتیب داده بودند. میز اول مخصوص امپراطور و شاهزادگان حضرت والا در سر آن میز بودند. میز دوم مخصوص مأمورین دول و سایر میزها از صاحب منصبان نظامی و غیره بود. خواننده و ساززنها در پائین مجلس مشغول خواندن و سازندگی بودند.

سه‌شنبه بیست و نهم - حضرت والا به تماشای بیرون شهر و بیلاقات اطراف تشریف بردند و یک نفر مأمور از وزارت خارجه آمده

برای هر یک از اجزاء یک قطعه مدال یادگار تاجگذاری امپراطور را آورده تسلیم کرد.

چهارشنبه سلخ رجب - مسیو زیناویف خدمت حضرت والا آمده یک قطعه نشان مکمل به الماس موسوم الکسندرنوسکی برای حضرت والا آورد. از قراری که مذکور شد امروز گلیسائی که چندین سال است در مسکو بنا کرده‌اند به اتمام رسیده و مردم برای عبادت به آنجا می‌روند. تمام دکاکین و بازارها بسته‌اند.

روز پنجشنبه غره شهر شعبان المعظم - عید عمومی روسهاست و تمام مردم تعطیل دارند و در باغها مشغول تفرج هستند. در روزنامه درج کرده‌اند که امپراطور پنجاه هزار منات به فقراء مسکو انعام داده و از حسن پذیرائی اهل مسکو اظهار خوشوقتی و رضایت نموده چون بازیگرهایی که از پترزبورغ به مسکو آورده‌اند مرخص کرده‌اند فردا به پترزبورغ می‌روند.

امشب آخر جشن تاجگذاری است. طباطر مخصوص ترتیب داده از سفراء دول و شاهزادگان و شاهزاده خانمهای بزرگ روسیه دعوت کرده‌اند می‌گویند امپراطور و امپراطریس هم به طور مخفی در طباطر حضور داشته‌اند. جمعیت طباطر قریب دو هزار نفر عدد بازیگر دوست نفر بود.

روز جمعه دوم یک نفر مأمور وزارت خارجه نشانهایی که به اجزای سفارت کبرای فوق‌العاده داده‌اند آورد نشان هر یک را بلاواسطه تسلیم کرد. شب شخص حضرت والا در سر میز امپراطور به شام دعوت نمودند.

روز شنبه سیم - امپراطور برای سان قشون حاضری مستو بیرون شهر می‌رود و حضرت والا و اجزاء را هم در بیرون شهر دعوت

نمودند. عدد قشون از سواره و پیاده و توپچی و غیره که در صحرا صف کشیده بودند پنجاه و شش هزار نفر بود. اول امپراطور و صاحب منصبان نظامی و شاهزادگان بزرگ اول مثل حضرت والا عزالدوله سواره و امپراطریس در کالسکه در جلو صف قشون سیر کردند و مراجعت نموده امپراطور در یک نقطه ایستاد و امپراطریس در یکی از عمارات نشست. تمام قشون از سواره و پیاده و غیره دسته دسته آمده از جلو امپراطور گذشتند و امپراطور آنها را تمجید می کرد و آنها از التفات امپراطور تشکر می کردند.

بعد از عرض قشون امپراطور در یکی از عمارت‌های نزدیک میدان رفته با تمام سفرای دول و داع کرده به شهر آمد که شب به پترزبورغ عزیمت نماید.

یکشنبه چهارم شهر شعبان - امپراطور و اشخاصی که از پترزبورغ آمده بودند تماماً مراجعت به شهر مزبور کرده اند و شب گذشته سه ساعت به صبح مانده حرکت کرده است. در روزنامه نوشته اند که سفیر آلمان یکصد و پنجاه هزار منات به فقراء مسکو پول داده و همچنین نوشته اند پسر امیر بخارا زیاده از او داده ولی از بس که اخبار کاذبانه منتشر است به هیچیک از این اخبار نمی توان تصدیق کرد.

دوشنبه پنجم - امروز حضرت والا را به تماشای موزه مسکو دعوت نمودند. در این موزه نمونه اسباب‌هایی که در روسیه ساخته می شود گذاشته اند. در یکی از روزنامه‌های مسکو موافق خبر تلگرافی نوشته اند که موکب مسعود بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداء با ده هزار نفر سواره و پیاده به ارض اقدس حرکت فرموده است. میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره

کارپرداز تفلیس که به مسکو آمده بود حضور حضرت والا مشرف شده مرخص گردید که به محل مأموریت عزیمت نماید.

روز سه‌شنبه ششم - هفت ساعت از ظهر گذشته از مسکو حرکت و به کالسکه آهنی نشسته میرزا اسداله خان وزیرمختار و اجزای سفارت و تجار دولت علیه ایران مقیم مسکو و قبور ناطور شهر و صاحب‌منصبان نظامی قبل از وقت برای ادای رسم تشریفات و وداع قبل از وقت در واگسال حاضر شده بودند. حضرت والا با همه خداحافظ کرده هشت ساعت و نیم از ظهر گذشته روانه شهر ساراتسین شد.

روز چهارشنبه هفتم - کالسکه آهنی در حرکت است و اطراف راه تمام آبادی یا جنگل است. سه ساعت از دسته گذشته به شهر زران که از شهرهای معتبر روسیه است حاکم آنجا حضور حضرت والا مشرف و معرفی شد دو ساعت به غروب مانده کشتی به شهر موسوم به بروس بلسیک رسید. در این شهر راه آهن ساخته می‌شود. حضرت والا را برای تماشای کارخانه مزبوره بردند. عملیات کارخانه بعضی مشغول آهنگری و برخی به امر نجاری و نقاشی اشتغال داشتند. قریب سیصد نفر عملیات بودند که کار می‌کردند. آسیاهای روسیه آنچه دیده شد بادی است و در نزدیکی کارخانه آسیای بادی ساخته‌اند چهار سنگ حرکت می‌دهد در صورتیکه باد باشد چهار سنگ کار می‌کند والا دو سنگ را حرکت می‌دهد و دو سنگ داریم حرکت می‌کند. مخارج ساختن این آسیا هشت هزار تومان به پول ایران است. غروب حضرت والا به کالسکه مراجعت فرمودند و کالسکه به راه افتاد.

روز پنجشنبه هشتم - دو ساعت از دسته گذشته به شهر

ساراتسین رسیدند. به قدر دو ساعت در ساراتسین توقف فرموده سوار کالسکه‌های اسبی روانه کشتی شدند. در بین راه حضرت والا را به عمارتی که در آنجا کلاه و چوب دست پطرکبیر را گذاشته‌اند بردند. روی کلاه نمد و آستر آن ظاهراً خز یا پوست جانور دیگری بود. این دو پارچه را در روی میز گذاشته‌اند و مستحفظ مخصوص قرار داده‌اند از آنجا داخل کشتی شدند. چون شهر ساراتسین در تحت حکومت ساراتف است حاکم ساروف^(۱) که هنگام رفتن در ساراتف بود به ساراتسین آمده و تا قلمرو حکومت خودش در کشتی خواهد بود.

روز جمعه نهم - پنج ساعت از دسته گذشته کشتی به حاجی ترخان رسید. نایب‌الحکومه و صاحب‌منصبان روسی و میرزا عباس خان کارپرداز از حاجی ترخان با تجار دولت علیه ایران در این اسکله ایستاده بودند داخل کشتی شده خدمت حضرت والا شرفیاب شدند. مسیو تومانف مهماندار سابق با کشتی سزارویچ از تفلیس روز قبل به حاجی ترخان آمده بود ولی به خیال اینکه مبادا آب رودخانه ولاگا^(۲) کم شود و کشتی نتواند حرکت نماید احتیاط کرده کشتی را به دریا برده منتظر حضرت والا است. شش ساعت کشتی در لنگرگاه حاجی ترخان ایستاد. سه ساعت به غروب مانده کشتی روانه دریا شد. یک ساعت از شب رفته به کشتی سزارویچ رسیدند. مسیو تومانف و اجزای خودش با لباس رسمی در میان کشتی ایستاده بود. حضرت والا و همراهان و مسیو کلاویشف مهماندار و مسیو پخی طائف مترجم داخل کشتی سزارویچ شدند. بعد از نیم ساعت کلاویشف و پخی طائف به حاجی ترخان مراجعت نمودند و کشتی سزارویچ روانه انزلی شد.

روز شنبه دهم - امروز سواحل دریا به هیچوجه دیده نمی‌شود.

۱. ساروف اشتباه و صحیح آن ساراتوف است. ۲. ولگا.

کشتی بادبانی یا آتشی هم ابدأ دیده نشد. تمام روز به همین منوال جز آب هیچ به نظر نمی رسید.

روز یکشنبه یازدهم - دریا خیلی منقلب است حرکت کشتی همه را بد حال کرده کاپیتن می گوید که اگر دریا این طور انقلاب داشته باشد ممکن نیست در انزلی پیاده شد ولی در بندر جز ممکن است از کشتی به خشکی رفت. غروب کشتی مقابل جزیره بلا لنگر انداخت. کاپیتن می گوید نگاهداشتن کشتی نه به واسطه انقلاب دریاست کشتی باید از یک محلی بگذرد که قدری موقع احتیاج است و منظور این است که در گذشتن از آن نقطه روز باشد. اگر کشتی در اینجا معطل نشود به آن نقطه خواهیم رسید. دوازده ساعت کشتی در مقابل جزیره ایستاد و یک ساعت به صبح مانده کشتی روانه انزلی شد.

دوشنبه دوازدهم - غروب آفتاب کشتی در دهنه مرداب انزلی ایستاد. بلافاصله بحیی میرزا و شاهمراد میرزا رئیس تلگراف خانه رشت و حاجی میرزا محمد علی خان با کشتی همایونی رسیده داخل کشتی سزارویج شدند و خدمت حضرت والا شرفیاب گردیدند. نیم ساعت از شب رفته شاهزاده و همراهان به کشتی همایونی نشسته وارد انزلی شدند و شب را در انزلی اقامت فرمودند.

سه شنبه سیزدهم - پنج ساعت به غروب مانده از انزلی روانه رشت شدند. دو ساعت به غروب مانده به پیره بازار رسیدند. والی و جمعی از اعیان رشت گارگذار خارجه و نایب و مترجم قونسولگری روس مقیم گیلان تا پیره بازار استقبال آمده بودند. حضرت والا از پیره بازار یکسر وارد شهر رشت و در منزل حکومت پیاده شدند.

روز چهارشنبه چهاردهم - علما و اعیان رشت از حضرت والا دیدن کردند. عصر حضرت والا به باغ ناصریه تشریف بردند.

روز پنجشنبه یازدهم - یک ساعت از دسته گذشته از رشت حرکت فرمودند والی و اشخاصی که به مشایعت آمده بودند از بیرون شهر مرخص و روانه شدند. در سنگر که دوفرسخی شهر است به قدر دو ساعت اقامت فرموده به منزل کهدم تشریف بردند شب را در کهدم ماندند.

روز جمعه شانزدهم از کهدم با اسب چاپاری روانه رستم آباد شدند. ظهر به منزل رستم آباد رسیدند شب را در رستم آباد ماندند. روز شنبه هفدهم اول آفتاب از رستم آباد حرکت کرده روانه منزل منجیل شدند. دوفرسخ به منجیل مانده رودبار زیتون است که بعضی آبادی‌های رودبار خالصه شاهنشاهی و بعضی ملکی ورثه شریعتمدار رشتی است. هنگام رفتن در همه آبادی‌های رودبار دکاکین معتبر و جمعیت زیاد بوده و حالا در تمام آبادیهای رودبار بیست نفر آدم نیست همه به ییلاق رفته‌اند و در آخر تابستان مراجعت خواهند کرد.

پایان

سفر نامہ

طاہر خان - افتخار نظام

بہ مسکو

باہتمام

مسعود سالور

بسم الله الرحمن الرحيم

در تاریخ ۱۳۰۰ مطابق سنه قوی ثیل برحسب امر اعلیحضرت قدر قدرت شهر یاری روحی و روح العالمین فداه و نواب مستطاب حضرت اشرف والا عزالدوله روحی فداه را از همدان به جهت سفارت تاجگذاری دولت علیه روس تلگرافاً به دارالخلافت طهران احضار نموده و نواب مستطاب والا امیرزاده اعظم آقای حسینقلی میرزا را حکمران همدان برقرار فرمودند و روز حرکت حضرت والا از همدان یوم شنبه هفتم شهر جمادی الاول سه ساعت از روز گذشته از همدان حرکت فرموده و نواب والا آقای امیرزادگان را با اعیان شهر در نزدیکی چارباغ مرخص و مقرب الخاقان علی اکبر سرهنگ و آقای میرزا احمد پیشکار همدان در رکاب و نهار را در قریه جورقان صرف نموده علی اکبرخان سرهنگ از جورقان مرخص آقامیرزا احمد در رکاب تا منزل کوریجان. شب را در کوریجان توقف فرموده ابوی هم در اینجا شرفیاب حضور مبارک شد.

روز یکشنبه هشتم جمادی الاول یک ساعت نیم از آفتاب گذشته از قریه مذکور حرکت شد و مقرب الخاقان میرزا احمد و سایرین را از

کنار آبادی مرخص فرمودند. مقرب الخاقان عبدالله خان سرتیپ حاجیلو در لیرلو استقبال نموده در بوبوک آباد مرخص و نهار را در سرنهر قریه سرای قره باغی میل فرمودند دو ساعت به غروب مانده وارد زرق شدیم، شب را در آنجا توقف نموده. مسافت شش فرسخ است.

روز دوشنبه نهم یک ساعت نیم از روز گذشته حرکت و نهار را در مَرک خرابه چاپارخانه صرف نموده هوا خیلی مغشوش بود. در راه بسیار گِل همه را برف می آمد. مقارن غروب وارد نوبران شدیم. ده فرسخ. بُنه خیلی دیر آمد و یک رأس قاطر از مال حضرت والا امروز تلف شد بین راه مانده بود. شب باران و برف آمد منزل ما مغشوش شد بسیار بد گذشت.

روز سه شنبه دهم حضرت والا دو ساعت از روز گذشته از نوبران سوار شده. امروز هوا بسیار خوب بود در بین راه شکار آهو هم دیدیم با حضرت والا قدری گردش در صحرا شد و نهار در چمرم خانه مقرب الخاقان احمدخان خلج سرتیپ فوج درجزین میل فرمودند. تحویل حمل را در خانه احمدخان بودیم. آن شب وجود مبارک خوش گذشت.

روز چهارشنبه یازدهم - دو ساعت از دسته گذشته از چمرم حرکت شد از راه گُل تپه. برف اینجا تمام نرفته بود. منزل در قریه کوشکک خانه سلطان بابا نام. شب را حضرت والا توقف فرموده و ماها در چاپارخانه منزل نموده.

روز پنجشنبه دوازدهم - در یک ساعت نیم از کوشکک حرکت از راه خوشکه رود زاویه زرنند آمده دو ساعت به غروب مانده وارد زاویه شده در خانه مرحوم اسداله خان سرهنگ منزل نموده شب در

آنجا توقف شد. هشت فرسخ.

روز جمعه ۱۳ - دو ساعت از دسته گذشته از منزل سوار یک نفر بلد همراه از راه بوغین که قشلاق علیقلی خان ایل بگی طایفه گلووند بغدادی است آمده از پل مرحوم شهابالملک رد شده رشته که در کنار رودخانه شور است منزل شد.

یوم شنبه ۱۴ جمادی الاول - چهار ساعت مانده از رشته حرکت از راه علی شهباز پنج ساعت نیم به غروب مانده دربار همایونی پیاده مسافت یازده فرسخ بود. اعلیحضرت شهریاری سوار شده حضرت والا مجلس تشریف برده و همه وزرا را ملاقات نموده منزل تشریف فرما شدند.

فردا که یوم یکشنبه پانزدهم باشد خدمت اقدس همایونی شرفیاب شده اظهار مرحمت ملوکانه شد و مدت پنجاه یوم توقف دارالخلافة شد تا آن که تدارکات سفر اتمام رسید از جانب اعلیحضرت شهریاری امر شد که باید اول ماه رجب حرکت شود. یوم دوشنبه آخر ماه خدمت شاه رسیده بعد از دستورالعمل سفر مرخصی حاصل کرده.

روز سه شنبه غره رجب المرجب دو ساعت از روز گذشته جناب جلالتماب وزیر امور خارجه که میرزا سعیدخان باشد به جهت مشایعت حضرت والا آمدند. بعد از صرف قهوه و قلیان معاودت منزل خود نموده و مقرب الخاقان مصطفی قلی خان میرپنجه از طایفه اکراد جان بگلو مقرب الخاقان میرزا جوادخان سرتیپ امور خارجه و عالیجاهان میرزا علی خان مترجم سفارت و میرزا حسن خان منشی سفارت که ملتزم رکاب بودند در منزل حضرت والا حاضر شده نهار را در خدمت حضرت والا صرف نموده تا آنکه سه دستگاه کالسکه و دو

دستگاه گاری به جهت بُنه از جانب دولت قاهره با دوازده رأس اسب توپخانه و هفت نفر کالسکه چمی درب خانه حضرت والا حاضر شدند. یوم سه شنبه شش ساعت و نیم به غروب مانده از دارالخلافة حرکت شد. اجزای خود حضرت والا که ملتزم رکاب بود عالیجاه میرزاتقی منشی و میرزا علینقی صندوق دار آقا حسین پیشخدمت یک خاصه تراش و اینجانب و دو نفر قوم میرپنجه یک نفر میرزا جوادخان سرتیپ از دروازه بیرون آمده مهمانخانه که در بین راه قزوین درست شده است مهمانخانه اول میان جوب است اسم او شاه آباد است که سه فرسخ است مهمانخانه دویم حصارک است هفت فرسخ مسافت دارد تا آن که کرج آمده در کنار جاده قهوه خانه کوچک واقع محض رعایت اسبهای توپخانه که علفی بودند حضرت والا در آنجا به قدر یک ساعت توقف و یک پیاله چای میل فرمودند و سایر اجزا هم پیاده شده چای خورده یک ربع به غروب مانده وارد مهمانخانه حصارک شدیم شب را در آنجا توقف نموده و مهمانخانه خوبی است مباحثی آقا باقر آبدار همه چیز در آنجا حاضر بود. حضرت والا شام درستی میل فرموده استراحت فرمودند. حصارک ده معتبری است خالصه است در اجاره معیرممالک است یک هزار پنجاه خروار غله اجاره او می باشد.

یوم چهارشنبه دویم رجب در سردسته اسبهای توپخانه را در آنجا عوض نموده اسب چا پارخانه کالسکه بسته شد حرکت نموده دو ساعت از دسته گذشته وارد مهمانخانه ینگلی امام شده مسافت چهار فرسخ تا آن که اسب عوض نمایند حضرت والا و همراهان میان باغ مهمانخانه آمده چای حاضر بود هر کدام یک پیاله چای خورده حضرت والا یک قلیانی میل فرمودند. بسیار مهمانخانه خوبی است

همه اسباب راحت موجود و بالاخانه‌های متعدد باغ بسیار بزرگ دو نفر امام‌زاده از اولاد امام موسی کاظم علیه‌السلام در پهلوی مهمانخانه است قلعه جدید امین‌السلطان بنا کرده است بسیار قلعه بزرگی و اسم او امین‌آباد است.

دو ساعت و نیم از دسته گذشته از ینگی امام حرکت چهار ساعت نیم از دسته گذشته وارد مهمانخانه قشلاق مسافت چهار فرسخ. ولاین صاحب‌نام انگلیسی با زنش وارد و نهار اینجا صرف نموده پنج ساعت از دسته گذشته حرکت شد. پنج ساعت به غروب وارد مهمانخانه کوندا شدیم تا اسب عوض بشود حضرت والا یک پیاله چای میل فرمودند و سایر اجزاء هم چای و قلیانی صرف نموده حرکت شد. دو ساعت به غروب مانده داخل عمارت حکومت قزوین گردیده آن شب حضرت مستطاب والا شاهزاده اعظم ملک‌آرا روحانفداه نهایت مهربانی را از حضرت والا نموده همه اجزاء را بسیار خوش گذشت. چند نفر از پیشخدمتهای خود را در هر منزل مهماندار قرار داده بودند و نواب والا امیرزاده محمدحسین میرزا نهایت خدمتگذاری از حضرت والا می‌کردند.

روز پنجشنبه سیم ماه - میرزابک مباشرالموت با سه نفر کدخدا معتبر آن بلاد چند دانه بره آملیک^(۱) شرفیاب حضور مبارک شدند و عرایض خود را معروض داشته. امروز نهار را هم در قزوین خدمت نواب مستطاب والا ملک‌آرا میل فرموده پنج ساعت به غروب مانده از قزوین حرکت و امیرزاده با اعیان شهر مشایعت و من آقا حسین و میرزا علینقی محض حرکت بُنه عقب مانده بُنه را حرکت دادیم

۱. شیرمست (لغت ترکی)

خودمان کالسکه را سوار شده جلوتر از بُنه ساعت چهار به غروب مانده آقابابا وارد شدیم که حضرت والا منزل کرده پیاده شده بودند. چون بُنه دیر رسید اینجانب سوار شده آمده نیم ساعت از شب گذشته بُنه وارد شد. آن شب را در آقابابا توقف فرموده. سه فرسخ. یوم جمعه چهارم - نیم ساعت به دسته مانده از آقابابا حرکت کالسکه‌ها اینجا مانده اسب سوار شدیم مزرعه نرسیده چند سوار از سوارهای قراسوران ابوابجمعی صادق‌خان چگنی استقبال آمده و پنج راس اسب سواری هم آورده بودند تا مزرعه دُر رکاب بودند. مزرعه پیاده شده اسب عوض نموده سه راس اسب هم از اسبهای قراسورانها را اجزاء سوار شدند. امروز اسب سواری حضرت والا خوب نبود همه جا یورتمه تاخت. بنده و حضرت والا یک نفر قراسوران پای چنار رسیده بسیار سرازیری داشت مسافت پنج فرسخ. چون حضرت والا قدری خسته شده فوراً جای را حاضر نموده یک پیاله چای میل کرده تا همراهان از عقب رسیدند و یک نفر فرنگی معلم شب با دو زن در چاپارخانه منزل کرده بود. بعد از صرف نهار اسب عوض کرده به چهار و نیم به غروب مانده از پاچنار حرکت و هوا قدری مفشوش شد. در نزدیکی پل شاهرود باران شدت کرد رعد و برق زیاد. در نزدیکی سنگی را پناه کرده تا آن که رفع باران شد حرکت نموده از پل رد شده حضرت والا و بنده همه جا به تاخت یک ساعت به غروب مانده به منجیل چهار فرسخ. در تلگراف‌خانه منزل نموده. میرزا علی اکبرخان تلگرافچی به قدر امکان نهایت پذیرائی را کرد. جناب وزیرمختار نَمِسه^(۱) بمهمانداری میرزا عبدالله‌خان و

مستوفی رشت قبل از ورود ما وارد منجیل شده بودند. میان آبادی منزل داشتند یک ساعت از شب گذشته وزیرمختار با میرزا عبدالله خان خدمت حضرت والا شرفیاب شدند. در دو ساعت نیم حضرت والا استراحت نمودند. الحمداله خوش گذشت.

روز شنبه پنجم رجب یک ساعت به دسته مانده از منجیل حرکت شد آن روز هم راه خیلی قلب^(۱) و گدوک بود. در رودبار در زیر درخت چنار کنار رودخانه پیاده شده نهار صرف شد باران کم می آمد. در رودبار سه چهار دانه درخت نارنج بود باقی درخت اینجا همه زیتون است و کلشدر رحمت آباد آنطرف رودخانه شاهرود است بسیار بلوک باصفا است. بعد از نهار سوار شده پنج و نیم به غروب مانده وارد چاپارخانه رستم آباد شدیم. تا اسب عوض شود چای درست کرده حضرت والا که چای میل فرموده چهار ساعت و نیم به غروب مانده از رستم آباد سوار شدیم. در یک فرسخی امامزاده هاشم نواب شاهراد میرزا رئیس تلگراف خانه گیلان به استقبال آمدند. یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد هاشم آباد شده در خانه شیخ محمدعلی منزل نموده بسیار جای باصفا بود. شب باران زیادی آمد آن شب خوش گذشت. مسافت نه فرسخ.

یوم یکشنبه نیمساعت به دسته مانده از امامزاده هاشم حرکت شاه آقاچی نرسیده نواب یحیی میرزا نایب الایاله گیلان استقبال آمده چهار ساعت نیم از دسته گذشته وارد سنگر شده نهار را در سنگر صرف نموده حضرت والا به قدر یک ساعت استراحت فرمودند. چند رأس اسب سواری از رشت آورده بودند. بعد از خواب حضرت

والا اسب خواستند اسب کورنگ یراق طلا سوار شدند و چهار یدک جلو سه به غروب مانده حرکت شد. در یک فرسخی رشت جناب والی و اعیان شهر استقبال نموده بعد از آنها چند نفر تجار که معتبر بودند شرفیاب شدند. در نیم فرسخی شهر نایب قونسول که از جانب دولت علیه روس در رشت است با میرزا عبدالله مترجم استقبال نموده شرفیاب شدند. یک ساعت به غروب مانده در کمال احترام وارد رشت در عمارت حکومت توقف فرمودند. جناب والی نهایت پذیرائی را عمل آوردند آن روز مسافت پنج فرسخ راه بود.

شب دوشنبه هفتم و شب سه‌شنبه هشتم را در رشت توقف داشته یوم سه‌شنبه هشتم در سردسته از رشت حرکت در پیره بازار که یک فرسخی شهر واقع است کنار مرداب است آنجا پیاده شده و نهار را در پیره بازار صرف نموده در کرجی نشسته جناب والی نواب شاهمراد میرزا، یحیی میرزا، حاجی محمد علی خان و چند نفر از اعیان در خدمت حضرت والا بودند کرجی را حرکت دادند. حضرت والا در روی آب هفت قطعه مرغ آبی شکار کردند. پنج تا دستگیر شد تا آنکه در دهنه پراخوت دولتی رسیدیم. در میان پراخوت رفته پنج ساعت به غروب مانده وارد انزلی گردیده و سرباز و توپچی سلام نظامی داده و شلیک توپ نمودند. در برج دولتی منزل و توقف فرمودند بسیار جای باصفا و درختهای نارنج همه جا بهار کرده بسیار معطر بود.

روز چهارشنبه ۹ - یک ساعت از دسته گذشته حضرت والا و جناب والی نصرت‌اله خان سرتیپ سوار توالش کرجی نشسته به جهت گردش و شکار روی آب و بنده و آقا حسین هم در خدمت حضرت والا و جناب والی بودیم قدری گردش کرده چیزی شکار

نشد منزل معاودت فرمودند. سه ساعت به غروب مانده حضرت والا و مصطفی قلی خان میرپنجه و میرزا جوادخان در خدمت حضرت والا توپخانه و غورخانه تشریف برده گردش فرموده خیلی منظم بود آن دو شب وجود مبارک خوش گذشت.

روز پنجشنبه دهم رجب - دو ساعت نیم از روز گذشته کشتی بوخار از جانب دولت علیه روس پیدا در دهنه دریای انزلی لنگر کشتی را انداختند. سه ساعت به غروب مانده از انزلی حرکت و جناب والی و سایر اعیان در خدمت حضرت والا وارد پراخوت^(۱) روسیه گردیدیم. یک ساعت به غروب مانده والی و سایرین مرخصی حاصل کرده انزلی معاودت نمودند و اسم آن پراخوت سزرویچ الکسندر معروف است بسیار کشتی معتبر است. اشخاص کشتی مهماندار از جانب دولت روس اسم او کنیاز تومائف نام از اهل تفلیس یا قفقاز است بسیار آدم خوب. کماندور کشتی و فیشر حکیم. میرجواد مترجم ترک لنگرانی. مجید ناظر کشتی بادکوبه. بعد از شام نیم ساعت از شب گذشته پراخوت را حرکت دادند.

روز جمعه ۱۱ - طرف عصر جایی رسیدیم آب گل آلود و صاف با هم بودند و آب شران هم نزدیک بود. مهماندار در آنجا تلگراف به حاجی ترخان نموده تشریف فرمائی حضرت والا را اطلاع دادند. در طرف راست جزیره بود گفتن پرالهی^(۲) و شکار آهو دارد. آن شب لنگر پراخوت را انداختند روی دریا توقف شد.

بوم یکشنبه یک ساعت نیم طلوع آفتاب مانده کشتی را حرکت

دادند آنروز قدری دریا موج داشت بعد از نهار ساکت شد. روز یکشنبه ۳ - احوال اینجانب قدری بهم خورد. آن روز غذا نخوردم بهتر شد. حضرت والا کشتی را گردش نمودند دو ساعت به غروب مانده رسیدیم دهنه که همه کشتی ها در آنجا لنگر انداخته توقف دارند. طرف حاجی ترخان نمی رود رودخانه است بقدر یکصد و پنجاه کشتی در آنجا متوقف بودند آن شب ما داخل رودخانه شدیم اسم آن رودخانه ولگا معروف است عدیل هم می گویند. اسم آن محل کشتی ها توقف دارند زبان روس ریوت فوت است. آنجا بارگیری کشتیها را نموده حرکت می کنند. یک ساعت به غروب مانده کشتی بزرگی آتشی پیدا شد نزدیک آمد مهماندار حضرت والا بود کلاویشوف نام آجودان حضور امپراطور از پیش تعیین شده بود رسیدند. پخی تونوف مترجم، کماندورویس ادمیرال کانپانیه مرکوری و میرزا احمدخان فونسول ایران که حاجی ترخان است چند نفر صاحب منصب حاجی ترخان استقبال آمدند و خدمت حضرت والا شرفیاب شده معاودت کردند. شب را در ولگا بودیم نزدیک صبح لنگر کشتی را انداخته یک ساعت از آفتاب گذشته حرکت دادند. در کنار رودخانه آبادی زیاد بود تا آن که یک ساعت به ظهر مانده روز دوشنبه ۱۴ وارد حاجی ترخان شدیم. از کشتی بیرون آمده و در نهایت احترام وارد عمارت حکومت (قویرناتور)^(۱) شده توقف فرمودند نهار در عمارت صرف شد. سه ساعت به غروب مانده کالسکه حاضر نموده به جهت گردش حضرت والا و چند نفر دیگر بنده بودم یک باغ بسیار خوبی تشریف بردند اصل میوه آن باغ انگور

بود مال یک نفر تاجر است. اسم آن تاجر مگارُف نام است که دولت زیادی دارد. در باغ شیرینی و چای حاضر کرده تشریفات قرار داده بودند و چند رأس اسبهای بسیار خوب مال همان تاجر بود بیرون آورده نظر حضرت والا گذرانند. خیلی خوب اسبها بودند همه یک رنگ. آن روز یک جلودار خوب هنری کرد در نگهداشتن اسب بعد از اسبها گله مادیان را آوردند و حضرت والا تماشا نموده همه پسند می شد. یک ربع به غروب مانده از باغ معاودت منزل نموده شام صرف شد دو ساعت از شب گذشته رفتیم تیاتر که تماشاخانه باشد. آن شب بازی اسب و بازی سگها. اسب بازی زن و بندبازی زن بسیار خوب بازی بود تحریر نمی شود. نصف شب بازی به اتمام رسید منزل مراجعت فرمودند آن شب خیلی خوش گذشت.

روز سه شنبه ۱۵ - بعد از نهار حضرت والا نایب الحکومه حاجی ترخان، مصطفی قلی خان میرپنجه و میرزا جوادخان باغ تشریف برده در آن باغ اوطاقی بود یک دانه کشتی کوچک در آنجا بود گفتن امپراطور (یعنی پطرکبیر) باشد به دست خود ساخته و تفنگ نظامی بسیار در آن اطاق گذاشته همه پاک کرده. از آنجا عکاس خانه آمدیم حضرت والا با اجزای سفارت عکس انداختند منزل معاودت فرمودند. بعد از شام کالسکه نشسته تیاتر تشریف برده آن شب تماشاخانه یک باغ بزرگی بود همه باغ را چراغان کرده بودند. آن شب بازی زن پادشاهی بود کسی دیگر عاشق شد آخرالامر زن را بردند. نصف شب منزل آمدیم. آن شب هم حضرت والا خوش گذشت.

یوم چهارشنبه ۱۶ - مقارن غروب از حاجی ترخان حرکت نموده در میان پراخوت ثانی هر کس در منزل خود قرار گرفته و اعیان صاحب منصبان شهر به جهت مشایعت میان کشتی آمده و شام را در

خدمت حضرت والا صرف نموده مراجعت نمودند و کشتی را حرکت دادند و کشتی بسیار خوب و اوطاقهای متعدد همه اسباب راحت حاضر بود. آن شب را در روی آب ولگا بود.

یوم پنجشنبه ۱۷ - سه ساعت از ظهر گذشته شهری رسیدیم اسم آن شهر چارنی یار بود جمعیت زیادی زن و مرد از شهر بیرون آمدند و کشتی را نگهداشته حاکم آن شهر خدمت حضرت والا شرفیاب شد. یک دوختر^(۱) چتر سفید داشت دوربین دست گرفت اداهای غریب آورد خوب دوختری بود. این کشتی را حرکت دادند حیف شد آن دوختر ماند. آن شب را در روی ولگا بودیم. یک ساعت طلوع آفتاب مانده کنار رودخانه شهری رسیدیم اسم آن شهر سلپاسین است. شهر بزرگی خوبی بود. به قدر چهار ساعت کشتی را نگهداشته بعد حرکت دادند. بعد از دو ساعت شهری رسیدیم اسم آن دوهوفه بود جمعیت زیاد از شهر بیرون آمده به قدر نیم ساعت کشتی را نگهداشته بعد راه افتاد. این شهرها همه دست چپ رودخانه واقع است. آن شب را هم در کشتی بودیم.

یوم جمعه ۱۸ - چهار ساعت به غروب مانده شهری رسیدیم اسم آن قمشین بود صاحب منصبان خدمت حضرت والا شرفیاب شدند از بلوک سراتف است.

روز شنبه ۱۹ رجب - نه ساعت از...^(۲) گذشته وارد سراتف شده و جمعی صاحب منصب و حاکم آن شهر استقبال کرده در نهایت احترام و پذیرائی وارد منزل کردند. در مهمانخانه منزل شد. نهار را در

۱. همه جا دختر را دوختر نوشته.

۲. ساعت نوشته نشده است.

آنجا صرف و میل فرمودند. سراتف شهر بسیار خوبی است بعد از نهار حضرت والا گردش تشریف برده شهر را گردش نموده مراجعت نمودیم. اشخاصی که در هر شهر آتش خانه خاموش می کنند آنها آمدند بازی خود را تمام کرده رفتند. بعد از شام تیاتر تشریف فرما شده در یک باغ بزرگی آتش بازی نموده. بازی زنها آواز بود و یک نفر هم حقه بازی کرد. رخت یک نفر را از تنش بیرون آورد او ندانست ولی سه چهار نفر زن خوب در میان آنها بود. نصف شب از باغ بیرون آمده به راه آهن صاحب منصب و اعیان را حضرت والا در آنجا مرخص فرمودند. امشب در میان کالسکه راه آهن توقف شد تا صبح حرکت ندادند.

روز یکشنبه ۲۰ ماشین را پیش از طلوع آفتاب حرکت دادند. آن روز چند تا آبادی و قصبه در کنار جاده دیدیم بسیار صحرای خوبی پُر علف پُر آب، جنگل زیاد. شهری رسیدیم اسم آن دام بوف بود صاحب منصبان اعیان خدمت حضرت والا شرفیاب شدند. جنگل زیاد داشت همه درخت غاج^(۱) بود. گله خوک، گله مادیان و گوسفند زیاد بود. زراعت گندم و جو زیاد کرده بودند یک ساعت نیم به غروب مانده شهری رسیدیم اسم آن قازبوف^(۲) بود بسیار جای باصفا بود جمعیت زیادی از شهر بیرون آمده و صاحب منصبان شرفیاب حضور شدند.

یوم دوشنبه ۲۱ - نه ساعت از دسته نصف شب گذشته وارد شهر مسکو شدیم. داخل شهر نشده، جمعی شاهزادگان و اعیان از

۱. کاج
۲. کازبوف

امنای اعلیحضرت امپراطور چهار نفر از برادران امپراطور، میرزا اسداله خان وزیرمختار ایران حضرت والا را استقبال نمودند. در میان کالسکه راه آهن شرفیاب شده ملاقات کردند. فوج سلام نظامی داده از راه آهن پیاده شده کالسکه های متعدد حاضر در کالسکه نشسته وارد منزل شدند. اسم منزل حضرت والا توریسکو بولوار خانه زیره نیل اسکرتون.

محض ورود منزل حضرت والا خدمت امپراطور تشریف برده با اجزای سفارت بعد از مراجعت نهار میل فرموده و بعد از شام هم شب بال بود حضرت والا تنها در خدمت امپراطور تشریف برده در ساعت سه تشریف آوردند.

روز سه شنبه ۲۲ - چند نفر از شاهزادگان دیدن حضرت والا آمدند. بعد از ظهر حضرت والا دیدن شاهزاده خانمها تشریف بردند. در ساعت ده خانه حاکم مسکو که کنیاز دال غارق باشد تشریف برده و امپراطور در آنجا مهمان بود نصف شب تشریف آوردند. آن شب هم چراغانی تمام شده بود سه شب بعد از تاجگذاری چراغان بود. یوم چهارشنبه ۲۳ - حاکم حاجی ترخان دیدن حضرت والا آمد. وزیرمختار روس که سابق دارالخلافة بود الان پیشکار خواهر امپراطور است خدمت حضرت والا شرفیاب شد و حضرت والا خدمت اعلیحضرت امپراطور رفته مراجعت فرموده نهار را در منزل صرف نموده و شب را در ساعت ده باز خدمت امپراطور و امپراطریس تشریف برده آن شب هم بال بوده بسیار تماشا داشته و آن روز بازدید شاهزادگان هم تشریف بردند. و شب پنجشنبه را با امپراطور تیاتر تشریف برده بودند بسیار خوش گذشته بود.

روز چهارشنبه اینجانب با میرزا علیتقی رفتیم پتروسی پرک که

درجه بهشت است و زنهایی که دیده شد از جماعت حور بود در میان باغ عمارتهای خوب همه چمن و سبز هوای خوب باران هم نم نم می آمد در ساعت هشت مراجعت منزل نمود.

یوم پنجشنبه ۲۴ شهر رجب المرجب - حضرت والا و اعلیحضرت امپراطور خانه یکی از شاهزاده ها مهمان بودند تشریف بردند بنده هم شب در ساعت نه باغ گرمی تاج^(۱) رفته تماشا کردیم رقص آواز زنها و بندبازی در ساعت دوازده مراجعت شد.

یوم جمعه ۲۵ - در منزل بودم حضرت والا بعد از نهار پتروس پرک تشریف بردند شب را در خدمت امپراطور ما هم در خیابان گردش بودیم.

روز شنبه ۲۶ - حضرت والا بازدید شخصی رفته است او را ندانستم و آن روز گفتن عید عمومی امپراطور است و شهر را در پتروس وعده گرفته بودند. حضرت والا هم تشریف بردند. بنده میرزا علینقی، آقا حسین امروز رفتیم ازدهام^(۱) بود همه اهل شهر زن و مرد بیرون آمده بودند و حضرت والا شب را هم باغ گردش تشریف بردند. آن شب من در منزل آقا صفرعلی استرابادی بودم خیلی خوش گذشت.

یوم یکشنبه ۲۷ - نه ساعت از دسته گذشته (یعنی نصف شب) گذشته وزیرمختار میرزا اسداله خان خدمت حضرت والا بود. بعد از نهار قونسول مسکو در خدمت حضرت والا. عکاس خانه تشریف بردند عکس انداخته از آنجا گردش رفته بودند ما در عکاس خانه ماندیم. دو ساعت به غروب مانده نواب والا رضاقلی میرزا پسر نواب

مستطاب والا بهمن میرزا خدمت حضرت والا شرفیاب شدند شام را هم در خدمت حضرت والا بودند.

یوم دوشنبه بیست و هشتم - حضرت والا منزل تشریف داشتند اسباب آورده بودند خرید نمایند و شب را خدمت امپراطور تشریف برده شب بال بود خیلی دیر تشریف آوردند ما هم در گردش رفته در خیابان بودیم.

یوم سه شنبه ۲۹ - حضرت والا با وزیرمختار ایران گردش تشریف بردند و شب را هم با اجزای سفارت در خدمت امپراطور شام صرف کرده به تیاتر تشریف بردند و ما هم بودیم. امپراطور و امپراطریس هم آن شب تماشا آمدند. بازی زنها بود.

یوم چهارشنبه سلخ رجب - حضرت والا بیرون تشریف بردند بعد از شام با میرزا جوادخان و میرزاتقی خان گردش رفته.

روز پنجشنبه غره شعبان - حضرت والا با میرپنجه گردش تشریف بردند و نشان درجه اول روی الماس همان روز داده شد. شب جمعه را به تیاتر رفتیم در ساعت یازده منزل مراجعت شد.

یوم جمعه دویم شعبان - حضرت والا با میرزا محمد معین‌الوزاره باغ وحش تشریف بردند و شب را در خدمت امپراطور تشریف برده، امروز به من و میرزا علینقی یک مدال طلا از جانب امپراطور داده شد و شب را حضرت والا با مسیونارمان و میرزا علینقی گردش رفتند.

یوم شنبه سیم شعبان - امپراطور با جمعی شاهزادگان و صاحب‌منصبان پتروس پرک تشریف برده سان قشون را در میدان پتروس دیدند. چهار ساعت بعد از ظهر سان لشکر تمام شد. به قدر پنجاه فوج سرباز و سوار توپخانه امروز سان دیده و تعریف توصیف

امروز قلم و زبان عاجز است. امپراطریس هم با کالسکه میان قوشون را گردش کرد بعد از اتمام سان امپراطور و حضرت والا و شاهزادگان در عمارت پتروس نهار میل فرموده مراجعت نمودند. شب را هم در باغ کرمی تاج تشریف بردند.

یوم یکشنبه ۴ - اعلیحضرت امپراطور تشریف فرمای پتربرق شدند. حضرت والا بازار تشریف بردند و شب را هم در گردش تشریف داشتند.

دوشنبه پنجم - حضرت والا در بازار مقازین^(۱) تشریف بردند بعد از ظهر سه قبضه تفنگ از برای حضرت والا آورده با پانصد فشنگ خریدند.

یوم سه شنبه ۶ شعبان - بعد از نهار حضرت والا بازار تشریف بردند مراجعت از بازار در ساعت نه از مسکو حرکت و کلاویشوف آجودان حضور و سایرین که همراه بودند به قدر چند نفر صاحب منصبان در خدمت حضرت والا در محل که راه آهن است و ماشین سفر نگه داشته بودند آمدیم. در ساعت ده ماشین را حرکت دادند. آن شب در راه آهن بودیم.

یوم چهارشنبه ۷ شعبان - دو تا شهر کوچک دیدیم و صحرای بسیار خوب پر علف و چمن. زراعت زیادی همه دیدیم زار بود. بعد از ظهر مهمانخانه بزرگی رسیدیم در آنجا زنهای بسیار خوب بود. روز پنجشنبه ۸ شعبان - شش ساعت از دسته نصف شب گذشته وارد سلیدسین شدیم و یک نشان درجه اول و حمایل به حاکم سلیدسین از جانب حضرت والا مرحمت شد. به قدر نیم

ساعت در اینجا توقف شد کردیش^(۱) کارخانه نفت^(۲) تشریف بردند در اطافی رفتیم یک کلاه بسیار کهنه و یک چوب بزرگ در سر میز گذاشته از پترکبیر اجداد بزرگ امپراطور است. در ساعت ده نیم داخل پراخوت رودخانه ولگا بودیم.

یوم جمعه ۹ شعبان - شش ساعت از روز گذشته حاجی ترخان رسیدیم به قدر چهار ساعت در آنجا توقف شد کلاویشوف و پخی تی نف مترجم را حضرت والانشان و حمایل مرحمت فرمودند. دو ساعت به غروب در عرشه کشتی هوا حضرت والا یک قطعه مرغ آبی شکار کرده دو ساعت از شب گذشته رسیدیم پراخوت اول سزرویچ الکسندر. کنیاز تومانیف مهماندار اول به قدر دو ساعت توقف شد تا آنکه کلاویشوف و سایرین مرخصی حاصل کرده مراجعت کردند ما را هم حرکت داده آن شب را روی دریا بودیم.

یوم شنبه دهم شعبان - در کشتی روی دریا بودیم خیلی آرام بود. یوم یکشنبه یازدهم - یک ساعت طلوع آفتاب مانده دریا کولاک گرد کشتی را حرکت می داد حالت همه اهل کشتی بهم خورد تا آنکه لنگر کشتی را انداخته نگهداشتند.

یوم دوشنبه دوازدهم شعبان - در طلوع آفتاب کشتی را حرکت داده آن روز یک نشان و فرمان درجه سیم فیشر حکیم کشتی مرحمت شد و یک نشان و فرمان درجه سیم مترجم قفاق باشی^(۳) دادند و صرف شام در کشتی شد تا آن که سه ساعت به غروب مانده از اجزای کشتی خداحافظ کرده داخل کشتی ایران شدیم. مقارن غروب وارد

۱. گردش

۲. نفت

۳. معنی کلمه فهمیده نشد.

انزلی و شلیک توپ نموده و شاهزاده یحیی میرزا هم در کشتی خدمت حضرت والا شرفیاب شدند و پسران مخبرالدوله غروب از انزلی بیرون آمده کشتی نشسته طرف روسیه رفتند. شب را در برج دولتی منزل و توقف فرمودند.

یوم سه شنبه ۱۳ - پنج ساعت به غروب مانده از انزلی حرکت تا دو ساعت نیم به دهنه رسیده کرجی سوار شدیم. حضرت والا دو قطعه مرغ شکار کردند یکی افتاد دیگر زخمی رفت در یک ساعت به غروب مانده وارد پیره بازار شدیم. جناب والی و اعیان شهر استقبال آمده از اینجا اسب سوار شدیم غروب وارد رشت شده در عمارت حکومتی پیاده شده منزل توقف شد.

یوم چهارشنبه ۱۴ - قونسول روس شرفیاب شد و طرف عصر حضرت والا گردش تشریف بردند. توقف رشت دو شب.

یوم پنجشنبه ۱۵ - چهار ساعت از روز گذشته اسب چاپارخانه سوار شده از رشت حرکت شد و جناب والی و سایرین را در کنار شهر مرخص و میرزا جوادخان سرتیپ عقب مانده و نهار را در میان جنگل در سراوجاق معروف است صرف. از نهارگاه سوار شده در سنگر پیاده شدیم. حضرت والا به قدر دو ساعت استراحت فرمودند بعد از خواب و چای سوار شده دو ساعت به غروب مانده در چاپارخانه کهدم پیاده شب را در آنجا توقف و میرزا جوادخان غروب وارد کهدم شد.

یوم جمعه ۱۶ - یک ساعت طلوع مانده از کهدم حرکت در دو ساعت و نیم از روز گذشته وارد چاپارخانه رستم آباد شده مسافت چهار فرسخ است و شب را در رستم آباد توقف نموده.

یوم شنبه ۱۷ - چهار به دسته مانده از رستم آباد حرکت شده همه

جا سه ساعت از روز گذشته وارد منجیل در تلگرافخانه منزل و توقف فرمودند. امروز باد منجیل خیلی شدت داشت مسافت پنج فرسخ و بسیار راه بد و گدوگ است.

روز یکشنبه ۱۸ - در سر آفتاب از منجیل حرکت همه جا یورتمه در بین راه خیار تازه خوب داشت قدری خریده در ساعت سه وارد پاچنار شدیم. آقا حسین و میرپنجه خیلی دیر رسیدند. یک اهل ینگگی دنیا به جهت نهار منزل کرده بود بعد از نهار رفت و ما شب را در آنجا توقف و شب بعد از شام سه ساعت از شب گذشته بینه را حرکت داده بنده و میرزا علینقی و میرزا علی خان و میرزا حسن خان همراه بینه آمدیم نیم ساعت از روز گذشته وارد مزرعه شدیم و نزدیک صبح چای را در خُزان صرف نموده و حضرت والا هم یک ساعت از آفتاب گذشته وارد مزرعه شدند. مسافت پنج فرسخ. از اینجا اسب نشد عوض بشود همان اسبهای پاچنار را سوار شده و همه جا به تاخت و هوا هم خیلی گرم چهار از دسته گذشته وارد آقابابا شدیم و نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ملک آرا روحی فداه دو دستگاه کالسکه و طرامطاس جلو فرستاده و چند نفر به جهت پذیرائی آقابابا روانه نموده شیرینی و میوه جات حاضر حضرت والا در آقابابا نهار میل فرمودند. از آنجا کالسکه نشستند در بین راه درشکه میرزا جوادخان و سایرین شکسته چهار به غروب مانده وارد قزوین شدند و امیرزاده محمد حسین میرزا با اعیان شهر استقبال آمده و بیرون چادر زده بودند. حضرت والا پیاده شده و یک پیاله چای هم میل فرموده سوار شدند و بنده و منشی باشی از عقب سوار بودیم. سه ساعت به غروب مانده وارد قزوین شدیم. دو شب در قزوین توقف شده یوم دوشنبه ۱۹ وارد قزوین شده روز چهارشنبه نیم ساعت به

غروب مانده از قزوین کالسکه سوار شده حرکت شد. شب در جای توقف نکرده شام را در قشلاق صرف نمود. یوم پنجشنبه بیست دویم دو ساعت از دسته گذشته وارد دارالخلافه شده و درب‌خانه حضرت والا پیاده شدیم.

مدت سفر فرنگستان از حرکت دارالخلافه تا ورود پنجاه و دو یوم شد.^(۱)

پایان

۱. طاهرخان افتخارنظام از طایفه قراگوزلو و ترک‌زبان سواد چندانی هم نداشته است لذا بعضی از کلمات را صحیح ننوشته است.



میرزا احمدخان وزیر - شریف الملک

نوه ایشان مهدی احمدی



حسینقلی میرزا سالور عماد السلطنه

*Le Prince Royal
Abdassmede Mirza Kadjar
Ezzoddaulat Khan.*

کارت اسم عزالدوله در این سفارت

Train express
pour
son Altesse le Prince de Gêse
de Saratoff à Moscou
Le Mai 1883

Chemins de fer	Stations	Mois et date	Arrivée		Lundi	Départ	
			Heur	min		Heur	min
	Saratoff	Mai 15				de nuit	
	Alkarsk	-	5	46	10	5	58
Saratoff-Saratoff	Cuneet	-	10	54	20	11	14
	Kirschnoff	-	11	56	10	11	56
	Saratoff	-	2	50	20	3	10
Saratoff-Kostoff	Kostoff	-	2	50	20	6	00
Riassan-Kostoff	Riassan	16	12	50	20	12	50
Moscou-Riassan	Kroff	-	6	40	2 00	6	40
	Moscou	-	Mai 9	00			

برنامه حرکت راه آهن از ساراتف به مسکو



عزالدوله در مسکو با نشان و حمایل سنت آندره



امپراطور - الكساندر سوم



امپراطریس — ماری تنودورا

فهرست اعلام

- آ
 آجودان حضور ۵۳
 آجودان مخصوص ۶۹
 آقا ابراهیم ۱۸۲، ۶۷
 آقاخان ۱۳، ۲۹۰
 آقاخان (میرزا) ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۸۰
 آقارضا ۱۸۲
 آقاعلی ۳۸، ۱۸۲، ۲۴۹
 آقاوجیه ۱۸۲
 آلفرد (یرنس) ۳۱۷
- الف
 ابراهیم بیک ۳۲۹
 ابراهیم (سید) ۲۴
 ابراهیم (نایب) ۱۸۲
 ابوالحسن خان ۹۳
 ابوالحسن میرزا ۱۳۲
 ابوالفتح خان (سرتیپ) ۱۳
 ابوالفتح میرزا ۶۵، ۷۹
 ابوالقاسم خان ۵۳، ۶۷، ۱۲۱-۱۲۳
 ابوالمعالی ۱۱۶
 احترام الدوله ۸، ۹
 احتشام الدوله ۶۵، ۲۴۷
 احتشام السلطنه ۱۲۱، ۱۳۶
 احمدخان ۲۹۲، ۲۶۴، ۳۹۰
 احمدخان (سرتیپ) ۵۳
 احمدخان (میرزا) ۸۰
 احمدشاه ۵۳، ۱۱۸
 احمد (میرزا) ۲۶۷-۲۶۹، ۳۸۱
 احمد میرزا ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۴
 اخترا الدوله ۶۳
 اخترا السلطنه ۶۱
 اردشیر میرزا ۹
 ارفع (یرنس) ۳۲۱
 اسحق میرزا ۲۸۱
 اسداله خان ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۲
 ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۷۰
 ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۷۲
 اسداله خان (سرهنگ) ۳۸۲
- اسداله خان (میرزا) ۶۸
 اسداله میرزا ۱۸، ۴۶، ۸۲
 اسفندیاری، حسن ۱۲۲، ۱۳۶
 اسکندر خان ۱۳
 اسماعیل خان ۱۳۶
 اعتضادالدوله ۲۹
 اعتضاد السلطنه ۲۹، ۱۲۵، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱
 اعتمادالحرم ۶۳
 اعتماد السلطنه ۵۲، ۸۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۷۹
 اعتمادالملک ۲۸۴
 اعتمادحضور ۱۱۲
 اغل بیکه ۸، ۷
 افتخارالتجار ۸۱
 افتخار السلطنه ۱۱۴
 افتخار نظام ۲۵۴
 افخم الدوله ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۸
 افسرالدوله ۶۵
 افشار، احمدخان ۱۰۹
 افشار، مصطفی خان ۱۰۷، ۱۰۹
 اکبرخان (نایب ناظر) ۶۶، ۶۷
 اکرام الدوله ۱۱۴
 الکساندر ۴۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۲۹۹
 الکساندر اول ۲۹۶
 الکساندر سوم ۲۶۴، ۲۷۰، ۳۵۴
 اللهقلی میرزا ۳۹، ۴۰، ۱۸۳، ۲۴۲، ۲۴۷
 اللهوردی خان ۱۳
 امام قلی میرزا ۱۸۲
 امیرت ۲۱۶، ۲۱۷
 امید ۲۱۶
 امیر اسعد ۱۰۹
 امیر افخم ۳۵
 امیر بهادر ۹۹، ۱۳۳
 امیر تومان ۵۳
 امیر کبیر ۲۷۷، ۲۸۶
 امیر معظم ۱۰۱
 امیر مخم ۱۰۲
 امیر نظام گروسی ۲۴، ۸۲، ۹۳، ۲۸۵
 امین اقدس ۶۳

- ۳۹۸
پهلوی، محمدرضا ۱۱۵
- ت
تاج‌الدین میرزا ۱۱۴.۸۱
تاج ماه خانم ۱۲۵.۵۲.۳۲
تانی‌شف (کنت) ۳۱۹
تقی‌خان امیرکبیر (میرزا) ۸
تقی‌خان (میرزا) ۳۱۲.۳۱۰.۳۰۷.۲۸۸.۲۸۰.۲۶۴
۳۳۵.۳۳۳-۳۳۱.۳۲۸.۳۲۵
تنکابنی، حبیباله ۱۲۳
تومانیف (کنیاز) ۳۲۵.۲۹۳.۲۸۶
- ج
جبار (میرزا) ۳۲۵
جلال‌الدوله ۲۹
جلال‌الدین میرزا ۹۴.۲۵
جلال‌الملک ۴۷
جمال (سید) ۱۲۳
جواد خان (میرزا) ۲۸۷.۲۸۰.۳۷۹.۲۷۷.۳۶۴.۹۵
۳۶۲.۳۵۹.۳۴۲.۳۳۶.۳۳۱.۳۱۲.۳۹۲.۲۸۸
۳۹۹.۳۹۶.۳۹۱.۳۸۹.۳۸۴.۳۸۳
جواد (سید) ۱۹.۱۸
جواد (مترجم) ۳۸۹.۳۶۳.۳۲۹.۲۸۸
جهانبگلو ۲۶۴
- ح
حاجب‌الدوله ۸
حاجی میرزا آقاسی ۵.۷.۳۹.۱۰۹-۱۱۱.۱۱۳.۱۱۴.
۱۲۶.۱۳۳
حبیباله (حاجی میرزا) ۶۱
حسام‌السلطان ۵۵
حسام‌السلطنه ۱۰.۱۲.۱۵.۴۲.۶۵.۱۰۱.۲۱۲.۲۱۳.
۲۱۶.۲۲۲.۲۲۴.۲۴۲.۲۴۸.۲۴۷.۲۴۸.۲۵۱.۲۸۲
حسام‌الملک ۳۶.۳۵
حسن (حاج میرزا) ۱۳۷
حسنعلی خان ۹۳.۲۴
حسنعلی‌خان خوبی ۱۰.۱۷.۱۹
حسن (میرزا) ۱۹.۲۶۴.۲۶۶.۲۷۹.۲۸۰.۳۲۶.
۳۵۹.۳۸۳.۴۰۰
حسین بیک ۲۶۴.۲۸۰.۳۲۹.۳۵۴.۳۸۴.۳۸۵.۳۸۸.
۳۹۵.۴۰۰
حسین پاشاخان ۹۹
حسین (حاجی) ۲۳۹
- ۲۸۶.۵۲.۴۷
امین‌الرعايا ۲۸۴
امین‌السلطان ۳۸۵.۱۸۲.۱۳۸.۷۸.۵۴
امین‌السلطنه ۱۸۲.۱۳۹
امین‌الملک ۱۳۸.۱۳۶
امین حضور ۱۸۲
امین خاقان ۶۲
امین خلوت ۶۱-۶۳
امین دیوان ۳۳۰.۲۶۲
انصاری ۸
انصاری، مرتضی (شیخ) ۶۱
انوشیروان میرزا ۱۳۸
انیس‌الدوله ۶۳
اوکتای قآن میرزا ۶۱
اویس میرزا ۶۵
- پ
پاد (پرنس دو) ۳۱۰
پارونفسکی ۱۰۳
پاقر (آقا) ۲۸۴
پاقر مهندس (میرزا) ۱۳
پامناد، مهدی ۱۳۲
بحرالعلوم ۸
بختیاری، علیقلی خان ۱۰۴.۱۰۵
بختیاری، نجفقلی خان ۹۶
بزاک (کلنل) ۲۲۲
بلورخانم ۱۸.۹
بنجامین ۱۴۲.۱۴۴.۱۴۶
بنکدار، تقی (حاجی) ۱۲۳
بهاء‌الدوله ۱۱۲
بهاء‌الملک ۵۳
پهلوی ۱۳
بهمن میرزا ۱۱۲.۳۰۰.۳۶۹.۳۹۶
- پ
پاشاخان (سرتیپ) ۱۳
پال (گوان‌دوک) ۳۴۷.۳۹۹
پخیتینف ۲۸۸.۲۹۰.۳۱۲.۳۹۰.۳۲۴.۳۴۰.۳۵۳.
۳۶۲.۳۷۵
پرنس ملکم ۲۵
پرویز خان ۱۳
پرویز میرزا ۸۰
پطر ۳۴۷.۳۹۹
پطرکبیر ۱۹۱.۲۹۲.۳۰۷.۳۰۹.۳۲۳.۳۲۴.۳۶۵.

- حسین خان سپهسالار (میرزا) ۲۸.۳۵.۳۳.۱۹
 حسین خان (میرزا) ۲۵۰.۱۸۲.۱۷۹-۱۷۷
 حسینقلی میرزا ۶ ۳۳۴.۲۹۳.۲۶۸.۲۶۷.۱۲۷.۳۳
 ۲۸۱.۳۴۳.۳۲۶
 حکیم‌الملک ۷۰
 حمزه بیک ۱۹.۱۸
 حمزه میرزا (حشمت‌الدوله) ۱۵
- خ**
 خان بابا خان ۱۳
 خانم باشی ۱۰۲
 خسرو میرزا ۳۱۸
 خلیج، احمدخان ۳۸۲
 خلیل (حاجی میرزا) ۱۳۶
- ذ، د**
 داراب میرزا ۱۱۲
 دالغورکف (پرنس) ۳۶۸.۳۴۷.۳۲۱.۳۰۳.۲۹۹
 دبیرحضور ۱۰۰
 دلانیس (مارشال) ۳۰۳
 دوستعلی خان ۱۳۶.۱۳۴
 دومبورغ (دوتش) ۳۰۴
 دومبورک (دوک) ۳۱۷.۳۱۴.۳۱۱
 دیبا، محمود ۸۰
 ذوالریاستین ۳۴
- ر**
 رئیس‌التجار حراسانی ۹۵
 رائین، اسماعیل ۲۹.۲۷
 رحمت‌اله خان ۱۸۲.۱۲
 رحیم خان (میرزا محمد) ۱۳۶.۱۲۱
 رضاخان (میرزا) ۳۲۱.۳۰۷.۳۰۰
 رضاخان (میرزا) ۱۱۱.۱۱۰.۸۲.۱۸
 رضاقلی خان ۳۰.۱۵
 رضاقلی خان ولی ۹۳
 رضاقلی میرزا ۳۹۵.۳۶۹.۳۰۰
 رضی گیلانی (سید) ۹۶
 رقیه خانم ۵۳
 رکن‌الدوله ۲۴۷.۱۳۲.۸۲.۶۵.۹
 روح‌الامین میرزا ۶۱
 روسو، ژان ژاک ۲۱۴
 ریختر (ژنرال) ۳۴۷.۳۰۰
 ریشارخان ۱۳۴
- ز، ژ**
 زبیده خانم ۹
 زویف ۳۴۰.۳۲۴.۳۱۳.۳۹۶
 زهرا خانم ۹.۸
 زین‌العابدین (آقا سید) ۶۲
 زیناویف ۲۷۰.۳۵۳.۳۴۴.۳۴۱.۳۱۹.۳۱۳
 زینت خانم ۹
 زرز ۳۴۷.۲۹۹
- س**
 ساری اصلان ۱۸۲
 ساعت‌ساز، علی ۱۲۳
 ساعدالسلطنه ۸۲
 سالارعسکر ۲۴
 سالارلشکر ۲۴
 سام خان ۱۵
 سهندار ۹۶
 سپهسالار ۱۳۸.۱۱۵.۱۰۵
 سپهسالار اعظم ۱۷۹-۱۷۷
 ستار ۹۶
 سردار اسعد ۱۰۴
 سردار اکرم ۸۱
 سردار سپه ۱۱۰
 سردار منصور ۹۵
 سردار ناصر ۹۳.۶۶
 سرز (گران دوک) ۳۴۷.۲۹۹
 سرور الدوله ۱۰۱
 سرور خان (حاجی) ۶۳
 سعدالدوله ۲۷۹.۲۶۴.۱۲۲
 سعید خان (میرزا) ۸ ۱۴۴-۱۴۶.۱۴۶.۲۷۲.۲۵۴.۳۵۴
 ۳۸۳
 سلطان احمد میرزا ۱۰۱
 سلطان بابا ۳۸۲
 سلطان حسین میرزا ۸۰
 سلطان عبدالعزیز ۲۳۹.۲۳۸.۲۳۶.۲۳۴
 سلطان عبدالمجید ۲۳۹.۲۳۸.۲۳۶.۷۱
 سلطان مراد میرزا ۱۸۲.۷۶.۶۵.۱۰
 سلطان مسعود میرزا ۱۱۵
 سلیمان افندی ۲۳۸
 سلیمان خان ۳۴۱.۲۵.۲۴
 سیاح سیانلو، محمدحسین ۱۹.۱۸
 سیری قلی (خانم) ۲۴۱
 سیف‌الملوک میرزا ۴۶

ش

- شارلوی (آرشیوگ) ۳۱۱، ۳۱۷
شاهزاده بیگم ۸
شاه طهماسب ۱۱۶
شاهمراد میرزا ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۲۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۸۸
شجاعالدوله ۱۵
شرفالسلطنه ۱۱۴
شریفالملک ۲۶۴
شمایل خانم ۹
شمس‌الادبیا ۱۱۶
شمس‌الشعرا ۲۵۳
شهابالملک ۳۸۳
شیخ‌الرئیس ۱۱۲، ۹۵
شیخ‌الملک اورنگ ۹۳
شیرازی، محمدحسین (میرزا) ۱۸

ص

- صاحب اختیار ۳۴۱، ۶۱
صاحب دیوان ۲۴۸، ۲۴۷
صادق ۹۲
صادق (آقا سید) ۶۲
صادق خان ۳۸۶
صارم‌الدوله ۵۴
صدراالسلطنه ۸۰، ۸۲، ۹۱
صدراالعلماء ۶۲
صدیق‌الملک ۱۴۴
صدیق حضرت ۹۵
صفاعلیشاه ۲۳
مضرعلی ۲۹۵
مضرعلی بیگ (مرهنگ) ۱۳
مضرعلی خان (سرتیپ) ۱۳
صفیه خانم ۵۳
صمدآقا ۱۳
مصمصام‌السلطنه ۹۶
مصنوع‌الدوله ۱۰۴، ۱۸۲

ض، ط، ظ

- ضیاءالملک ۵۳، ۵۵
طاهرخان ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۲۹، ۳۵۴
طباطبائی، محمدرفع ۸۱
طباطبائی، علی (سید) ۸
طوبی خانم ۹۳
ظفرالسلطنه ۹۴

ظل السلطان ۱۱۵

- ظل السلطان (علیشاه) ۴۶
ظل السلطنه ۱۰۱
ظهیرالدوله ۲۳

ع، غ

- عباس ایروانی ۸۱
عباس خان (میرزا) ۳۲۵، ۳۷۵
عباسقلی (سرهنگ) ۱۳
عباسقلی میرزا ۲۸۴
عباس میرزا (ملک‌آرا) ۹، ۴۱، ۴۳-۴۵، ۵۲، ۱۱۱، ۲۸۱
عباس میرزا (نایب‌السلطنه) ۷، ۵۲، ۵۹، ۶۵، ۸۲، ۹۳
عبدالحسین (شیخ) ۱۲۶
عبدالحسین میرزا ۲۸۱، ۳۳۶
عبدالرحیم ایرلندی (میرزا) ۱۸، ۴۶
عبدالرحیم خان (یاور) ۳۷، ۳۵
عبدالصمد خان ۱۸۰
عبدالعلی خان ۵۳
عبدالوهاب خان ۳۰
عبداله خان (زلد) ۱۸، ۱۹
عبداله خان (سرتیپ) ۳۸۲
عبداله خان (صارم‌الدوله) ۵۳
عبداله خان (علاءالملک) ۱۹
عبداله خان (قره‌گوزلو) ۸۲
عبداله خان (مترجم) ۲۸۴، ۳۸۸
عبداله خان (میرزا) ۲۸۳، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۶
عبداله فرد ۲۳۵
عبداله (شیخ) ۳۴۲، ۳۴۴
عذراخانم ۹، ۱۸
عزالدوله، عبدالصمد میرزا (سالور)، در اکثر صفحات
عزت‌الدوله ۹
عزت نساء خاتم ۳۹
عزیزالدوله ۱۱۴
عزیزالسلطان ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۱۲۰
عزیزاله میرزا ۹۴
عضدالدوله ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۳، ۲۴۷
عضدالملک ۵۲، ۶۲، ۶۷، ۱۰۴، ۱۸۲
غفت‌الدوله ۹، ۱۸
علاءالدوله ۲۹، ۱۲۱، ۱۸۲، ۲۱۴، ۲۴۷، ۲۴۸
علاءالسلطنه ۲۹۹
علاءالملک ۸۰، ۹۵
علی‌آبادی (دکتر) ۱۸
علی‌اصفرخان ۱۳۷
علی‌اصفر خان اتابک ۴۸، ۵۴، ۷۰، ۳۵۴

فریدون میرزا ۱۱۹، ۱۳۸
فصل بهار خانم ۹، ۳۰
فیروز میرزا ۵۹، ۶۵، ۸۲، ۱۸۲، ۲۴۹
فیشر ۲۸۸، ۳۲۹، ۳۸۹
فیلسوفالدوله ۹۶

ق

قائم مقام ۶۹
قاسم خان (سرتیپ) ۱۲، ۱۵
قدرت‌السلطنه ۱۱۴
قره‌گوزلو، حسین خان ۳۵
قره‌گوزلو، حسینعلی خان ۵۳
قزوینی، عبدالوهاب ۱۱۷
قوام، احمد (قوام‌السلطنه) ۱۵، ۱۰۰
قوام‌الدوله (میرزا عباس خان) ۴۷، ۴۸
قوام‌الدوله (میرزا محمد خان) ۱۳
قهرمان خان ۱۰۲
قهرمان میرزا ۵۴، ۵۵، ۶۹، ۹۸، ۲۶۸

ک، گ، ل

کاظم ۳۳۳
کاظم خان (میرزا) ۳۰
کاظم (میرینج) ۳۴۲
کامران میرزا ۵۵، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۷، ۲۷۷
کردبچه ۱۷
کرزن، جورج تاقانیل ۱۴۶
کرس ۲۹۰، ۳۱۲، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۶
کروس ۲۸۶، ۶۳۲
کریستین (پرنس) ۲۰۷
کریفسکی ۳۱۰
کریم خان (سرهنک) ۱۳
کلاویشف ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۲۴
کمال‌الملک ۲۳
کنستانتین (دوک) ۳۱۴
کنستانتین (گران دوک) ۳۱۸
کوچک آقا ۶۲
گلستانه، جعفر (سید) ۹۵
گویینو (کنت) ۱۴۷
لطفعلی خان ۱۰۲

م

ماکماهون ۲۰۷، ۲۱۲
مجدالدوله ۱۰۲

علی‌اصغر (میرزا) ۳۳۶
علی‌اکبر (آقا) ۲۹۰
علی‌اکبر (سرهنک) ۳۸۱
علی‌خان ۲۳
علی‌خان (حاج میرزا) ۴۸
علی‌خان (سرتیپ) ۱۲
علی‌خان (میرزا) ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۴۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۳۶، ۳۴۲
علیرضا خان ۱۸۲
علیرضا خان (حاجی) ۹۳
علیقلی خان ۳۰، ۱۰۹، ۳۸۳
علیقلی میرزا ۳۰، ۳۲، ۱۸۲
علی‌محمد (میرزا) ۲۴
علیمردان خان ۱۰۱
علیتقی ۲۶۴، ۲۸۰، ۳۳۶، ۳۵۴، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۵
عمادالدوله ۱۸۲، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸
عمادالسلطنه ۶، ۲۸، ۳۳، ۵۵، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۲۶۸
عمیدالدوله ۸۱، ۹۵، ۱۱۴
عمیدالملک ۱۲۱، ۲۴۷
عیسی خان ۱۵
عین‌الدوله ۷، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۳
عین‌السلطنه ۶، ۶۹، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۸، ۲۶۸
غفاری، غلامحسین ۶۱
غلامعلی ملیجک ۶۲

فاطمه خانم ۶۲، ۱۲۶
فتحعلی‌شاه ۹، ۱۹، ۳۹، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۸۴
فخرالملک ۹۳، ۱۲۰، ۱۲۱
فخرالملوک ۲۹
فرامرزشان ۱۳
فرج‌اله خان ۱۳، ۲۸۵
فرج بیگ ۲۲
فردینان (پرنس) ۳۱۱
فردین، علی (میرزا) ۴۶
فرمانفرما ۸۲، ۱۲۳
فرهاد میرزا ۹، ۶۵
فریدالملک ۴۰

- مجلد السلطان ۱۰۲
مجید ۳۸۹
محترم خانم ۹۳
محتشم السلطنه ۱۲۲
محسن خان (شیخ) ۳۴۲
محقق ۱۸۲
محمد آقاییک ۳۳۲، ۳۳۰
محمد تقی (آخوند ملا) ۶۲
محمد تقی میرزا ۸۲، ۹
محمد تقی میرزا (حسام السلطنه) ۱۱۲
محمد حسن بک ۱۸
محمد حسن خان ۱۸۲
محمد حسن میرزا ۴۶
محمد حسن میرزا (ولیعته) ۱۲۰، ۱۱۸، ۳۰
محمد حسین بیک ۱۶
محمد حسین میرزا ۴۰۰
محمد خان سپهسالار (میرزا) ۳۲، ۲۹
محمد خان (میرزا) ۶۷، ۶۲
محمد رئیس ۱۴۶
محمد رحیم خان ۱۸۲، ۳۶، ۲۹
محمد رضا (سرتیپ) ۱۳
محمد (سید) ۱۲۳
محمد شاه ۱۱۰، ۱-۹، ۶۵، ۵۳، ۵۲، ۴۲، ۲۷، ۹-۷، ۵
۳۴۲، ۳۰۴، ۱۴۸، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۱۴، ۱۱۳
محمد علی خان ۱۸۲
محمد علی خان (پیشخدمت) ۱۲۹
محمد علی خان (حاجی میرزا) ۳۸۸، ۳۷۶، ۳۶۲، ۲۸۴
محمد علی خان (میرزا) ۳۶۸، ۳۰۷، ۳۰۰، ۲۹۹، ۴۰
۳۹۶، ۳۷۳
محمد علی (سرهنگ) (میرزا) ۳۶۲
محمد علی شاه ۹۶، ۹۵، ۹۲، ۹۰، ۸۳، ۸۰، ۷۹، ۷۱، ۵۴
۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹
۱۳۵
محمد قاسم خان ۸
محمد مهدی خان ۲۹
محمد مهدی میرزا ۱۰۱
محمد میرزا ۳۸۲، ۳۶۰، ۱۱۲
محمد (میرزا سید) ۱۹
محمد میرزا (ملک آرا) ۱۱۴، ۱۱۱، ۷
محمد ناصر خان قاجار ۲۳
محمد ولی خان ۱۳۸، ۱۲۳، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۵، ۹۶
محمود خان ۳۱۰، ۱۳۶، ۱۲۱
محمود خان (سرهنگ) ۱۳
محمود خان (میرزا) ۷۰
- محمود خان (ناصر الملک) ۶۷، ۵۳
محمود محمود ۱۴۴
مخبرالدوله ۳۹۹، ۱۰۴، ۴۷، ۴۴، ۳۰
مخبر السلطنه ۴۱
مخبر الملک ۹۵
مختارالدوله ۱۰۲
مزمین الدوله ۲۴، ۲۳
مستشار الدوله ۹۵، ۹۲
مستوفی الممالک ۳۵۴، ۲۶۷، ۴۷، ۴۴، ۳۹، ۳۸، ۳۵
مستوفی، عبدالله ۱۳۲، ۱۳۱
مستوفی، علی اصغر (میرزا) ۸۱
مشاور الملک ۱۱۷
مشیر الدوله ۳۵، ۱۹
مشیر الدوله، جعفر خان (میرزا) ۲۹
مشیر الدوله (حسن) ۹۵
مشیر الدوله (حسین) ۲۵۰، ۱۷۷
مشیر السلطنه ۱۲۳، ۹۹، ۸۴، ۸۱
مصدق، محمد (دکتر) ۱۳۱
مصطفی خان ۸۲، ۸
مصطفی قلی خان ۳۴۰، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۴، ۱۸۲، ۱۰۱
۲۰۰، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۳، ۳۶۲، ۳۵۹، ۳۴۴
مظفرالدین شاه ۷۷، ۷۲، ۷۱، ۶۹، ۵۴، ۴۸، ۳۵، ۲۹
۱۲۸، ۱۲۳، ۱۱۰، ۹۹، ۹۳، ۸۰، ۷۸
معاون الملک ۴۷
معضد الممالک ۱۰۱
معمد الدوله ۱۸۱، ۶۵، ۹، ۸
معمد الملک ۲۴۲، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۰۸، ۸۲
معین الدوله ۹۵
معین السلطان ۴۷
معین الملک ۲۴۲
معین الوزاره ۳۹۶، ۳۷۳، ۳۶۸، ۳۰۷، ۳۰۰، ۲۹۹
معین بوشهری ۹۵
مکارف ۳۹۱، ۲۹
ملاعبد الصمد ۸
ملا محمد بهشتی ۱۸
ملک آرا ۳۸۵، ۳۶۰، ۳۵۴، ۲۸۱
ملک المتکلمین ۱۲۳
ملک جهان خانم ۸
ملک خانم ۹
ملکم خان (میرزا) ۳۲، ۲۹
ملکه جهان ۱۰۱
منتگرو (پرنس دو) ۳۱۴
منشی حضور ۱۸۲
منصور الدوله ۵۳

نظام الدوله (معیر) ۱۳۵، ۱۳۶	مؤتمن الدوله ۸
نظام الدوله (ملکم) ۲۵	مؤتمن الملک ۸
نظام الملماہ ۶۸، ۸۱، ۲۹۹	مؤتمن الملک (حسین) ۹۵
نظام الملک ۲۹، ۸۳، ۹۱	موچول میرزا ۱۱۸، ۱۳۲
نظم الدوله ۹۵	مؤدب الملک ۱۳۴
نفیسه خانم ۴۶	موسی خان ۳۹
نقاش باشی، علی اکبر (میرزا) ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۴	مؤید الدوله ۶۵، ۷۹، ۸۱
نگار السلطنه ۵۳، ۵۵	مؤید السلطنه ۹۵، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۲
نگار خانم ۵۲	مهد علیا ۸، ۹، ۳۰
نواب، حسینقلی خان ۹۵	مهدی خان (سرتیب) ۵۳، ۵۵
نوش لب خانم ۱۹	مهدی خان کنشی ۶۹
نوشیروان ۳۱۸	مهدیقلی خان ۱۰۱، ۱۸۲
نیر الملک ۸۰	مهندس الممالک ۹۵
نیریزی، احمد ۱۱۶	میشل ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۴۷
نیگلا ۲۹۹، ۳۴۷	میشل (گران دوک) ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۷
نیگلا (گران دوک) ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۴۷	مینوچهر، حسین ۱۲۸، ۱۴۰

و

والی ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰، ۳۳۱، ۳۶۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۹
وثوق، حسن (وثوق الدوله) ۱۵
ورانسف واشیکف ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۴۷
وروسکوی (پرنس) ۳۲۱
وزیر دفتر ۱۳۱
وزیر همایون ۶۹
وست (دوک) ۳۱۱
وکیل الملک ۲۹۹
ولادیمیر (گران دوک) ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۴۷
ویکتور امانوئل ۲۱۶، ۲۱۸

ه

هادی (حاج میرزا) ۳۴، ۱۴۲
هدایت اله (میرزا) ۱۳۱
هدایت، مرتضی قلی ۱۰۴
هرمز میرزا ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۰
هلن (پرنس) ۳۱۴

ی

یحیی خان ۱۸۲
یحیی خان متیر الدوله ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۵۲، ۶۸
یحیی میرزا ۲۸۴، ۲۶۱، ۳۶۲، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۹
یعقوب (میرزا) ۲۵
یعقوب میرزا ۲۸۱
یوسف خان ۱۳
یوسف (میرزا) ۳۵، ۲۶۷

ن

ناپلئون ۲۳، ۲۱۸
نارمن ۲۸۸، ۲۹۶
ناصرالدین شاه، در اکثر صفحات
ناصر الملک ۴۷، ۵۴، ۳۱۰
ناصر خسرو ۱۴۰
ناظم الدوله ۶۸، ۲۹۹
ناظم الدوله (ملکم) ۲۵۵
ناظم الملک ۲۵
ناظم المهام ۳۲۵
نایب السلطنه ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۷۵، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۳۷، ۲۷۷، ۳۵۴
نایب الصدر ۲۸۱، ۳۳۶
نایب الوزاره ۸
نبی خان (قراش باشی) ۳۴
نبی خان (میرزا) ۱۹
نجفقلی ۵۳
ندیم السلطان ۹۵
نرمان (باژن) ۳۰۰، ۳۲۰
نصراله خان ۳۳
نصراله میرزا (حاج) ۵۳۱
نصرت الدوله ۵۹، ۶۵، ۸۲، ۱۰۱، ۱۸۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۴۹
نصرت اله خان ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۲۰، ۳۶۲، ۳۸۸
نصیر السلطان ۸۳
نصیر (حاجی میرزا) ۳۳۱
نظاره خانم ۹

نشر نامک منتشر کرده است:

قلم و سیاست، جلد اول، از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق
تألیف: محمدعلی سفری

قلم و سیاست، جلد دوم، از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور
تألیف: محمدعلی سفری

زندگی در دوران شش پادشاه
نوشته: حاج عزالممالک اردلان

نصرت‌الدوله فیروز از رویای پادشاهی تا زندان رضاشاهی
تألیف: دکتر باقر عاقلی

خاطرات سیاسی محمد ساعدمراغه‌ای
بکوشش: دکتر باقر عاقلی

خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله سپهر
نوشته: احمد علی سپهر؛ به کوشش: احمد سمیعی

مدیریت در گردهم‌آئیهای آموزشی
نوشته: میکائیل برکنبیل، ترجمه: دکتر یحیی شمس

The Travels of
A.S. M. Salour
Ezz-o-doleh

Edited & Introduced by:

Masoud Salour



Namak Publishing

TEHRAN, 1996



۱۲۰۰ تومان